PDF.tarikhema.org

ادراکات لحظات نزدیک به مرگ وتحولات روحی آن

نوشتهٔ دکتر ملوین مورس

ترجمهٔ دکتر رضا جمالیان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ادراکات لحظات نزدیک به مرگ

و

تحولات روحی آن

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ادراکات لحظات نزدیک به مرگ

و تحولات روحی آن

نگارش

دکتر ملوین مورس

ترجمهٔ

دکتر رضا جمالیان

انتشارات اطلاعات

تهران ـ ۱۳۸۰

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مورس، ملوین
Morse, Melvin
ادراکات لحظات نزدیک به مرگ و تحولات روحی آن / نگارش ملوین مورس؛ ترجمه رضا جمالیان.- تهران: اطلاعات، ۱۳۷۵.
۲۶۲ ص.
ISBN 964 - 423 - 348 - 4
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
عنوان اصلی:
Transformed by the light:
The Powerful effect of near - death experiences on peoples Lives.
این کتاب در سال ۱۳۷۵ تحت عنوان «بازگشت از دنیای مردگان» با ترجمه افشین مویدی توسط انتشارات پیمان منتشر شده است.
چاپ دوم: ۱۳۸۰؛ ۰۰ ...
۱. تجربه دم مرگ- جنبه‌های روانشناسی. الف. جمالیان، رضا، ۱۳۱۴ - مترجم. ب. مؤسسهٔ اطلاعات. ج. عنوان. د. عنوان: بازگشت از دنیای مردگان.
BF۱۰۴۵/ت۳م۸ الف ۱۳۷۵ ۱۳۳/۹۰۱۳
کتابخانه ملی ایران ۷۶-۴۲۴۲م*
محل نگهداری:

tarikhema.org

مورس، ملوین

ادراکات لحظات نزدیک به مرگ و تحولات روحی آن

ترجمهٔ دکتر رضا جمالیان

چاپ اول: ۱۳۷۵، چاپ دوم: ۱۳۸۰

تعداد: ۲۱۰۰ نسخه

حروفچینی، چاپ و صحافی: مؤسسهٔ اطلاعات

همهٔ حقوق محفوظ است

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فهرست مطالب

مقدمهٔ حجت‌الاسلام والمسلمین مهدی هادوی ۷

* آگاهان از مرگ * آنسوی دنیا * احتضار در زبان روایات * احتضار در نگاه عقل * عالم قبر یا برزخ * آنان که احتضار را چشیده‌اند * تفسیر دیده‌ها * اثر احتضار * پیرامون کتاب حاضر * آخرین سخن

مقدمهٔ مترجم ۱۵

آشنایی با نویسندگان این کتاب ۱۹

تشکر و امتنان ۲۱

دیباچه: ادراکات لحظات احتضار ۲۳

* احساس مرده بودن * احساس آرامش و بی دردی * احساس خروج از بدن * تجربه تونل * انسانهای نورانی یا کالبدهای ساخته‌شده از نور * دیدن یك وجود مقدس و منوّر * بازبینی مجدد سالهای زندگی * تنبلی و بی‌رغبتی در بازگشت به زندگی * تحولات شخصیتی

تحول یافته‌ها ۲۹

* پیامدهای مشابه در «مرگهای» متفاوت * داستان زندگی اولاف ساندن * رنگین کمان مکاشفات و الهامات * فرشته نگهبان یك نویسنده * طراحی و اجرای طرحهای پژوهشی * سؤالات پروژه تحول و دگرگونی

پژوهشهایی در زمینهٔ تحول و دگرگونی ۵۹

* صاعقه از درون بدنم عبور کرد * نحوه پیدایش پرسشنامه‌ها * نمودار تطابق با زندگی * معیارهای وحشت از مرگ * معیارهای ارزشی گری سون * پرسشنامه در زمینه حوادث فوق طبیعی ذهنی * دیدن یك حادثه غم‌انگیز، پیش از وقوع * ساعات سؤال و جواب * از قاضی تا کارگر ساده * افراد محکوم یا مجبور به زندگی مجدد * چرا من به این مطلب علاقمند شده‌ام؟ * نتایج خیره‌کننده * کاهش ترس از مرگ * یك افزایش در قدرتهای روحی * پیدایش عشق و دلبستگی بیشتر به زندگی * رسیدن به هوش و قدرت آگاهی بیشتر * سؤالی که همیشه از من می‌شود!

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نترسیدن از زندگی ـ یا مرگ ۹۵
* بیانات نجات یافتگان با تجربه * سایر تجربیات فوق طبیعی * تحول بر اثر فروغ تابنده * احساس نهایت آسایش و کمال راحتی * دانستن، موجبات رسیدن به آرامش را فراهم می‌سازد * «مادر خوبی باش» * «من به سوی این نور سفید کشیده شدم» * فروغ تابان «تمام ترسهای مرا از بین برد» * آموزش از طریق تجربیات دیگران * قدرت بیشتر تطابق و هماهنگی * پیامدهای این تجربه چیست؟

رؤیت با ذهن ۱۱۹
* یك گلر کوچولو یا مینی گلر * این احساس وحشت‌انگیز بر وجودم چیره گشت * «من مرگ عمویم را در خواب دیدم» * دیدار از سرزمین‌های ناشناخته * «من آنها را دیدم که می‌خواستند برادرم را بکشند» * نوزاد به من گفت که: «دست او شکسته است!» * راز رایحهٔ مرموز عطر گل سنبل * عجیب، ولی شایع و واقعی * پیشگویی دربارهٔ مرگ خویش * در ورای هرگونه انکار * ارزش بینش‌های نزدیك به لحظات احتضار

ایمان آوردن به نادیده‌ها ۱۴۷
* اینها داستانهای عوامانه نیستند * داستانهای واقعی * هسته مرکزی این ادراکات * از اعماق قاره آفریقا * جادو شده یا گیج شده * یك تأثیر پایدار

تابلوی فرمان ادراکات عارفانه ۱۶۹
* قدرت ایجاد اختلال در عملکرد ساعتهای مچی * نیروهای پرقدرت درونی * سیستم عصبی مضاعف * شفایافته توسط نور * رشد و نمو دوباره اعضای از بین رفته بدن * درمان سرطان با هدایت چشم سوم * تحول براثر «امواج نور» * اصلاح و تغییر جریانات الکترومغناطیسی در مغز * استمرار حالات پر رمز و راز * شفابخشی تحت تأثیر یك میدان انرژی ضعیف * تحول روحی یك دختر گناهکار * توجیه پدیده‌های فوق طبیعی * به سوی یك نظریه واحد و جامع

مصنوعات جانبی تحول و تغییر روحی ۲۰۱
* نور متحول‌کننده * «مانند کسی که دو جفت چشم داشت» * عکس‌العمل جواب فرمان الکتریکی * ارواح یاریگر و اشباح * فرشته نگهبان * «من یك دختر کوچولو معلق در هوا را مشاهده کردم» * فرشته‌ای در میدان جنگ * اشباح * ضربه‌ای که به در زده شد * ارتباط با عوالم آسمانی * امکان احساس مشترك ادراکات زمان مرگ * شواهد قوی ولی نه اثبات‌کننده * اثبات دقیق و حساب‌شده * نقل از منابع دیگر * گاهی راحت نیست * یك رؤیای مشترك * یك زمینه مناسب برای تحقیق * دیدن ولی باور نکردنی * ادراکات لحظات نزدیك به مرگ در نوزادان! * قابلیت بیشتر قدرت حافظه * رؤیایی که به حقیقت پیوست * فلاش نورانی در غار تاریك

فروغ تابنده خداوندگاری ۲۳۵
* یك گورکن خندان! * کشف قابلیت‌های روحی ویژه * سطور نهایی * تحول و دگرگونی به مدد انوار تابنده * ترس از مرگ و ترس نزدیك به مرگ * سیستم‌های عصبی دوگانه * نحوه تحول پس از تجربه لحظات نزدیك به مرگ * زندگی دوباره از طریق ادراك لحظات نزدیك به مرگ * واضح است، ولی آسان نیست * آگاهی یا سیاهی * یك لحظهٔ درخشان * قبول ادراکات قلبی دیگران * کاربردهای پزشکی * کاربردهای این مضمون در بیماران محتضر * کاربردهای آن برای دوستان و بستگان فرد فوت‌شده * کاربردهای آن برای کادرهای پزشکی * آگاهی می‌تواند موجب تحول شود

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مقدمه

«الذین تَتَوفّاهُم الملائکة طیّبین یقولون سلام علیکم ادخلوا الجنة بما کنتم تعلمون»
(نحل / ۳۲)

همان کسانی که فرشتگان جانشان را ـ در حالی که پاکند ـ می‌ستانند [و به آنان] می‌گویند: «درود بر شما باد، به [پاداش] آنچه انجام می‌دادید به بهشت درآیید.»

آگاهان از مرگ

«مرگ» واقعیتی است غیرقابل انکار! حقیقتی بر گونهٔ اساطیر! رسیدن به مرگ برای هر موجود ضروری‌تر از حیات اوست. «کلُ نفسٍ ذائقة الموت» همگان طعم مرگ می‌چشند.

آدمی از اولین روزهای تاریخ حیات معقول خویش به تأمل در هویت «مرگ» پرداخته و در آن اندیشیده و این کاوش همچنان ادامه دارد. اما چه کسی می‌تواند از این راز پوشیده پرده بردارد؟ آن کس که این راه را طی کرده و از این شوکران نوشیده است! لکن او را راهی برای بازگشت نیست تا آنچه را یافته، باز گوید! «آن را که خبر شد، خبری بازنیامد».

با این همه، دو گروه می‌توانند از آن سویِ این دیوار، خبر آورند:

۱ـ آنان که از اسرار ناپیدا باخبرند و با کانون حقیقت عالم وجود سر و سرّی دارند.

۲ـ کسانی که لبالب این پرده می‌روند و گاه حتی قدمی فراسوی آن می‌نهند و سپس از رفتن می‌مانند و بازمی‌گردند.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گروه اول انبیاء و ائمه و اوصیاء (علیهم‌السلام) هستند و دستهٔ دوم کسانی‌اند که لحظات نزدیك مرگ را تجربه کرده‌اند. دستهٔ اول از خطا و گناه مبرا هستند و دانش‌شان تا دوردستهای عالم پس از مرگ را دربر می‌گیرد، ولی دستهٔ دوم گرفتار لغزش و غفلت‌اند و آگاهی‌شان به کمی آنسوتر از مرگ محدود است.

از اینرو می‌بایست آنچه طایفهٔ دوم می‌گویند با گفته‌های گروه اول سنجید و سپس به داوری نشست و به استنتاج پرداخت.

آنسوی دنیا

بنابر گفتهٔ عالمانِ به غیبت و شهادت برهان قاطع، آدمی درگذر از دنیا، مراحل زیر را طی می‌کند:

۱) احتضار یا لحظات نزدیك مرگ

۲) قبض روح

۳) عالم قبر و برزخ

۴) عالم آخرت و قیامت

در سخنان معصومان «علیهم‌السلام» پیرامون همهٔ این منازل می‌توان مطالب فراوان یافت. اما در گفته‌های گروه دوم تنها خبر از احتضار یافت می‌شود، که آنها لحظات نزدیك مرگ را آزموده‌اند و از مراحل بعدی چیزی نیافته‌اند.

احتضار در زبان روایات

در کتاب حسین‌بن سعید اهوازی از عبادبن مروان نقل شده است که امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند:

هنگامی که جان به حلق می‌رسد و شخص در شرف مرگ است، رسول خدا(ص) و علی مرتضی(ع) و ائمه معصومین و جبرئیل و میکائیل و فرشتهٔ مرگ در کنار او حاضر می‌شوند.

جبرئیل به او نزدیك می‌شود و خطاب به رسول‌الله(ص) می‌گوید: این شخص شما اهل بیت را دوست داشت، پس او را دوست بدارید.

سپس رسول خدا(ص) می‌فرماید: ای جبرئیل، این شخص خدا و رسولش و اهل بیت او را دوست داشت، پس او را دوست بدار.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آنگاه جبرئیل می‌گوید: ای فرشتهٔ مرگ، این شخص خدا و رسول خدا و آل رسول را دوست داشت، پس او را دوست بدار و با او مدارا کن.

پس فرشتهٔ مرگ به این شخص نزدیك می‌شود و می‌گوید: ای بندهٔ خدا، آیا سند آزادی و مدرك رهایی‌ات را گرفته‌ای؟ آیا به نگاهدار بزرگ در زندگی دنیا تمسك جسته‌ای؟

خدا به او توفیق می‌دهد و می‌گوید: آری.

آنگاه از او می‌پرسد: آن چیست؟

می‌گوید: ولایت و دوستی علی‌بن ابی‌طالب (علیه‌السلام).

پس می‌گوید: راست گفتی و خدا تو را از آنچه می‌ترسیدی در امان داشت و به آنچه امید داشتی بشارت داد، و آن همراهی و همدمی با رسول خدا و علی و ائمه از نسل اوست.

آنگاه بآرامی و ملاطفت و دوستی و شفقت روحش را می‌ستاند و با کفنی که از بهشت آمده می‌پوشاند و با حنوطی به عطر مشك حنوط می‌نماید. و سپس حلّه‌ای زردفام از حلل بهشتی بر آن می‌کند، پس چون در قبر نهاده می‌شود، دری از درهای بهشت بر او گشوده می‌گردد و بوی خوش و شادی از آن به ارمغان می‌رسد.

سپس به او گفته می‌شود: بسان تازه عروسان بآرامی بخواب بشارت باد ترا به شادابی و طراوت و نعمت بهشت و پروردگاری که از تو ناخشنود نیست.

و زمانی که مرگ کافری فرا می‌رسد، رسول خدا(ص) و علی مرتضی و ائمه معصومین و جبرئیل و میکائیل و فرشتهٔ مرگ نزد او حاضر می‌شوند.

پس جبرئیل به او نزدیك می‌شود و می‌گوید: ای رسول‌الله، این شخص دشمن شما اهل بیت بود پس دشمن او باشید.

و رسول خدا(ص) می‌گوید: ای جبرئیل، این شخص دشمن خدا و رسولش و اهل بیت رسولش بود، پس با او دشمن باش و بر او سخت گیر.

پس جبرئیل می‌گوید: ای فرشتهٔ مرگ، این شخص دشمن خدا و پیغمبر و اهل بیت او بود، پس با او دشمن باش و بر او سخت گیر.

فرشتهٔ مرگ به آن شخص نزدیك می‌شود و می‌گوید: ای بندهٔ خدا، آیا سند آزادی و مدرك رهایی‌ات را گرفته‌ای؟ آیا به نگاهدار بزرگ در دنیا تمسك جسته‌ای؟

می‌گوید: خیر!

پس به او می‌گوید: ای دشمن خدا، تو را بشارت باد به غضب الهی و عذاب و آتش

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

او. آنچه امید داشتی از دستت رفت و آنچه از آن می‌ترسیدی بر تو نازل شد.

آنگاه جانش را با شدت و خشونت می‌ستاند، و سیصد شیطان مأمور روح او می کند تا بر چهره‌اش آب دهان بیندازند و از بویش در عذاب باشد.

و هنگامی که در قبر نهاده می‌شود، دری از درهای آتش بر او گشوده می گردد که از آن شعله‌ها و بوی عفن به او می‌رسد.[۱]

در این روایت طولانی از یکسو تصریح شده است که همگان قبل از قبض روح و در حال احتضار به حضور معصومین و ملائکه می‌رسند و از سوی دیگر بوضوح آمده است که برخورد با مؤمنین و کافرین یکسان نیست.

البته در سایهٔ برهان آشکار است که مقصود از کافر آنانی است که در کفر خود معذور نبوده و با وجود دلایل هدایت و نشانه‌های راه مستقیم، مسیر منحرف را برگزیده‌اند.

احتضار در نگاه عقل

اگر به دیدهٔ تحلیل عقلی لحظات نزدیك مرگ را بکاویم، آنچه در این هنگام رخ می‌دهد، سست شدن ارتباط روح و بدن مادی می‌باشد.

در پی ضعف این رابطه، روح آزادیی می‌یابد و به مشاهداتی نائل می‌شود، که تا حال برایش میسور نبود. ماوراء ماده را می‌بیند و از نادیده‌ها آگاه می گردد.

پس در هنگام احتضار به شهادت عقل و نقل می‌توان چیزهایی را مشاهده کرد که تا آن زمان از دیدن آنها محروم و ناتوان بوده‌ایم.

عالم قبر یا برزخ

پس از مرگ، روح به دنیایی می‌رود که آن را «عالم قبر» یا «برزخ» می‌نامند. این عالم بر دنیای مادی احاطه دارد. از اینرو مردگانی که در برزخ هشیارند. می‌توانند مردمان دنیا را ببینند و از کار و گفتارشان آگاه گردند.

امام صادق(ع) می‌فرمایند: مردگان خانواده‌های خود را هر روز یا هر دو روز یا هر سه روز یا هر جمعه یا هر ماه یا هر سال ـ بسته به میزان منزلت و عملشان ـ می‌بینند و سخنان

---

۱. فیض کاشانی: علم‌الیقین ۲/۸۵۶ ـ ۸۵۴ و کلینی: الکافی ۳/۳۶ و مجلسی: بحارالانوار ۶/۱۹۷.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آنان را می‌شنوند.[۱]

شخص در حال احتضار می‌تواند بخشی ازعالم برزخ را مشاهده کند و برخی از مردگان را ببیند. این مردگان در کنار ما هستند، ولی حجاب ماده مانع دیدار آنها می‌شود و چون پرده کمی کنار می‌رود، می‌توان آنها را دید یا صدایشان را شنید یا با آنها گفتگو کرد.

آنان که احتضار را چشیده‌اند

کسانی که تا نزدیك مرگ رفته و جرعه‌ای از احتضار را چشیده‌اند، پرواز روح، گذر از دهلیز، مشاهدهٔ برخی مردگان، دیدار نور و انسانهایی نوراتی،... را گزارش می‌دهند.

«پرواز روح» در اثر کاهش ارتباطش با جسم می‌باشد و «دهلیز» حجاب بین عالم ماده و برزخ است که در گذر از آن در انتها به مشاهدهٔ نور نائل می‌آیند.

مردگانی که می‌بینند، برخی از کسانی هستند که به دلیل ارتباط با این شخص در اطراف او قرار دارند و تا آن هنگام حجاب ماده مانع از رؤیت آنها بوده است.

حجاب چهرهٔ جان می‌شود غبار تنم　　خوشا دمی که‌ازآن‌چهره‌پرده‌برفکنم

(حافظ)

از اینرو چه بسا کسانی در حال زندگی دنیوی موفق شوند، با تضعیف بستگی روح به تن، به مشاهدهٔ عالم ناپیدا بپردازند، همان‌گونه که افراد عادی نیز در هنگام خواب، گاه و بیگاه به دیدار مردگان نائل می‌شوند، زیرا در این زمان نیز ارتباط روح با جسم کاهش می‌یابد. خداوند تبارك و تعالی می‌فرماید:

«الله یَتَوَفّیَ الانفس حین موتها و التی لم تمت فی منامها فیُمسك التی قضی علیها الموت و یرسل الاخری الی أجل مسمّی انّ فی ذلك لآیات لقوم یتفکّرون» (۴۲/زمر).

خدا روح مردم را هنگام مرگشان به تمامی باز می‌ستاند، و [نیز] روحی را که در [موقع] خوابش نمرده است [قبض می‌کند]، پس آن [نفسی] را که مرگ را بر او واجب کرده نگاه می‌دارد. و آن دیگر [نفسها] را تا هنگامی معین [به سوی زندگی دنیا] بازپس می‌فرستد. قطعاً در این [امر] برای مردمی که می‌اندیشند نشانه‌هایی [از قدرت خدا]ست.

---

۱. فیض کاشانی: علم‌الیقین ۲/۸۷۲ و کلینی: الکافی ۳/۲۳۰ بابٌ فی أنّ المیّت یزور اهله.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تفسیر دیده‌ها

آنچه شخص در حال احتضار مشاهده می‌کند، مانند آنچه در خواب می‌بیند، همواره مطابق با واقع نیست، یعنی او گاه به دلیل ضعف قوای ادراکی از دریافت صحیح عاجز می‌ماند و خطا می‌کند.

از سوی دیگر این مشاهدات در هنگام بیان برای دیگران، به گونه‌ای گرفتار تفسیر شخص می‌شوند و با اعتقادات و باورهای او درهم می‌آمیزند.

از اینرو چه بسا چند نفر یك چیز را در حال احتضار ببینند، ولی یکی آن را «بودا» و دیگری «مسیح»(ع) و سومی رسول گرامی اسلام (علیه آلاف التهیه و السلام) پندارد. این تفاوت تفسیرها هرگز به معنای تفاوت دیده‌ها نمی‌تواند باشد، تا گمان شود هرکه آنچه را اعتقاد دارد، می‌بیند!

آنچه می‌بیند به اعتقاد او بستگی ندارد، به میزان جدا شدنش از بدن و توانایی روحش وابسته است، ولی آنچه می‌گوید با اعتقاد او ارتباط دارد، یعنی این اوست که به دیده‌هایش رنگ عقایدش را می‌زند و مشاهدات خود را در پوششی از عقایدش برای دیگران بازگو می‌کند.

اثر احتضار

بدون شك ملاحظهٔ برخی از نادیده‌ها می‌تواند تأثیری ماندنی بر روح و روان آدمی بگذارد و نگرش او را نسبت به زندگی تغییر دهد.

اما احتمال تأثیر آن در توانایی‌های فرد به مراتب کمتر و دامنهٔ آن محدودتر می‌باشد. از اینرو می‌بایست آنچه را در این باب گفته می‌شود به دیدهٔ تردید نگریست، زیرا هرچند چنین امری از نگاه عقل محال نیست، لکن هرگز وقوع چنین قدرتهایی نمی‌تواند نتیجهٔ منطقی مشاهدهٔ عالم مردگان باشد.

پیرامون کتاب حاضر

کتاب «تحول یافته به وسیلهٔ نور»[1] که مترجم محترم آن را «ادراکات لحظات نزدیك مرگ و تحولات روحی آن» نام نهاده است، گزارشی آماری و تحقیقی میدانی پیرامون کسانی

1. Transformed by the Light.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

است که احتضار را چشیده‌اند.

نسبت به این کتاب توجه به چند نکته لازم است:

۱ـ سوژه‌های اصلی تحقیق ـ یعنی ۴۰۰ نفری که مورد پرسش واقع شده‌اند ـ همگی در دوران کودکی به این ادراکات نائل شده‌اند، یعنی زمانی که تکلیف الهی متوجه آنها نشده بوده و صحت و سقم اعتقاداتشان در روح و روان آنها تأثیر نکرده بود.

البته ممکن است افرادی که اعتقادات باطل دارند، به دلیل اینکه در برگزیدن این عقاید معذور بوده‌اند و با صفای باطن این راه را رفته‌اند، این عقاید باطل در جانشان تأثیر سوء نداشته باشد و نورانیت باطن آنها باقی بماند.

۲ـ همچنان که اشاره شد، می‌توان تأثیر روحی این پدیده را در افراد براحتی پذیرفت. اما پیدایش قدرتهای خارق‌العاده را باید به دیدهٔ شك نگریست.

۳ـ تلاش نویسندهٔ کتاب دکتر ملوین مورس برای یافتن یك کانون مادی در بدن آدمی که مرکز این ادراکات باشد ـ یعنی لوب گیجگاهی نیمکرهٔ راست مغز ـ همان‌گونه که او خود اعتراف دارد، به هیچوجه به معنای ابطال جنبهٔ معنوی و روحانی این ادراکات نیست، بلکه از نگاه فلسفی تمامی یافته‌های علمی و ادراکات ما اموری روحانی هستند، هرچند دارای برخی مقدمات مادی باشند و تأثیراتی در جسم زمینهٔ آنها را برای روح فراهم آورد.

۴ـ توجه نویسنده به معنویات در حرفهٔ پزشکی امری مهم است که باید پزشکان متعهد و مسلمان ما به آن اهتمام ورزند و با مراجعهٔ بیشتر به مباحث اعتقادی و اخلاقی در توسعهٔ معنویت در درمان بکوشند.

آخرین سخن

بدون شك مطالعهٔ این کتاب می‌تواند، تأثیری گسترده و ماندنی در اعتقادات ما نسبت به جهان پس از مرگ داشته باشد. هرچند همواره باید گفته‌ها را به محك عقل و نقل صحیح سنجید و سپس پذیرفت.

والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته

مهدی هادوی

مدرس حوزه علمیه قم ۷۵/۳/۱۱

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مقدمه مترجم

در عصر حاضر هم انواع تصادفات مرگبار زیاد شده و هم به قدرت و توانِ جامعه پزشکی در راستای نجات جان مصدومین و مجروحین افزوده شده است. بنابراین در شرایط کنونی بسیاری از افرادی که با ایست قلبی و تنفسی مرده انگاشته می‌شوند، با شوك قلبی، ماساژ قلبی، تنفس مصنوعی و... دوباره زنده می‌شوند و برخی از آنها از رؤیت و شهودهای شگفت‌انگیزی سخن می‌گویند که مجموعه آنها، ادراکات نزدیك به مرگ[1] نامیده می‌شوند. برخی از قسمت‌های این مجموعه عجیب ولی واقعی عبارتند از: احساس خروج روح از بدن[2]، گذر از دهلیز یا تونلی تاریك، مشاهده انسانهای نورانی، توجه به این مطلب که بدن خود او هم از نور ساخته شده، مشاهده قسمتهایی از زندگی گذشته به صورت تصاویر یا فیلم متحرك، احساس رضایت و آرامش و عدم تمایل به مراجعت روح به بدن، تشویق به برگشتن مجدد روح به بدن و زندگی مجدد و...

این اطلاعات ازطریق تفکر و تعمق اندیشمندان بر روی مسائل مرگ و زندگی به دست نیامده است، زیرا عقلای قوم پیش از این ناتوانی حکمت را در حل رازهای ناگشوده جهان متذکر شده‌اند:

---

1. Near-Death Experiences
2. Out-Of-Body Experiences

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سخن از مطرب و می گوی و راز دهر کمتر جو
که نگشودست و نگشاد به حکمت این معما را

برای گشودن راز ادراکات انسان در لحظات مرگ دانش پزشکی به مصاحبه با افرادی پرداخته که عملاً به این تجربیات رسیده‌اند. بنابراین به دلیل اصالت آن است که در سالهای اخیر در مجلات علمی پزشکی این موضوع بدیع وارد شده است.

نویسنده این کتاب پیش از این اثر کتاب دیگری را هم با عنوان نزدیکتر به نور[1] تألیف کرده است که در آن به ادراکات کودکان در لحظات نزدیك به مرگ توجه و تأکید شده که با تخصص نویسنده مرتبط است. امید می‌رود پیش از اینکه کتاب کنونی چاپ و منتشر شود، ترجمه کتاب نزدیکتر به نور توسط اینجانب و ترجمه کتابی در این زمینه به قلم سلیا گرین از متن فرانسه توسط بهنام جمالیان تمام شده باشد تا هموطنان گرامی عطش خود را با مطالعه ۳ کتاب جامع و جدید فرو نشانند.

از کلیه خوانندگان این کتاب بویژه از پرستاران گرامی خواهشمندم اگر مطالب مشابهی را در کتب قدیمی ایران خوانده و یا از بیماران مطالبی را شنیده‌اند، با ارسال آنها به آدرس مترجم این کتاب به اینجانب منّت بگذارند تا در یکی از دو کتاب دیگر به نام خود آنها ـ اگر مایل باشند ـ به چاپ برسد.

نام این کتاب **تحول یافته به وسیله نور**[2] است که بدون تردید در جامعه ایران که آشنایی مردم ما با اصل موضوع که ادراکاتِ لحظات نزدیك به مرگ است اندك است، عنوانی مناسب به نظر نمی‌آمد. بنابراین امیدوارم عنوان «ادراکات لحظات نزدیك به مرگ و تحولات روحی آن» که توسط مترجم انتخاب شده، گویاتر باشد.

یك نکته بسیار مهم در این میانه که از لحاظ فلسفی و پزشکی دارای نهایت اهمیّت است، زمان مرگ و مشخص کردن لحظه مرگ است. هرچند در تمام جهان هر فردی را که ضربان قلب و تنفس او متوقف شده باشد، مرده می‌پندارند و به شهادت گواهی‌های گورستانهای ایران و سایر کشورهای جهان ایست قلبی را معادل مرگ می‌دانند، ولی از لحاظ فلسفی و پزشکی اثبات مرگ و زمان دقیق آن بسیار مشکل است. بنابراین در عرصه

---

1. Closer To The Light
2. Transformed By The Light

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پهناوری که بزرگان علم و فلسفه درمی‌مانند، این ناچیز قدرت تشخیص و اظهارنظر نهایی را ندارم. بنابراین هر خوانندهای این حق را دارد که لحظات ذکر شده در متن کتاب را «لحظات مرگ» و یا «لحظات نزدیك به مرگ» بداند.

ترجمه این کتاب را به خوانندگان کتابهایم تقدیم می‌کنم، کتابهایی که توسط اینجانب به مردم خوب وطنم و فرهنگ غنی کشورم هدیه شده است. بیش از ۴۰ کتاب که در مقولات هیپنوتیزم، خود هیپنوتیزم، یوگا، مدی‌تیشن، ذن، فرا روان‌شناسی و... هستند و از بهترین و معتبرترین مأخذی ترجمه شده‌اند که در اختیار اینجانب بوده‌اند. در ترجمه نهایت امانتداری منظور و در پانویس مطالب نهایت کوشش برای روشنگری به کار رفته است. روی‌هم‌رفته تا حدی که از این ضعیف مقدور بوده، کوشش شده حقایق هر رشته‌ای در اختیار خواننده قرار بگیرد و از طرح مطالب واهی و ضدعلمی خودداری شود. ضمناً کوشش شده ضعف قلم و عدم تسلط اینجانب بر زبان غنی و گسترده فارسی با ویرایش ویراستاران جبران شود و در نهایت متنی فصیح و بی‌غلط در اختیار مردم قرار بگیرد تا در آشنایی آنها با طرز نگارش جدید متون علمی مؤثر باشد.

بر این ترجمه، حجت‌الاسلام والمسلمین مهدی هادوی، محقق و استاد ممتاز حوزهٔ علمیهٔ قم مقدمهٔ فاضلانه و روشنگرانه‌ای نوشته‌اند که موجب غنای مطلب و درك بهتر مضامین مندرج در این اثر است.

در تأیید تذکری که ایشان در مقدمه به آن اشاره کرده‌اند، شمایل مذهبی یا وجود روحانی که در ادراکات لحظات نزدیك به مرگ ظاهر می‌شود، هیچگاه خودش را معرفی نمی‌کند. بنابراین هر کس از ظن خویش مطلبی می‌گوید و برای وی هویتی می‌سازد، ولی غالباً بدرستی او را نمی‌شناسند.

والله اعلم به حقایق الامور

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آشنایی با نویسندگان این کتاب

نویسنده اصلی این کتاب آقای دکتر مِلوین مورس فارغ‌التحصیل دانشکده پزشکی جُرج واشینگتن و استادیار بیماریهای کودکان در دانشگاه ایالت واشینگتن در شهر سیاتل است.

دکتر مورس در ۱۰سال اخیر تحقیقات زیادی را در زمینه ادراکات انسانها در لحظات نزدیك به مرگ انجام داده و یکی از صاحبنظران برجسته جهان در این زمینه به حساب می‌آید. او از سوی سازمان تحقیقات آمریکا بارها به دریافت مبالغ زیادی اعتبار پژوهشی نایل آمده تا در زمینه ادراك لحظات نزدیك به مرگ در کودکان و ایجاد تحول در بزرگسالان به مصرف برساند.

او در ۱۰سال اخیر در بسیاری از محافل علمی آمریکا و کشورهای دیگر جهان در این زمینه به ایراد سخنرانی پرداخته و در برنامه‌های متعدد تلویزیونی و رادیویی شرکت کرده و ضمن آشنا کردن جوامع مختلف با این پدیده بدیع، سوژه‌های جدیدی را هم برای پروژه تحقیقاتی خویش پیدا کرده است. او مقالات زیادی در مجلات علمی جهان نوشته که ازجمله در مدلاین جمهوری اسلامی ایران که ۳۲مقاله در زمینه ادراکات انسان در لحظات مرگ به نقل از نشریات معتبر علمی وجود دارند، خلاصه‌ای هم از یکی از مقالات دکتر مورس که در مجله مهم لانست به چاپ رسیده، به چشم می‌خورد.

در کنار فعالیت‌های پژوهشی و همکاری با وسایل ارتباطات جمعی، دکتر مورس در

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نزدیکی شهر سیاتل مطب خصوصی شلوغی را هم اداره می‌کند. او ازدواج کرده و دارای چهار فرزند است.

***

برای اولین بار در حدود ۲۰ سال پیش پزشکی به نام دکتر ریموند مودی با انتشار کتاب زندگی بعد از زندگی جهان را با جنبه‌های مختلف احساس خروج از بدن آشنا کرد. این کتاب توسط ۳مترجم در ایران به زبان فارسی ترجمه شده است. آقای دکتر سیف بهزاد برای اولین بار این کتاب را به زبان فارسی ترجمه کرد و برای اولین بار جامعه ایران را با این مضمون بدیع آشنا نمود.

دکتر ریموند مودی دو کتاب بسیار باارزش و پرفروش خود را با کمك یك نویسنده معتبر و چیره‌دست به نام **پل پری** تألیف کرده و این نویسنده با سابقه در تألیف این کتاب هم با آقای دکتر مورس همکاری داشته است و در حقیقت نویسنده دوم این اثر است.

پل پری قبلاً سردبیر نشریه معتبر **مجله بهداشت آمریکا** بوده و با بسیاری از نشریات موفق و علمی آمریکا همکاری می‌کرده است. عده‌ای دکتر ریموند مودی و پل‌پری را پدران پژوهشهای علمی در زمینه احساس خروج از بدن می‌انگارند.

او در شهر اسکاتس‌دال در ایالت آریزونا زندگی می‌کند و دارای همسر و سه فرزند است.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تشکر و امتنان[1]

تا آنجا که من می‌دانم، در شرایط کنونی در سیاتل [مرکز ایالت واشینگتن واقع در شمال غربی آمریکا و مجاور کانادا] عظیم‌ترین و گسترده‌ترین تحقیقات در زمینه ادراکات انسان در لحظات نزدیك به مرگ صورت می‌گیرد. من هرگز نمی‌توانم از حجم عظیم کارها و کوشش‌هایی که صدها نفر در این زمینه انجام می‌دهند، تشکر کنم. من مایلم از تمام افرادی که در این پروژه و پژوهش عظیم شرکت داشته‌اند تشکر کنم، بویژه از انبوه انسانهایی که با صبر و دقت به عنوان گروه شاهد، صفحات متعدد و مفصل پرسشنامه‌هایی را پر کرده‌اند که به هیچ صورتی به آنها ارتباط نداشت. امیدوارم کسانی که به عنوان سوژه، تجربیات خویش در زمینه ادراکات نزدیك به مرگ خود را دراختیار من گذاشته‌اند، پس از مطالعه این کتاب خوشحال شوند و افتخار کنند که در تألیف و تنظیم این کتاب نقش مهمی را به عهده داشته‌اند. آنها جزء مهم و با ارزشی از پروژه سیاتل به حساب می‌آیند.

لازم می‌دانم از تعداد زیادی از همکارانم که در این پروژه یار، مددکار و منبع الهام من بوده‌اند... تشکر کنم. مایلم از پزشکان و پرستاران چند مرکز پزشکی این ایالت تشکر کنم که با نهایت علاقه و دقت مشاهدات خویش را در این زمینه، در اختیار ما گذاشته‌اند... کاری

---

۱. هرچند این تنها قسمتی از کتاب است که کمی خلاصه شده و انبوهی از نام اشخاص مختلف به علت عدم ضرورت حذف گردیده، ولی در مجموع قسمت‌هایی از آن جالب و آگاهی دهنده است ـ مترجم.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که ما در پیش گرفته‌ایم، با دنیایی از ابهامات و اشکالات همراه است. برخی از دوستان بزرگوار در این راه مدد کردند تا از ابهامات و برخوردهای لفظی و عقیدتی بپرهیزیم و به تحقیق بپردازیم. من مایلم بخصوص از منشی و سایر کارکنان مطبم تشکر کنم که به هزاران تلفن که به نوعی به این زمینه مربوط بودند جواب گفتند و هزاران نامه و گزارش را مطالعه، طبقه‌بندی و آرشیو کردند. اینها افرادی هستند که محکم مرا در کره زمین ثابت نگه داشته و رمز واقعی موفقیت من هستند...

مایلم از روان‌پزشکان متعددی که در این زمینه مشاور و همکار من بوده‌اند، و همین‌طور از پُل پری همکار نویسنده ام در تألیف این اثر که با مددِ دانشِ فراوان او چاپ این اثر صورت گرفته، تشکر کنم.

...مایلم از انجمن جهانی پژوهش در زمینه ادراکات انسان در لحظات احتضار تشکر کنم. همین طور از شعبه آن در سیاتل که بیشتر از ۱۰سال است که در این زمینه به فعالیت مشغول است. می‌خواهم از همهٔ کسانی که در تألیف این کتاب به نوعی دخالت داشته‌اند تشکر کنم. از جمله از پسر شیرخوارم کودی که بارها با گریه‌های خود مرا از خواب بیدار کرد و به یادم انداخت که مطالبی از این کتاب باقی مانده که بایستی تکمیل شود.

دکتر ملوین مورس

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دیباچه

ادراکات لحظات احتضار

تاکنون میلیونها نفر از مردم از طریق هزاران انسانی که ماجراهای لحظات نزدیك به مرگ را احساس یا تجربه کرده‌اند، با این مضامین شگفت و اعجاب‌انگیز آشنا شده‌اند. پزشکان و پرستاران براساس تجربیات شغلی خویش بیشتر از دیگران با این مطالب بدیع آشنا هستند و می‌توانند آنها را بخوبی مشخص و توصیف کنند. معمولاً ۹ نشانه یا ویژگی از مشخصات تجربیات لحظات نزدیك به مرگ به حساب می‌آیند؛ هرچند برخی از پژوهشگران این پدیده‌ها را حتی به قسمت‌های بیشتری تقسیم می‌کنند تا به صورت دقیق‌تری این مراحل را بررسی نمایند.

اگر فردی تمام این ۹ قسمت را تجربه کرده باشد، به یك احساس کامل و جامع دست یافته است، ولی این حالت بندرت به دست می‌آید. معمولاً افراد به تعداد بسیار محدودی از این پدیده‌ها دسترسی پیدا می‌کنند که احساس خروج از بدن و تجربه تونل از شایعترین آنهاست. نکته مهم این است که سوژه‌ها برای پیدایش یك تحول روحی عمیق و گسترده به این نیاز ندارند که تمام این مراحل را تجربه کنند. بسیاری از افراد بویژه کودکان تنها نور انبوه را تجربه می‌کنند و دیگران برای مثال به رؤیت یا احساس تونل دست می‌یابند. تمام افرادی که به یك یا تعدادی از این مراحل دسترسی پیدا کرده‌اند، به ادراکات

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

لحظات احتضار رسیده‌اند. بر اساس تحقیقی که در این کتاب به شما ارائه می‌شود، مشخص می‌گردد که در نهایت تمام این افراد تحول روحی عمیقی پیدا می‌کنند که برخی از ویژگیهای آنها میل و رغبت بیشتر به زندگی و وحشت کمتر از مرگ است. تغییراتی که در برخی دیگر پدید می‌آید به صورت افزایش قدرتها و قابلیت‌های روحی است و یا این افراد پس از تماس با آستانه مرگ به هوش و استعداد بیشتری دست می‌یابند.

۹ نشانه ویژه ادراکات نزدیك به مرگ در سطور زیر به صورت فهرست آمده‌اند. هر علامت در قالب داستان کوتاهی و از زبان افرادی بیان شده‌اند، که خود آنها عملاً از دروازه مرگ بازگشته‌اند.

۱. احساس مُرده بودن

«به سختی می‌توان این مطلب را بیان کرد. زمانی بود که من دیگر همسر شوهرم نبودم، مادر بچه‌هایم نبودم، فرزند پدرم هم نبودم. من تنها و به صورت کامل فقط خودم بود.»

(یك بانوی ۶۵ ساله ساکن شیکاگو پس از ایست قلبی)

۲. احساس آرامش و بی‌دردی

«به نظر می‌آمد رشته‌هایی که مرا به جهان متصل کرده بودند، گسسته شده‌اند. از آن به بعد نه احساس ترس داشتم و نه اصلاً بدنم را احساس می‌کردم. به همین دلیل درد و ناراحتی خاصی را هم احساس نمی‌کردم. من سر و صداهای آنها [پزشکان و پرستاران] را می‌شنیدم که در اطراف من مشغول کار بودند، ولی همهٔ اینها برای من بی‌معنی و بی‌اهمیت بودند.»

(یك بانوی خانه‌دار ساکن ایالت جورجیا که پس از تصادف اتومبیل از نظر پزشکی «مرده» بود)

۳. احساس خروج از بدن

«من می‌توانستم به پایین و به کالبدم نگاه کنم که بر روی تخت بیمارستان قرار داشت. دکترها و پرستارها با عجله در کنار بستر من به فعالیت مشغول بودند. من بخوبی عده‌ای را مشاهده کردم که با عجله و به زور دستگاه بزرگی را بر روی چرخهایش حرکت می‌دادند تا به پایین تخت من برسانند. از یك جعبه که در کنار آن قرار گرفته بود، دو ورقه آهنی ضخیم که به سیمهایی متصل بودند، خارج کردند و آنها را به دو قسمت قفسه سینه جسد من چسباندند. در آن لحظات بخوبی می‌دانستم این دستگاه شوك الکتریکی است و

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برای به حرکت درآوردن قلب افرادی مورد استفاده قرار می‌گیرد که به عللی قلب آنان از تپش باز ایستاده است.

در این زمان کشیشی وارد اتاق شد و به انجام آخرین تشریفاتی پرداخت که معمولاً بر بالین افراد محتضر صورت می‌گیرد. در این لحظه من [از فضای بالای اتاق] به سمت پایین تخت حرکت کردم تا بهتر بتوانم کارهایی را که آنان بر روی کالبدم انجام می‌دادند مشاهده کنم، من مانند ناظری بودم که با دقت و علاقه مراسمی را مشاهده می‌کند.

پشت سر من بر روی دیوار ساعتی قرار داشت. در این لحظات به صورت همزمان هم کالبدم را بر روی تخت بیمارستان می‌دیدم و هم آن ساعت را بر روی دیوار مشاهده می‌کردم. من به خوبی می‌توانستم زمان را که ۱۱ و ۱۱ دقیقه بود، ببینم و به خاطر بسپارم. پس از آن ناگهان وارد جسمم شدم. خوب به یاد می‌آورم که پس از اینکه بیدار شدم، به پایین تخت نگاه می‌کردم تا خود را در آنجا پیدا کنم.»

(یک بانوی اهل ایالت آریزونا که پس از یک شوک دارویی، به ادراک لحظات احتضار رسیده بود)

۴. تجربه تونل

«من مشغول بازی گلف بودم که ناگهان طوفانی برخاست و گلوله‌ای از نور به کالبد من اصابت کرد. برای مدتی احساس می‌کردم که بر بالای کالبدم به صورت بلاتکلیف قرار گرفته‌ام. پس از مدتی احساس کردم که بدنم به سوی تونلی که بر بالای جسمم قرار داشت، کشیده یا مکیده شد. من بخوبی می‌توانستم تمام چیزهایی را که در اطراف من قرار گرفته بودند، مشاهده کنم. ولی در عین حال احساس می‌کردم که بسرعت به طرف جلو حرکت می‌کنم. من بخوبی احساس می‌کردم که داخل تونلی قرار دارم و شاهد نوری در قسمت دیگر یا دهانه خارجی آن بودم که لحظه به لحظه بزرگتر و بزرگتر می‌شد.»

(یک دلال اتومبیل در ایالات جنوبی [آمریکا] که دچار صاعقه شده بود)

۵. انسانهای نورانی یا کالبدهای ساخته شده از نور

«در قسمت انتهایی تونل به عده‌ای از انسانها برخوردم که از تمام کالبد آنها نور به خارج می‌تابید، درست مانند حالتی که آباژورها دارند. تمام اشیایی هم که در اطراف وجود داشتند، به این صورت بودند و گویی از درون آنها به اطراف پرتوافشانی می‌شد. من هیچکدام از انسانهایی را که در اینجا ملاقات کردم نمی‌شناختم، ولی به نظر می‌آمد که همهٔ آنها بشدت و عاشقانه مرا دوست دارند.»

(یک پسر ده ساله که بر اثر ایست قلبی لحظاتی نزدیک به مرگ را تجربه کرد)

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٦. دیدن یک وجود مقدس و منوّر

«خوب به یاد می‌آورم زمانی که بیدار شدم، خود را در یك باغ بزرگ مملو از گل یافتم. اگر بخواهم این گلها را به چیزی تشبیه کنم، بیشتر به گلهای کوکب شباهت داشتند. در این باغ بسیار مطبوع، هوا کمی گرم بود و از همه‌چیز نور به اطراف می‌تابید.

زمانی که به اطراف باغ نگاه کردم، آن کالبد نورانی را مشاهده کردم. این باغ فوق‌العاده نورانی، با طراوت و زیبا بود، ولی در مقایسه با او بسیار بی فروغ و رنگ‌پریده به نظر می‌آمد. من احساس می‌کردم که شدیداً از سوی آن کالبد نورانی مورد عنایت و محبت هستم و او کاملاً با غذا دادن به من، مرا تغذیه می‌کرد. این بهترین و جالب‌ترین احساسی بود که در عمرم با آن مواجه شده بودم. هرچند این خاطره و احساس مربوط به چند سال پیش است، ولی با این وجود هنوز همه آن را به یاد دارم.»

(یك بانوی میانسال که از ادراك لحظات احتضار که مربوط به زمان کودکی او بود، سخن می‌گفت)

۷. بازبینی مجدد سالهای زندگی

«این وجود نورانی که در کنار من قرار گرفته بود، تمام جریان زندگی مرا به من نشان داد. هر کاری که شما انجام داده بودید، در آنجا در برابر چشمان شما قرار می‌گرفت تا به ارزشیابی و قضاوت دربارهٔ آنها بپردازی. هرچند مشاهده قسمت‌هایی از آن برای من بسیار نامطبوع بود، ولی در مجموع از مشاهده تمام آن لذت می‌بردم. در این رجعت به زمانهای کودکی به خاطره‌ای رسیدم که روزی یك سبد را از دست خواهرم ربودم، به این علت که عروسکی در درون آن بود که من آن را دوست داشتم. در این مراجعه مجدد من از احساس خواهرم در آن لحظه آگاهی پیدا کردم و به این دلیل بسیار ناراحت و پشیمان گردیدم.

زمانی که با انسانهایی برخورد می‌کردم که آنها را رنجانده بودم، متأسف و ناراحت می‌شدم و در لحظاتی که افرادی را مشاهده می‌کردم که به آنها کمك کرده بودم، از این عملی که انجام داده بودم شاد و مسرور می‌گردیدم.»

(یك خانم ساکن [ایالت] اوهایو که در ۲۳ سالگی لحظات نزدیك به مرگ را تجربه کرده است)

۸. تنبلی و بی‌رغبتی در بازگشت به زندگی

«پس از مشاهده مجدد زندگی گذشته‌ام، دیگر برای بازگشت به بدنم رغبتی نداشتم. در آنجا من راحت بودم و احساس می‌کردم کالبدی که نورهای گسترده او اطرافم را احاطه

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کرده بود، از عشق و محبت کامل و مطلق تشکیل شده است. او (کالبدی که از نور تشکیل شده بود) از من پرسید که آیا می‌خواهم به زندگی برگردم. من به او جواب منفی دادم. ولی او به من تأکید کرد که بایستی به زندگی برگردم، زیرا کارهای زیادی است که باید انجام شوند. درهمین لحظات احساس کردم که به طرف بدنم کشیده یا مکیده شدم. این بهترین تشبیهی است که از آن لحظه می‌توانم داشته باشم. در این لحظه ناگهان چشمانم را گشودم و مشاهده کردم پزشکی با دستگاه شوك الکتریکی بر بالینم ایستاده است.

برای یك لحظه احساس کردم که از بازگشت به زندگی پشیمان و عصبانی هستم. بنابراین با درجاتی از بی ارادگی این جمله از دهان من خارج شده بود: «هرگز دوباره با من به این صورت رفتار نکنید.» پس از لحظه‌ای از بیان این مطالب پشیمان شدم، زیرا او یکی از همکارانم بود که برای زنده کردن و نجات من زحمات زیادی را متحمل شده بود.»

(یك متخصص بیماریهای قلب که پس از مرگی موقت باردیگر به کمك یکی از همکارانش به‌زندگی برگشته بود)

۹. تحولات شخصیتی

«پس از اینکه در بیمارستان از مرگ موقت بازگشتم، اولین چیزی که مشاهده کردم، یك گل بود. باور کنید پس از مشاهده آن از فرط شادی فریاد کشیدم، زیرا باور کنید از آن زمان که بار دیگر از آستانه مرگ بازگشتم، هرگز گلی ندیده بودم. پس از بازگشت از جهان دیگر اولین مطلبی را که دانستم این بود که همهٔ ما جزء یك خلقت عظیم کیهانی هستیم. ما هرگز نمی‌توانیم به دیگر انسانها و موجودات آزار برسانیم، بدون اینکه خودمان صدمه ببینیم. در بسیاری از موارد ما به صورت اندوهناکی اشتباه می‌کنیم.»

(یك تاجر ۶۲ ساله پس از یك ایست قلبی)

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱

تحول یافته‌ها

«مـردن این ارزش را دارد، اگـر بر اثـر آن مـعنـای زندگی را بیابیم»

(ت.س.الیوت)

«آقای دکتر مورس، صادقانه پیش شما اعتراف می‌کنم که این تجربه هیچگونه تغییری در من به وجود نیاورده است.»

من بتازگی شرح حال دونا را شنیده و از جریان وحشتناکی که برای وی اتفاق افتاده بوده آگاهی پیدا کرده بودم. او دربارهٔ ماجراهای شبی سخن می‌گفت که مُرده بود و حالا می‌خواست با دقت این موضوع را مشخص کند که آیا پس از آن وقایع دچار تحول و تغییری شده یا نه؟ از زمانی که او پدیده‌های نزدیك به مرگ را تجربه کرده بود، سه سال می‌گذشت.

ماجرای او کاملاً شبیه به تجربه‌های هزاران انسان دیگر بود که به این نوع ادراکات دست یافته بودند. در ۵سال گذشته من در موقعیت‌های متعدد با این مطالب آشنا شده بودم، ولی هنوز زمانی که به آنها دقیق می‌شدم، گویی یك جریان الکتریسیته به ستون مهره‌های من وصل می‌شد و من از شگفتی می‌لرزیدم.

زمانی که دونا دوازده ساله بود، به پنومونی یا ذات‌الریه شدیدی دچار گشت. از آنجا که پزشك معالجش تصور می‌کرد او با تجویز دارو درمان می‌شود، بنابراین به او اجازه داد که در

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

منزل بماند. پزشك درست داروهایی را توصیه کرده بود که برای این بیماری عفونی روش انتخابی به حساب می‌آمد. در کنار دارو به بیمار توصیه شده بود که مقدار زیادی از مایعات مختلف بنوشد و هر قدر که می‌تواند، استراحت کند. در شب حادثه او تمام این دستورات را با دقت و بخوبی مراعات کرده بود، ولی بسرعت حال او به وخامت گرایید.

بر اساس گزارش دونا، او در خانه‌اش در شهر سین سیناتی در ایالت اوهایو بر روی مبلی لمیده و مشغول مشاهده تلویزیون بود که ناگهان احساس کرد دیگر نمی‌تواند بخوبی نفس بکشد. در ابتدا تصمیم گرفت به این موضوع توجه نکند، بنابراین کمی چرخید و مشغول تماشای شعله‌های آتش در شومینه شد. پس از لحظه‌ای احساس کرد که گویی با یك ورقه فلزی مانند یك کمربند خیلی پهن به اطراف قفسه سینه او فشار می‌دهند و با این عمل تمام هوای موجود در ریه‌ها از آن خارج گردید.

دونا فریاد کشید و مادرش را صدا کرد.

آنچه که مادرش پس از ورود به اتاق دیده بود، بایستی بسیار وحشت‌انگیز بوده باشد، زیرا او بلافاصله دونا را بغل کرده، به ایوان خانه برده بود تا به هوای بیشتری دسترسی داشته باشد. در این لحظات دونا همچنان ساکت و بی‌حرکت باقی مانده بود و نمی‌توانست از هوای سرد و تازه استفاده کند. زمانی که مادر متوجه شد که فرزندش نمی‌تواند نفس بکشد، با عجله او را به داخل اتومبیلش انداخت و بسرعت روانه بیمارستان شد. آخرین چیزی که دونا به یاد می‌آورد، گریه مادرش بود که مدام نام او را تکرار می‌کرد. پس از لحظه‌ای وضعیت کاملاً تغییر پیدا کرد:

«من به یاد می‌آورم که نور زیادی را دیدم. این منظره مرا کنجکاو کرد، بنابراین به داخل نور خزیدم. درست مانند این بود که دارم به فلاش یا چراغ پرقدرت یك دوربین عکاسی نگاه می‌کنم. مجموعه‌ای از نورها و رنگهای سفید و قرمز در یك زمینه بسیار روشن و درخشان به چشم می‌خوردند.

ناگهان انبوهی از دستها به سوی من دراز شدند و در گوشه‌ای چهره پدربزرگم را رؤیت کردم. این دستها و قیافه پدربزرگم در میان نورها نبود، بلکه آنها همه از نور بودند. در گوشه و کنار دستهای زیادی به طرف من دراز شده بودند، به عبارت دیگر در برابر من هزاران دست به چشم می‌خوردند. آنها شبیه به مجسمه‌های یونانی بودند و همه آنها قصد داشتند مرا به سوی پدربزرگم هدایت کنند. او سالها پیش مرده بود.

من با پدر بزرگم ارتباط برقرار کردم، ولی این کار از طریق صحبت کردن نبود. شاید از

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

راه فکر کردن هم نبود، ولی در شرایطی بودم که گویی با آنان صحبت می‌کردم. در این زمان آنها اعلام کردند که من اکثر مسائل خودم را حل کرده‌ام و بایستی راه دیگری را برگزینم. احساس می‌کردم معنی این جملات این بود که من یا باید در کنار آنها در نور باقی بمانم و یا به بدنم برگردم. این بستگی به انتخاب من داشت و من اصلاً مجبور نبودم در آنجا بمانم.»

دونا به یاد نمی‌آورد که تصمیمی گرفته باشد، ولی به زندگی برگشت. او در این جریان مقدار زیادی دارو به صورت تزریقی دریافت کرده بود. پس از «بیدارشدن» فوراً با صمیمیت ادراکات خویش را با پزشك بیمارستان در میان گذاشته بود. در میان شگفتی و تعجب جمعی که حرفهای دونا را می‌شنیدند، پزشك خیلی ساده و با اطمینان اعلام کرد که این «توهمات» مربوط به اثرات جانبی داروهایی است که او مصرف کرده است! زمانی که این پزشك به اسامی داروهایی که او مصرف کرده بود دسترسی پیدا کرد، نتوانست هیچکدام را «توهم زا» معرفی کند. در این زمان خیلی راحت به او گفته بود: «شاید هم ادراکات نزدیك به مرگ را تجربه کرده‌ای.» زمانی پزشك به این نتیجه رسید که او دربارهٔ «رؤیت تور» تأکید بیشتری کرد.

براساس صحبت‌هایی که شده بود، دونا به من معرفی شد. پس از اینکه من تمام جریان را با دقت گوش کردم، به این نتیجه رسیدم که قضاوت خانم دکتری که در بیمارستان بر بالین او بود، درست بوده است. عناصر متعددی از تجربه لحظات نزدیك به مرگ در این داستان به چشم می‌خورد. او از شرایطی پر درد و ناراحتی، ناگهان به جهانی مملو از نور و آرامش سفر کرده بود. در این شرایط او در انبوهی از نور غوطه‌ور گردیده و هزاران دست نوازشگر به سوی او دراز شده بود. او به رؤیت انسانهایی نایل گردید که کالبد آنها از نورساخته شده بود و در این میان به دیدار پدربزرگش هم که مرده بود، نایل آمد. در این شرایط خیلی با محبت و عدالت با او رفتار شده بود و به وی این حق داده شده بود که بین ماندن و یا برگشتن یکی را انتخاب کند. در آن زمان او اشتیاق و علاقه‌ای نداشته که در میان نورها و در جوار پدربزرگش باقی بماند. پس از بیدار شدن او به صحبت‌های چند نفر از پزشکان و پرستاران گوش می‌داده که پس از شنیدن این ماجراها که او با دقت، صحت و صداقت بیان کرده بود، به بحث مشغول شده بودند و ضمن بیان واژه‌های تخصصی پزشکی سعی می‌کردند تا به خودشان بقبولانند که اصلاً چنین وقایعی اتفاق نیفتاده است! گویی آنها

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اصرار داشتند تا دونا هم این واقعیت و حقیقت را انکار کند.

در این جو تاباوری و ابهام بود که من به بالین دونا آمدم. من برای شرکت در یك کنفرانس پزشکی به بیمارستانی آمده بودم که این وقایع در آن اتفاق افتاده بود. یکی از همکاران که از حضور من در این بیمارستان آگاهی داشت، مرا به بالین دونا آورد و مارا به هم معرفی کرد. این خانم دکتر قبلاً کتابی را که من در این زمینه با نام نزدیکتر به نور نوشته بودم مطالعه کرده بود. او مایل بود فردی از اعضای گروه پزشکی را به شنیدن این مطالب دعوت کند که بتواند این مطالب را «درك» نماید.

من خیلی خوب می‌توانستم این وضعیت را درك کنم، زیرا پیش از این با صدها کودك و بزرگسالی که از تجربیات خویش در زمینه ادراکات انسان در لحظات نزدیك به مرگ با من سخن می‌گفتند، صحبت کرده بودم. من بخوبی می‌دانستم کادرهای پزشکی بزحمت می‌توانند به حرفهایی گوش بدهند که قبلاً در کتابهای پزشکی نوشته نشده‌اند!

در زمان صحبت با کسانی که لحظات نزدیك به مرگ را تجربه کرده بودند، من متوجه این نکته مهم شدم که آنها تحت تأثیر این تجربه عمیق و پرهیبت متحول شده و تغییرات روحی و عقیدتی عمیقی در وجود آنها شکل گرفته است. هرچند من بر روی این باور اصرار زیادی دارم، ولی دوست دارم در آینده پژوهش بیشتری بر روی این موضوع صورت بگیرد تا نقش «رؤیت نورها» در این تغییر و تحول به صورت دقیق‌تری بررسی شود.

این موضوع پیش از این هم مورد توجه برخی از پژوهشگران قرار گرفته است. برخی از آنها بر روی این مطلب تأکید می‌کنند که محال است فردی تجربیات لحظات نزدیك به مرگ را پشت سر گذاشته باشد، بدون اینکه متحول شود. برای مثال پالیس ات واتر معتقد است که تحول روحی و آیینی علامت مشخصه و دلیل قطعی صحت و اصالت این جریان است.

در میان بیماران یا سوژه‌های مورد مطالعه من این تحول و تغییر به صورتهای متعدد و متنوعی صورت گرفته است. در برخی از موارد انسانهایی که این تجربه را داشته‌اند، خیلی مهربانتر و دوست‌داشتنی‌تر می‌شوند. در برخی از موارد دیگر آنان به زمینه‌هایی که پیش از این اصلاً به آنها توجهی نشان نمی‌دادند، بیشتر علاقه پیدا می‌کنند. در بعضی از موارد این افراد یك راست و سریعاً تبدیل به انسانی دارای استعدادها و قابلیت‌های روحی شده و به پیشگویی می‌پردازند و یا از طریق رؤیاهایی که مشاهده می‌کنند، از طریق الهام و کشف و

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شهود بدقت و با صراحت حوادث آینده را پیش‌بینی و پیشگویی می‌نمایند.

ولی این تحول تا چه زمانی طول می‌کشد؟ کسانی که یکی از نزدیکان آنها بر اثر ابتلا به سرطان ریه فوت می‌شود، تحولی در روحیه و رفتار آنان پدید می‌آید که منجر به ترك سیگار می‌شود. ولی زمانی که پس از چندماه بار دیگر به آنها مراجعه می‌شود، مشاهده می‌گردد که آنان بار دیگر به اعتیاد روی آورده‌اند.

ولی در مورد افرادی که لحظات نزدیك به مرگ را تجربه کرده‌اند، تحول و تغییری که پدید می‌آید، تا چه زمانی ادامه و استمرار پیدا می‌کند؟

تاکنون یك بررسی علمی و آماری در این زمینه صورت نگرفته است، ولی براساس مشاهدات شخصی اینجانب این دگرگونی و تحول در بسیاری از موارد بسیار طولانی و دیرپاست.

به همین علت بود که سالها پس از ادراك لحظات نزدیك به مرگ توسط دونا، از او پرسیدم: «این تجربه در زندگی و روحیات تو چگونه اثر گذاشته و آنها را متحول و دگرگون کرده است؟»

با توجه به مراتب فوق، شما می‌توانید حدس بزنید که من چقدر متعجب و شگفت‌زده شدم زمانی که او گفت: «آقای دکتر مورس، صادقانه پیش شما اعتراف می‌کنم که این تجربه هیچگونه تغییری در من به وجود نیاورده است.»

من تصمیم گرفتم که به صورت عمقی‌تری در وجود او به کاوش بپردازم، بنابراین از او پرسیدم: «آیا رابطه تو با والدینت تغییری پیدا کرده است؟» جواب او این بود: «واقعاً نه، این رابطه همیشه بسیار خوب بوده است.» پرسیدم: «شاید رفتار تو در مدرسه بهتر شده و یا هوش و استعداد بیشتری پیدا کرده باشی» او پس از کمی تفکر در یك کلمه جواب داد: «نه». از او پرسیدم: «شاید در ریاضیات پیشرفت بیشتری داشته‌ای؟» جواب به این پرسش هم «نه» بود. من صبورانه به صحبت با او ادامه دادم، زیرا می‌دانستم کودکان و نوجوانان بندرت قبول می‌کنند که دچار یك تحول روحی یا رفتاری شده‌اند.

در این زمان از او پرسیدم: «آیا شما می‌توانید آینده را ببینید؟»

او با کمی ناراحتی و به سختی و با اکراه جواب داد: «البته این‌طور است، ولی شما چطور متوجه این موضوع شدید؟»

پیش از اینکه سکوتی پیش آید، دونا شروع به گفتن داستانهایی کرد که در زمینه

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آینده‌نگری و پیشگویی داشته است. در برخی از موارد، او دربارهٔ وقایع مهمی که در زندگی او پیدا می‌شد، اخطارهایی را در عالم رؤیا دریافت می‌کرد. این جریانها آن‌قدر دقیق و مرتبط بوده که برخی از نزدیکان او به وی گفته بودند که: «تو دارای قدرتهای روحی خارق‌العاده‌ای هستی.» در بسیاری از موارد پیش از اینکه اتفاقی بیفتد، او این موضوع را در خواب می‌دید و برای دیگران تعریف می‌کرد و در میان تعجب و شگفتی آنان این واقعه به همان صورت اتفاق می‌افتاد.

برای مثال یك بار او خواب دید که پدرِ مادرش فوت شده است. این در شرایطی بود که پدرِ مادرش کاملاً سالم و شاداب بود. در میان تعجب و شگفتی دیگران از این پیش‌بینی، در عرض چند روز این واقعه اتفاق افتاد. نحوه خواب دیدن و نگرش دونا نسبت به رؤیایی که می‌دید از شگفتی بیشتری برخوردار بود. او چهارشب پشت سر هم این رؤیا را دیده و هربار وقوع آن را برای مادرش نقل کرده بود، هرچند هر دفعه با طوفانی از اعتراض و ناراحتی مواجه شده بود. این خواب تکراری اما خواب روشن و شفاف که شباهت فراوانی به دیدن در شرایط بیداری داشته است به این صورت بود که «پدربزرگ [مادری] را در خواب دیدم که به طرف گورستان خانوادگی حرکت کرد و بر روی سنگ قبری که انبوهی گرد و غبار بر روی آن نشسته بود خم شد؛ او صبورانه این خاکها را کنار زد، در این زمان سنگ گوری ظاهر شد که نام پدربزرگ بر روی آن کنده شده بود. او در کنار این سنگ نشست و برای مدتی با فرزند بزرگش به صحبت پرداخت که مدتها قبل در یك حادثه اتومبیل کشته شده بود. من اصلاً نمی‌توانستم حرفهای آنان را بشنوم.»

همان‌طور که پیش از این به آن اشاره شد، پس از چهارمین باری که دونا این خواب را دید، پدربزرگ براثر یك سکته قلبی فوت شد. در مراسم دفن، مادر دونا برای کسانی که در این مراسم شرکت کرده بودند، جریان خواب دونا را که چهارشب تکرار شده بود، بیان کرده بود.

زمانی که او احساس کرد من به رؤیاهای آینده‌نگرانه او علاقه پیدا کرده‌ام، به شرح این واقعه شگفت‌انگیز پرداخت:

«یك شب در عالم خواب دیدم که به یك میهمانی دعوت شده‌ایم و در زمان ورود به سالن، کارتی را به دست مدعوین می‌دهند که مطالبی بر روی آن نوشته شده است. بر روی کارت من نام من نوشته شده بود، ولی بر روی کارت فردی که همراه من بود، واژه

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خودکشی به چشم می‌خورد. فردا صبح این خواب را برای اعضای خانواده تعریف کردم و هیچگونه بحثی بر روی آن صورت نگرفت. در حدود یك هفته دیگر در یك میهمانی شرکت داشتم که در لحظه‌ای یك دخترخانم درباره مشکلات زندگی خود با من صحبت کرد. او گفت که آرزوی مرگ می‌کند.

در حدود ۱۰ روز دیگر ناگهان دچار این احساس شدم که رؤیای آن شب دربارهٔ این دختر دارد اتفاق می‌افتد! من نه خواب دیدم و نه این مراتب را مشاهده یا رؤیت کردم. برای لحظه‌ای این احساس در من قوت گرفت که این دوست عزیز من دارد رشته زندگی خود را پاره می‌کند. در یك حالت دیوانه‌وار به سمت خانه دوستم حرکت کردم و در آنجا او را در شرایطی یافتم که در حمام رگ دست خودش را قطع کرده و مقدار زیادی هم خون از بدن او خارج شده بود. بسرعت او را به بیمارستان رساندم و او را نجات دادم.»

پس از این واقعه با مراجعه آن دختر مجروح به روان‌پزشك، مشکلات او حل گردید. دراین جریان هم رؤیا و دورنگری دونا به واقعیت و حقیقت پیوسته بود.

در این مدت او رؤیاهای زیادی دیده بود که همه از افزایش شگرف و خارق‌العاده قدرتهای روحی او حکایت می‌کردند. در یك مورد او و یکی از دوستانش یك خواب مشابه یا مشترك دیده بودند، در حالی که این دوست برای استفاده از تعطیلات به یك اردوی تابستانی رفته بود. در یك مورد دیگر فردی از راه دور برای او نامه‌ای نوشته بود و در شرایطی که هنوز نامه در راه بود، او از طریق تلفن به نویسنده نامه تمام مطالبی را که او نوشته بود، بیان کرده بود. پس از رسیدن این نامه و آگاهی از متن آن، افراد خانواده غرق در حیرت شده بودند. در یك مورد دیگر که خیلی با دقت توصیف شده، یك روز او با یکی از دوستانش برای کوهنوردی رفته بودند که در یك لحظه او مشاهده می‌کند هاله‌ای در پشت سر دوستش حرکت می‌کند که شبیه به سایه وی بوده است. او این وضعیت را شوم و خطرناك تلقی کرده و بی‌اختیار فریاد می‌کشد و به او می‌گوید که مواظب خود باشد. دوستش برای لحظاتی مات و مبهوت برجایش ساکت و میخکوب می‌شود تا از او توضیحات بیشتری را دریافت کند. درست در این لحظات یك تکه سنگ عظیم جلوی پای او سقوط می‌کند. اگر او نایستاده بود، این سنگ به بدن او برخورد می‌کرد. به این ترتیب آینده‌نگری او دوستش را از یك مرگ حتمی و بسیار فجیع نجات داد. با توجه به این حقیقت که او تمام خوابهای خود را بامداد روز بعد برای دیگران می‌گفت و در دفتری یادداشت می‌کرد ـ و با توجه به اینکه من

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هم این دفتر را دیده و هم به شهادت اطرافیان گوش داده بودم ـ بدون تردید تمام این مطالب را باور کردم و صحت آنها را تأیید می‌کنم.

پیامدهای مشابه در «مرگهای» متفاوت

در پایان این جلسه طولانی و جذّاب خطاب به دونا گفتم: «پس ملاحظه می‌کنی که تجربه لحظات مرگ چه تغییرات عمیقی را در تو به وجود آورده است؟» او خندید و این موضوع را تأیید کرد. بیشتر سوژه‌های من که نگاهی به دروازه بین مرگ و زندگی انداخته‌اند، افراد بالغ و سالمندی هستند که در زمان کودکی به این تجربه جالب رسیده‌اند. در بین این افراد عده‌ای در آب غرق شده و جمعی در تصادفات اتومبیل فوت شده بودند. برخی در حین عمل جراحی فوت شده و عده‌ای از بلندی سقوط کرده بودند. یکی در زمین بازی محکم زمین خورده بود و یکی به صورت نادری از طریق گوشی تلفن دچار برق‌زدگی حاصل از صاعقه شده بود. جمعی بر اثر سکته قلبی دچار مرگ قابل برگشت شده و...

با توجه به مطالب بالا آنها به علل متفاوتی فوت شده بودند، ولی درتمام آنها که این تجربه را پشت سر گذاشته بودند، موضوع مشابهی به چشم می‌خورد. این موضوع مهم و مشترك این بود: همه آنها پس از این ماجراها دچار تحولات عمیق روحی و عاطفی شده بودند.

در جریان صحبت با همه این افراد مطلب مشترك دیگری هم شنیده می شد و آن این بود که آنان دیگر از مرگ و مُردن ترسی نداشتند. حتی افرادی که چند دهه پیش این تجربیات را حس کرده بودند، هنوز نسبت به مرگ بی‌تفاوت بودند، زیرا آنها افقهای بسیار جذّابی از جهان دیگر را دیده بودند. یك دختر خانم ده‌ساله در این زمینه به من گفت: «درست مانند این بود که من زندگی جدیدی را شروع کرده بودم. من دیگر از مردن نمی‌ترسم، زیرا مطالب زیادی را در این زمینه آموخته‌ام.»

پس از این تجربیات علاقه این افراد نسبت به زندگی افزایش خارق‌العاده‌ای پیدا می‌کرد و آنها مایل بودند از لحظات و دقایق زندگی خود لذت ببرند.

آنها به زندگی مانند یك لیموشیرین می‌نگریستند و با عطش و اشتیاق مایل بودند تا آخرین قطره و عصاره آن را بنوشند. هرچند در بسیاری از موارد آنها خود از پیدایش این تغییرات اساسی و بنیادی که در وجود آنها پدید آمده بود بی‌اطلاع بودند، ولی بااین وجود این تحولات برای اطرافیان آنها مشهود بود. یك خانم ۸۰ساله که تجربه ادراکات نزدیك به مرگ

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

را پشت سر گذاشته بود، در جواب نامه من برای انجام یك مصاحبه نوشته بود: «این مصاحبه نوعی وقت تلف کردن است، زیرا درك لحظات نزدیك به مرگ تغییری را در من به‌وجود نیاورده است. از سوی دیگر من وقتی برای انجام این کارها ندارم. من شدیداً مشغول کارهایی مانند باغبانی، خدمات داوطلبانه و خانه‌داری هستم. از طرف دیگر باید به شغل نیمه وقت خودم هم برسم، بنابراین نکته خاصی دربارهٔ من وجود ندارد.»

ترس و اضطراب کمتر دربارهٔ مرگ و مردن و تمایل به کسب لذت بیشتر از لحظات زندگی در تمام کسانی که این ماجراها را پشت سر گذاشته بودند، بخوبی مشهود و معلوم بود. این مضمون نه تنها برای من، بلکه برای بسیاری از نزدیکان و اطرافیان آنها هم احساس می‌شد.

در برخی از موارد تحولات و تغییراتی که در این افراد پدید می‌آید، بسیار عجیب و در عین حال روشنفکرانه است. عده‌ای از آنها به استعدادها و قابلیت‌هایی دست پیدا می‌کردند که از تحصیلات و سوابق کاری آنها در گذشته فراتر می‌رفت. در یك مورد من با فردی آشنا شدم که به عنوان راننده در یك شرکت ساختمانی کار می‌کرد. او که آقای توم ساور نام دارد، برایم تعریف می‌کرد که در زمان استراحت در منزل و حتی دقایقی که برای صرف یك نوشیدنی گرم استراحت می‌کرد، مطالب و فرمولهایی در ذهن او می‌جوشید که آنها را یادداشت می‌کرد. پس از اینکه او متوجه می‌شود که یك استاد فیزیك هم در شرکت کار می‌کند، یك روز این یادداشتها را که برای خود او هم عجیب و غریب جلوه می‌کرده، در اختیار او می‌گذارد. آن استاد فیزیك پس از مطالعه آنها اظهار می‌کند که هرچند برخی از آنها معادلاتی است که توسط ماکس پلانك کشف شده، ولی در برخی از موارد از این سطح هم فراتر رفته است. به این ترتیب مردی که تحصیلات دبیرستانی داشته، گویی پس از ادراك لحظات نزدیك به مرگ یك دوره فشرده و عالی را در زمینه فیزیك هسته‌ای پشت سر گذاشته است! آیا این آگاهیها را از نور دریافت کرده است؟!

در برخی از موارد این افراد به این حقیقت باور پیدا می‌کنند که دارای استعدادهای خارق‌العاده روحی شده‌اند. برای مثال دونا در این طبقه‌بندی قرار می‌گیرد، ولی دیگران این حالات را بیمارگونه تلقی کرده و به داروها روی می‌آورند. برای مثال من با بانویی آشنا شدم که قدرت پیشگویی پیدا کرده و با دقت و صحت این ادراکات خویش را پیش از وقوع آنها برای اطرافیان خود می‌گفت. در یك مورد او دچار یك تحول روحی شد و در جریان آن مرگ قریب‌الوقوع برادر جوانش را پیشگویی کرد. این احساس بلافاصله در یك رؤیا هم تکرار و

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تأیید گردید. این پیش‌بینی درست بود. پس از این واقعه آنچنان ناراحت شد که به داروهای آرامش‌بخش روی آورد. برای مدت ۵ سال به این صورت زندگی کرد، ولی بالاخره خسته شد و مصرف این داروها را رها کرد. بار دیگر این استعداد و قابلیت در او ظاهر گردید. در شرایط کنونی او بار دیگر و به صورت گسترده‌تری به آینده‌نگری و پیشگویی می‌پردازد. به شهادت اطرافیان آنچه را که او پیش‌بینی می‌کند، درست از آب در می‌آید. او شهرت زیادی کسب کرده، عده‌ای او را صاحب استعدادهای روحانی و ملکوتی می‌دانند وبرخی وی را موجودی شیطانی و نفرین شده یا لایق نفرین و لعنت می‌دانند. ولی همهٔ آنها به استعداد شگرف پیشگویی و آینده‌نگری او ایمان دارند.

متوجه شدم که برخی از این افراد مدتها پس از تجربه لحظات نزدیك به مرگ، به استعدادهای روحی فراوانی دست می‌یابند. در بعضی از موارد این قابلیت‌ها زیاد و درخشان و گاهی هم ضعیف و کم فروغ هستند. در یك مورد با آقایی آشنا شدم که اظهار می‌داشت، دیگر نمی‌تواند از ساعت مچی استفاده کند، زیرا بسرعت «یك‌چیزی» آن را از کار می‌اندازد. در چند مورد با افرادی آشنا شدم که اظهار می‌کردند «پس از آن واقعه» همیشه یك «فرشته محافظ» را در کنار خود احساس می‌کنند که از آنها مواظبت و مراقبت می‌نماید. آنان به موارد متعددی اشاره می‌کردند که این فرشته‌های یاریگر و نیك‌اندیش آنها را در مقابل خطرات محافظت کرده و یا راه درست زندگی را به آنان نشان داده‌اند. در مجموع آنها خیلی از این همراهان مهربان و حامی راضی و خوشنود بودند.

هر قدر بیشتر با این افراد صحبت می‌کردم، بیشتر به این عقیده ایمان پیدا می‌کردم که در این محدوده مطالب و حقایق فراوانی وجود دارد، بنابراین بایسته و شایسته است که علم پزشکی بیشتر به آنها توجه نشان دهد. به عقیده من روان‌پزشکان و روان‌شناسان اگر بیشتر و به صورت جدّی‌تری به این مقوله بنگرند، به جذّابیت و اهمیّت علمی آن پی می‌برند. پس از اینکه داستان اولاف ساندن را شنیدم، تصمیم گرفتم که با دقت و ژرف‌نگری بیشتری به این مضمون تحول و دگرگونی بپردازم.

داستان زندگی اولاف ساندن

حادثه‌ای که در طی آن اولاف ساندن مُرد و یا در آستانه جهان دیگر قرار گرفت بسیار ساده است، ولی ماجراهایی که در این زمان او با آنها روبرو شد آن‌قدر پیچیده و مبهم هستند

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که من به سختی می‌توانم آنها را تفسیر کنم.

در سن چهارده سالگی او برای انجام عمل جراحی به بیمارستان رفت و برای بیهوشی او از بخار اتر استفاده شد. به علت زیاده‌روی در مصرف داروی هوشبر او دچار ایست تنفسی گردید. در آن زمان که برای انجام بیهوشی قطرات اتر بر روی پنبه ریخته می‌شد و در جلوی بینی بیمار قرار می‌گرفت، این واقعه زیاد اتفاق می‌افتاد. زمانی که تنفس او از کار افتاد، جراحِ او دیوانه‌وار شروع به تکان دادن کالبد به ظاهر مرده او کرد. شاید در این زمان قلب او هم از حرکت باز ایستاده بود، ولی ما تصور می‌کنیم که در این لحظات او در حالت اغماء به سر می‌برد. او در این زمان خود را مرده می‌پنداشت، بنابراین در اشاره به ماجراهای آن زمان این مطالب را نوشته است:

«ناگهان احساس کردم که داخل توده توپ مانندی پیچیده شدم و در این شرایط با سرعت به دیواری برخورد کردم و بدون اشکال از آن گذشتم و به حقیقت دیگری رسیدم. گذر از این دیوار خیلی دردناك بود و در این شرایط این احساس به من دست می‌داد که دارم خفه می‌شوم، نیرویی که باعث شد تا من از دیواره یا سد بین زندگی و مرگ بگذرم، بسیار زیاد و پرقدرت بود.

ناگهان احساس کردم که در آن سوی دیوار هستم. به این ترتیب در عرض چند لحظه، تمام دردها و ناراحتی‌ها ناپدید گردید. در این زمان احساس می‌کردم که تمام علایق، دلبستگی‌ها و وابستگی‌های من نسبت به زندگی بیولوژیك یا حیات متعارف از بین رفته است. بعدها دانستم که دیواره بین زندگی و مرگ از عجیب‌ترین آفرینش‌ها به حساب می‌آید. کسانی که به دیگر سوی این دیواره می‌رسند، به دانشها و آگاهیهای شگرفی دسترسی پیدا می‌کنند، در حالی که هنوز از جهانی که در دیگر سوی این سد قرار دارد، تصور و آگاهیهایی دارند.

اولین احساسی که در این وادی جدید با آن برخورد کردم، انبوهی از شگفتی و حیرت بود. چرا در این محل آن‌قدر راحت و سرحال هستم و چطور در شرایطی که می‌دانم مرده‌ام، می‌توانم حس کنم و به تفکر بپردازم؟ تازه تمام این وقایع در شرایطی اتفاق می‌افتادند که من فاقد جسم مادی بودم.»

در این زمان اولاف احساس می‌کرد در جهانی مستقر شده که مرز و کرانه‌ای ندارد. فکر می‌کرد در فضایی قرار گرفته که شبیه به یك حباب بسیار بزرگ صابون است. لحظه به لحظه این حباب بزرگتر و وسیع‌تر می‌شود و کرانه‌های آن به بیکرانگی و نامحدودی می‌پیوندد.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در مرز بین مرگ و زندگی برای این نوجوان دبیرستانی این احساس به وجود آمده بود که به تمام اسرارگیتی و حقایق موجود در کائنات دست یافته است. او می‌گوید: «در این زمان فکر می‌کردم به چنان قدرت و نیروی ادراك عظیمی دست پیدا کرده‌ام که تمام مسائل و معضلات جهان برای من قابل فهم است.» در این لحظات نزدیك به دروازه بین زندگی و مرگ اولاف احساس می‌کرد که به «انبوهی از انوار نارنجی» نزدیك شده که به نظر او معبر بین جهان زنده بودن و مردن است. این ناحیه هم بسیار زیبا و هم بسیار پرهیبت و ابهت بود. ولی برای او این نعمت و کرامت را داشت که کلید تمام آگاهیها و رازها به او سپرده شدند.

هرچند اولاف دوست‌داشت که در جوار نور باقی بماند، ولی او احساس کرد که آگاهی او به دو قسمت تقسیم شده است. با قسمتی که قادر به درك و فهم بود، او احساس می‌کرد که همه علایق خود را رها کرده است. او در برابر خویش کهکشانی را مشاهده می‌کرد که نسبت به آن دلبستگی نشان می‌داد، ولی درست در همین لحظات متوجه شد که نیرویی دارد او را به سمت عقب می‌کشد تا وارد جسدش شود. از آنجا که او خود را در شرایطی می‌دید که می‌تواند به تمام دانشها و آگاهیها دسترسی داشته باشد، مأیوسانه فریاد بر آورد: «خواهش می‌کنم مرا رها کنید تا به صورت نویی نظریه نسبیّت را درك کنم.» ولی او ادامه می‌دهد که کسی به درخواست او توجهی نکرد، بر عکس متوجه شد که نیروی عظیمی دارد او را به سمت بدنش می‌کشاند. در این شرایط دشوار هم او کوشش می‌کرد از این ثانیه‌ها استفاده کرده و درك خود را از کیهان و کائنات هر قدر که ممکن باشد، گسترش دهد.

بالاخره مسافرت کیهانی اولاف به پایان رسید و زمانی که چشمانش را باز کرد، نور شدید چراغ جراحی را در بالای تنه‌اش احساس کرد. چهار جراح خسته و برآشفته با تعدادی پرستار خسته و فرسوده او را احاطه کرده بودند و اتاق عمل هم بشدت درهم و برهم به نظر می‌آمد. دو سال گذشت تا او فهمید که در آن روز لوزه‌های او جراحی نشده و مرگ موقت او تمام برنامه‌ها را به هم زده بود.

تجربه لحظات نزدیك به مرگ باعث شد تا تغییرات و تحولات روحی عمیقی را در رفتار و ذهنیات اولاف به وجود بیاورد و از یك نوجوان با استعداد متوسط آموزشی، فردی بسیار باهوش و در عین حال مبتکر پدید آید. او در بسیاری از موارد مطالبی را که به عنوان مواد درسی به او داده می‌شدند رد می‌کرد و آنها را مضامینی کهنه و بی‌اعتبار تلقی می‌نمود و معتقد بود که «در آنسو» با بسیاری از حقایق از جمله نظریات آلبرت انشتاین آشنا شده است.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در آغاز اولاف تصور می‌کرد ادراکات او در لحظات نزدیك به مرگ تنها مجموعه‌ای از ماجراهای خارق‌العاده است که کمی از حوادث عادی مهم‌تر و با ابهت‌تر هستند، ولی از آنجا که او بتدریج از یك کودك یا نوجوان عادی و یا کمی تنبل به نوجوانی بسیار باهوش، بااستعداد و مبتکر تبدیل گردید، به این نتیجه جالب و حیرت‌انگیز رسید که بر اثر «ماجراهای کیهانی» تغییرات و تحولات عمیقی در وجود او پدید آمده است.

پیدایش تحولات بسیار شگرف و عمیق روحی در افکار و نظریات او از سالهای بعد از ۱۹۶۰م قدرت و شدت بیشتری پیدا کرد و در این زمان او در حدود چهل سالگی بود. در این زمان بود که در فیزیك هسته‌ای نظریه نوترینو کشف شد. در این زمان بود که او به دیدگاههایی که در زمان مرگ پیدا کرده بود، اعتقاد و باور بیشتری پیدا کرد. یك نوترینو یك ذره بسیار کوچك هسته‌ای است که می‌تواند با سرعتِ از میان یك جسم بزرگ مادی عبور کند بدون اینکه در این جریان تحت تأثیر اجرام مجاور قرار گیرد و یا در سرعت و یا مسیر آن کمترین تغییری به وجود آید. پس از اینکه اولاف بیشتر و دقیق‌تر با مضمون نوترینو آشنایی پیدا کرد، به این نتیجه رسید که بسیاری از مشاهدات او از جمله مشاهده پیدایش و گسترش جهانی شبیه به «حباب صابون» با این نظریه قابل توجیه و تفسیر است.

در شرایط کنونی این باور برای او پیدا شده که تجربه لحظات نزدیك به مرگ باعث شده تا او بینش و آگاهی عمیق‌تری نسبت به طبیعت و خصلت کائنات پیدا کند. در این شرایط این امکان برای او پیدا شده که به اسرارآمیزترین نکات و نقاط گیتی دسترسی داشته باشد. در این شرایط او احساس می‌کرد که می‌تواند خود را از تفکر، تصور و قبول نظریات و ارزشهای متداول آزاد کند.

این باورها نکاتی بیمارگونه و هذیان نبودند، بلکه در این جریان اولاف به پیشرفتها و اختراعات فنی متعدد و شگرفی نایل آمده بود که همه آنها را نتیجه و حاصل الهامات و دریافتهای روحی ویژه‌ای می‌دانسته که پس از ادراك لحظات نزدیك به مرگ برای او حاصل شده‌اند. به این ترتیب در این زمان هرموقع که می‌خواهد از آن واقعه مرگ‌آفرین در جریان عمل جراحی لوزه‌هایش یاد کند، با جمله «هدیه کیهانی من» به آن اشاره می‌کند.

اولاف تا این لحظه بیشتر از یکصد اختراع بسیار مهم را به ثبت رسانیده و از نام‌آورانِ جهانِ علم و تکنولوژی به حساب می‌آید. یکی از ابداعات او ابتکار بسیار پرارزشی است که در زمینه تهیه کاغذ انجام داده است. کاغذ در اصل از ساقه درخت تهیه می‌شود و برای انجام

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این کار تکه‌های چوب را به ذرات بسیار ریزی تبدیل کرده و در این شرایط آن را خمیر می‌کنند. با نوعی الهام و بینش پوشیده و پر رمز و راز او به این نتیجه رسیده که می‌توان ۲۵ درصد بیشتر گچ یا کائولین به خمیر مایه کاغذ اضافه کرد، بدون اینکه کمتر تغییری در کیفیت کاغذ در زمینه‌های مختلف به وجود بیاید. به این ترتیب با ابتکار او نیاز کمتری در حدود ۲۵ درصد به قطع کردن درختها و تخریب محیط زیست پیدا می‌شود.

حوادث و شواهد دیگری هم وجود دارند که از این نظریه حمایت می‌کنند که اولاف به دریافتهای روحی شگرفی دست یافته که از آنها می‌تواند در راستای کارهای عظیمی استفاده کند. برای مثال در حدود ۲۵ سال پیش دختر او که در سنین نوجوانی بود، پس یك تصادف سهمگین اتومبیل به حالت اغماء درآمد. او برای مدت سه ماه در حالت اغماء بود و پزشکان پیش‌بینی کرده بودند که وضعیت کنونی او در آینده هم استمرار پیدا می‌کند. آنها با صراحت به اولاف گفته بودند که هیچگونه امیدی به درمان دخترش وجود ندارد و او بقیه عمرش را در بیهوشی و بی‌خبری و «زندگی نباتی» می‌گذراند.

در این شرایط ناامیدی و ناتوانی نیروهای حاصل از لحظات نزدیك به مرگ به کمك او و دخترش آمد. او به تشخیص پزشکان که بر اساس دانش و تخصص روز بود اعتماد داشت، ولی در عین حال نمی‌توانست قبول کند که هیچگونه امکانی برای بهتر شدن زندگی فرزندش وجود ندارد. او معتقد بود که دختر در «دگرسو» قرار گرفته و وضعیت کنونی او مشابه با حالت پدرش پس از مسمومیت با گاز اتر است. او به یاد آورد که در آن زمان خود را در داخل دریایی[1] در شرایط آوارگی و پریشانحالی احساس می‌کرد و پس از شنا کردن در این آبها بود که او خود را در شرایطی یافت که گویی کلید تونلی را که به سمت بالا ادامه پیدا می‌کرد، یافته بود. او تصور می‌کرد از این تجربه می‌تواند در راستای نجات دخترش بهره و الهام بگیرد. خوشبختانه در این زمان اولاف به کشف ماده شیمیایی جدیدی دست یافته بود که از لحاظ خواص شیمیایی به کافئین شباهت داشت. پس از آنکه در آزمایشهای مقدماتی این ماده به عنوان یك داروی محرك سیستم عصبی شناخته شده بود، او بارها این دارو را

---

۱. این توصیف انسان را به یاد شرایطی می‌اندازد که در ادبیات کهن یونان با اصطلاح هادس (Hades) یا عالم برزخ یاد می‌شود. جهانی مملو از مه و بخار و رودخانه‌ها... کسانی که از این رودها می‌گذرند، به سرزمینهای دیگری می‌رسند که یکی از آنها بسیار پرطراوت و مانند باغ جنان است ـ مترجم.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بر روی خودش و این دختر آزمایش کرده بود تا آثار آن در زمینه تقویت حافظه در جریان امتحانات و کنفرانسهای علمی به او کمك کند.

اولاف تصمیم گرفت که در این شرایط ناامیدی این دارو را مورد آزمایش قرار بدهد. بنابراین هفته پس ازتصادف، این دارو را بر روی دخترش مورد آزمایش قرار داد و نتیجه بسیار درخشان و خیره‌کننده بود. ضمیر ناآگاه نوجوان مصدوم کوشش کرد تا کالبدش را به حرکت درآورد، ولی این منظور عملی نگردید. پس از حدود پانزده دقیقه نیمه هوشیاری بار دیگر او به حالت اغماء کامل فرو رفت. زمانی که در هفته بعد برای بار دیگر این دارو مورد امتحان قرار گرفت، نیتجه خیلی بهتر بود. در میان ناباوری، پزشکان تأیید کردند که حالت اغماء به معنی کامل آن شکسته شده، هرچند هنوز نمی‌توان با برقرار کردن ارتباط ذهنی با او با اطمینان و دقت بیشتری در این زمینه به اظهارنظر پرداخت. با این وجود سیر بیماری به سوی بهبود و هوشیاری ادامه پیدا کرد، تا آنجا که یك ماه پس از مصرف دارو، درجاتی از هوشیاری پدیدار گردید. در این زمان با فشار دست او می‌توانست به سؤالاتی در زمینه ریاضی جواب درست بگوید. تا یك ماه بعد او آن‌قدر شفا یافته بود که توانست در امتحانات کلاس شرکت کند و نمرات قبولی را بگیرد. ولی ادامه درمان خیلی سریع حاصل نگردید. سه سال طول کشید تا توانست راه رفتن را دوباره یاد بگیرد و دو عمل جراحی پردرد بر روی چشمهایش را تحمل کرد تا دوباره دید دو چشم او به صورت موازی و معمولی درآمد. پس از آن او بخوبی تحصیلات دانشگاهی خود را به پایان رسانید و در شرایط کنونی به عنوان مهندس طراح در صنایع اتومبیل مشغول به کار است. با این وجود ضایعات جسمی او هنوز کاملاً التیام نیافته و پای چپ او تا حدودی قدرت راه رفتن ندارد.

به نظر اولاف این داستان غم‌انگیز دلیل و نشانه‌ای است که با توجه و تأکید بر آن او می‌تواند دستاوردهای خویش در زمینه «هدایای کیهانی» را نشان دهد و ثابت کند که این مضمون ارزش آن را دارد که به صورت علمی مورد مطالعه قرار بگیرد.

اولاف از طریق مطالعه مقالاتی در مجله لانست و مجله آمریکایی بیماریهای کودکان با پژوهشهای من آشنا شده و در این زمینه نامه‌ای هم برای من ارسال کرد. در این جریان او کتاب نزدیکتر به روشنایی را هم مطالعه کرده بود. او درخواست کرده بود که آیا می‌تواند برای دیدن من از سوئد [به آمریکا] بیاید یا نه؟ من به او جواب دادم که دیدار او برای من افتخار عظیمی به حساب می‌آید.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

من با او در شهر واشینگتن در جریان یك کنفرانس بین‌المللی که در زمینه ادراکات بشر در لحظات نزدیك به مرگ تشکیل شده بود، از نزدیك آشنا شدم. اولاف در سنین بعداز هفتاد سالگی دارای قدی بلند و متناسب و چهره‌ای بسیار جذاب و باوقار بود. او بیشتر به یك سفیرکبیر شباهت داشت تا انسانی که می‌خواست در یك زمینه روحی با من به گفتگو بپردازد. او از شرکت در این کنفرانس بسیار راضی و خوشنود بود، زیرا با عده زیادی از انسانها آشنا شده بود که تجربه‌ای مشابه با ادراکات او را پشت سر گذاشته و از این طریق به انقلابات درونی عظیمی رسیده‌اند که شواهد آن به صورت افزایش یا پیدایش استعدادهای روحی در زندگی آنها پدیدار گردیده است.

من و او برای خوردن شام به یك رستوران فرانسوی رفتیم. او خیلی راحت و روان به زبان فرانسه هم صحبت می‌کرد. پس از پایان شام او هدیه جالبی نیز به من داد و گفت: «من هرگز تصور نمی‌کنم که انسان احمق یا کودنی باشم که پس ازیك حادثه به دام اوهام و تخیلات افتاده‌ام. من مطمئن هستم که رؤیتهای من حقیقی و واقعی بوده و رؤیاهای خیالی و تخیّلی نبوده‌اند. پس از مطالعه انبوهی از کتابهای علمی ازجمله روان‌شناسی بارها این سؤال در برابر من قرار می‌گیرد: آیا دانشها و بینش‌هایی که ظاهر می‌شوند از درون مغز من ظاهر می‌گردند و یا از جهان دیگری نشأت و ریشه می‌گیرند؟ آیا من از جهان دیگری دیدن کرده‌ام؟ آیا من به اندرون حقایق دیگری فرو رفته‌ام؟»

رنگین کمان مکاشفات و الهامات

آیا اولاف با تجربیات اصیلی برخورد داشته است؟

آیا او واقعاً در یك تجربه نزدیك به مرگ به کسب دانشها و آگاهیهای عظیمی نایل آمده که در پرتو آنها موفق به کشف صدها فرمول شیمیایی جدید شده و بسیاری از آنها را به‌ثبت رسانده است؟

زمانی که این سؤالها از اولاف پرسیده شد، او خیلی آرام و موقرانه گفت: «این تجربه لحظات نزدیك به مرگ باعث گردید تا من در نردبان تکامل، چند پله‌ای به سمت بالا حرکت کنم. این تجربه اگر در یك نوجوان منحرف و جنایتکار هم به وجود آید، او را به یك زندگی سالم و پربار هدایت می‌کند.»

با مطالعه شرح‌حال اولاف ساندن این تصور در ذهن من پدید آمد که تجربیات نزدیك

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به مرگ می‌تواند انسان را متحول ساخته و به راه بهتری در زندگی هدایت کند. واضح است که براساس چند مورد محدود نمی‌توان به نتیجه‌گیری بزرگ و وسیعی دست یافت. من به شواهد و موارد بیشتری نیاز داشتم که به صورت مشهود این دگرگونی در آنان پدید آمده باشد. اولاف از کسانی که در این سمینار شرکت داشتند، داستان پیدایش تحول و دگرگونی زندگی نوجوان سیاهپوستی را شنیده بود که در بالا به صورت گذرا به آن اشاره داشت. اصل داستان به این صورت بود:

در خیابانهای شرقی سنت ـ لوئیس نوجوانان سیاهپوست زیادی وجود دارند که معمولاً به کارهای خشن گانگستری و توزیع مواد مخدر مشغول هستند. درآمد زیاد، ارضای روحیه گانگستری و قهرمان‌بازی و از همه مهم‌تر فشار گروهی دیگران هر نوجوانی را تشویق یا مجبور می‌کند که به راهی برود که سایر همسالان می‌روند. در این میان جیمز یك استثنا به‌شمار می‌رود. او با متانت، وقار و آرامش به تحصیل و زندگی خود ادامه می‌دهد. بسیاری از اطرافیان او تصور می‌کنند این تحول یا تکامل پس از آنکه او در سن ۹ سالگی به درك لحظات نزدیك به مرگ و رؤیت دروازه‌های جهان دیگر نایل شد، پدیدار گردید. زمانی که من با او آشنا شدم، او به این صورت از تجربه خود در آن زمان سخن می‌گفت:

«زمانی که ۹ یا ۱۰ ساله بودم، بخوبی می‌توانستم در آب شنا کنم، ولی نمی‌دانم چطور شد که یك روز که با چند نفر از دوستان و بستگانم در برکه بزرگی مشغول شنا بودیم، غرق شدم. من خیلی کوشش می‌کردم تا خودم را نجات دهم، ولی لحظه به لحظه بیشتر به زیر آب کشیده می‌شدم. در این لحظات احساس می‌کردم که گویی دارم خواب می‌بینم، زیرا خودم را در بالای سطح آب به حالت معلق در هوا در شرایطی می‌دیدم که مشغول دیدن کالبدم در درون آب هستم. من این مناظر را بوضوح می‌دیدم.

در این زمان من می‌توانستم سایر دوستانم را هم ببینم که در آب با شادمانی مشغول شنا هستند. نکته بسیار مهم این بود که من کالبد خودم و اندام آنها را به رنگ سیاه نمی‌دیدم، بلکه به نظر می‌آمد که پیکر همهٔ ما از نور ساخته شده و در آن شرایط، دیگر از سیاه و سفید و تفاوت بین آنها خبری نبود. جهانی پر تلألؤ و مملو از صلح و آرامش را احساس می‌کردم.»

البته جیمز در این زمان توسط مادرش از آب بیرون کشیده شده بود و با عملیات نجات‌بخش بار دیگر به زندگی برگشته بود. پس از اینکه چشمانش را گشود، اولین سخنی که گفته بود این بود: «مادرجان، من ترا می‌دیدم که برای بیرون آوردن من از برکه کوشش

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می کردی» این سخنان در میان گریه و هیجان بیان می‌گردید. در خانه او به رؤیت رنگین‌کمانی اشاره کرد که با نور جملاتی بر روی آن نوشته شده بود. او تصور می‌کرد برخی از جمله‌ها خطاب به او بودند. جواب مادرش برای او تعجب‌آور بود. زیرا او گفته بود: «اینقدر حرف مهمل نزن».

پس از این واقعه جیمز بسرعت دچار تحول و تغییر روحی شد. برای مثال پس از آن او دیگر با گروههای تبهکاری که از کودکان خردسال برای پخش و توزیع مواد مخدر استفاده می‌کردند همکاری نکرد. مادرش از این دگرگونی و تحول روحی و رفتاری فرزند بسیار متعجب و در عین حال خوشحال شده بود. روز به روز جیمز به صورت جدی‌تری به برنامه‌های تحصیلی خود می‌پرداخت.

هم‌اکنون از زمانی که جیمز غرق شده بود، ۸ سال گذشته ولی تحول مطبوعی که در رفتار او پدیدار شد، هنوزادامه دارد. هنوززمانی که جیمز از رؤیتها و شهود خویش در زمان غرق شدن در آب سخن می‌گوید، مادرش فکر می‌کند او مهمل می‌گوید. یکی از آموزگاران جیمز با مهربانی و محبت باعث شد تا من بتوانم از نزدیك با جیمز آشنا شوم. این خانم آموزگار کتاب قبلی من با نام نزدیکتر به نور را مطالعه کرده و در این شرایط متوجه شده بود که شاگرد او درست از مضامینی سخن می‌گوید که در این کتاب با شرح و تفصیل بیشتر دربارهٔ آن صحبت شده بود. به این ترتیب به جیمز گفته بود که او قهرمان حادثه‌ای است که از اهمیت و جاذبیت زیادی برخوردار است.

«تا مدتی پیش احساس می‌کردم که در آن لحظات پرهیجان و مملو از ترس و اضطراب غرق شدن رؤیای شیرینی را دیده‌ام، ولی پس از مطالعه بیشتر در این زمینه به این نتیجه رسیدم که در حقیقت در آن لحظات برخی از پدیده‌های لحظات احتضار را تجربه کرده‌ام. در این شرایط خیلی بهتر این واقعه را تفسیر کرده و با اعتماد به نفس بیشتری به خودم می‌نگرم. من احساس می‌کنم که با دیگران متفاوتم. در این شرایط به صورت جدی‌تری به زندگی می‌نگرم و هرگز مانند همسالان با مسخره کردن دیگران به تفریح نمی‌پردازم.

شما می‌دانید پس از اینکه بدنم را ترك کردم، ممکن بود دیگر به بدنم باز نگردم. این پدیده در عین حالی که مرا متحول کرده، بشدت هم متعجب کرده است. من در این شرایط بهتر به زندگی می‌نگرم و دقیق‌تر به درك و شناسایی آن می‌پردازم. زندگی آنقدر پوچ و بی‌ارزش نیست که آن را به بازی بگیرم. من دوست ندارم ساعات و روزهای عزیز

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

عمرم را با گانگستربازی و عملیات جنایتکارانه سپری کنم. من عمیقاً به خداوند ایمان دارم. من معتقدم که در پرتو محبت و عنایت الهی بود که در آن لحظات سخت روح من از تنم خارج گردید و در لحظاتی که در شرایط غرق شدن و مردن بودم، در بالای سطح آب در امنیت کامل باقی ماندم.»

***

زمانی که جیمز دربارهٔ تجربیات خویش درزمینه ادراکات لحظات نزدیك به مرگ سخن می‌گفت، من بشدت شگفت‌زده شده بودم، هنوز به این جملات که توسط او بیان شده‌اند می‌اندیشم که: «زندگی مضمون حقیری نیست که بتوان با آن بازی کرد. من به این نتیجه رسیده‌ام که بایستی خیلی بهتر از این بوده باشم.»

مانند بسیاری از انسانهای دیگر، اولاف و جیمز پس از احساس لحظات نزدیك به مرگ دچار تغییر و دگرگونی و تحول عمیقی شدند. در مورد اولاف بینش و نگرش عمیق‌تری نسبت به فرمولهای شیمیایی به وجود آمد. برای جیمز این احساس به وجود آمد که در ورای رنگ پوست، همه انسانها یکسان و مشابهند. برای کسانی که در جهنم تبعیضات نژادی زندگی می‌کنند، رسیدن به این عقیده، جهش فکری عظیمی به حساب می‌آید.

این دو فرد پس از این تجربه بشدت متحول شدند و از همسالان خویش فاصله گرفتند. هرچند این تغییر و تحول بسیار سخت و مشکل بود، ولی هر دوی آنها از این دگرگونی احساس رضایت و آرامش می‌کردند. این تغییرات مستمر و دیرپا بودند. پس از اینکه جیمز از یك کودك عضو شبکه گانگستری به یك کودك دبستانی ساعی و با انضباط تبدیل شد، دربارهٔ خود به این صورت قضاوت می‌کند: «مسلماً این تحول ساده و آسان نبود. من دیگر نمی‌توانستم مانند انسانهای دیگری باشم که به آن فروغ تابنده دسترسی پیدا نکرده‌اند. من آن نور را دیده‌ام.»

آیا رؤیت این فروغ تابنده است که موجبات تحول روحی را فراهم می سازد؟ من شگفت‌زده هستم. پس از تابشِ انوارِ لحظاتِ نزدیك به مرگ به زندگی افراد است که عشق و علاقه زیادی نسبت به زندگی و زندگی کردن در آنان به وجود می‌آید. پس از آن ترس و وحشت آنان از مرگ کاستی می‌گیرد و وجود آنان لبریز از محبت و صفا می‌شود.

پس از مشاهده آثار و شواهد این تحول و تغییر، سؤالات زیادی است که بایستی به آنها جواب گفته شود. آیا قسمتی از انوار این فروغ تابان برای تمام عمر در کنار یا در وجود

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این افراد باقی می‌ماند؟ آیا این فروغ بی‌پایان از یك منشأ ناشناخته مسیر زندگی را برای این افراد روشن می‌سازد؟

فرشته نگهبان یک نویسنده

در اینجا به شرح و بیان رؤیتهای یك نویسنده بسیار موفق می پردازم که برخی از کتابهای او با عنوان پرفروش‌ترین آثار این کشور به حساب می‌آیند. در این نوشته با نام «دیوید» از او یاد می کنم.

دیوید در ایالت آریزونا در نزدیکی خانه پل‌پری زندگی می کند. پل‌پری همکار من در تألیف این کتاب است. زمانی که دیوید همسایه پل‌پری شده بود، همکار من به دیدار او رفته و به عنوان کادو یك نسخه از کتاب نزدیکتر به روشنایی را به او هدیه کرده بود. چند روز بعد در برابر حیرت و شگفتی پل‌پری، نامه‌ای از این نویسنده بسیار موفق به دست او می‌رسد که در این نامه به او خبر داده بود که وی در زمان کودکی خود یك تجربه درزمینه ادراك لحظات نزدیك به مرگ داشته است. ضمناً او به این نکته مهم هم اشاره کرده بود که پس از این تجربه بشدت متحول شده است.

داستان تجربه دیوید بسیار ساده و شبیه موارد متعدد مشابه با آن است، ولی آنچه که در این میان متفاوت است، تحولاتی است که پس از آن در زندگی وی پدید آمده بود.

«به علت ابتلاء به هپاتیت یا یرقان، درجه حرارت بدن من بشدت افزایش پیدا کرده و تب من به ۴۲ درجه سانتیگراد رسیده بود. من شدیداً بدحال بودم و در منزل در بستر افتاده بودم. پدر و مادرم در کنار بسترم ایستاده بودند و به کارهای پزشك معالجم چشم دوخته بودند که مشغول نصب یك سرم غذایی به رگ من بود.

من کاملاً بیدار و هوشیار بودم و به حرفهای آنان گوش می کردم. خوب به یاد می‌آورم که دکتر به والدینم می گفت: هرچند فرزند شما بشدت بیمار و بدحال است، ولی معمولاً بخوبی این مراحل بد و سخت را پشت سر می گذراند. ناگهان احساس کردم یك نفر دیگر هم در اتاق حضور دارد. او خانمی زیبا و بلندقامت بود که پشت سر والدین من در گوشه‌ای از اتاق ایستاده بود!

در همین لحظات احساس کردم که من خارج از بدنم قرار دارم. پس از لحظه‌ای با اشاره او به سویش حرکت کردم و در پشت سر پدر و مادرم و در جوار آن بانو قرار گرفتم. من آرام و راحت در هوا شنا می کردم و در لحظه‌ای به بسترم و کالبدم نگاه کردم که قطره

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قطره سرم به رگ او وارد می‌شد!

پس از نگاه پرحیرت به تنم، به سمت آن خانم نگاه کردم. متوجه شدم که او با اشاره مرا به سمت خودش می‌خواند. او دارای موهای طلایی و اندامی بسیار زیبا و دل‌انگیز بود. از تمام وجود او نور شدید و خیره‌کننده‌ای می‌تابید، طوری که نگاه کردن به او باعث می‌شد تا چشمان من در برابر این فروغ بی‌پایان خیره شود.

پس از لحظاتی مشاهده کردم که در کنار و بعد در پشت سر او قرار دارم. پس ازمدتی متوجه شدم از او فاصله گرفته‌ام. من با عجله و شتاب به سوی او حرکت کردم. بعدها متوجه شدم که اگر پدرم و دکتر مرا نگاه نداشته بودند، از بسترم به بیرون پرتاب می‌شدم و جریان ورود سرم به بدنم هم قطع می‌شد. در این زمان طوری در بستر ایستاده بودم که دستهایم به سوی او دراز شده بود.

در این زمان با آنان دربارهٔ زنی صحبت کردم که در گوشه اتاق قرار دارد. ولی دراین لحظه او رفته بود. آنها هم ناباورانه به گوشه اتاق نگریستند و بعد به هم نگاه کردند. در آن لحظات فکر می‌کردم تنها چشمان من این فرشته زیبا و مهربان را دیده است.»

این تجربه خیلی سریع بر روی نگرش دیوید نسبت به زندگی تأثیر گذاشت و از او انسانی درونگرا به وجود آورد. او پیش از این واقعه بیشتر ساعات شبانه‌روز را در کنار دوستانش می‌گذرانید، ولی پس از این حادثه به کتاب و مطالعه روی آورد. در حالی که هنوز ۹ ساله بود، اعتقاد داشت که نباید در تلویزیون برای فروش اسباب‌بازیها تبلیغ شود و خود او برخلاف کودکان خیلی بندرت به مشاهده برنامه‌های تلویزیونی می‌پرداخت. او در لحظات تنهایی از احساس حضور فرشته نگهبان بشدت خوشحال می‌شد (او در سالهای بعد با عنوان بانوی نورانی از او یاد می‌کرد).

فرشته نگهبان برای تمام عمر با دیوید باقی ماند، هرچند دیگر هرگز در برابر او ظاهرنگردید. با این وجود او همیشه احساس می‌کرد که این فرشته زیبا و مهربان درکنار او قرار دارد. در لحظاتی که استرس، نگرانی، ترس و ناامیدی او را آزار می‌داد، با احساس این مضمون که فرشته نگهبان در کنار اوست، آرام می‌گرفت. درسالهای اخیر هم او بانوی نورانی را در تمام فضای خانه احساس می‌کند، هرچند او را با چشم نمی‌بیند.

شاید اسرارآمیزترین نکته دربارهٔ این فرشته نگهبان، تأثیری است که بر روی کارهای ادبی دیوید دارد. او معتقد است که در خلق و نگارش تمام آثارش فرشته نگهبان به او کمك می‌کند. در لحظاتی که او برای ادامه حوادث داستانهایش به بن‌بست می‌رسد و یا برای یك

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جریان به منطق‌پردازی دقیقی نیاز دارد، دست نامرئی ولی پرقدرت این فرشته مهربان به حرکت درمی‌آید و به بهترین صورت به پیدایش ادامه منطقی داستان کمک می‌کند.

«این جریان تاحدودی به دستنویسی خودکار شباهت پیدا می‌کند. در این لحظات احساس می‌کنم که دستم خود به خود به حرکت درمی‌آید و بخش‌هایی از کتاب را خارج از قدرت تصور، تخیل و خاطره من می‌نویسد. هرچند همسرم در جریان نگارش و تنظیم آثارم در کنارم به من کمک می‌کند، در زمان مطالعه فصولی از کتاب با حیرت می‌گوید این مطالب چگونه پدید آمده‌اند؟ او حتی در بسیاری از موارد معتقد است این نوشته‌ها به من تعلق ندارند و سبک نگارش آنها با روش نویسندگی من متفاوت است. در بسیاری از موارد من هم صادقانه با این عقیده او موافقم. بار دیگر بر این مطلب تأکید می‌کنم که برخی از قسمت‌های آثار من از فضاهای ناشناخته‌ای وارد شده‌اند.»

به این ترتیب مشاهده فروغ تابان زندگی دیوید را تغییر داد، همان طور که نگرش و بینش اولاف و جیمز را نسبت به زندگی متحول کرده بود. برعکس موارد پیش در این مورد نقش فرشته نگهبان مطرح می‌شود. این نویسنده نامدار، مشهور و موفق آنچنان با صداقت، صراحت و اعتماد به نفس این مطالب را بیان می‌دارد که من از خودم می‌پرسم:

آیا واقعاً فرشته‌های نگهبان و یاریگر در جوار تمام کسانی که لحظات نزدیک به مرگ را تجربه کرده‌اند حضور دارند؟ آیا بر اثر حضور مستمر و دیرپای این فرشتگان است که تحول و تغییر شگرف و دائمی در روحیه و روش زندگی افرادی که به دروازه‌های سرای دیگر نگاهی کرده‌اند ایجاد شده و استمرار می‌یابد؟

طراحی و اجرای طرحهای پژوهشی

پس از چاپ و انتشار کتاب نزدیکتر به فروغ تابان عده زیادی از شخصیت‌های برجسته با من آشنا شدند که در صفحات پیش با چند نفر از آنها آشنا شدید. هرچند در این کتاب به برخی از سؤالات جواب داده شده، ولی سؤالات بیشتر و متنوع‌تری را هم ایجاد کرده است. در اینجا من به یاد دکتر آرچی بلییر مشاور و راهنمای دانشمند پروژه‌ای می‌افتم که به تألیف کتاب فوق انجامید. او می‌گفت: «یك پروژهٔ تحقیقاتی خوب هرچند به تعدادی از سؤالها جواب می‌گوید، ولی انبوهی از پرسش‌ها را هم مطرح می‌سازد.»

من تصور می‌کنم این مطلب درست باشد و در محدوده ادراکات نزدیك به مرگ از صحت و روایی بیشتری برخوردار است. من تصمیم گرفتم تا در این زمینه بسیار جالب به

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

انجام طرح تحقیقاتی دیگری بپردازم. قصد من این بود تا در راستای روشن شدن این مطلب تحقیق کنم که چگونه و از چه راههایی ادراك لحظات نزدیك به مرگ باعث می‌شوند تا تحولات عمیق و دیرپایی در روحیات و رفتار افرادی که این نوع تجربیات را پشت سر گذاشته‌اند پدید آید. در این زمان به یاد ماجراهایی افتادم که در نهایت به طراحی و اجرای یك پروژه پژوهشی و تألیف کتاب قبلی من انجامید. آن جریان خیلی جالب، ساده و معصومانه بود.

درسال ۱۹۸۲ در زمانی که من رزیدنت بیماریهای کودکان بودم، با کودکی به نام کتی آشنا شدم که پس از غرق شدن در یك استخر عمومی در ایالت ایداهو، جسد او را به بیمارستان آورده بودند. حتی اگر ادراکات نزدیك به مرگ او را نادیده بگیریم، داستان تجدید حیات او یکی از نوادر و شگفتی‌های بزرگ تاریخ است. گزارشهای مستند بیمارستانی گواهی می‌دهند که او برای نوزده دقیقه بدون نبض بوده است. زمانی که من به معاینه او پرداختم، مردمکهای او کاملاً گشاد و ثابت باقی مانده بودند. از لحاظ پزشکی با مشاهده این وضعیت، ناظر به این نتیجه می‌رسد که بر اثر پیدایش ضایعات غیرقابل برگشت مغزی، مرگ فرا رسیده است.

من با تمام سعی و کوششم برای نجات او تلاش می‌کردم، هرچند در باطن خودم امیدی به نجات او نداشتم.

او عضو خانواده بزرگ، مؤمن و متنفذی بود که در روزهای بعد همیشه تعدادی از آنها در گرد تخت او جمع شده بودند. آنان دسته جمعی دعا می‌کردند و یا دست کودك را در دست گرفته و با تکان دادن آن، قصد داشتند با او تماس برقرار کنند. هرچند حضور مستمر آنان اختلالاتی را در بخش به وجود می‌آورد، ولی گویی پزشکان و پرستاران به دلایل و مصالحی چاره دیگری نداشتند. در شرایطی که ما کودك را محکوم به مرگ می‌دانستیم، دلیلی نمی‌دیدیم تا به زور نزدیکان او را از کنارش برانیم.

من سوزنی را در رگ او قرار داده و هر لحظه دارویی را در رگ او تزریق می‌کردم. در این زمان اطرافیان در گرد بستر به دعا خواندن مشغول بودند. من در لحظات متعددی فکر می‌کردم که دارم کار بیهوده‌ای انجام می‌دهم.

ولی سه روز دیگر این کودك سالم از بیمارستان خارج شد!

***

در یکی از بعد از ظهرهایی که کتی در بیمارستان بستری بود، از او پرسیدم که در

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مورد لحظات غرق شدن چه خاطره‌ای دارد؟ من بیشتر مایل بودم تا دربارهٔ نحوه غرق شدن او اطلاعات بیشتری جمع‌آوری کنم. تصور می‌کردم شاید سر او به لبه سیمانی استخر برخورد کرده و یا پس از یك حمله صرعی به داخل استخر سقوط کرده است. ولی جوابی که او به من داد، اصلاً با انتظارات من هماهنگی و همنوایی نداشت. او گفت: «آیا منظور شما این است که چگونه با پدر آسمانی ملاقات کردم؟»

در روزهای بعد کتی داستان بسیار جالبی را برای من تعریف کرد. او دقیقاً به شرح کلیه اتفاقاتی پرداخت که بر بالین او گذشته بود، و این در شرایطی بود که کتی در اغمای عمیقی قرار داشت و ما اصلاً فکر نمی‌کردیم او کمترین خاطره‌ای از این جریانات داشته باشد.

او از تونل تاریك و بسیار بلندی یاد کرد که به داخل آن وارد شده بود. در این فضای پروحشت و ابهت «فرشته‌ای» به نام الیزابت به مدد او می‌آید. این فرشته یاریگر دست او را گرفته و به او گفته بود: «من به اینجا آمده‌ام تا به تو کمك کنم.»

در روزهای دیگر هم که کتی از حالت بیهوشی خارج شده بود، فرشته در کنار او بود و حتی خیلی به او کمك کرد تا برای برگشتن به خانه آماده شود. او به کتی آرامش می‌داد. در این زمان فرشته او را با خود به خانه برد و در جریان این سفر [روحی] او یکی از برادرهایش را دید و مدتی با اسباب‌بازیهای او به بازی پرداخت. او در این شرایط مادرش را می‌دید که با عجله مشغول پختن غذا می‌باشد تا پس از آن به بیمارستان برود و از کتی دیدار کند.

در این زمان من از او پرسیدم: «در آنجا به تو خوش گذشت؟»

جواب او به من این بود: «بهشت مملو از شادیهاست.»

شرح زندگی کتی خط بطلانی بر روی مطالبی می‌کشد که در کتابهای نورولوژی یا بیماریهای اعصاب نوشته شده است. براساس آنچه که در کتابهای درسی نورولوژی نوشته، کودکان و نوجوانانی مانند کتی بایستی تمام فعالیت‌های مغزی آنان متوقف شده باشد و دیگر قادر به درك و فهم مطالب نباشند. براساس یکی از معتبرترین و مهم‌ترین مراجع علمی، اگر برای حدود ۱۹ دقیقه قلب از حرکت بیفتد، «لوح ضمیر ازکلیه اطلاعات و آگاهیها پاك می‌شود.»

تجربیات کتی و شرح زندگی او و افراد مشابه با وی با هیچ یك از کتابهای درسی تطابق ندارد.

پس از برخورد با مورد بالا، تصمیم گرفتم به مطالعه مطالبی بپردازم که در زمینه تجربیات

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نزدیك به مرگ در کتابهای علمی و تخصصی پزشکی نوشته شده است. برخورد با این مطالب محدود و غیرمعتبر برای من خوشحال کننده نبودند. درچند گزارشی که به آنها برخورد کردم، با دیدی داستانی به این مضمون مهم برخورد کرده و تنها به ارائهٔ داستانهای جالب بسنده کرده بودند. در بین آنها به گزارشی برخورد نمی کردم که بتوان به آن عنوان پژوهش و تحقیق داد.

حتی دانشمند پرآوازه‌ای مانند دکتر ریموند مودی که با تألیفات خویش برای اولین بار مضمون احساس خروج از بدن را مطرح کرد، در این طبقه‌بندی قرار می‌گیرد. خود او هم تأیید می‌کند که کتاب او با عنوان زندگی بعد از زندگی یك اثر تحقیقی نیست، بلکه مجموعه‌ای از داستانهای بسیار جالب واقعی است. خود او هم بارها به مجامع علمی توصیه کرده که تحقیقات بیشتر و جدی‌تری را در زمینه ادراکات نزدیك به مرگ انجام دهند. این دانشمند نوآور معتقد است که: اگر در سراسر جهان و در فرهنگ‌های مختلف تحقیقاتی در این زمینه صورت بگیرد، معلوم می‌شود که تمام انسانها در اکناف جهان در لحظات نزدیك به مرگ با ادراکات مشابهی روبرو می‌شوند.

زمانی که این مطالب را از قول دکتر مودی شنیدم، آن را هم جدی و هم بسیار مهم تلقی کردم. بنابراین در یکی از بیمارستانهای بسیار معتبر سیاتل پژوهشی را در این زمینه آغاز نمودم. من و همکارانم در این پروژه به پرونده و مدارك پزشکی ۲۶ کودك دسترسی داشتیم که پس از یك ایست قلبی، بار دیگر قلب تمامی آنان به حرکت درآمده بود. به عنوان مقایسه شرح حال و احوال ۱۷۶ بیمار بشدت بدحال هم مورد توجه قرار گرفت که هیچکدام آنها برای لحظاتی با مرگ بالینی یا کلینیکی روبرو نبوده‌اند. نهایت دقت به کار رفته بود تا این دو گروه از لحاظ سن، جنس، نوع داروهایی که مصرف می کرده و یا داروهای هوشبری که در مورد برخی از آنان برای اعمال جراحی مورد استفاده قرار داده بودند، تشابه کامل وجود داشته باشد. تمام افرادی که در این دو گروه قرار داشتند، شرایط سخت و پروحشت بخش .I.C.U [واحد مراقبت‌های شدید] را تحمل کرده بودند. در مورد تمام این سوژه‌ها براساس برگه‌های آزمایشهای آنان به میزان اکسیژن محلول در خون و سایر ترکیبات شیمیایی خون توجه شده بود.

هرچند در سابقه پزشکی تمام ۲۶ مورد، یك یا چند بار مرگِ قابل بازگشت وجود داشته، ولی درمورد ۱۷۶ بیماری که به عنوان مقایسه در این پژوهش شرکت داده شده بودند، حتی یك مورد مرگ هم وجود نداشت. بنابراین هیچیك از علایم یا ادراکات نزدیك به مرگ هم در آنان دیده نشد.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یکی از نتایج اولیه و در عین حال بسیار مهم در این پژوهشها این بود: اگر فردی احساس کند که در آستانه مرگ قرار گرفته، ادراکات لحظات مرگ به او دست نمی‌دهد. به‌عبارت دیگر پس از رسیدن به مرگ است که تجربیات لحظات مرگ پدید می‌آید. یکی از جالب‌ترین ادراکاتی که در این زمان پدید می‌آید، احساس خروج از بدن است. پس از این حالت پیدایش جهانی مملو از تاریکی، عبور از تونل، برخورد با جهانی مالامال از فروغ بی‌پایان و مشاهده انسانهایی که تمام کالبد انان از نور تشکیل شده، می‌باشد، این جهان سرشار و مالامال از نیکی و خوبی است.

تجربیات پروژه سیاتل ثابت کرده‌اند، برای اینکه فردی بتواند به ادراکات زمان مرگ دست یابد، حتماً بایستی برای مدتی در شرایط مرگ قرار گرفته باشد. این ادراکات محصول خیالبافیهای بشر در لحظات پرمخاطره نیست. از سوی دیگر نباید آنها را در ردیف توهمات طبقه‌بندی کرد. عجیب است که تاکنون در این زمینه بسیار جالب و جذاب تحقیقات زیادی صورت نگرفته است.

در جریان پروژه سیاتل، مطالب زیادی را یاد گرفتم، ولی شاید یکی از جالب‌ترین آنها این نکته بود که من نیاز بیشتری به شنیدن و گوش دادن دارم. باتوجه به دانشها و آگاهیهایی که از میان حرفهای این کودکان جمع‌آوری می‌کردم، می‌توانستم امیدوار باشم که به یکی از بزرگترین رازهایی دسترسی پیدا کنم که همیشه ذهن بشر را به خود مشغول کرده است. از اغاز تاریخ بشر به دنبال جوابی برای این سؤال بوده است: **زمانی که ما می‌میریم، چه بر ما می‌گذرد؟**

سؤالات پروژه تحول و دگرگونی

در این زمان من خودم را برای انجام پژوهشی آماده می‌کردم که نظیر آن کمتر در علوم پزشکی و بهداشتی سابقه داشته است. مضمون این پرسش متفاوت این است: **افرادی که به لحظات مرگ رسیده‌اند، با چه ادراکات و احساسهایی روبرو شده‌اند؟ چگونه این تجربیات باعث شده‌اند تا دیدگاههای ایشان نسبت به زندگی و مرگ تغییر پیدا کند؟**

در این زمان از قفسه کتابهایم یك بسته کاغذ برداشتم و در گوشه‌ای از خانه مکان آرامی را پیدا کردم. در بالای صفحه (۱) این واژه را نوشتم **دگرگونی** و در زیر آن اضافه کردم:

پژوهش در این زمینه که چگونه رسیدن به نزدیك مرگ موجبات پیدایش تحول روحی و رفتاری را فراهم می‌سازد.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پس از آن یك به یك سؤالهایی را نوشتم که در زمان انجام این مطالعه مورد استفاده من قرار می‌گرفتند.

❊ آیا واقعاً انسانهایی که لحظات مرگ را تجربه کرده‌اند، راجع به مرگ اضطراب کمتری را نشان می‌دهند؟

شواهد موجود نشان می‌دهند انسانهایی که لحظات نزدیك به مرگ را تجربه کرده‌اند، در مقایسه با انسانهای دیگر خیلی کمتر از مرگ و مردن می‌ترسند. اگر بخواهیم در این زمینه به دلایل و شواهد علمی و آماری اشاره کنیم، متأسفانه باید بگوییم که تاکنون در این مقوله مطالعاتی صورت نگرفته است.

در این لحظه به یاد طنزی افتادم که توسط وودی آلن بیان شده است. او می‌گوید: «تنها ۳ مضمون واقعی در جهان وجود دارد.(۱) مرگ،(۲) مالیات و (۳) ترس از هر دوی آنها. بنا بر این می‌توانیم فکر کنیم که این افراد [کسانی که لحظات مرگ را تجربه کرده‌اند] تنها از یکی از این سه مورد [مالیات] می‌ترسند.

❊ آیا واقعاً کسانی که لحظات مرگ را تجربه کرده‌اند، به قدرتها و قابلیت‌های روحی بیشتر دست یافته‌اند؟

برخی از افرادی که به تجربه مرگ نایل آمده‌اند، ادعا می‌کنند که به قدرتها و استعدادهای روحی بیشتری رسیده‌اند. اینها افرادی از سنخ راهب، زاهد و صوفی نیستند که لباسهای عجیب و غریبی بپوشند و حرفها و مطالب غیرمتعارفی را مطرح سازند. اینها بیشتر اوقات خود را در کنار رمل و جفر نمی‌گذرانند، بلکه افرادی عادی هستند که مثلاً به عنوان بانکدار یا خانه‌دار مشغول زندگی هستند. آنان از هر نظر شبیه به افراد عادی جامعه هستند، ولی تنها به تجربیات متفاوتی دست یافته‌اند.

طرح مطالب بالا باعث شد تا ۲ خاطره به یاد من بیایند. یکی از آنها مربوط به یك بانکدار و دیگری مربوط به یك خانم خانه‌دار است. اول به خاطره‌ای از یك بانکدار اشاره می‌کنم که پس از تجربه لحظات مرگ، به قدرت پیشگویی یا آینده‌نگری رسیده است:

«در حدود نیمه‌های شب در عالم رؤیا مردی را مشاهده کردم که خیلی کم با او آشنایی داشتم. او لباس سیاهی پوشیده بود و در وضعیتی قرار گرفته بود که به نظر می‌آمد در آسمان و بر روی قطعه‌ای از ابر قرار گرفته است. در حدود ۱۰ سال بود که من این مرد را ندیده بودم.

فردا در بانك با فردی مواجه شدم که به عنوان مشتری به من مراجعه کرده بود و

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می‌خواست چکی را نقد کند. این فرد از بستگان آن مرد بود که شب گذشته در خواب او را دیده بودم. من از او احوال آن مرد را پرسیدم. او با اندوه به من جواب داد که او نیمه شب گذشته فوت شده است.»

این بانکدار خیلی راحت و عادی این خاطره را برای من بیان کرد. او معتقد بود که این مشاهدات نمایانگر این حقیقت است که یك جهان روحی هم در کنار ما وجود دارد. او اضافه کرد: «غیر از چیزهایی که با چشمانمان مشاهده می کنیم، حقایق دیگری هم در جهان وجود دارند.»

ادراکات روحی خانم خانه‌دار هم بسیار قابل ملاحظه و تأمل برانگیز است:

«یك روز پسر یکی از بستگانم را بغل کرده و مشغول نوازش او بودم که ناگهان به صورت رؤیت عینی این تصویر در برابر چشمانم ظاهر گردید که خون از شانه و بازوی او می‌ریزد؟ این تصویر آن قدر زنده و شفاف بود که چند بار پلکهایم را به هم زدم تا این منظره وحشتناك از جلوی چشمانم دور شود.

شب من این مطلب را با همسرم در میان گذاشتم. روز بعد این تصاویر ذهنی به واقعیت عینی تبدیل شدند. این پسربچه در جریان یك حادثه یکی از دستانش قطع شده بود.»

برعکس بانکدار که در مقابل این استعداد یا قابلیت بی‌تفاوت بود، خانم خانه‌دار خیلی در این زمینه نگران و مضطرب بود، او اظهار می کرد بسیار از این بابت ناراحت است که چطور و چگونه برخی از حوادث را از پیش مشاهده می کند. در بسیاری از موارد انسانهایی که دارای این قدرتها و قابلیت‌ها هستند، از داشتن آنها خوشنود نیستند.

*** چرا انسانهایی که لحظات مرگ را احساس کرده‌اند، نسبت به انسانهای معمولی عشق بیشتری به زندگی نشان می‌دهند؟**

بیشتر انسانهایی که لحظات مرگ را تجربه کرده‌اند، در زمان مصاحبه با من اظهار می‌داشتند که مایلند از لحظات زندگی وهر دقیقه آن لذت بیشتری ببرند. عده زیادی از آنها اظهار می‌داشتند که عاشق کار و فعالیت هستند و از لحاظ اجتماعی جزء گروه A به حساب می آیند.[1] با این وجود برخی از آنها هم دوست داشتند که به زندگی خیلی آرام و بی‌درد سری روی آورند.

---

۱. برای کسب آگاهی بیشتر در مورد انسانهای گروه A و B به کتاب طریقت آلفا، کسب آرامش در ۵ گام، صفحات ۲۵ تا ۳۰ که توسط دکتر لوئیس پروتو تألیف و با ترجمه دکتر رضا جمالیان و خانم نرگس اسکندرلو از سوی انتشارات اطلاعات منتشر شده، مراجعه شود ـ مترجم.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

من خیلی علاقه داشتم تا بیشتر با فضای روحی و معنوی زندگی این افراد آشنا شوم. می‌خواستم بدانم آیا آنان اوقات بیشتری را صرف مقولات و مضامین روحی می‌کنند؟ سرگرمی و علاقه آنان در زندگی چیست؟ آیا آنها اوقات بیشتری را صرف مدی‌تیشن می‌کنند؟ جواب بسیاری از این پرسش‌ها در راستای تأیید قدرت و قابلیت روحی آنان و دلبستگی بیشتر آنها به مضامین روحی مثبت است. به این ترتیب معلوم می‌شود واقعاً پس از تجربه لحظات مرگ، این نوع تحولات و تغییرات در روحیه و نگرش آنان نسبت به معنویات حاصل شده است. ولی یکی از آنها عقیده متفاوتی داشت. او معتقد بود: «تا زمانی که زنده هستیم بایستی درباره زیبایی‌ها و جذابیت‌های زندگی صحبت کنیم، ما باید صحبت و تفکر دربارهٔ فروغ بی‌پایان را به بعدها موکول کنیم.

*** آیا کسانی که به شرایط مرگ موقت می‌رسند، به هوش و استعداد بیشتری دست یابند؟**

اولاف ساندن و توم سایر دو نفر از انبوه کسانی هستند که معتقدند به هوش و بصیرت بیشتری دسترسی پیدا کرده‌اند. آیا این مطلب صحت و واقعیت دارد؟ آیا آنان به کانون یا منبع الهام، آگاهی و دانش نامحدودی دسترسی پیدا کرده‌اند که در خارج از محدوده مغز آنان قرار گرفته است؟ آیا قسمتی از مغز آنها در جریان این تجربه غیرمتعارف فعال‌تر شده است که در شرایط دیگر به صورت غیرفعال باقی می‌ماند؟

اینها تعدادی از سؤالاتی هستند که در این مقوله در ذهن انسان پدید می‌آیند. بد نیست به عنوان حُسن‌ختام یکی از جملات آلبرت انشتاین را هم بیان کنیم: «بزرگترین تجربه‌ای که انسان می‌تواند به انجام آن توفیق پیدا کند، در حیطه علوم اسرارآمیز است.»

در این زمان من کاغذهایی را که سؤالات بر روی آنها نوشته شده بود، به کناری نهادم. به نظرم می‌آمد که مضمون بسیار مهمی مانند تحول و دگرگونی به تحقیقات و پژوهشهای خیلی بیشتری نیاز دارد. در این شرایط هنوز این ایمان در من به وجود نیامده بود که ادراکات زمان مرگ یك احساس اصیل انسانی است که به یك تحول و تغییر مستمر و دائمی در رفتار و افکار آدمی منجر می‌گردد.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲

پژوهشهایی در زمینهٔ تحول و دگرگونی

«زمانی که ما کوشش می‌کنیم تا در بارهٔ مرگ
بیندیشیم، خویشتن را به صورت یك ناظر
احساس می‌کنیم»

(زیگموند فروید)

زمانی که قسمت‌های مختلف طرح تحقیقاتی در زمینه پیامد بسیار مهم مرگِ قابل بازگشت به صورت دگرگونی فکری و رفتاری را در کنار یکدیگر می‌گذاشتم، چند نکته نصیحت‌گونه از دکتر ریموند مودی به خاطرم آمد. این فرد که بحق پدر یا بنیانگذار مطالعه در زمینه ادراکات انسان در لحظه مرگ است، معتقد است: «اگر یك پروژه پژوهشی را نتوان در یکی دو جمله خلاصه کرد، احتمالاً هیچ نتیجه مشخصی را به بار نمی‌آورد.»

من با علاقه و ایمان این مطلب را در قلب خود نگه داشتم. بنابراین در زمانی که پروژه تحقیقاتی آماده می‌شد، پرسش اصلی را که این تحقیقات می‌بایست جوابی برای آن تهیه کند، به این صورت مطرح کردم: آیا می‌توان این موضوع را ثابت کرد که ادراکات لحظات مرگ به پیدایش تحولات و دگرگونی‌ها در افرادی می‌انجامد که این تجربیات را داشته‌اند؟ من با کمال علاقه و ایمان قصد داشتم به صورت معنی‌داری موضوعی را به اثبات برسانم که پیش از این بسیاری از پژوهشگران به عنوان یك پیش‌فرض یا عقیده شخصی آن را مطرح کرده بودند. من مایل بودم بدانم آیا این تغییرات و تحولات تنها نگرش آنان را در مورد زندگی

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

عوض می‌کند و یا به افزایش قدرتها و قابلیت‌های آنان در مباحث روحی هم می‌انجامد و گاه هوش و استعداد آنها را نیز افزایش می‌دهد؟

برای مطالعه در زمینه پیدایش دگرگونی و تحول در افراد مورد مطالعه به همکاری دانشمندانی با تخصص‌های مختلف نیاز هست. از جمله چند متخصص روان‌شناسی که به انجام تست‌هایی بپردازند که در این گونه پژوهشها کاربرد و روایی دارند.

از آنجا که هنوز در جامعه پزشکی بسیاری از افراد به ادراکات لحظات احتضار به چشم مضمون مبهم و مهملی می‌نگرند، بنابراین تصمیم داشتم تا از مشارکت گروهی از دانشمندان و اندیشمندان در طرح پژوهشی خود استفاده ببرم تا نتایج به دست آمده بهتر و بیشتر مورد توجه کسانی قرار بگیرد که نسبت به این مباحث با چشم تردید می‌نگرند. درضمن سعی کردم بسیاری از افرادی که در این پروژه شرکت دارند، پیش از این با این مطالب آشنایی نداشته باشند تا اذهان آنان پیش از این تحت تأثیر این مطالب قرار نگرفته باشد. به عنوان مثال آقای پروفسور ورن هودجین رئیس انجمن روان‌شناسی ایالت واشینگتن به عنوان مشاور طرح انتخاب گردید. او دارای درجه Ph.D در روان‌شناسی تجربی است و بینش و وسعت نظر او در این نوع مباحث پژوهشی مورد تأیید و تحسین خاص و عام است. درضمن از خدمات مشاوره‌ای ژوستین اونز که با درجه Ph.D در دانشگاه ویرجینیا در مطالعات شخصیتی سوابق درخشانی دارد، استفاده کردم. این خانم دکتر روان‌شناس با همکارش یان استونسون مطالعات زیادی در زمینه ادراکات انسانها در لحظات احتضار دارند و در اندازه‌گیری معیارهای شخصیتی هم استادی مسلم و دانشمند به حساب می‌آید. با یاری او می‌توانستم به کمك عدد و رقم در این زمینه به نتیجه برسم که آیا برخی از افراد جامعه پس از ادراك لحظات احتضار است که تغییر می‌کنند؟ و اگر جواب این سؤال مثبت است، این تغییرات چگونه و یا تا چه اندازه است؟

من از سوی دو نفر از مشاوران این طرح آقایان بروس گری‌سون و کیم کلارك کمك‌های فراوانی را دریافت کردم. این دو نفر عضو اتحادیه بین‌المللی پژوهشهای ادراکات لحظات مرگ هستند که این تشکیلات بین‌المللی با علایم اختصاری IANDS از شهرت و اعتبار زیادی برخوردار است. این نهاد در سطح جهانی به کسانی کمك می‌کند که این تجربه را پشت سر نهاده‌اند. در یکی از شعب آن تشکیلاتی وجود دارد که به تمام افرادی که در کشورهای مختلف با این پدیده‌های جالب ـ و گاه وحشت‌انگیز ـ مواجه بوده‌اند کمك می‌کند

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تا بتوانند با عواقب و پیامدهای آن به تطابق برسند. این دو پژوهشگر عالی مقام ـ گری سون در کانکتی کات و کلارك در سیاتل ـ دارای اطلاعات و آگاهیهای بسیار زیادی در زمینه ادراکات افراد در لحظات مرگ هستند. آنها بویژه به مضامین فلسفی و مباحث ایدئولوژیکی خاصی علاقه نشان می‌دهند که در جنب این تجربیات مطرح می‌شوند. روان‌پزشکانی مانند استوارت توم لو و گلن گابارد که در زمینه احساس خروج از بدن تخصص و تجربه دارند، همین‌طور، راسل نویز که در زمینه از هم پاشیدگی ذهنی صاحب‌نظر است در زمینه اعمال مختلف مغز و تحولاتی که در راستای پیدایش قدرتهای روحی پدید می‌آیند، توجیهات علمی و مکانیستی جالبی را ارائه دادند. با استفاده از نظریات این افراد من توانستم به جهت‌یابیهای بسیار باارزشی دست یابم.

برای اینکه به توازن دقیق بین مشاوران من که در این طرح حضور دارند توجه بفرمایید، به معرفی دو نفر از آنها ورنون نپ و جویس هاکس می‌پردازم. بینش و نگرش این دو فرد در بسیاری از زمینه‌ها کاملاً مخالف با یکدیگر است.

نپ به عنوان رئیس بخش بیماریهای عصبی ـ روانی[1] در دانشگاه واشینگتن کار می‌کرد. او شدیداً به جریان سنتی و محافظه‌کارانه‌ای که در جامعه پزشکی جریان دارد وابسته است. او تعداد زیادی مقاله در مجلات پزشکی معتبر نوشته و کتاب باارزشی را با عنوان داروهای ضد تشنج تألیف کرده است. در ضمن او بیشتر از صد مقاله در زمینه مباحث پاراسایکولوژی یا فرا روان‌شناسی نوشته و به صورت علمی و در مجلات معتبر به شرح و تفسیر این پدیده‌ها پرداخته است. به این ترتیب در زمینه پدیده‌هایی که غیرمتعارف عنوان می‌شوند، با زبان و توضیحات علمی به اظهارنظر و تفسیر می‌پردازد. او دارای ذهنی بسیار پویا و در عین حال شکاك و سخت‌گیر است. این زمینه ذهنی به او این امکان را می‌دهد که بدون پیشداوری در هر زمینه‌ای به مشاهده، تحقیق و اظهارنظر بپردازد.

در سوی دیگر یك شفابخش روحی ـ یا فردی که اصرار دارد که به عنوان شفابخش روحی نامیده شود ـ قرار می‌گیرد. او پیش از این به عنوان استاد بیوشیمی یا شیمی حیاتی مشغول به کار بود و بیشتر از ۵۰ مقاله علمی و تخصصی را در مجلات معتبر به چاپ رسانده است. این خانم پس از مسافرت به جزیره افسانه‌ای بالی [متعلق به اندونزی که در آن

---

1. Neuropsychiatry

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فرهنگ و ایدئولوژی هندویی حاکم است] با عده‌ای از شفاگران بومی آشنا شد و کوشش کرد تا هنرهای آنان را فرا بگیرد. او بخوبی مشاهده می‌کرد که چگونه این افراد با سرعت و سهولت عده زیادی از بیمارانی را که به بیماریهای مختلفی دچار شده‌اند، درمان می‌کنند. او از بهترین کسانی است که می‌تواند در بارهٔ قدرتهای روانی و روحی در زمینه شفابخشی روحی به اظهارنظر بپردازد. با کمک‌های او ما بهتر توانستیم بین ادراکات زمان مرگ و استعدادهای روحی رابطه‌ای برقرار کنیم.

تمام این مشاوران به اضافه گروهی از انترنها و دانشجویان پزشکی زیرنظر همکار من در تحقیق خانم شانن گریر، درگیر رسیدگی و تجزیه و تحلیل انبوهی از نامه‌ها و داستانهایی شدند که از سوی حدود ۵ هزار نفر که در این پروژه تحقیقاتی شرکت کرده بودند، برای ما می‌رسید. شانن برای مدت ۲ سال به صورت تمام وقت در این پروژه به تحقیق پرداخت. او ضمناً سفری هم به ژاپن کرد و برای مدت ۲ ماه در کنار پژوهشگران ژاپنی که در دانشگاه توکیو در زمینه ادراکات لحظات احتضار به بررسی و پژوهش مشغولند، به مطالعه پرداخت. این مطالعات بین فرهنگی برای ما بسیار جالب و ارزنده بود. او باعث شد که در زمینه استمرار و هماهنگی پروژه توفیق بیشتری حاصل شود و به احتمال زیاد بیشتر از هرکسی ـبجز دکتر مودی ـ در این زمینه خاطراتی را شنیده است. دکتر مودی حدس می‌زند که تاکنون به بیشتر از ۱۰ هزار خاطره در زمینه ادراکات انسانها در لحظات مرگ گوش داده است.

صاعقه از درون بدنم عبور کرد

بر روی چه گروهی از مردم این مطالعه صورت گرفت؟ ما چه سؤالهایی را با این افراد مطرح کردیم؟

من مایلم که اول به سؤال آخر پاسخ بگویم. برای انجام این کار دوست دارم شما را از میان آرشیو یا بایگانی نامه‌ها و مدارکی که به دست من رسیده عبور دهم. اجازه بدهید به شرح حال بیمار یا سوژه شماره ۴۴ نگاه کنیم که موردی بسیار جالب و تأمل‌برانگیز است.

او ۳۲ سال پیش در زمانی که ۱۵ ساله بود، به احساس لحظات احتضار نایل آمد. او در آشپزخانه مشغول صحبت با دوستش بود که در دانشکده ادبیات و زبانهای خارجی به‌تحصیل مشغول بود. در این لحظه یکی از اتفاقات نادر و وحشت‌انگیز اتفاق افتاد. پس از

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

درخشش خیره کننده صاعقه مقدار زیادی الکتریسیته به سیمهای تلفن برخورد کرد. از آنجا که سیمهای متصل به زمین پیش‌بینی نشده بودند، بنابراین یك جریان بسیار پرقدرت و کوتاه مدت الکتریکی از بدن این دخترخانم عبور کرد. بنابراین او به علت برق گرفتگی نقش زمین گردید. بیایید به شرحی که خود او در این زمینه نوشته، توجه کنید:

«جریان شدیدی که از آسمان آمده بود، به دنبال زمین می‌گشت، بنابراین پس از عبور از سیمهای تلفن، گوشی تلفن، مجاری شنوایی من، پاره کردن پرده گوش میانی و عصب شنوایی من وارد گردنم شد و پس از گذشتن از شانه‌ام از طریق یکی از دستهایم که بر روی رادیاتور شوفاژ تکیه داده بودم، به هدف نهایی خود که زمین بود رسید. مادرم که در قسمت دیگری از ساختمان بود، صدای رعد را که مانند شلیك یك گلوله توپ بود، بخوبی شنیده بود. این برق‌زدگی باعث شده بود که بدن من در حدود ۳/۵ متر به کناری پرتاب شود، درحالی که بیهوش بر روی زمین افتاده و هنوز گوشی تلفن را محکم نگه‌داشته بودم.

البته در آن زمان اصلاً چیزی را احساس نکردم و این مطالب بعدها برای من بازگو گردید. در یك شرایط بیهوشی و ناخودآگاهی من به بُعد دیگر زندگی منتقل شده بودم. من اصلاً به یاد نمی‌آورم که از درون تونلی عبور کردم یا نه، بلکه بلافاصله خود را در مکان و فضایی مشاهده کردم که سرشار از زیبایی و جذابیت بود. در این مکان تحت تأثیر نور شدید همه چیز به رنگ سفید و درخشان مشاهده می‌گردید. در اشاره به آنچه که در زندگی عادی مشاهده می‌کنیم، چیزی برای تشبیه وجود ندارد. من تنها می‌توانم به اوج زیبایی و گیرایی آن تأکید کنم.

اگر بخواهم بیشتر به شما توضیح بدهم، مانند این بود که از هواپیما در میان انبوهی از ابرهای رنگارنگ به منظره دلفریب و جادویی غروب آفتاب در میان ابرهای رنگارنگ نگاه کنید. ولی شما تنها شاهد این ابرهای قرمز و نارنجی نباشید، بلکه بتوانید بر روی بالهای هواپیمایی که در این موقعیت ایستاده است، به لمس ابرها و نورها بپردازید. واضح است این مطالب توصیف دقیق آن منظره نیست و هرگز نمی‌توانم آنهمه زیبایی را با چند کلمه و جمله نشان دهم.

اگر بخواهم به احساس خودم در آن لحظات اشاره کنم، بایستی به اوج آرامش و راحتی تأکید نمایم. هرچند من زندگی آرامی را پشت سر گذاشته بودم، ولی از این منظره خیلی بیشتر لذت می‌بردم و احساس آرامش متفاوتی را احساس می‌کردم. پیش از آن، در یك نتیجه‌گیری مختصر نه با این شرایط مملو از آرامش برخورد کرده بودم و نه بعد مشابه آن را تجربه کردم.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

من بدنی نداشتم، و بدن من از ساختار بسیار ظریف و رقیقی ساخته شده بود. از سوی دیگر احساس می‌کردم که گویی این بدن توسط کپسولی احاطه شده بود. این کپسول بسیار ظریف و ژلاتینی به نظر می‌آمد. درست مانند برخی از کپسولهای دارویی شفاف که در درون آنها یك مایع وجود دارد. من توسط این کپسول مهار یا اداره نمی‌شدم و در این وضعیت تمام حواس من بخوبی کار می‌کردند.

به عبارت دیگر حواس بویایی، شنوایی و بینایی من بخوبی کار می‌کردند و حس بودن، وجود داشتن یا منیّت در من وجود داشت. با این وجود کالبد مشخصی نداشتم و از این فقدان بدن هم نگران یا متأسف نبودم. در آن شرایط این مقولات اصلاً برای من مهم نبودند. در آن زمان احساس گرمی و نسبت به محیط احساس آشنایی می‌کردم. گویی تمام ترسها و وحشت‌ها از جمله ترس از مرگ از وجود من خارج شده بود. من می‌دانستم به بُعد دوم یا حیات دیگر منتقل شده‌ام. من دوست نداشتم به چیز دیگری بجز زندگی و شادی فکر کنم. من اصلاً نگران نبودم، بلکه تنها از شادی بی‌پایانی لذت می‌بردم.

در این شرایط احساس کردم که به زور دارم به درون بدنم کشیده می‌شوم. من از این جریان بشدت عصبانی و ناراحت شدم. من هرگز به یاد نمی‌آورم که پیش از آن این قدر با خشونت با من رفتار شده باشد. از فرط عصبانیت و نارضایتی بشدت گریه می‌کردم و فریاد می‌کشیدم. دوست داشتم تا بار دیگر به سرزمین ابرها، رنگها و نورها بروم.

در آن لحظات قادر به شنیدن نبودم، زیرا تنها وزوز شدیدی در گوشهایم طنین‌انداز شده بود. در این شرایط متوجه شدم که سگم بشدت و با وحشت پارس می‌کند و دست مرا می‌لیسد. او در شرایطی که زیاد می‌ترسید، به این کارها روی می‌آورد. در این لحظه مادرم بالای سر من آمد. بعدها او برایم گفت که تقریباً ۴ تا ۶ دقیقه از غرش رعد گذشته بود که او به آشپزخانه آمد و مرا در آن حالت دید.»

نحوه پیدایش پرسشنامه‌ها

پس از بیان شرح حال بیمار شماره ۴۴، ما به زندگی فردی و سابقه پزشکی او هم نگاه می‌کنیم. آیا در گذشته او جراحی خاصی را انجام داده، داروهای خاصی را می‌خورده و یا زیر نظر روان‌پزشکی مشغول درمان بوده است؟ در این شرایط است که ما با دقت بیشتری می‌توانیم در بارهٔ اصالت ادراکات نزدیك به مرگ سخن بگوییم.

ما در مورد هر سوژه به مطالعه زندگی او در زمان کودکی می‌پردازیم. به این مطلب توجه و تأکید می‌کنیم که آیا در آن زمان معتاد بوده یا نه؟ برخی از پژوهشگرانی که در این

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زمینه به تحقیق پرداخته‌اند، معتقدند کسانی که معتادند، احتمال بیشتری برای آنان وجود دارد که ادراکات لحظات مرگ را تجربه نمایند. پس از اینکه ما با ۷۰ کودك که دارای سابقه ادراکات لحظات مرگ بودند مصاحبه کردیم و متوجه شدیم که هیچکدام از آنان معتاد نبودند، هرگونه ارتباط بین اعتیاد و این نوع ادراکات را مردود دانستیم. ولی با این وجود هنوز پرسشی در این زمینه در مجموعه سؤالات ما وجود داشت، زیرا من دوست نداشتم در مورد بازرسی یك زمین مسئولیتی قبول کنم ولی یك سنگ در آن محدوده دست نخورده باقی مانده باشد.

در شرح حال فردی افراد به ارزشها و دلبستگی‌های روحی آنها هم توجه داشتیم. به صورتهای مختلف تلاش می‌کردیم میزان تأثیر ارزشهای روحی در زندگی خصوصی این افراد مشخص شود. او چند درصد از درآمدش را صرف فعالیت‌های خیرخواهانه می‌کند؟ در هفته یا ماه چند ساعت به صورت داوطلبانه به انجام خدمات رایگان نوع‌دوستانه می‌پردازد؟ ما از همه بیماران از جمله سوژه شماره ۴۴ برخی از سؤالاتی را هم پرسیدیم که به تأثیر و نگرش بلندمدت آنها در بارهٔ مفاهیم روحی مربوط می‌شدند. برای مثال:

* شما در بارهٔ خدا و مذهب چگونه می‌اندیشید؟
* شما در بارهٔ مردن خودتان و یا مرگ به طور کلی چگونه فکر می‌کنید؟
* معنی زندگی چیست؟
* عقیده خودتان را در بارهٔ طبیعت و خودکشی بیان کنید.

به این ترتیب هر زمان که با بیمار جدیدی مواجه می‌شدیم، پانزده سؤال تشریحی را مطرح می‌کردیم تا هریك از آنان با دقت و با بیانی که می‌پسندند به شرح آنها بپردازند. در این پرسش‌ها نحوهٔ نگرش فرد نسبت به مضامین روحی مشخص می‌شود. ما مایل بودیم بدانیم ادراکات لحظات نزدیك به مرگ چه تأثیراتی را بر روی زندگی مجدد افراد به جا می‌گذارد.

در نگاه اول به نظر می‌آید که پاسخگویی به این سؤالها ساده و راحت است، ولی اگر خود شما هم کوشش کنید تا به چند مورد از آنها پاسخ بگویید، متوجه می‌شوید که این کار بسیار مشکل است. برخی از کسانی که جواب این سؤالات را نوشته‌اند، بعدها به ما اظهار کردند که در زمان پرداختن به این کار بسیار مشکل از هیبت و عظمت مفاهیمی که در ورای سؤالها وجود دارد، کالبدشان از عرق پوشیده شده است. در برخی از موارد، بعضی از سوژه‌ها با تمام سعی و کوششی که می‌کردند، نمی‌توانستند جوابهای مناسبی را برای برخی از

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سؤالات بیابند تا بنویسند. با این وجود بیشتر از ۹۰ درصد از کسانی که به ادراك مرگ رسیده بودند، می‌توانستند تمام این پرسشنامه را بخوبی پر کنند تا باورهای آنان در بارهٔ مضامین روحی مشخص شود.

پس از آنکه سوژه‌ها به این پرسش‌های شخصی جواب می‌دادند، به آنان مجموعه‌ای از ۴۴ سؤال دیگر داده می‌شد. این ورقه‌ها همچنین در اختیار افرادی هم که به عنوان شاهد در پروژه شرکت کرده بودند گذاشته می‌شدند. این پرسشنامه‌ها در سایر طرحهای تحقیقاتی هم مورد استفاده قرار می‌گرفتند و جنبه اختصاصی نداشتند. هدف ما از این عمل این بود تا ضمن کسب آگاهی از نظریات عمومی این افراد، متوجه شویم که آنان تا چه اندازه با بقیه افراد جامعه متفاوتند. در اینجا به صورت خلاصه به معرفی این سؤالات می‌پردازیم تا شما متوجه شوید که نحوه آزمون ما چگونه بوده است:

نمودار تطابق با زندگی

در این پرسشنامه، ۴ صفحه به صورتی کلی برای اندازه‌گیری میزان افسردگی، اعتقادات روحی، اعتیاد به مواد مخدر، عادات تغذیه‌ای و به طور کلی دامنه دلبستگی آنان به زندگی مشخص می‌شود. این مجموعه سؤالات با نام اختصاصی PAL توسط متخصصان روان‌پزشك هم مورد استفاده قرار می‌گیرند تا نتیجه درمان اندازه‌گیری شود. در برخی از مشاغل خاص برای استخدام داوطلبان هم از این پرسشنامه‌ها استفاده می‌شود.

معیارهای وحشت از مرگ[1]

این اندازه‌گیریها به دو صورت مختلف صورت می‌گیرد. در یکی از آنها که از پانزده سؤال (آری ـ نه) تشکیل شده، سؤالاتی از این سنخ مطرح می‌شوند: من خیلی از مرگ می‌ترسم (آری ـ نه). من از اینکه بر اثر یك سکتهٔ قلبی بمیرم وحشت دارم (آری ـ نه). من مکرراً در این زمینه فکر می‌کنم که عمر انسان چقدر کوتاه است (آری ـ نه).

یکی از معیارهای دیگر وحشت از مرگ در قالب یك پرسشنامه دیگر[2] قرار گرفته

---

1. Templer Death Anxiety Scale
2. Reker-Peacoke Life Attitude Survey

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

است که به کمك آنها مشخص می‌شود که افراد شاد چه نگرشی نسبت به زندگی دارند و چه چیزهایی برای آنها مهم است.

به جای این که سؤالها با آری و یا نه پاسخ گفته شود، اظهارنظرها به تفصیل نوشته شده و یا از سوژه‌ها پرسیده می‌شود که تا چه اندازه با این مضامین موافق یا مخالفند. برخی از این سؤالات که در این پرسشنامه آمده است، چنین است: «من احساس می‌کنم که در بیشتر موارد مطابق اولویتهای خودم در زندگی رفتار می‌کنم» و یا «برخی از عناصری که من قادر به توصیف آنها نیستم میزانِ تأسف در از دست دادنِ ایام زندگی است.»

معیارهای ارزشی گری‌سون

این پرسشنامه توسط بروس گری‌سون طراحی شده که یکی از پژوهشگران نامدار در زمینه ادراکات نزدیك به مرگ می‌باشد. بر اساس این سؤالها مشخص می‌شود که چه چیزهایی برای فرد مهم است. برای مثال تناسب اندام، درك افراد دیگر، انجام عبادات، اهمیت دادن به صلح جهانی، دلبستگی به پول و اموال و میزان موفقیت‌های فردی در این محدوده قرار می‌گیرند.

پرسشنامه در زمینه حوادث فوق طبیعی ذهنی

از آنجا که یکی از جالب‌ترین و جدی‌ترین ادعاهای افرادی که لحظات مرگ را تجربه کرده‌اند دستیابی به قدرتهای روحی است، بنابراین ما در پروژه تحقیقاتی خودمان از این پرسشنامه هم استفاده کرده‌ایم تا در این زمینه به اطلاعات بیشتری دسترسی پیدا کنیم.

این مطالب بحثهای داغی را در بین مشاوران طرح به وجود آورد. برخی از آنان معتقد بودند که توجه به این مضامین باعث می‌شود تا تمام طرح در دامان ابتذال و یاوه‌گویی قرار گیرد. من با این نگرش مخالف بودم. در جریان بررسیهای اولیه خود به این نتیجه مقدماتی رسیده بودم که عده زیادی از سوژه‌های ما از این مطالب سخن می‌گویند. تعداد آنان خیلی بیشتر از آن است که بتوان آنها را نادیده گرفت.

من معتقد بودم که بایستی با ذهنی باز به این مطالب نگاه کرد. اگر ما این ادعاها را نادیده بگیریم ـ و یا بدتر از آن این تجربیات را مبتذل و بی‌اعتبار اعلام نماییم ـ یکی از جالب‌ترین معیارهایی را که به عنوان ریشه و پایه تغییر و تحول روحی مطرح می‌شود، نادیده

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گرفته‌ایم.

من به همکاران و مشاوران طرح اعلام کردم که خود من هم با شك و تردید به موضوع قدرتهای روحی می‌نگرم، ولی اگر ما در جریان این پژوهش داستانهایی را در زمینه ادراکات نامحسوس و آینده‌نگری جمع‌آوری کنیم، ضرری به جایی نمی‌رسد. از سوی دیگر این مضمون مورد تأیید همهٔ ما قرار گرفته که یك انسان در شرایط خاصی ممکن است احساس کند که از بدنش خارج شده و از ساختار وجودی خاصی تشکیل شده که چیزی غیر از نور مطلق نیست. چرا ما نباید این نگرش را در مضامینی مانند تله‌پاتی و رؤیاهای آینده‌نگر گسترش دهیم؟ از سوی دیگر در دو دهه اخیر پژوهشهای گسترده‌ای با کمك دولت صورت گرفته که به اثبات برخی از پدیده‌های فوق طبیعی انجامیده‌اند.

من اصلاً به این موضوع علاقه‌ای ندارم که در اثبات یا نفی این مطالب بکوشم. من مایلم بدانم چه کسانی به این تجربیات دست می‌یابند و این ادراکات برای آنان چه معنایی دارد. من می‌خواستم با دقت بیشتر در این موضوع به بررسی بپردازم که پس از ادراکات لحظات مرگ، افراد چه مقدار (بیشتر یا کمتر) به این تجربه‌های روحی دست می‌یابند. اگر در درون ما استعدادها و قابلیت‌های نهفته‌ای وجود دارد که پس از کسب این تجارب آزاد و شکوفا می‌شوند، این پرسش‌ها ارزش این را دارند که تحت بررسیهای علمی و آماری قرار بگیرند.

این بازنگری سیاست کلی تحقیق نتایج زیادی را به بار آورد. به این ترتیب در زمان جمع‌آوری اطلاعات به کسب وقایع و پدیده‌های جالبی توفیق پیدا کردیم که نگرش ما را نسبت به مضامین روحی، تعالی و گسترش بخشید. ولی من مایل نیستم که زیادتر از حد بر روی اصالت و حقانیت این داستانهای جمع‌آوری شده تأکید داشته باشم.

با محبت و توجه سایر افراد گروه تحقیق، سؤالاتی را نیز با عنوان پرسشنامه ادراکات فوق‌طبیعی ذهنی[1]، به سایر سؤالات اضافه کردم. این مطالب توسط دکتر نپ طراحی شده‌اند.[1] این معیارهای مفصل به سوژه‌های مورد آزمایش کمك می‌کنند تا به صورت مفصل دربارهٔ ادراکات روحی خویش سخن بگویند و این ادراکات هم در دو طبقه‌بندی فرعی «معتبر» و «غیرمعتبر» قرار داده شوند. این پرسشنامه‌ها برای دانشمندان شکاك و سخت‌گیر قابل قبول‌ترند، زیرا از تأیید این پدیده‌ها به عنوان مضامینی عینی اجتناب کرده و به هرصورت

---

1. Subjective Paranormal Experienc Questionaire (SPEQ)

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آنها را تحت مطالعه قرار می‌دهند.

ادراکات معتبر به تجربیاتی اطلاق می‌شوند که با شرح و تفصیل کافی بیان شده و قبل از آنکه این پدیده‌ها وقوع یابند، با دیگران در میان گذاشته شوند. افرادی که هرگز با ادراکات لحظات احتضار روبرو نبوده‌اند، خیلی کمتر از افرادی که این تجربه را داشته‌اند، با این پدیده‌ها مواجه می‌شوند. در برخی از موارد این سوژه‌ها چند مورد از این نوع قدرتهای روحی را مطرح می‌سازند. برای مثال سوژه شماره ۴۴ که در حدود ۲۰ سال پیش با تجربه مرگ آشنا شده، سه مورد از این ادراکات معتبر را مطرح می‌سازد که در اینجا به بیان یکی از آنها می‌پردازیم:

«یك روز با اتومبیل به محل کارم می‌رفتم و در وضعیت روحی بسیار بدی قرار داشتم. ناگهان بشدت احساس افسردگی کردم. هم احساس دلهره می‌کردم و هم بشدت می‌ترسیدم. من آنچنان می‌گریستم که اگر فردی مرا می‌دید، خیال می‌کرد که من یکی از نزدیکانم را از دست داده‌ام.

آن‌قدر دچار وحشت شده بودم که به محض رسیدن به محل کارم به مدرسه بچه‌هایم تلفن کردم تا از سلامتی آنان مطمئن شوم. پس از اینکه اطمینان یافتم آنها سالم هستند، هنوز از نگرانی و ترس من کاسته نشده بود. بنابراین به یکی از همسایگان تلفن کردم تا مطمئن شوم که حادثه‌ای برای خانواده‌ام اتفاق نیفتاده است. او به من اطلاع داد که درست در همان لحظه‌ای که من مشغول رانندگی بودم، یکی از بستگان من فوت شده و فردی برای دادن این خبر به خانه ما مراجعه کرده بود.»

یك ادراك معتبر دیگر به این صورت توسط یکی از سوژه‌های ما گزارش شده است:

«یك روز در محل کار احساس کردم که درد بسیار شدیدی در شانه‌ام ایجاد شده است. پس از آن شدیداً دچار دل‌شوره شدم و احساس می‌کردم که در خانه ما اتفاق بدی افتاده است. فکر می‌کردم به یکی از اعضای خانواده صدمه‌ای وارد آمده است. در این زمان به خانه‌مان تلفن کردم و دخترم در حالی که بشدت گریه می‌کرد، گفت که پلیس اطلاع داده، اتومبیل شوهرم در یك جاده روستایی واژگون شده و شانه او شکسته است.»

ادراکات غیرمعتبر هم به سهم خود مهم و باارزش هستند. در این موارد سوژه احساسی می‌کند که درست از آب درمی‌آید. برای مثال برخی از افراد در شرایط خاصی احساس می‌کنند که الان زنگ تلفن یا خانه به صدا درمی‌آید و این امر تحقق می‌یابد. گاهی انسان به فکر کسی می‌افتد و بلافاصله نامه‌ای از او دریافت می‌کند. ما اصلاً نمی‌دانیم در این موارد چه جریانی در مغز ما می‌گذرد؟

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در مورد بیمار شماره ۴۴ و بقیه سوژه‌ها ما پرسشنامه خاصی[1] را مطرح کردیم که دربارهٔ عملکرد لوب تامپورال یا گیجگاهی مغز اطلاعاتی را در اختیار ما می‌گذارد. دکتر نپ با این هدف به طراحی این پرسشنامه پرداخته که میزان حساسیت لوب تامپورال را مشخص کند. تصور می‌شود این قسمت از مغز با داشتن ادراکات و قابلیت‌های بیشتر روحی مرتبط است. احتمالاً پایگاه مادی تجربیات لحظات احتضار مربوط به این ناحیه است.

در کتاب قبلی‌ام به این موضوع اشاره کرده بودم که ادراکات لحظات احتضار به ناحیه گیجگاهی مربوط می‌شوند. در کتاب **نزدیکتر به فروغ بی‌پایان** متذکر شدیم که شایسته است این منطقه را جایگاه روح بنامیم. تمام ادراکات لحظات مرگ بجز رؤیت انوار اسرارآمیز یا در ناحیه گیجگاهی پدید می‌آیند و یا از این ناحیه می‌گذرند.

برخی از افراد شکاك تصور می‌کنند که کشف این مرکز به این معنی است که ما به اصالت پدیده‌های روحی اعتقاد نداریم. برعکس، با کشف این مرکز مغزی حقانیت بیشتری به این پدیده‌ها می‌دهیم. زمانی که برای چیزی مرکزی را در مغز قبول کنیم، به این معنی است که آن چیز وجود دارد. این مطلب به افراد شکاك و محافظه‌کار هم این جرأت و شهامت را می‌دهد که نسبت به ثبت و باور این نوع گزارشها رغبت و تمایل بیشتری نشان دهند.

در زمان بحث با دکتر نپ در زمینه مادی جایگاه روح، به این نتیجه رسیدیم که تمام قابلیت‌ها و استعدادهای روحی و ادراکات صوفیانه و عارفانه به منطقه گیجگاهی مغز مربوط می‌شوند. شاید ادراکات لحظات مرگ باعث می‌شوند که در لب گیجگاهی مغز تغییراتی به‌وجود آید و مراکزی که در این ناحیه به صورت خفته و غیرفعال بودند، بیدار و پویا شوند.

دیدن یک حادثه غم‌انگیز، پیش از وقوع

در این زمان به یاد حادثه‌ای افتاده‌ام که مرا نسبت به نقش لوب تامپورال مغز در پدیده‌های فوق طبیعی کنجکاو کرده است.

روبرت داربی پنجاه‌وچهار ساله یك برنامه‌ریز کامپیوتر است که چندی پیش در یکی از رودخانه‌ها غرق شد. پس از اینکه او از این رودخانه عمیق نجات داده شد، تعریف می‌کرد

---

1. Temporal Lobe.Events Questionaire

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که در زمان غوطه‌ور بودن در اعماق آب هرگز برای نجات خویش به سعی و کوششی متوسل نشده بود، زیرا او در این وضعیت بسیار راضی و راحت بود!

در زمانی که او در زیر آب بود، نور خیره‌کننده‌ای را مشاهده کرده بود، درخشش و فروغ این منبع نورانی آن‌قدر زیاد بوده که او فکر می‌کرده خورشید در برابر دیدگان او قرار گرفته است. برای سالیان متمادی او تصور می‌کرد که در آن شرایط خورشید را مشاهده کرده است، این عقیده آنچنان در ذهن او جای گرفته که به زحمت ممکن است باور کند در آن لحظه یك منبع نورانی دیگر بجز خورشید را مشاهده می‌کرده است.

همانند بسیاری از افراد دیگر که لحظات مرگ را تجربه کرده‌اند، روبرت معتقد است که در آن لحظات در عمق رودخانه به رؤیت خورشید تابان موفق شده است. دلیل ما برای اینکه او در آن زمان در حال تجربه لحظات نزدیك به مرگ بود، احساس آرامش عمیق او و عدم کوشش یا حتی عدم تمایل او برای نجات پیدا کردن و دسترسی به هوا یا اکسیژن می‌باشد. او معتقد است که پس از رؤیت خورشید در اعماق رودخانه به قدرتها و قابلیت‌های روحی زیادی دست یافته است. این روزها او در نوعی سردرگمی و ابهام به سر می‌برد. او در یك حالت رؤیاگونه شاهد تصادف یك اتوبوس بود که فردای آن روز این پیشگویی یا آینده‌نگری او به تحقق پیوست. علاوه‌بر آن، او معتقد است که: «برخی از مسافران را که در این حادثه مرده بودند، تا تونل بهشت اسکورت یا همراهی کرده است.» به مطالبی که در این زمینه نوشته توجه بفرمایید:

«در این رؤیا من از تنم به خارج رانده شدم. در یك ارتفاع بسیار زیاد در هوا در وضعیتی قرار گرفته بودم که به نظر می‌آمد در داخل یك هواپیما باشم. در زیر پای من برفها به رنگ سفید مایل به زرد به چشم می‌خوردند و در گوشه‌ای یك علامت خطر به رنگ زرد و به شکل یك الماس بزرگ می‌درخشید. یك فلش یا پیکان بزرگ توجه افراد را متوجه علامت خطری می‌کرد که پیش از این به آن اشاره کردم. احساس می‌کردم که کوههای راکی [در مرکز آمریکا] در زیر پای من است و خطاب به خودم می‌گفتم: الان من در ارتفاع هفتاد کیلومتری سطح زمین هستم.

ناگهان تاریکی همه جا را فراگرفت و در این شرایط صدای یك تصادف سهمگین اتومبیل و خرد شدن شیشه‌ها را شنیدم. در این زمان وحشت همه جا را فرا گرفته بود، بنابراین بآرامی به طرف فردی برگشتم که خیلی ترسیده بود. سعی کردم او را آرام کنم. بنابراین خطاب به او گفتم: نترس. همه چیز به حالت عادی برمی‌گردد.

احساس می‌کردم که داریم بتدریج به ارتفاع بالاتری کشیده می‌شویم، ولی چند نفر از همراهان

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خودمان را که مرده بودند، پشت سرمان رها کردیم. آنها که مرده و مانده بودند، پنج یا شش نفری بودند و ما پس از ارتفاع گرفتن، به سکوی وسیعی در فضا رسیدیم و در آنجا مستقر شدیم.

ناگهان پرتو نارنجی رنگی در فضا پدید آمد و لحظه به لحظه پررنگتر و پررنگتر شد. زمانی که به این نورها نگاه می‌کردم، احساس می‌کردم که تمام وجودم سرشار از شادی و امید می‌شود. به نظر می‌آمد که در یك روز بسیار زیبا و پرطراوت از بالای کوهی سر به فلك کشیده به دره‌ها و سرزمین‌های زیر آن نگاه می‌کنیم.

پس از مدتی خودمان را در جایی یافتیم که تعداد بسیار زیادی مجسمه قرار داشت. در این زمان صدایی از گوشه‌ای برخاست. او می‌گفت: شما بالاخره به هدفتان رسیدید. در این زمان رداهایی که بر تن مجسمه‌ها بود به حرکت درآمد. ما غرق شادی و نشاط شده بودیم.»

در این زمان روبرت از خواب بیدار شده بود.

پس از بیدار شدن، او رؤیای خود را برای چند نفر از نزدیکانش تعریف کرد.

در ساعت ۱۰ و ۳۰ دقیقه صبح او روزنامه‌ای را خرید که خبر از تصادف سهمگین یك اتوبوس با ۲۲ مسافر در نواحی کوهستانی خارج از شهر می‌داد. در این جریان ۶ نفر جان خود را از دست داده بودند. زمانی که شب در تلویزیون به صحنه تصادف نگاه می‌کرد، متوجه شد که تصادف درست در کنار علامت خطری اتفاق افتاده که به شکل یك نگین الماس طراحی و ساخته شده بود.

این داستان نمایانگر این مطلب است که ما در زمینه انتخاب پرسشنامه‌ای در زمینه نحوه فعالیت لُب تامپورال مغز اشتباه نکرده بودیم. به نظر من ادراکات لحظات احتضار در زمان کودکی در این فرد باعث شده تا حساسیت زیادی در قسمت گیجگاهی مغز او به وجود بیاید و یا یکی از مراکز متعددی که در زمینه داشتن قدرتها و قابلیت‌های روحی می‌توانند مؤثر باشند و به حالت خفته درآمده‌اند، فعال شده باشد. اگر از طریق روشهای علمی و توسط افراد صاحب‌نظر این استعدادها و قابلیت‌ها بررسی نشوند، بسیاری از نشانه‌ها و آثارِ فرآیندهای روحی ناشناخته باقی‌مانده و یا به صورت مبتذلی در مجلات و روزنامه‌های جنجالی و عوام‌پسند چاپ و منتشر می‌شوند.

ساعات سؤال و جواب

زمانی که سوژه شماره ۴۴ انبوه پرسشنامه‌ها را پر کرد و در تمام مصاحبه‌ها شرکت کرد، در حدود ۴ ساعت دیگر هم وقت خودش را صرف گفتگو با یکی از همکاران من در

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تحقیق و خود من کرد. علاوه بر این تحقیقات گسترده، در برخی از موارد هنوز نیاز داشتیم که از طریق تلفن یا نامه اطلاعات بیشتری را از برخی از آنها بخواهیم. این راه دراز و سختی است که تمام افرادی که داوطلب شرکت دراین پروژه تحقیقاتی شده بودند، می‌بایستی با دقت و صبوری بپیمایند. به این افراد برای شرکت در این طرح تحقیقاتی مبلغی پرداخت نشده بود. تنها انگیزه آنان در مورد شرکت در این برنامه کسب آگاهی بیشتر در بارهٔ خودشان و تأثیر این واقعه بر روی زندگی آنان بود. آنها پس از پایان این جریان با بصیرت و بینش بیشتر و دقیق‌تری می‌توانستند به ادراکات خویش در لحظات نزدیك به مرگ بنگرند.

شواهد موجود نشان می‌دهند که این پاداش برای اکثر آنان کافی و ارضاء کننده بوده است، زیرا ۵۳ درصد از آنها در تمام مراحل پروژه ما را همراهی کردند و این نسبت در مقایسه با موارد دیگر بسیار جالب و اعجاب‌برانگیز است. تا پایان طرح ما این امکان را پیدا کردیم تا از ۱۵۰ نفری که تجربیاتی را در لحظات احتضار پشت سر گذاشته بودند اطلاعات لازم را جمع‌آوری کنیم. این نسبت بالا از کسانی که تا پایان برنامه با ما همکاری و همراهی کردند و تعداد زیادی که در این پروژه شرکت داشتند، پشتوانه‌های تحقیقاتی باارزشی هستند که به این برنامه اهمیت و اعتبار زیادی می‌دهند.

پس از آن از سوی کسانی که مسئولیت تجزیه و تحلیل اطلاعات جمع‌آوری شده را داشتند، وقت خیلی بیشتری صرف هریك از سوژه‌های شرکت کننده در پروژه گردید. آنها اصرار داشتند در این جریان از قوام و اصالت درونی مطالب و هماهنگی قسمت‌های مختلف با یکدیگر اطمینان پیدا کنند. این مطلب به این معنی است که ارزشها و معیارهای حاکم برطرح با انبوه اطلاعات پراکنده‌ای که در زمینه‌های تغذیه و عادات غذایی، تمایل به شرکت در برنامه‌های عام‌المنفعه، شرح زندگی فرد، پدیده‌هایی که با آنها روبرو بوده و... مورد مقایسه قرار گیرند. به این ترتیب شناسایی افرادی که احیاناً با ما و حتی با خودشان صادق و صمیمی نبوده‌اند، امکان‌پذیر می‌گردد.

برای آنکه از صحت مطالبی که سوژه‌ها با ما در میان گذاشته بودند مطمئن شویم، در تمام طول طرح و به صورتهای مختلف «تستهای دروغ‌سنج» متعددی پیش‌بینی شده‌بود. هدف این بود تا مشخص شود چه کسانی اطلاعات درستی را در بارهٔ تجربه درونی خویش ارائه نمی‌دهند و یا به آن انبوهی پیرایه می‌بندند. برای مثال یکی از این سؤالها چنین طراحی شده بود: «در زمان ادراك لحظات نزدیك به مرگ آیا پای شما هم سرد شد؟ اگر جواب این

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سؤال مثبت است، پای راست بود یا پای چپ؟» از آنجا که ما هرگز از فردی نشنیده بودیم که در لحظات نزدیك به مرگ پای او سرد شده باشد، بنابراین انتظار داشتیم تا جواب این پرسش «نه» بوده باشد. بنابراین کسانی که جواب منفی داده بودند، با دقت و صداقت به پرسش ما جواب گفته و یا پیرایه‌ای به اصل وقایع نبسته بودند.

کسانی که مرتکب چنین تقلب‌هایی شده بودند، بسیار اندك بودند. به نظر می‌آمد که تقریباً همه آنان با دقت زیادی به کلیه پرسش‌ها جواب گفته بودند تا کلیه جوانب پدیده‌هایی که برای همه آنها اصالت و اهمیت زیادی داشته، روشن شود.

افرادی که در این پروژه تحقیقاتی شرکت داشتند، انسانهای بالغی بودند که در زمان کودکی با تجربه مرگ برخورد داشته‌اند. من مخصوصاً بر این نکته تأکید داشتم که شرح این وقایع را از دهان کسانی بشنوم که در زمان کودکی با این ادراکات روبرو بوده‌اند. در سنین بالاتر این افراد در بطن ادیان و آئین‌های مختلف ـ همین‌طور مطالعه مطالبی در این زمینه ـ به کسب اطلاعات زیادی نایل می‌گردند که در نتیجه اختلالات و اشکالات زیادی را در زمان درك و بیان مطالب به وجود می‌آورند. از سوی دیگر کودکان به این نکته توجه نمی‌کنند که پس از درك این پدیده‌ها تا چه اندازه تغییراتی در روحیات و نگرش آنان نسبت به زندگی و مقولات روحی به وجود آمده است. اگر ما سوژه‌هایی را انتخاب کرده بودیم که هم بالغ بودند و هم در دوران بلوغ به این تجربیات رسیده بودند، این احتمال وجود داشت که تجربیات آنان در این مرحله تحت تأثیر آموخته‌ها یا شنیده‌های آنان در طول زندگی قرار بگیرد و در این شرایط از آنجا که از طریق وسایل ارتباطات جمعی مطالبی در زمینه تغییر و تحول در این مراحل شنیده بودند، تحت تأثیر تلقین این مضامین قرار بگیرند و یا در این جهت به گزافه‌گویی بپردازند.

یك نکته بسیار مهم این بود که در مورد این سوژه‌ها به طور متوسط ده سال از زمان آن تجربه گذشته بود، به این ترتیب زمان برای پیدایش تغییر و دگرگونی کافی بود. در این شرایط هر تحولی که پدید آمده بود، دیرپا و مستمر تلقی می‌گردید و از جنس رفتارها و باورهایی به حساب نمی‌آمد که چند روزی ظاهر شده و پس از مدتی از بین برود.

این قانون زمان ـ فاصله ده ساله بین درك لحظات مرگ و شرکت در این طرح پژوهشی ـ تأثیر زیادی در تمام مراحل تحقیق داشت. یکی از دستاوردهای جالب ما این بود که با افراد زیادی مواجه شدیم که دهها سال بود که این تجربیات را پشت سر گذاشته بودند، بدون اینکه کلمه‌ای در این زمینه خوانده یا شنیده باشند. در زمان اجرای تحقیقات ما، از

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زمانی که برای اولین بار با انتشار کتاب زندگی پس از زندگی، دکتر ریموند مودی جامعه را با این مضمون حیرت‌انگیز آشنا کرد، پانزده سال می‌گذشت. پس از آن بویژه در ۵ سال اخیر این نوع مطالب به صورتهای متنوع و مختلف در وسایل ارتباط جمعی منعکس شده است. با این وجود بسیاری از سوژه‌هایی که در این پروژه شرکت داشتند، در این زمینه‌ها کمترین اطلاعی هم نداشتند و شاید برای اولین بار جمله‌های «ادراکات لحظات نزدیك به مرگ» و یا «احساس خروج از بدن» را از ما می‌شنیدند. عده‌ای از آنان با صراحت و بی‌محابا اظهار می‌داشتند که این تجربه کمترین تأثیری بر روی زندگی آنان به جای نگذاشته، در حالی که تحقیقات گروه ما نشان می‌دادند که این قضاوت نادرست است.

این داستان بخوبی این نکته را به اثبات می‌رساند. یك روز عصر من در مطب نشسته بودم و در بارهٔ عمل جراحی لوزه به یك نوجوان توضیحاتی را ارائه می‌دادم. روز پیش در بیمارستان به او پیشنهاد شده بود که بایستی لوزه‌های خود را با عمل جراحی خارج کند. در این زمان او به نزد من آمده بود تا از من کسب اعتماد کند و اطمینان پیدا کند که عمل جراحی برای او خطرآفرین نیست.

در زمانی که من برای او به شرح عوارض جانبی و پیامدهای جراحی لوزه مشغول بودم، پدر بزرگش به حرفهای ما گوش می‌داد. زمانی که حرفهای من به پایان رسید، او از بالای عینکش به من نگاه کرد و گفت: «چه موقعی شما می‌خواهید در بارهٔ تونل با او صحبت کنید. اولش کمی ترسناك و ناراحت کننده است، ولی در ضمن دارای جذابیت‌های فراوانی هم می‌باشد.»

من با شگفتی پرسیدم: «کدام تونل را می‌فرمایید؟»

«همان تونلی که جریان شدید هوا انسان را به داخل خود می‌کشاند و پس از عبور از تاریکی، به سرزمین‌های سرشار از طراوت، شادابی و نور می‌رسیم.»

پس از اینکه به سوابق پزشکی این آقا مراجعه کردم، متوجه شدم که او در سن چهارسالگی لوزه‌اش را عمل کرده و در این زمان براثر مسمومیت با گاز اتر، برای لحظاتی در آستانه مرگ قرار داشته است. در این زمان از او درخواست کردم که به پروژه تحقیقاتی ما بپیوندد، هرچند او منکر تحول روحی پس از این حادثه بود، ولی براساس پرسشنامه‌ای که پر کرده بود و مطالبی که در مصاحبه بیان می‌کرد، معلوم بود که تحول روحی عمیقی در او به‌وجود آمده است.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از قاضی تا کارگر ساده

به نظر من پیدا کردن سوژه‌هایی که به درك لحظات مرگ رسیده‌اند، در طیف گسترده‌ای از طبقات اقتصادی ـ اجتماعی این کشور پهناور [آمریکا] بسیار مشکل است. شاید در بین کتابهایی که در این زمینه منتشر شده‌اند، تنها دکتر میشل سابوم متخصص قلب ساکن ایالت آتلانتا به صورت عینی به تحقیق پرداخته است. او با تمام افرادی که پس از ایست قلبی و مرگ، بار دیگر زنده شده‌اند مصاحبه کرده و آنها برای انجام گفتگو در اختیار وی بوده‌اند.

بیماران او دارای دو نوع مشخص از ادراکات نزدیك به مرگ بوده‌اند. یکی از آنها حالتی است که او با عنوان اتوسکوپی از آن یاد می‌کند و آن خارج شدن از بدن و غوطه‌ور شدن در فضا می‌باشد. برخی از آنان با دقت خارق‌العاده‌ای به شرح و بیان کوشش‌هایی پرداخته‌اند که کادرهای پزشکی بر بالین آنها انجام می‌داده و [روح] آنان از بالا نظاره‌گر این صحنه‌ها از جمله کالبد خودشان بوده‌اند.[1] دکتر سابوم موارد متعددی را به اثبات رسانیده که برخی از بیماران در این شرایط بخوبی مشخصات دستگاههایی را که در این شرایط مشاهده کرده‌اند، به خاطر سپرده‌اند و حتی قادر به خواندن مارك آنها و مطالبی بوده‌اند که بر روی صفحات دیژیتال آنها منعکس می‌شده‌اند. این دستگاهها هرگز در مسیر دید این بیماران نبوده و آنها هرگز نمی‌توانسته‌اند با گشودن چشمهایشان به مطالعه این مطالب نایل آیند.

نوع دوم از تجربیات این بیماران ادراك عوالم ماورای ماده است. در این شرایط سوژه‌ها پس از خروج از بدن، بدون اینکه توجهی به کالبد خود داشته باشند، پروازکنان به عوالم دیگری روی می‌آورند که مملو از نور، اشراق و پرتوهای آسمانی و روحانی است و در

---

۱. مؤلف محترم خود یا به نقل از دکتر سابوم به این حالت که احساس خروج از بدن نامیده می‌شود، به اعتبار اینکه آنها می‌توانسته‌اند کالبد خود را هم مشاهده کننده اتوسکپی (Autoscopy) گفته که نادرست است. اتوسکپی به حالتی اطلاق می‌شود که انسان در شرایط عادی هاله‌ای شبیه خودش را ببیند، در حالی که در شرایط احساس خروج از بدن، هاله یا شبح انسانی می‌تواند به کالبدش نگاه کند. برای درك بهتر این مضمون به منابع زیر مراجعه بفرمایید:

❁ اتوسکپی و احساس خروج از بدن: تألیف کروکال، ترجمه دکتر رضا جمالیان، انتشارات نشر مشرق ـ ۱۳۷۴.

❁ احساس خروج از بدن، تألیف لی میچل، ترجمه دکتر رضا جمالیان، انتشارات عطایی، ۱۳۷۴.

❁ اتوسکوپی و معرفی ۳ مورد ایرانی، دکتر هادی منافی، دکتر رضا جمالیان و دکتر شکرالله عبدالله‌زاده. [مقاله برای تقدیم به مجله نظام پزشکی]ـ مترجم.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این شرایط آنها به دیدارهای پرهیجان و پرابهتی نایل آمده‌اند که برخی از آنها با فراز قربِ الهی از آن یاد کرده‌اند.

به نظر من روشی که دکتر سابوم در مطالعه حالات بیمارانِ از مرگ برگشته مورد استفاده قرار داده، بهترین راهی است که برای بررسی در این زمینه می‌تواند مورد استفاده پژوهشگران قرار بگیرد. اگر این روش در سطح گسترده‌ای در این نوع پژوهشها به کار گرفته شود، پس از کسب اطلاعات زیادی در این زمینه، دانش پزشکی به کشف رازهایی که انسانها در لحظات مرگ با آنها برخورد می‌کنند، نایل می‌شوند.

برخی از پژوهشگران در فروشگاههای بزرگ به نصب و پخش آگهی‌هایی در این زمینه پرداخته و به اطلاع همه طبقات جامعه که معمولاً به این اماکن مراجعه می‌کنند رسانیده‌اند که تجربیات خویش را در این زمینه، به صورت کتبی به اطلاع آنان برسانند. مطالبی که از این طریق به دست می‌آیند، از صافی معیارهای آماری نگذشته و حاوی داستانهایی است که این افراد بارها و بارها بیان داشته و در این میان مطالبی نیز به آنها افزوده شده است.

یك روش دیگر این است که این بررسیها در مورد تمام افرادی که پس از تصادفهای سنگین به مراکز درمانی برده شده‌اند و در حالت اغماء نیستند، صورت بگیرد. برخی از محققان تنها به انجام مصاحبه با کسانی پرداخته‌اند که پس از مدتی بیهوشی، بار دیگر به هوشیاری برگشته‌اند.

دکتر ریموند مودی بنیانگذار مطالعات در زمینه ادراکات انسانها در لحظات مرگ تنها به ثبت داستانهایی پرداخته که از بیماران بستری در بیمارستانها شنیده است. او سپس به تجزیه و تحلیل آماری این داده‌ها پرداخت و طی فصولی در کتابش به شرح و بسط عناصر یا قسمت‌های مختلفی از تجربیاتی پرداخت که این افراد با یکی یا تعدادی از آنها داشته‌اند. خارج شدن روح از بدن، گذر از تونل، دیدن موجودات نورانی و... مثالهایی از این اجزاء به‌شمار می‌آیند. این نوع بررسیها هنوز به عنوان اسکلت بسیاری از پژوهشهایی که در این محدوده صورت می‌گیرند، به حساب می‌آید. یك اهمیت بارز و چشمگیر کارهای دکتر مودی در این است که او زمانی تصمیم به انجام این کار گرفت که در جامعه کمترین اطلاعات مکتوبی در این زمینه وجود نداشت.

در این زمان بسیاری از افراد جامعه اطلاعاتی در این زمینه دارند. در عصر ما دیگر

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کسانی که با این نوع تجربیات برخورد داشته‌اند آنها را به صورت اسرار خانوادگی حفظ نمی‌کنند بلکه مایلند آنها را در اختیار پژوهشگرانی که به آنان مراجعه می‌کنند قرار دهند، این روحیه همکاری بسیار خوب و ارزنده است. در شرایط کنونی پژوهشگرانی مانند ما مایلند به مردم این باور را منتقل سازند که این نوع ادراکات طبیعی و جزئی از زندگی است و نبایستی به صورت یك مضمون خارق‌العاده و غیرمتعارف به آن نگریسته شود.

برای اینکه به یك جامعه آماری خوب دسترسی پیدا کنم، از تمام امکانات و منابع موجود استفاده کردم. سعی داشتم از کلیه موقعیت‌های ممکن برای پیدا کردن سوژه‌ها استفاده ببرم. در طیف گسترده افرادی که به این ترتیب پیدا شدند مکانیك اتومبیل، تکنیسین کامپیوتر، کارگران ساختمانی، منشی، قاضی، پزشك، موسیقیدان، مجری تلویزیون، خانمهای خانه‌دار، حسابدار و... مشاهده می‌شوند. سعی من بر این بود تا از تمام گروههای اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، قومی و مذهبی که در این کشور [آمریکا] زندگی می‌کنند، نمونه‌هایی در پروژه شرکت داشته باشند. از سوی دیگر کوشش کردم که این سوژه‌ها از تمام نقاط کشور انتخاب شده باشند و تنها ساکنان یك یا چند ولایت نباشند. به این ترتیب کوشش فراوانی به عمل آمده تا جامعه آماری ما که در این پروژه شرکت دارند، نماینده جامعه آمریکا بوده باشند.

بسیاری از این سوژه‌ها از سوی پزشکان دیگر به ما ارجاع شده بودند، زیرا این همکاران از علاقه ما در این زمینه آگاهی پیدا کرده بودند. در موارد متعددی که در مصاحبه‌های تلویزیونی، رادیویی و مطبوعاتی شرکت می‌کردم، همیشه یك شماره تلفن اعلام می‌کردم تا افراد علاقمند امکان دسترسی به مجریان طرح را داشته باشند.

یکی از راههای دیگری که من انتخاب کرده بودم، شرکت در سخنرانیهایی بود که در زمینه ادراکات نزدیك به مرگ ارائه می‌کردم. در پایان این برنامه اعلام می‌کردم که مایلم با کسانی که در این زمینه تجربیاتی دارند، صحبت کنم. به این ترتیب بسیاری از سوژه‌های خجالتی و یا افرادی که وقت آزاد نداشتند، به سوی من جذب شدند. برخی از آنان از بهترین سوژه‌های من بودند.

برای مثال یکی از خانمهایی که پس از این نوع جلسات با من آشنایی پیدا کرد، در سن هشت سالگی یك تجربه را در این زمینه پشت سر گذاشته بود، ولی به اصالت حرفهایی که سوژه‌های دیگر در این زمینه‌ها بیان می‌کردند، بدبین و مشکوك بود. ولی این فرد هم

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تحت تأثیر صمیمیت و صراحتی قرار گرفت که در سخنان دیگران بود و زمانی که برای چند دقیقه به پشت میکروفن آمد، اظهار داشت: «اگر افراد خجول و بدگمانی مانند من لب به سخن نگشایند، هرگز طبیعت و ماهیت مسائلی مانند این مشخص نخواهد شد.»

در لحظات بعد او ثابت کرد که گنجینه‌ای بسیار گرانبها از اطلاعات ناب و خالص است ولی حجم ادراکات او خیلی کم است:

«هشت ساله بودم که در یك استخر غرق شدم. در آن فضای بسیار تاریك ناگهان به یك منبع نوری برخورد پیدا کردم و روشنایی آرامش و آسایشِ زیادی را به من داد. به یاد می‌آورم که با روشنایی حرف می‌زدم و مایل بودم در روشنایی بمانم. ولی به من گفته شد که کارهای زیادی است که بایستی انجام شوند. در این زمان مراجعت کردم.»

پس از شرکت در پروژه تحقیقاتی، تمام پرسشنامه‌ها در اختیار او گذاشته شد. در زمان پاسخگویی به آزمونهای اضطراب از مرگ، او نشان داد که ترس او از مرگ بسیار اندك است. براساس نتایج تست‌های دیگر مشخص گردید که عشق و علاقه او به زندگی بسیار زیاد است. او در کنار یکی از سؤالات این مضامین شاعرانه را نوشته بود: «هر روز با انبوهی از شادیها و دلبستگی‌ها شروع می‌شوند. هر روز دارای طلوع پرفروغی است. من به زندگی عشق می‌ورزم. من با تمام وجودم از زندگی لذت می‌برم.»

پس از اینکه او آزمونها و مصاحبه‌ها را پشت سر گذاشت، برای ما مشخص شد که او خیلی بیشتر از آن میزانی که تصور می‌کند، تحت تأثیر این تجربه قرار گرفته است.

افراد محکوم یا مجبور به زندگی مجدد

یك گنجینه بسیار گرانبهای دیگر که در جریان یکی از این جلسات کشف گردید، مردی بود که با عقیده من درمورد مطبوع بودن ادراکات لحظات مرگ به مخالفت برخاسته بود. او معتقد بود که این تجربه برای وی بسیار گیج کننده و وحشت‌آفرین بوده است. او می‌گفت:

«من با برادرم در کنار برکه آبی مشغول بازی بودیم که ناگهان به داخل برکه سقوط کردم. پس از اینکه مدتی در زیر آب غوطه می‌خوردم، احساس کردم که دارم از تنم خارج می‌شوم. پس از اینکه از سطح آب بالاتر آمدم، مادرم را دیدم که در یك حالت وحشت و دیوانگی شدید با برادرم مشغول نزاع است. به او می‌گفت با پرتاب کردن من به داخل آب، موجبات مرگ مرا فراهم آورده است.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پس از مدتی احساس کردم که من مجبورم بار دیگر به بدنم برگردم. من از این مطلب خوشحال نبودم، زیرا هم در آنجا راحت بودم و هم نمی‌خواستم بار دیگر با مادرم در مورد این بازی کردن به نزاع بپردازم. در این لحظه صدایی را شنیدم که می‌گفت: تو باید برگردی، ما برنامه‌هایی برای تو داریم.»

دو مورد فوق از سوژه‌های جالبی هستند که ما خودمان موفق به کشف آنها شده بودیم. برخورد با سوژه‌هایی که شدیداً و عمیقاً به تجربیات لحظات مرگ علاقه نشان می‌دادند، بسیار جالب بود، زیرا آنها داستانهای مهیجی هم داشتند که می‌توانستند برای ما تعریف کنند. ولی ما ضمناً به کسانی هم که نسبت به این ادراکات با نظر بدبینی نگاه می‌کردند، نیاز داشتیم. پیدا کردن این افراد و کسب اطلاعات از آنها بسیار سخت و وقت‌گیر بود، ولی نتایج آن باارزش بود. ما تصور می‌کردیم زمانی می‌توانیم به طیف گسترده ادراکات لحظات مرگ نایل آییم، که با این افراد بدبین هم برخورد داشته باشیم. تصور می‌کنیم در این زمینه موفق بوده‌ایم.

ما دستاوردهای خویش را در مصاحبه و ارائه پرسشنامه با افرادی که به ادراکات لحظات مرگ نایل آمده بودند، با ۵ گروه دیگر به این ترتیب مورد مقایسه قرار دادیم:

❊ افراد بالغی که در زمان کودکی به بیماریهای بسیار سختی دچار شده‌اند، ولی خاطره‌ای را در زمینه ادراکات لحظات مرگ، به یاد نمی‌آورند.

مقایسه این افراد با کسانی که لحظات مرگ را تجربه کرده‌اند بسیار مهم است، زیرا این احتمال وجود دارد که نزدیك شدن این افراد به شرایط مرگ‌آفرین و یا پس از تحمل جراحات سنگین باعث شوند به همان تحولات و تغییراتی دست یابند که سوژه‌های ما پس از ادراك مرگ به آنها می‌رسند.

❊ افراد بالغی هم به همان تجربه روشن و واضح از رؤیتِ نورِ عاشقانه، حرارت و صفا رسیده‌اند که به شرح آن پرداختیم. فرقی نمی‌کند که این ادراك در زمان کودکی و یا سالمندی اتفاق افتاده باشد.

اینها طبقه بزرگی هستند که من پیش از انتشار کتاب نزدیکتر به نور از وجود آنان آگاهی نداشتم. پس از آن از دهها مرد بالغ شنیدم که آنان در لحظه‌ای از عمر به رؤیت انبوهی از نور [اشراق] نایل آمده‌اند. بایستی بر این مطلب تأکید کنم که این افراد انسانهایی سالم و عادی هستند. آنها چنان با عباراتی عارفانه و شاعرانه از این رؤیتِ باطنی و پرشور

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خویش سخن می‌گویند که سوژه‌هایی که به ادراك لحظات مرگ رسیده‌اند، به این صورت حرف می‌زنند. برای نمونه یکی از آنها می‌گوید:

«زمانی که من هیجده ساله بودم، همراه با پدربزرگم در دشتی به رانندگی مشغول بودیم که آن را بسیار دوست داشتیم. زمانی که به کلبه روستایی رسیدیم، متوجه شدیم که تابستان بسیار گرم تمام علفها و سبزه‌ها را زرد و پژمرده کرده است. نه از نغمه پرنده‌ها خبری بود و نه از حیات سایر حیوانات اثری به چشم می‌خورد. تمام این منطقه از خزه و خار پوشیده شده بود. حتی برکه‌ای که در آن نزدیکی قرار داشت، با برگهایی که توسط باد به حرکت آمده بودند، پوشانده شده بودند. من به پدربزرگم گفتم که دنیای پرطراوت ما مرده و پژمرده شده است.

ناگهان هوا پوشیده از ابر شد و باران باریدن گرفت. در این زمان پدربزرگ ناپدید شده بود. پس از لحظه‌ای ابرهای تیره شکافته شد و از ورای آن نور زیادی شروع به درخشش کرد. به نظر می‌آمد که از یك الماس بسیار بزرگ فروغ و تلألوی زیادی به اطراف پخش می‌شود. من در انبوه نور و محبت غرق شده بودم. من فقط شعاعهای نور را احساس می‌کردم.»

افرادی که به این ادراکات جالب و پرهیجان مملو از عشق و عرفان رسیده بودند، نامه‌هایی برای من می‌فرستادند و از من می‌پرسیدند که آیا این تجربیات روحانی و معنوی مشابه با ادراکات لحظات مرگ است یا نه؟ واضح است که این تجربیات جزء ادراکات لحظات مرگ به حساب نمی‌آیند، زیرا نه آنها در آستانه مرگ بوده‌اند و نه حتی دچار ترس و وحشت گردیده بودند. هدف من از مقایسه این افراد با گروه مورد مطالعه این بود که جوابی را برای این سؤال پیدا کنم که آیا آنان پس از این واقعه دچار تحول و دگرگونی شده‌اند یا نه؟

من از اینکه این افراد در پژوهش شرکت داده شدند بسیار خوشحال هستم، زیرا به این ترتیب این امکان برای من به وجود آمد که به مضامین روحی مهمی دسترسی پیدا کنم.

* افراد بالغی بودند که خود را عارف و یا صاحب استعدادهای شگرف و غیرمتعارف می‌دانستند.

در متن اجتماع بسیاری از افراد این ادعاها را مطرح می‌سازند، ولی بندرت برای اثبات این مطالب مورد آزمایش قرار گرفته‌اند. به احتمال زیاد عده بسیار کمی از آنها هم به ادراکات عرفانی رسیده‌اند. آیا افرادی که از این تجربیات عارفانه سخن می‌گویند به همان تجربیاتی رسیده‌اند که سوژه‌های ما در لحظات مرگ با آنها برخورد داشته‌اند؟ به نظر من این

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یك موقعیت طلایی بود که این دو گروه به صورت علمی مورد مقایسه قرار بگیرند.

من از دستاوردهای این مقایسه شگفت‌زده شدم.

❊ بالاخره افراد بالغی که در زمان کودکی با احساس خروج از بدن مواجه شده بودند.

برخی از پژوهشگران تصور می‌کنند که احساس خروج از بدن شبیه به ادراکات لحظات مرگ است. احساس خروج از بدن در شرایطی غیر از لحظات مرگ هم به وجود می‌آید و ممکن است در تجربیات زمان مرگ وجود نداشته باشد.

من مایل بودم افراد بالغی را هم که مانند کودکان به ادراکات لحظات مرگ رسیده‌اند در این طرح تحقیقاتی شرکت بدهم. این یك پدیده فوق‌العاده شایعی است و در حدود ۱۶درصد از جمعیت آمریکا ادعا می‌کنند که حداقل یك بار این وضعیت را در عمرشان تجربه کرده‌اند.

برای من این موقعیت جالبی بود تا این دو پدیده را مورد مقایسه قرار داده و حالات مشابه و متفاوت آنها را درك کنم.

پس از آن تمام این گروهها با گروه دیگری که به آنها «جمعیت عادی یا معمولی» اطلاق می‌شود، مورد مقایسه قرار گرفتند. این افراد نه هرگز شدیداً بیمار شده، نه تجربیات عرفانی داشته، نه خروج از بدن را تجربه کرده، نه به رؤیت نور رسیده و نه به ادراکات نزدیك به مرگ رسیده بودند.

هدف کلی از انجام تمام این کارها این بود که: آیا لحظات نزدیك به مرگ آثاری را به‌وجود می‌آورد که بتوان آن را مورد تأیید قرار داد؟ اگر ممکن است، چگونه؟

چرا من به این مطلب علاقمند شده‌ام؟

بارها از من پرسیده می‌شود که چرا من تا این اندازه به ادراکات لحظات مرگ علاقه پیدا کرده‌ام؟ صادقانه به شما می‌گویم که من این مطالب را باور می‌کنم. این داستانها با تمام سادگی و جذابیتی که دارند، به صورتی مشابه توسط کودکان و بزرگسالان بیان می‌شوند. آنها در بیان دروغ این حکایات هیچگونه منافعی ندارند.

من همیشه این‌گونه فکر نمی‌کردم. برای اولین بار زمانی که این نوع مطالب را شنیدم، آنها را از جنس توهمات تصور کردم و یا خیال کردم آثار جانبی برخی از داروها و یا کمبود اکسیژن در نسوج مغزی در پیدایش این ادراکات مؤثر بوده‌اند. من هم مانند بسیاری از

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

همکارانم تصور می‌کردم که این حالات برخی از دفاعهای فیزیولوژیکی هستند که با این هدف در سطوح ناخودآگاه طراحی و اجرا شده‌اند تا انسانها را در مقابل وحشت و هراس از مرگ آرام کنند.

پس از سالیان درازی که در دانشکده پزشکی و دوره رزیدنتی برای کسب تخصص در رشته بیماریهای کودکان به کار مشغول بودم، بارها به بیمارانی برخورد کرده‌ام که توانسته بودند از عالم دیگر مراجعت کنند، ولی هرگز مطالبی از این قبیل از آنان نشنیده بودم. حالا تصور می‌کنم به احتمال زیاد بسیاری از آنها به درك لحظات مرگ نایل آمده بودند، ولی از آنجا که من به اندازه کافی وقت صرف آنها نکرده بودم، از این نوع تجربیات آنان بی‌اطلاع ماندم.

برای اولین بار یك دخترخانم زیبا و خجالتی که در حدود هفت سال داشت، پس از غرق شدن در یك استخر عمومی و پس از اینکه در حدود نوزده دقیقه از لحاظ پزشکی مرده تلقی می‌شد، زنده شد و از تجربیات خویش در زمان مرگ با من سخن گفت.

زمانی که او در مورد چگونگی مردن خود و بازگشت مجدد به جهان هستی سخن می‌گفت، احتمالاً می‌توانست تعجب و شگفتی زیادی را در چهره من مشاهده کند. بنابراین با سادگی و صداقت گفت: «دکتر مورس، نگران نباش. بهشت سرشار از سرگرمی و جذابیت است.»

پس از شنیدن این حکایت، زندگی من دگرگون شد و نحوه تفکر من تغییر پیدا کرد. از آن موقع به این فکر افتادم که پزشکی بایستی در این زمینه به تحقیق و تفحص بپردازد، پس از شنیدن انبوهی از داستانها و خواندن گزارشهای زیادی که در این زمینه تهیه شده بودند، قانع شدم که همهٔ آنها به خاطر گول زدن من یا خوشحال کردن من تهیه و طراحی نشده‌اند. من ایمان پیدا کرده‌ام که تمام آنها از درون قلب این افراد نشأت گرفته‌اند.

همکار من در تألیف این کتاب ادراکات زمان مرگ را یك سری از پدیده‌های فوق طبیعی یا ماوراء طبیعی تلقی می‌کند که توسط افراد طبیعی احساس شده‌اند. جذابیت و گیرایی خارق‌العاده‌ای در این تجربیات آستانه مرگ وجود دارد که به هر صورتی که بیان می‌شوند، حیرت‌انگیز و در عین حال دلنشین هستند. مثلاً این داستان:

«زمانی که درِ زندگی به روی من بسته شد و فقط سیاهی در برابر چشمانم پیدا شده بود، درِ دیگری به روی من باز شد و من پس از عبور از آن به جهان دیگری قدم نهادم. دراین دو عالم هیچ چیز مشابهی وجود نداشت.»

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زمانی که افراد به این صورت سخن می‌گویند، حقایق عظیمی را مطرح می‌سازند و من به یاد خداوند، خلقت، طبیعت و کلِّ کیهان و کائنات می‌افتم.

پیش از اینکه به شرح نتایج این پژوهش بپردازیم که در بارهٔ تحول و دگرگونی درونی مطالعه می‌کند، توجه شما را به این داستانهای دلنشین جلب می‌کنم.

بیمار شماره یک: «هنوز زمانش فرا نرسیده»

«زمانی که ۹ ساله بودم، بدون علت روشنی بیمار شدم. درجه حرارت بدن من به ۴۴درجه سانتیگراد، بلکه بیشتر رسیده بود. پزشك معالجم بارها به خانه آمد و موقعی که مشاهده کرد تب من کمتر نمی‌شود، مرا به بیمارستان منتقل کردند. در اینجا هم وضع من بهتر نشد، بلکه در عرض چند روز بعد بدتر هم شد.

آنها هر آزمایشی را که تصور می‌کردند لازم است انجام دادند، ولی هرگز علت پیدایش تب من معلوم نشد. بالاخره چند متخصص کودکان جلسه‌ای تشکیل دادند و نتیجه مذاکرات آنها این بود که بایستی به هر صورتی است درجه حرارت بدنم را پایین بیاورند تا از پیدایش صدمات مغزی پیشگیری شود. در آن زمان بسیار ضعیف شده بودم. آنها خیال می‌کردند اگر وضع به همین صورت ادامه پیدا کند، من برای مدت زیادی زنده نمی‌مانم. بالاخره پزشکان تصمیم گرفتند به اقدام بسیار شدیدی دست بزنند. آنها بدن مرا کاملاً برهنه کردند و مرا در داخل وان یا حوضچه‌ای انداختند که پر از آب و قطعات کوچك یخ بود. در این شرایط یك پرستار هرچند دقیقه یك بار درجه حرارت مرا اندازه‌گیری می‌کرد.

در لحظاتی که در آب یخ غوطه‌ور بودم، حالتم تغییر کرد. ناگهان احساس کردم که در هوا به صورت معلق قرار گرفته‌ام و تاریکی اطراف مرا فراگرفته است. ولی با این وجود در این شرایط ظلمانی احساس آرامش و آسایش می‌کردم. ضمن طیران در هوا به نقطه‌ای رسیدم که در آنجا دهلیزی وجود داشت. زمانی که به دهانه آن رسیدم و به داخل آن نگاه کردم، مشاهده کردم که از قسمت آخر آن نور بسیار شدیدی به چشم می‌رسد.

به نظرم می‌آمد که چند نفر کمکم کردند تا توانستم از این دهلیز به سمت بالا حرکت کنم. پس از آنکه به پایان این مسیر رسیدم، چشم‌انداز بسیار زیبایی در برابر دیدگان من ظاهر گردید. دشتهای بی‌کرانه پوشیده از انواع گلهایی بود که از لحظات زیبایی و طراوت بی‌نظیر بودند. به نظرم می‌آمد ساقه درختها به رنگ سفید هستند و قسمت پایانی این دهلیز هم به رنگ سفید بود و یك پنجره سفیدرنگ هم در قسمت پایانی آن قرار گرفته بود

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که بسیار قشنگ ساخته شده بود. در قسمت راست این صحرای سرسبز جاده سفیدی تا افقهای دوردست کشیده شده بود و در کناره‌های آن درختهایی به چشم می‌خورد.
در مرغزارهایی که در اطراف این جاده قرار گرفته بودند، اسبهای سفید بسیار زیبایی قرار داشتند که من هرگز نظیر آنها را ندیده بودم. در دلم اشتیاق زیادی را احساس می‌کردم تا از این پنجره بگذرم و به این اسبهای زیبا دسترسی پیدا کنم، ولی گاهی هم خیال می‌کردم که سنم برای سوار شدن بر این اسبها کم است.
کوشش کردم تا از پنجره بگذرم و به علفزاری برسم که در آن اسبهای سفید مشغول چرا بودند. در نیمه راه به یك وجود نورانی برخورد کردم که بیشتر از آنکه بتوانم کالبد ساخته از نور او را مشاهده کنم، وی را احساس می‌کردم. زمانی که به کنار او رسیدم، حالت دوستانه‌ای را احساس می‌کردم و اصلاً از او نمی‌ترسیدم. در این زمان فرد دیگری را در کنارم دیدم که از من پرسید: به کجا می‌روی؟ من به او جواب دادم: می‌خواهم از این پنجره بگذرم و به آن منطقه نزدیك اسبهای سفید بروم. او گفت: راه درازی در پیش است، من ترا در این مسیر همراهی می‌کنم.[۱]
زمانی که با او در این باغ بسیار زیبا قدم می‌زدیم، با انواع متعددی از گلها روبرو می‌شدیم که من نام آنها را نمی‌دانستم. او با محبت و بزرگواری نام این گلها را به من می‌گفت و گهگاه من یکی از آنها را می‌چیدم و می‌بوییدم.
کسی که در کنار من حرکت می‌کرد، کالبدی مانند من و دیگران نداشت، بلکه هاله‌ای از نور بسیار شدید بود که چشمان مرا خیره می‌کرد. در عین حالی که از انواع رنگها تشکیل شده بود، در لحظاتی هم بیدرنگ به نظر می‌آمد. او چهره و شمایل مشخصی نداشت، با این وجود من از او نمی‌ترسیدم. در این لحظه به یاد می‌آورم، زمانی که در پایان یا بالای دهلیز بودم، نگاهی به ابتدای تونل انداختم و در آنجا کالبدم را دیدم که بر روی تختی افتاده و جمعی در اطراف آن به تکاپو مشغول بودند. من خیلی بی‌تفاوت به آنها و بدنم نگاه کردم و اصلاً احساس خاصی پیدا نکردم. در این شرایط تنها احساس می‌کردم که در اوج و نهایت سرخوشی و آرامش قرار دارم.
پس از مدتی بار دیگر خودم را در انتهای دهلیز و در پشت پنجره احساس کردم. بار دیگر شیفته و مفتون اسبهای سفیدی شدم که روبروی من مشغول چرا و خرامیدن بودند. برای لحظه‌ای وسوسه شدم که از این پنجره بگذرم و به کنار اسبها بروم. یك پایم را از پنجره رد

---

۱. در برخی از کتابها که در زمینه احساس خروج از بدن ترجمه کرده‌ام، از این موجودات نورانی و مهربان با عنوان «ارواح یاریگر» یاد شده است ـ مترجم.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کرده بودم که ناگهان صدایی یا ندایی از غیب بلند شد که اصلاً گوینده صدا و مسیر صدا را تشخیص نمی‌دادم که می گفت: این دختره دارد چکار می کند؟ هاله نورانی که در جوار من بود جواب داد: او آمده تا به اسبها دسترسی پیدا کند. ندای غیبی جواب داد: این درست نیست. حالا زمان این کار نیست. این دختر باید برگردد.

در این زمان من محکم به نرده‌ها چسبیده بودم و اصلاً دلم نمی‌خواست برگردم. این آخرین آرزویی بود که در آن شرایط داشتم. در این زمان صدای گنگ منادی غیب و هاله نورانی را می‌شنیدم که دربارهٔ ماندن یا راندن من صحبت می کردند و بالاخره توافق کردند که من برگردم. من بشدت عصبانی شدم و غضب خودم را با کشیدن فریاد و کندن بوته یك گل زیبا نشان دادم. پس از آن محکم به نرده‌های پنجره چسبیدم و دستها و پاهایم را به دور میله‌ها حلقه زدم تا کسی نتواند به راحتی مرا از اینجا برگرداند. در این زمان صدای خنده منادی غیبی را شنیدم که می گفت: نگاه کن، تو حتماً بعدها به این ناحیه دسترسی پیدا می کنی. ولی حالا زمان انجام این کار نیست. این داد و بیدادها و عصبانیت‌ها اصلاً شایسته تو نیست و فایده‌ای هم برای تو ندارد.

در این زمان احساس کردم که در شرایط معلق در هوا قرار گرفته‌ام و بعد نیروی زیادی مرا به طرف پایین دهلیز کشید. در این زمان من مشغول فریاد کشیدن، غش دادن، اعتراض کردن، دست و پا زدن و هر کار دیگری بودم که در این شرایط امکان دسترسی به آن مقدور بود. ولی هیچکدام از این کارها برای من سودی به همراه نداشت. در این مسیر هم فریاد زدم: چرا من نمی‌بایست این کار را انجام دهم؟ دوباره آن ندای غیبی در گوشم طنین انداخت: برای اینکه ما برنامه‌هایی را برای تو تدارك دیده‌ایم. در این لحظات متوجه شدم دستهایی دارند مرا به پایین تونل فشار می‌دهند. من مجبور بودم برگردم و به زور مرا به داخل جسمم داخل کردند.

پس از مدتی خود را در کالبدم یافتم و به طرف بالا نگاه کردم. یك پزشك با قیافه‌ای وحشت زده و نگران در کنار بستر من ایستاده بود. او با راحتی خیال و آرامش کامل به پرستاری نگاه کرد که در کنار او ایستاده بود و خطاب به او گفت: آه، راحت شدیم. او بالاخره برگشت.»

بیمار شماره دو: «من در داخل نورِ گرمی پیچیده شده بودم»

«تابستان سال ششم یا هفتم دوران تحصیلم به این تجربه دست یافتم. برای استفاده از تعطیلات تابستان به خارج از شهر رفته بودم و در کنار برکه آبی تمام ایام هفته را به اسکی بر روی آب مشغول بودم. من با یك پسربچه دیگر به صورت دو نفره به اسکی روی آب مشغول بودیم که ناگهان طنابی که در دست داشتم و مرا به قایقی که با سرعت مشغول

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

حرکت بود متصل می‌کرد، به دور بازویم پیچید. این عمل پس از سقوط من به روی آب به وجود آمد و در این شرایط من با سرعت به جلو کشیده می‌شدم. در این شرایط این طناب پوست مرا پاره کرد و حتی قسمتی از عضلات و نسوج زیرجلدی را هم متلاشی نمود و خونریزی شدیدی پدید آمد. تحت تأثیر درد شدید و خونریزی فراوان به حالت شوك فرو رفتم و یا به عبارت دیگر در آستانه مرگ قرار گرفتم.

در این شرایط قایقران از وضعیت من اطلاعی نداشت، بنا بر این بسرعت قایق را به جلو می‌برد. پس از مدت کمی من به داخل آب فرو رفتم و او در این شرایط مرا به سمت جلو می‌کشید.

پس از مدتی احساس می‌کردم که به دنیای دیگری برده شده‌ام، ولی اصلاً از این موضوع متأسف نبودم و به آن توجهی نداشتم. دیگر دردی را احساس نمی‌کردم و در یك موقعیت متوجه شدم که دارم جسمم را مشاهده می‌کنم که بسرعت از میان آب به جلو کشیده می‌شود. من مانند ناظر به این جریان می‌نگریستم و اصلاً فشار آب را بر روی کالبدم احساس نمی‌کردم.

در این شرایط من احساس می‌کردم که در میان لایه‌ای از نور و حرارت پیچیده شده‌ام. من برعکس مطالبی که از دیگران شنیده بودم، از میان تونل عبور نکردم ولی با وضوح تمام متوجه بودم که جدا از کالبدم هستم و در این شرایط بخوبی می‌توانستم تنم را مشاهده کنم. من با همان سرعتی که کالبد خون‌آلودم از میان آب می‌گذشت و خط قرمزی از خون را به جا می‌گذاشت، از درون آب می‌گذشتم. ولی در این شرایط اصلاً اهمیتی برای این موضوع قائل نبودم.

در این لحظات متوجه شدم که تمام حوادث زندگی از مقابلم می‌گذرند و یا به عبارت دیگر فیلمی را که خلاصه گذشته من بود در مقابلم می‌دیدم. زندگی چقدر سرد و بی‌محتوا گذشته بود. در برخی از موارد به لحظاتی از عمر نگاه می‌کردم که با شادی و تحرك سپری شده بود. در این زمان با رضایت بیشتری به این مناظر می‌نگریستم. کاملاً متوجه این موضوع بودم که دارم به سوی مرگ پیش می‌روم ولی خیلی راحت تمام این مسائل را قبول می‌کردم. تصور می‌کنم در هیچ زمانی تا این اندازه آرام و آسوده خیال نبوده‌ام.

بعدها متوجه شدم که در این زمان کمك راننده قایق متوجه شده بود که اشکالی در کار است و ترمز کرده بود. پس از چند لحظه جسد من به روی آب آمده بود، زیرا من یك جلیقه نجات پوشیده بودم. در این زمان بار دیگر بشدت ناراحت شدم و درد شدیدی را در بازویم احساس کردم. گویی از آن جهان زیبا و سرشار از آرامش بار دیگر به جهان پردرد و غم واقعیت و حیات مراجعت کرده بودم. آنها بسرعت مرا به بیمارستان رساندند و

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

درمانهای لازم برایم انجام گرفت. در این زمان من در شرایط بسیار ناگواری به سر می‌بردم و برای مدت هشت ساعت در شرایط بیهوشی قرار داشتم. پزشك معالج من از این موضوع بشدت شگفت‌زده شده بود که چطور من در این شرایط زنده مانده‌ام. حجم خونی که از بدنم خارج شده بود، بسیار زیاد بود.»

بیمار شماره ۳: «من مشاهده کردم که نور از درون تونل می‌گذشت»

«زمانی که یك پسربچه ۹ ساله بودم یك روز به همراه خواهرم در کنار ساحل زیبای اقیانوس قدم می‌زدیم. وظیفه خواهرم نگهبانی و مراقبت از من بود. به دنبال جمع‌آوری صدفها وارد یك منطقه پست و دره‌مانند شدیم که مدام امواج بلندی بستر آن را می‌شست. ما زمانی که به این منطقه وارد شدیم، از انبوه صدفهایی که ساحل این منطقه را پوشانده بود شگفت‌زده شدیم. بنابراین ذوق‌زده و با نشاط کودکانه به جمع‌آوری صدفها مشغول شدیم و اصلاً توجهی به آنچه که در اطراف ما می‌گذشت، نشان نمی‌دادیم.

ناگهان من توسط موج بسیار عظیمی از جا کنده شدم و همراه با میلیونها قطعه صدف و خاشاك به سمت بستر صخره‌ای اقیانوس برده شدم. در این لحظات احساس می‌کردم که در زیر بستر ضخیمی از آب مدفون شده و مقدار بسیار زیادی آب وارد دهان من شد و معده و ریه‌های من از آب و خاشاك پر و مملو گردید. پس از مدتی کالبد خودم را مشاهده می‌کردم که با قدرت امواج در کف اقیانوس جابجا می‌شد.

بیشترین خاطره‌ای که از آن زمان دارم، انبوه حبابهایی بود که جابجا می‌شدند. من در این لحظات دیگر تنفس نمی‌کردم. در این زمان احساس کردم به دهانه تونلی رسیده‌ام که همراه با جریان آب، جریان پرقدرتی هم از نور از ورای آن می‌گذشت. پس از اینکه از داخل آن عبور کردم، به باغی رسیدم که از آن زیباتر منطقه و منظره‌ای در جهان وجود ندارد.

در این زمان شاهد وقایعی بودم که در این زندگی کوتاه بر من گذشته بود. من با بی‌تفاوتی به بازنگری این مناظر مشغول شدم. پس از مدتی خود را در مقابل وجودی مقدس و سرشار از نور، رحمت و شفقت یافتم. در آن لحظه تصور می‌کردم که به قُرب الهی نزدیك شده و دارم به وجود ملکوتی او می‌رسم.

آنجا آن قدر زیبا و پرطراوت بود که مایل نبودم آن را با هیچ جای دیگری عوض کنم. او می‌دانست که من در آن لحظه به چه فکری مشغول هستم، بنا بر این آهنگ صدای او در گوشم طنین انداخت که: تو مجبوری که برگردی.

پس از آن متوجه شدم کسی سر مرا گرفت و از اعماق آب بیرون آورد. زمانی که چشمانم

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

را گشودم، خودم را در ساحل یافتم. یکی از نگهبانان ساحل مشغول خارج کردن مقداری آب بود که هنوز در ریه‌های من مانده بود. او خیلی آمرانه به من گفت: بچه خیلی شانس آوردی. زمانی که ترا از آب گرفتم، کاملاً مرده بودی.»

بیمار شماره ۴: «من می‌توانستم بدن خود را ببینم»

«من چهار ساله بودم و خواهرم هشت ساله بود. از آنجا که او می‌ترسید به زیرزمین خانه برود و اسباب‌بازیش را بیرون آورد، بنابراین مرا به زیرزمین تاریکی فرستاد که از طریق پله‌های بدون حفاظ باید به آنجا وارد می‌شدم. از آنجا که چراغ برق این قسمت بخوبی کار نمی‌کرد، بنابراین یك چراغ‌قوه را به همراه خودم به پایین بردم.

من شروع به پایین رفتن کردم و چراغ قوه را هم به اطراف می‌چرخاندم. زمانی که چند پله پایین رفتم، نور چراغ را متوجه بالا کردم تا ببینم در آن بالا چه اتفاقی افتاده است. درست در این زمان بود که پایم لغزید و از ارتفاع زیاد بر روی کف سیمانی سقوط کردم.

جریان افتادن درست به یادم نمانده است، نکته‌ای که در این لحظه متوجه آن شدم، قرار گرفتن در وضعیت شناور در فضا بود. زیرزمین خیلی تاریك نبود، بنابر این من بخوبی می‌توانستم بدن خودم را مشاهده کنم که دَمَر بر روی زمین افتاده بود و صورتم بر روی سیمان قرار داشت. در این وضعیت ساکن و بدون حرکت استقرار یافته بودم.

من به کالبدم خیره شده بودم. بدنم در آن قسمت بی‌حرکت و بدون تنفس افتاده بود. من هیچ کاری و حرکتی انجام نمی‌دادم. خودم هم در آن بالا حرکتی نداشتم، بلکه بی‌حرکت در قسمتی از فضا قرار گرفته بودم و به پایین و اطراف می‌نگریستم. احساس آرامش و سبکی زیادی می‌کردم. در یك لحظه متوجه شدم که از سوراخی در یك دیوار یك نور باریك، ولی بسیار پرقدرت به خارج می‌آید. کم کم نور بیشتر و بیشتر می‌شد. در یك زمان متوجه شدم که در آن ناحیه دیواری وجود ندارد، بلکه تنها انبوهی نور وجود دارد. این یك نقطه نورانی معمولی نبود، بلکه تصور می‌کردم بهترین و زیباترین چشم‌اندازی است که در این جهان وجود دارد.

زمانی که خواستم به سوی این فروغ تابنده حرکت کنم، متوجه شدم که مادرم وارد زیرزمین شد. او با عجله از پله‌ها پایین آمد و جسد کبود و بی‌تنفس مرا در بغل گرفت. او با وحشت و اضطراب بدن مرا تکان می‌داد، شاید بر اثر فشارهایی که به قفسه سینه من وارد کرد، دوباره تنفس من به راه افتاد. در این شرایط او مرا به اتاقم برد و برای آمدن دکتر به او تلفن کرد.

این تمام این جریان عجیب و خارق‌العاده‌ای است که تمام دهه‌های اخیر به آن فکر می‌کنم. این ماجرا واقعاً شگرف و خارق‌العاده بود.»

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بیمار شماره ۵. «به پایین یک روزنه می‌نگریستم»

«من کلاس پنجم یا ششم بودم که ناگهان سر کلاس بشدت احساس بیماری کردم و دنیا در برابر دیدگانم سیاه شد. بنابر این از آموزگارم اجازه خواستم که به منزل بروم. پس از آن چیزی را به یاد نمی‌آورم، ولی بعدها متوجه شدم که دو نفر از همکلاسهایم به همراهی آموزگارم مرا به خانه رسانده بودند. من بشدت بدحال بودم و از وجود یك کانون عفونی که در پایم بود رنج می‌بردم، این بیماری بالاخره مرا به بیمارستان کشانید.

حدس می‌زنم در لحظاتی که مادربزرگم در کنارم بود، ناگهان احساس کردم روزنه‌ای به سوی پایین پیدا شده است. پس از اینکه به درون آن نگاه کردم، متوجه شدم مکان و موقعیت متفاوتی در آن محل وجود دارد. در آنجا یك جاده سنگی و دشتهایی سبز و خرم قرار داشتند و در گوشه و کنار، دیوارهای سنگی و شبکه‌هایی نامشخص قرار داشتند.

ناگهان توجه من به سوی زن بسیار زیبایی جذب شد که دامن بلندی پوشیده بود. او دستهایش را به سوی من دراز کرد و با لبخند شیرینی مرا دعوت کرد که به سوی او بشتابم. پس از لحظه‌ای متوجه شدم که یك دختر نوجوان به سوی او می‌رود. ناگهان احساس کردم آن دختر کوچولو خودم هستم! در آن لحظات تمام وجودم را مالامال از عشق و آرامش احساس می‌کردم. تمام آن منظره هم زیبا و دل‌انگیز بود. آن بانوی دلفریب خم شد و مرا بغل کرد. پس از آن با شادی و نشاط فوق‌العاده‌ای شروع به چرخیدن کرد. در این شرایط می‌خندید و مرا نوازش می‌کرد. من هرگز نمی‌توانم به شما بگویم که در آن زمان تا چه اندازه غرق در خوشی و سرمستی بودم. همه چیز و همه جا زیبا و دوست‌داشتنی بود.

پس از اینکه بهبود پیدا کردم، بارها به این منظره فکر می‌کردم. هر زمان که دچار غم و اندوه می‌شدم، به آن «روزنه جادویی سرنوشت» فکر می‌کردم. من هرگز نتوانسته‌ام تام دیگری برای آن پیدا کنم.»

بیمار شماره ٦: «من خود را خیلی راحت و شاد احساس می‌کردم»

«زمانی که شانزده ساله بودم، با یك تجربه نزدیك به مرگ مواجه شدم و این در شرایطی بود که تحت یك عمل جراحی قرار گرفته بودم. این ماجرا بسیار پرابهت و باجاذبه بود و در سالهای اخیر بندرت با فردی در این زمینه سخن گفته‌ام.

پس از اینکه داروی بیهوشی به داخل رگ من تزریق شد، احساس گیجی و دگرگونی کردم و به حالتی رسیدم که عده زیادی از مردم آن را تجربه کرده‌اند..

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در یك لحظه متوجه شدم که به سرزمین دیگری سفر کرده‌ام و در کنار من فردی بود که نور، محبت و عشق از تمام وجودش به خارج می تابید. من از اینکه در کنار او هستم، احساس رضایت و شادمانی می کردم. در این زمان به یاد این نکته افتادم که در سالهای کودکی و نوجوانی با درد و رنج فراوان زندگی می کردم. بنا بر این از اینکه در این شرایط بسیار راحت و شاد بودم، بسیار تعجب می کردم. از آنجا که این شور و حال را نتیجه حضور در جوار او می دانستم، بنا بر این خیلی خالصانه از وی تقاضا کردم که به من این امکان را بدهد که همیشه در کنار او بمانم. او با اشاره این درخواست را رد کرد و گفت: تو هنوز خیلی از کارهایت را انجام نداده‌ای. او خیلی آرام و با متانت و وقار این مطالب را بیان می کرد.

بلافاصله این احساس در من به وجود آمد و قوت گرفت که سرنوشت مأموریتی را برای من در نظر گرفته است و هنوز هدف یا هدفهای موردنظر انجام نشده‌اند. بنابر این با اشتیاق فراوان به او جواب دادم: آه، شما راست می گویید، ممکن است که به بدنم برگردم؟ پس از چند لحظه متوجه شدم که به درون بدنم برگشته‌ام و بار دیگر با مقدار زیادی درد و ناراحتی روبرو شدم. احساس می کردم که خیلی سخت و محکم در قفس تنم محبوس و تخته‌بند شده‌ام و دیگر قدرت پرواز ندارم. دراین زمان بشدت عصبانی شدم و پیش خود می گفتم: من گفته بودم ممکن است برگردم، ولی هرگز نگفته بودم که می‌خواهم به کالبدم برگردم.

به هر حال بسرعت آرام شدم. از آن زمان به بعد همیشه در این احساس مالامال و سرشار از غرور و نگرانی بوده‌ام که سرنوشت مأموریتی را به عهده من گذاشته که تاکنون موفق به انجام آن نشده‌ام. فکر می کنم باید خدماتی را به انسانها ارائه دهم. تحت تأثیر این تفکرات به رشته پرستاری روی آوردم. تصور می کنم از این راه بهتر بتوانم وظایفم را انجام دهم.»

نتایج خیره کننده

نتایج تحقیق در زمینه احتمال پیدایش تغییرات و تحولات روحی عمیق در کسانی که لحظات نزدیك به مرگ را تجربه کرده‌اند، بسیار جالب و هیجان‌انگیز بود. پس از اینکه تجزیه و تحلیل آماری بیشتر از ۴۰۰ سوژه که در این طرح شرکت کرده بودند به پایان رسید، ما به این نتیجه رسیدیم که رسیدن به آستانه مرگ موجبات تحولات روحی، هوشی، روانی و ایدئولوژیکی عمیقی را فراهم می‌سازد که بسیار ثابت و دیرپاست. برخی از این دگرگونی‌ها و تغییرات عبارتند از:

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کاهش ترس از مرگ

ادراك لحظات نزدیك به مرگ باعث می‌شود که در این افراد وحشت از مردن به حدود نصف افراد عادی جامعه برسد. زمانی که از این افراد دربارهٔ ترس آنان از مرگ پرسیده می‌شد، معمولاً آنها به این صورت جواب می‌دادند: «من دیگر از مردن نمی‌ترسم.» و یا می‌گفتند: «حالا من می‌دانم که پس از مردن به جای بهتری می‌روم، پس چرا باید بترسم؟» این مطلب تنها در بیان شفاهی آنان انعکاس پیدا نکرده بود، بلکه در جواب به پرسشنامه‌های اضطراب از مرگ هم این مضمون قابل مشاهده بود.

یک افزایش در قدرتهای روحی

گروهی که به ادراکات نزدیك به مرگ نایل آمده بودند، در مقایسه با عامّه مردم و گروهی که به بیماریهای بسیار سخت دچار شده بودند، چهار بار بیشتر از داشتن تجربیات روحی سخن می‌گفتند. از سوی دیگر قابلیت‌ها و استعدادهای روحیِ به اثبات رسیدهِ این گروه دو برابر کسانی بود که مدعی دارابودن قدرتها و قابلیت‌های روحی بودند.

بسیاری از ما آرزو داریم که کاش می توانستیم به پیشگویی و آینده‌نگری بپردازیم. بندرت این قدرت و قابلیت شگرف برای کسانی که لحظات نزدیك به مرگ را درك کرده‌اند، حاصل می‌شود. در بخش چهارم این کتاب مطالب بیشتری در این زمینه برای آگاهی شما ارائه شده است.

پیدایش عشق و دلبستگی بیشتر به زندگی

کسانی که به درك لحظات نزدیك به مرگ نایل آمده‌اند، خصوصیات خوبی دارند که افراد دارای تیپ A شخصیتی[1] دارای آن هستند. آنها شدیداً عاشق کار کردن و فعالیت هستند، بدون اینکه دارای خصوصیات منفی این گروه مانند عصبانیت و یا تمایل به متوقف کردن دیگران برای سبقت گرفتن از آنان بوده باشند.

برخی از این افراد خود را عاشق کار کردن می‌دانند و معتقدند که هر فرد بایستی از

---

۱. در کتاب طریقت آلفا، رسیدن به آرامش در ۵ گام تألیف دکتر لوئیس پروتو که ازسوی انتشارات اطلاعات چاپ و منتشر شده است، مطالب مفصلی در این زمینه وجود دارد ـ مترجم.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

لحظات زندگی خویش سود برده و حتی ثانیه‌ای را بیهوده و در تنبلی نگذراند. آنان به این علت بیشتر کار می‌کنند که بتوانند لذت بیشتری از زندگی ببرند. بنابراین به جای اینکه این افراد را عاشق کار بدانیم، بایستی عاشق زندگی تلقی کنیم.

زمانی من به جملاتی که یکی از این افراد دربارهٔ زندگی نوشته بود، خیلی خندیدم. توجه شما را هم به این مطالب جلب می‌کنم: «من مانند آن گروه از انسانها نیستم که پس از کسب این تجربه به خیالبافی روی آورند، بلکه من عاشق کار و کار کردن هستم.» من به او گفتم که بسیاری از صاحبان این تجربه به انسانهای فضایی و خیالاتی تبدیل نمی‌شوند، بلکه همهٔ آنها مانند او عاشق زندگی هستند. بنابراین عمر خویش را بر روی ابرها و بال فرشتگان نمی‌گذرانند.

رسیدن به هوش و قدرت آگاهی بیشتر

هرچند اثبات این مطلب به صورت عددی و آماری مشکل است، ولی در ضمن نمی‌توان براساس شواهد متعددی که وجود دارند، آن را نادیده گرفت. بسیاری از کسانی که به درك لحظات مرگ رسیده‌اند، احساس می‌کنند این تجربیات باعث شده‌اند تا آنان به سطوح بالاتری از هوش و آگاهی برسند، زیرا این تجربیات روحی بر روی ذهن و هوش آنها تأثیر گذاشته است.

آیا این احتمال وجود دارد که تنها پس از درك این تجربه، فردی بتواند به مدارج هوشی بالاتری نایل شود؟ آیا پس از آن انسان به این قدرت و قابلیّت می‌رسد که بهتر بتواند مسائل مشکل و غامض خویش را حل و فصل نماید؟

من معتقدم که واقعاً انسانها پس از این تجربه به هوش و آگاهی بیشتری دسترسی پیدا می‌کنند، هرچند نمی‌توانم نحوه پیدایش این کار را توجیه کنم. زمانی تصمیم گرفته بودم با مطالعه دقیق داستان زندگی این افراد به یك نتیجه قطعی در این زمینه برسم. ولی دستاوردهای من در این زمینه بسیار حیرت‌آور بود.

بقیه صفحات این کتاب به شرح و تفسیر نتایج پروژه‌ای پرداخته که در مورد پیدایش تحول و دگرگونی در این افراد پس از پیدایش این نوع ادراکات می‌پردازد. به این ترتیب شما داستانهایی را می‌خوانید که این افراد آنها را برای ما بیان کرده‌اند.

کوشش زیادی به عمل آمده تا در این کتاب از اعداد و اصطلاحات آماری استفاده

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نشود تا مانند نشریات پزشکی کسل کننده و نامفهوم جلوه نکنند.

شاید تذکر این نکته لازم باشد که بسیاری از داستانهایی که در این کتاب به چاپ آنها اقدام کرده‌ایم، مربوط به انسانهایی نیست که در طرح پژوهشی ما شرکت داشته‌اند. بعضی از آنها پس از مطالعه کتاب اول من با عنوان نزدیکتر به نور تصمیم گرفتند که با من ارتباط برقرار کنند و داستان زندگی خویش را با من در میان بگذارند. هرچند این افراد عضو طرح پژوهشی نیستند، ولی مطالبی را که بیان می‌کنند در روشن کردن بسیاری از ابهامات کمك می‌کنند و از همه مهم‌تر داستانهای جالب و جذابی هستند که حیف است شما ازخواندن آنها محروم باشید.

سؤالی که همیشه از من می‌شود!

«آقای دکتر مورسن، پس از این حرفها آیا شما به زندگی پس از مرگ اعتقاد دارید؟»

پس از پایان سخنرانیهایی که من در زمینه ادراکات در لحظات مرگ می‌کنم، این سؤال از من پرسیده می‌شود.

جواب من به این سؤال حالت طنزآمیزی داشته و از یکی از حکایات منتسب به بودا اقتباس شده است:

یکی نوآموز مباحث دینی از یك فرد دانشمند در مباحث دینی پرسید:

ـ آیا شما به زندگی بعد از مرگ ایمان دارید؟

ـ چرا این سؤال را از من می‌کنید؟

ـ شما یك فرد روحانی هستید و با خدا صحبت می‌کنید.

ـ این درست است. من یك استاد روحانی و معنوی هستم. ولی تاکنون نمرده‌ام تا در این زمینه هم کسب دانش کنم!

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳

نترسیدن از زندگی ـ یا مرگ

تنها سه چیزِ قطعی وجود دارد: مردن، مالیات دادن و ترس از این دو.

(وودی آلن)

در حدود شش ماه پیش از اینکه تجزیه و تحلیل‌های آماری در زمینه ادراکات انسانها در لحظات احتضار به پایان برسد، در نزدیکیهای نیمه شب با یك مجری گستاخ و خشن مصاحبه رادیویی داشتم. او از من می‌خواست تا ویژگی‌های ادراکات نزدیك به مرگ را برای او ـ و در واقع برای شنوندگان ـ بیان کنم. من به او جواب دادم که این تجربیات را بایستی مانند ادراکات عارفانه جزء دستاوردهای اصیل و باارزش معنوی به حساب آورد، بنابراین شایسته نیست که با برچسب توهمات آنها را بی‌ارزش تلقی کنیم. شایسته است که پزشکان برای مقولات معنوی، عرفانی و فرهنگی ارزش بیشتری قائل شوند. یك نتیجه‌گیری دیگر من این بود:

«در برخی از موارد انسانهای سالم و عاقل با برخی از تجربیات و دستاوردهایی روبرو می‌شوند که احیاناً در کتب پزشکی وجود ندارد. در این موارد نباید پزشکان به این علت که این مفاهیم درکتابهای درسی وجود ندارند آنها را بی‌اعتبار اعلام کنند و یا تصور نمایند این افراد ساده و صمیمی به جنگ علوم پزشکی و روان‌پزشکی آمده‌اند. بسیاری از این

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دستاوردها روحی و معنوی اصیل و واقعی هستند، هرچند متخصصان علوم پزشکی نمی‌توانند بخوبی آنها را تجزیه و تحلیل نمایند. اگر هنوز علم نمی‌تواند این مضامین را درك کند، دلیلی وجود ندارد تا آنها را حذف و طرد نماید.»

در این زمان او از من پرسید: «چرا این تجربیات که به نظر شما اصیل و باارزش هستند، به جای اینکه در متن زندگی پیدا شوند، در لحظات سقوط در بزرگراهها، غرق شدن در مردابها، سقوط از بلندیها و... پدید می‌آیند.» من به او جواب دادم:

«اگر جامعه پزشکی برای این دریافتهای معنوی و دستاوردهای روحی ارزش قائل شود، مسلماً آمار نشان می‌دهد که اکثریت عظیمی از آنها در متن زندگی و در جریان خدمات پزشکی و بیمارستانی، در اتاقهای عمل جراحی، در بخشهای مراقبت‌های شدید پزشکی (I.C.U.) و بخش مراقبت از عروق قلبی C.C.U. ثبت و ضبط می‌شوند. متأسفانه در شرایط کنونی بسیاری از تجربیات بیماران در این زمینه‌ها ـ حتی اگر به پرستار و پزشك معالج هم گفته شود ـ در سوابق پزشکی آنها درج و ثبت نمی‌شوند. بی‌توجهی کادرهای پزشکی باعث شده تا این نوع ادراکات عادی و طبیعی برای همیشه در دل بیماران و افرادی که آنها را تجربه کرده‌اند بماند و هرگز امکان تجلی نیابند.»

در این زمان مجری برنامه با نوعی نیش زدن این سؤال را مطرح کرد:

ـ «آقای دکتر، در این صورت بیماران علاوه بر شکایات دیگر، بایستی پزشکان را به این علت هم که ادراکات روحی آنان را نادیده گرفته‌اند به دادگاه بکشانند؟»

برای این سؤال که بیشتر اهداف پزشکی ستیزی در آن وجود داشت، جوابی نیافتم. بنابراین ساکت باقی ماندم. سؤال دیگر او و جواب من به این صورت بود:

ـ «اصولاً این احساسها چه فایده یا اثری دارند؟»

ـ «آثار و برکات زیادی وجود دارند که پس از این ادراك در وجود آدمی ظاهر می‌شوند. تقلیل ترس از مرگ، عشق بیشتر به زندگی و بسیاری از نتایج دیگر.»

در آن زمان به عنوان یك عقیده شخصی و استنباط فردی این مطالب را بیان کردم، ولی بعدها که تجزیه و تحلیل‌های آماری این پروژه تحقیقاتی به نتیجه رسید، عملاً هم به این نتایج رسیدم. گویی نور و حرارتی که در لحظات نزدیك به مرگ در برابر چشمان این افراد پدید می‌آید، خرمن یأس، ناامیدی و بدبینی را که در اعماق وجود آنان وجود دارد، آتش می‌زند و نابود می‌سازد و در پرتو این فروغ تابنده به افقهای جدیدی دست می‌یابند و ترس از

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مرگ هم از وجود آنها خارج می‌شود.

همان‌طور که دکتر استوارت تونم لو در جریان مصاحبه با مجله معروف لایف اعلام کرده است: «انسانهایی که به تجربه لحظات نزدیك به مرگ نایل آمده‌اند، دیگر هرگز از مرگ نمی‌ترسند. ایمان آنها به اندازه‌ای تقویت می‌شود که دیگر به سهولت در برابر تندبادهای زندگی سر خم نمی‌کنند و مجبور به تسلیم نمی‌شوند. این ادراکات دارای آثار درمانگر زیادی است.»

پس از اینکه نتایج پرسشنامه‌هایی که در زمینه ترس از مرگ به سوژه‌ها داده شده بود به دست آمد، بهتر به این نتایج رسیدیم. ما از دو روش برای اندازه‌گیری وحشت از مرگ استفاده کرده بودیم. در یکی از آنها[1] که از ۱۵ پرسش تشکیل شده، ترس و وحشت از مرگ به صورت مستقیم اندازه‌گیری می‌گردید. آزمون دیگر که به نام طراحان آن[2] نامیده شده، محتوی سؤالات زیادی است که پرسش‌های ترس از مرگ در میان سایر سؤالات مخفی شده‌اند. افرادی که این پرسشنامه‌ها را پر می‌کنند، معمولاً متوجه نمی‌شوند که ترس آنها از مرگ هم اندازه‌گیری می‌شود. با توجه به این مجموعه از سؤالات، دیگر سوژه‌ها نمی‌توانند ترس خویش را از مرگ پنهان کنند.

ما همین‌طور اضطراب در مورد مرگ را با احساس مشاهده نور مورد مقایسه قرار دادیم و برای این منظور از آزمون خاصی[3] استفاده کردیم که توسط دکتر بروس گره‌سون طراحی شده است. به کمك این تست امکان تحقیق در زمینه اصالت این تجربیات امکانپذیر می‌شود.

ما این نکته را کشف کردیم، کودکانی که در زمان کودکی با ادراك لحظات مرگ آشنا شده‌اند، نسبت به افراد عادی جامعه ترس کمتری را نسبت به مرگ نشان می‌دهند. فرقی نمی‌کرد اگر این افراد بخوبی و با وضوح باغ سرشار از گل و نور مینو یا پردیس را به یاد می‌آوردند و یا تنها خاطره مبهمی از نور را متذکر می‌شدند.

هرقدر که این خاطرات با دقت و صلابت بیشتری به یاد سوژه‌ها مانده بودند، ترس آنان هم از مرگ کمتر بود.

---

1. Templer Death Anxiety Scale
2. Reker and Peacock
3. Greyson Near-Death Experience

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این یافته‌ها، با این موضوع در تضاد است که برخی از افراد بیماریهای بشدت وخیمی را تجربه کرده، ولی به ادراك لحظات مرگ نرسیده بودند. این افراد حتی نسبت به انسانهای عادی ترس بیشتری را نسبت به مرگ نشان می‌دادند. ضمناً افرادی از نسل جدید [نه راهبان و عارفان نسل‌های پیشین] که مدعی دارا بودن قدرتها و قابلیت‌های روحی بودند، در مقایسه با عامه مردم وحشت بیشتری را نسبت به مرگ نشان می‌دادند.

تقلیل از اضطراب نسبت به مرگ تنها به علت رسیدن به آستانه مرگ و یا ایمان به این مطلب که ادراکات نزدیك به مرگ سرآغاز زندگی دیگری است که پس از مرگ شروع می‌شود نیست، بلکه عملاً پس از رؤیت نوری که در آخر دهلیز است پدید می‌آید.

بیانات نجات یافتگانِ باتجربه

نتایج این پروژه مرا به یاد سقراط انداخت که می‌گوید: «ما از مرگ می‌ترسیم، ولی در عین حال اصلاً نمی‌دانیم که مرگ چیست؟» راستی چرا نجات یافتگان از مرگ دیگر کمتر از مرگ می‌ترسند؟ بنابر عقیده گروه تحقیق این افراد کسانی هستند که مرگ را تجربه کرده و پس از آن بار دیگر به زندگی برگشته‌اند. آنها به این نکته بسیار مهم به صورت عینی رسیده‌اند که جریان مردن ترسناك نیست. آنها کاملاً به این مطلب ایمان پیدا کرده‌اند. در سطور زیر برخی از جملاتی را که توسط آنان بیان شده است مشاهده و مطالعه می‌فرمایید:

«مرگ وجود ندارد، نوعی دیگر از زندگی وجود دارد.»

«پردیس مکان بسیار خوبی برای رفتن است.»

«مرگ؟ اصلاً در بارهٔ آن نگران نباشید.»

«ممکن است گاهی به یاد مرگ بیفتم، ولی اصلاً از آن وحشت ندارم. موضوع ترسناکی در جریان مردن وجود ندارد.»

«من اصلاً از مرگ وحشت ندارم، برعکس در بسیاری از موارد آرزو می‌کنم که بار دیگر بُعدِ دیگر حیات را مشاهده کنم. مرگ تنها عبور از یك دروازه است. زمانی که فردی می‌میرد، من برای او شیون و زاری نمی‌کنم.»

«مرگ پدیده‌ای است که جامعه از آن می‌ترسد و این ترس به افراد هم منتقل

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می‌شود... این خیلی بدتر است، زیرا نباید از چیز خوب ترسید.»

«زمانی که موقع مرگ فرا برسد، از آن استقبال می‌کنم، زیرا در نوبت پیش از آن بدی ندیده‌ام.»

***

اینها قسمت‌هایی از سخنان چند انسان عادی و معمولی است که تنها در یك چیز با یکدیگر مشابهند: در زمان کودکی برای لحظاتی مرده‌اند و هنوز این خاطره را به یاد دارند. آنان به طبقه یا گروه اجتماعی ـ اقتصادی خاصی تعلق ندارند، بلکه از هر گروه، شغل و موقعیتی می‌توانند بوده باشند: خانه‌دار، بیمه‌گر، فروشنده، قاضی، مجری تلویزیون، پزشك و مشاغل دیگر. ولی اکنون در یك مورد مشابهند و آن فقدان ترس از مرگ در بین همه آنهاست. علت پیدایش این تحول و دگرگونی در این است که همهٔ آنان برای مدت کوتاهی در جهان دیگر بوده و می‌دانند از آن چه انتظاراتی را بایستی داشته باشند.

آنها دوست دارند زنده بمانند و با تأکید فراوان در این مورد سخن می‌گویند. همهٔ آنها معتقدند که هدفی در زندگی دارند و به این خاطر زندگی می‌کنند که آن را به پایان برسانند. هدف و غایتی که پس از ادراك لحظات نزدیك به مرگ با زندگی پیوند پیدا می‌کند همیشه موضوع مهم و برجسته‌ای نیست. در بسیاری از موارد این هدف بسیار عادی و معمولی است.

برای مثال در یك مورد مردی پنجاه و هفت ساله که صاحب یك کارگاه ساختمانی است به ادراك لحظات نزدیك به مرگ رسید و در این شرایط از فروغ تابان پیامی را دریافت کرد که: «برگرد. تو کاری داری که بایستی آن را به پایان برسانی.» زمانی که من از او پرسیدم منظور از این کار چه چیزی بود، با درجاتی از عصبانیت به من جواب داد:

«منظور شما چیست؟ چند لحظه پیش به شما گفتم که دارای شرکتی هستم که هفت کارگر در آن مشغول به کار هستند. من خانواده‌ای را تشکیل داده و سه بچه دارم که بایستی بزرگ شوند. چه کارهایی وجود دارند که اهمیت آنها بیشتر از این بوده باشد؟»

این افراد هرگز خودکشی نمی‌کنند. زمانی که در این زمینه با آنها به صحبت بپردازی، تقریباً این نوع مطالب را بیان می‌کنند: «خودکشی یك خشونت عظیم علیه کلیه ارزشهاست. من به ارزشها احترام می‌گذارم و حیات آدمی برای من بسیار گرانبهاست. من هرگز کارهای دیگران را محکوم نمی‌کنم، ولی خود من هرگز به این کار روی نمی‌آورم.»

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این جملات شاعرانه و رمانتیك با انبوهی از اطلاعات آماری مورد تأیید قرار می‌گیرد. کسانی که در جریان اقدام به خودکشی با ادراك لحظات مرگ برخورد پیدا کرده‌اند، دیگر هرگز به این عمل مبادرت نمی‌نمایند. ۲۵ درصد از کسانی که با سقوط از یك پل مرتفع [گلدن گیت در شیکاگو، آمریکا] دست به خودکشی زده و زنده ماندند دوباره به این کار روی می‌آورند. ولی آنهایی که به ادراك لحظات مرگ نایل آمده‌اند، دیگر هرگز به این عمل مبادرت نمی‌کنند.

سایر تجربیات فوق طبیعی

به عنوان بخشی از پروژه تحول و دگرگونی در زندگی، به افراد دیگری که با تجربیات فوق طبیعی دیگری برخورد داشته نیز توجه داشتیم و ما می‌خواستیم آثار این واقعه را بر روی «عشق به مظاهر مختلف زندگی» در آنان مورد مطالعه قرار بدهیم. برای رسیدن به این هدف ما بیشتر بر روی احساس خروج از بدن تکیه کردیم زیرا شایعترین ادراك خارق‌العاده و غیرمتعارف انسانهاست. همان‌طور که پیش از این هم اظهار کردیم، براساس برخی از پژوهشهای آماری در حدود ۱۶ درصد از مردم آمریکا مدعی حداقل یك بار تجربه آن در زندگی هستند[۱].

در بیشتر موارد احساس خروج از بدن خیلی راحت و با سهولت زیادی پدید می‌آید. برای مثال فردی که در مبل یا بستری آرمیده، ناگهان خودش را نزدیك به سقف احساس می‌کند و یا خانمی که نیمه شب برای نوشیدن آب به بطری دست می‌زند، متوجه می‌شود که دستش از بدنه شیشه عبور می‌کند!

ما به تعدادی از افرادی که دارای تجربه در زمینه خروج از بدن بودند، مانند سوژه‌هایی که لحظات مرگ را تجربه کرده بودند، تمام پرسشنامه‌ها را ارائه نمودیم. ما این

---

۱. در سال ۱۳۶۸ برای اولین بار در کلاسهای آموزش هیپنوتیزم پزشکی به صورت گروهی از هیپنوتیزم برای ایجاد احساس خروج از بدن استفاده کردم که در حدود ۲۰ تا ۲۵ درصد موارد موفقیت‌آمیز بود. جدیداً براساس مقاله‌ای که از طریق مدلاین دریافت کردم، متوجه شدم سه سال پس از من یك پزشك استرالیایی ایجاد احساس خروج از بدن را به کمك هیپنوتیزم به نام خودش منتشر کرده است. به شهادت متن مقدمه طولانی کتاب آموزش خروج از بدن در ۳۰ روز، حتی چند سال پیش از تألیف این کتاب هم من تجربیاتی در زمینه ایجاد احساس خروج از بدن از طریق هیپنوتیزم داشته‌ام که در کتاب نقل شده‌اند ـ مترجم.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

افراد را در زمینه‌های داشتن اضطراب، کینه‌جویی، خشونت و برخی از بیماریهای روانی ـ تنایی یا سایکو سوماتیك مانند سردرد و دردِ معده مورد آزمایش قرار دادیم. هدف ما از انجام این آزمایشها این بود تا متوجه شویم که آیا این تجربیات فوق طبیعی همانند ادراك لحظات مرگ در سوژه‌ها تغییراتی را به وجود آورده و در علاقه آنان نسبت به زندگی تأثیرات عمیق و دیرپایی به وجود آورده یا نه؟

برخی از سوژه‌های ما در زمینه احساس خروج از بدن از تجربیات بسیار جالب و دل‌انگیزی سخن می‌گفتند. برای مثال یك بانوی ۸۱ ساله که قبلاً روزنامه‌نگار بوده، از واقعه هیجان‌انگیزی یاد می‌کرد که در حدود ۳۵ سال پیش با آن روبرو شده بود:

«در حدود نیمه‌های شب بود که من در حالت چرت زدن نگاهم بر صفحه تقسیم برق متمرکز شده بود. ناگهان شنیدم صدایی خطاب به من گفت: برو! و پس از لحظه‌ای احساس کردم که در شرایط معلق در هوا قرار گرفته‌ام. روح یا چیزی که از بدن من خارج شده بود بتدریج به طرف بالا و بالاتر می‌رفت تا حدی که از سقف عبور کرد و در فضای آزاد به جایی رسید که رودخانه بزرگ شهر جریان داشت. زمانی که من از آن بالا به این رودخانه نگاه می‌کردم، متوجه شدم که در گوشه‌ای و در کنار بوته‌ای جسد پسری قرار دارد.

این منظره باعث شد تا حالت وحشتی در من به وجود بیاید، بنابراین بسرعت به بدنم مراجعت کردم و بلافاصله از طریق تلفن به اداره آتش‌نشانی و مددرسانی جریان را اطلاع دادم. زمانی که گروه امداد به آن ناحیه از رودخانه رفته بودند، درست جسد پسری را در آن منطقه یافته بودند.»

در برخی از موارد احساس خروج از بدن با سرعت، سهولت و سادگی بیشتری پیدا شده است. مثلاً یك خانم پرستار سی‌وپنج ساله می‌گفت:

«در رختخواب دراز کشیده بودم که ناگهان احساس کردم در نزدیك سقف به حالت غوطه‌ور در فضا قرار دارم. کم‌کم به نزدیك سقف رسیدم و از آنجا بخوبی می‌توانستم بدن خود را مشاهده کنم که بر بستر افتاده بود. در این شرایط اصلاً از اینکه از زاویه دیگری از فضا به اطراف نگاه می‌کنم ناراحت نشده بودم. پس از مدتی بار دیگر به بدنم برگشتم.»

من پیش‌بینی می‌کردم کسانی که احساس خروج از بدن داشته‌اند، مانند افرادی که به درك لحظات مرگ رسیده‌اند، متحول شده و یا ترس از مرگ نداشته باشند و یا در آنان این تصور به وجود آمده باشد که دارای کرامات و خرقِ عادات شده‌اند.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پس از آنکه محاسبات آماری صورت گرفت، متوجه شدیم که سوژه‌هایی که به احساس خروج از بدن رسیده بودند، متحول نشده‌اند. این در شرایطی بود که براساس برخی از آزمونها[1] ثابت می‌شد که این افراد حتماً این تجربه را داشته و در بیان گزارش صادق بوده‌اند و این دریافت شبیه به ادراکات لحظات مرگ بوده است. در جریان آموزش هوانوردی دانشجویان خلبانی گاهی بر روی دستگاهی به نام سیمولاتور[2] به تمرین می‌پردازند. یکی از همکاران من در تحقیق به صورت طنز می‌گفت: «کسانی که به ادراکات لحظات مرگ می‌رسند، مانند خلبانانی هستند که در هوا مشغول پرواز هستند. در حالی که کسانی که خروج از بدن را تجربه کرده‌اند، مانند کارآموزانی هستند که بر روی سیمولاتور به تمرین پرواز مشغول شده‌اند.»

این نتایج باعث گردید تا این عقیده در ذهن من به وجود بیاید و قوت بگیرد که تحول و دگرگونی که در جریان ادراك لحظات مرگ پدید می‌آید ـ از جمله تغییرات شخصیتی مطبوع ـ تا حدود زیادی به رؤیت فروغ تابنده مربوط می‌شود. در این زمینه بیانات ساده و معصومانه یك دختربچه، بسیار رسا و معنی‌دار است: «تمام چیزهای خوب مربوط به نور است.» شاید این خانم کوچولو بزرگترین اسرار ادراکات لحظات مرگ را برای ما فاش کرده باشد.

تحول بر اثر فروغ تابنده

نور تابنده‌ای که در جریان ادراك لحظات مرگ مشاهده می‌شود و یکی از عناصر اصلی ادراك لحظات مرگ است، از نظر فیزیولوژی در مغز ایجاد نمی‌شود. همان‌طور که شما بعدها در فصل چهارم این کتاب مطالعه می‌فرمایید، بقیه قسمت‌های متشکله ادراك لحظات مرگ از قسمت گیجگاهی نیمکره راست مغز نشأت می‌گیرند. من به این قسمت که درست بالای گوش راست قرار گرفته، **جعبه فرمان ادراکات عارفانه** لقب داده‌ام. این محلی است که براساس باور کارشناسان احساس خروج از بدن را به وجود می‌آورد و برخی از عناصرِ دیگرِ ادراكِ لحظات مرگ مانند سیر قهقرایی در زمان، مشاهده بستگان عزیزی که فوت شده‌اند، نظر به طراوت و جذابیت‌های بهشت عنبر سرشت همه و همه از نیمکره

---

1. Greyson Validity Scale
2. Simulator

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

راست مغز ریشه می‌گیرند.

تنها رؤیت روشنایی یا اشراق است که مرکزی در مغز ندارد. بسیاری از دانشمندانی که در این زمینه به تحقیق و تفحص پرداخته‌اند، تاکنون مرکز و محلی را در مغز در ارتباط با رؤیت روشنایی یا اشراق نیافته‌اند.

با توجه به تجزیه و تحلیل‌های آماری، من به این نکته مهم توجه پیدا کرده‌ام که بیشترین میزان تحول و دگرگونی مطبوع فکری و رفتاری در افرادی پدید می‌آید که به رؤیت فروغ تابنده نایل آمده‌اند. صاحبان بسیاری از مشاغل که بارها به عده‌ای از آنها اشاره شده، پس از رؤیت نور متحول گردیده‌اند.

یکی از مطبوعترین و جالبترین این تحولات این است که پس از ادراك لحظات نزدیك به مرگ این افراد متوجه می‌شوند که جریان مردن آن طور که تصور می‌کرده‌اند، سخت و ناراحت کننده نیست.

تصور می‌کنم تا حدود زیادی تقلیل وحشت از مرگ در پیدایش این تحولات مؤثر است. همان‌طور که ارنست بکر برنده جایزه پولیتزر می‌گوید: «ترس از مرگ مهم‌ترین و اساسی‌ترین وحشت بشر است که بسیاری از هراسهای دیگر از آن ریشه می‌گیرد. ترسی که هیچ فردی از آن در امان نیست و مانند کرمی است که ریشه شادیها و خلاقیت‌های آدمی را تباه می‌کند.»

در بدترین شرایط، ادراك لحظات مرگ این وحشت عظیم را تا حد یك ناراحتی تقلیل می‌دهد.

در قسمت‌های بعد به شرح و بیان چند داستان می‌پردازیم که در آغاز به قسمت‌هایی از ادراك لحظات مرگ اشاره داشته و بعد به سطوح مختلف تحول و دگرگونی می‌پردازد.

احساسِ نهایت آسایش و کمال راحتی

اسپنسر کریستیان کارشناس هواشناسی در برنامه تلویزیونی صبح بخیر آمریکا می‌باشد که میلیونها بیننده دارد.

در سال ۱۹۹۰ من اسپنسر را در یکی از برنامه‌هایی که در این شبکه داشتم ملاقات کردم و در بارهٔ مطالبی صحبت کردم که بالاخره به تألیف کتاب نزدیکتر به فروغ تابنده انجامید. پس از پایان برنامه او مرا به گوشه‌ای کشید و در بارهٔ تجربهٔ خویش در ۵ سالگی در

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زمینه ادراك لحظات مرگ سخن گفت. این جریان باعث شده تا تحولات روحی مطبوعی در او به وجود آید. پس از شرح این ادراکات از زبان اسپنسر، به بیان این تحولات می‌پردازم:

«زمانی که ۵ ساله بودم، به درك لحظات نزدیك به مرگ نایل آمدم. در آن زمان در یکی از شهرهای ایالت ویرجینیا زندگی می‌کردم و مثل بسیاری از بچه‌های دیگر برای عمل جراحی لوزه که خیلی معمول بود، روانه بیمارستان شدم.

در بیمارستان واقعاً توسط گاز بیهوشی اِتِر ناك اوت شدم. پس از اینکه عمل جراحی شروع شد، خونریزی بسیار شدیدی به وجود آمد. این مطالب بعدها برایم گفته شد. در این شرایط شدت خونریزی به اندازه‌ای بود که امید کمی به زنده ماندن من باقی مانده بود. با بیان دیگر واقعاً در آن زمان در آستانه مرگ قرار گرفته بودم. در این شرایط پزشکان خیال می‌کردند من در اتاق عمل از دست می‌روم.

خاطره‌ای که من از اتاق عمل دارم، احساس هوشیاری پس از بیهوشی است و این در حالتی بود که پزشکان و پرستاران را بر گرد بستر خویش در حالت اضطراب و تقلا می‌دیدم. در این زمان انبوهی از وسایل و ابزار جراحی را به داخل دهانم فرو برده، و خارج می‌کردند.

در این شرایط احساس می‌کردم که خارج از بدنم قرار گرفته‌ام و این امکان را پیدا کرده‌ام که به بدنم هم که بر روی تخت عمل قرار گرفته بود، بنگرم. با بیان دقیق‌تر من نزدیك سقف مستقر شده بودم و از آنجا به پایین نگاه می‌کردم.

خوب به خاطر می‌آورم که در آن شرایط کمترین آثاری از ترس و وحشت در من وجود نداشت و در نهایت احساس آسایش، آرامش و امنیت به سر می‌بردم. من هرگز در عمرم تا این اندازه آسوده‌خیال نبودم. من مانند کودکی بودم که در آغوش مادرش قرار گرفته و از نهایت فراغت خاطر بهره می‌برد و مادرش دارد او را نوازش می‌کند و تکان می‌دهد.

در این شرایط خود را در کنار وجود متبرکی یافتم که در بارهٔ ماندن یا برگشتن از این شرایط از من سؤال می‌کرد. من برگشتن را انتخاب کردم و پس از مدت کوتاهی به بدنم برگشتم.»

پس از پایان عمل جراحی و در مدت دو هفته‌ای که مادرش در بیمارستان بر بالین او بود، بارها کوشش کرد تا این ادراکات جالب و غیرعادی را به مادرش بگوید، ولی مادرش همیشه فکر می‌کرد که پسر کوچولوی او در بارهٔ یکی از رؤیاهایش با او سخن می‌گوید. ولی اسپنسر همیشه کوشش می‌کرد تا به مادرش بقبولاند که اینها مضمونی بیشتر و جدی‌تر از یك رؤیا بوده‌اند. به این ترتیب خاطره این رؤیت شگرف برای سالیان دراز در خاطر او

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

باقی‌ماند. اسپنسر می‌گفت: «در سالهای نوجوانی هم همیشه به این خاطره جالب که در کودکی با آن مواجه شده بودم، می‌اندیشیدم.»

در سالهای نوجوانی او خیلی کوشش می‌کرد که برای این ادراکات نامی بیابد که غیر از دیدن رؤیا بوده باشد. پس از مدتی متوجه شد که خروج از بدن را تجربه کرده است و ترس از مردن در وجود او بسیار کم و ناچیز بود. او در بارهٔ افکارش در بارهٔ مرگ و زندگی به‌این صورت سخن می‌گفت: «من در آن زمان به این نتیجه رسیده بودم که زندگی پس از مرگ هم ادامه پیدا می‌کند.»

به این ترتیب اسپنسر به همان دیدگاهی در بارهٔ زندگی رسیده بود که بسیاری از کسانی که به ادراکات لحظات مرگ رسیده‌اند، آن را تجربه کرده‌اند. او به حیات دنیوی به مانند «گذرگاهی» می‌نگریست که «انسانها پس از گذر از آن به زندگی دیگری می‌رسند.» او این معبر را خیلی عادی و طبیعی تلقی می‌کرد و در بارهٔ خودکشی می‌گفت: «این نوعی جنایت علیه طبیعت تلقی می‌شود. من به این مطلب ایمان دارم که زندگی یك هدیه الهی است. این نهایت بی‌حرمتی است که این هدیه گرانبها پس داده شود، پیش از اینکه زمانش به پایان رسد.»

اسپنسر مانند سایر افرادی که با این ادراك متحول شده‌اند، معتقد است که برای اهداف خاصی زندگی می‌کند: «احساس می‌کنم که هدف من در زندگی این است که در ارتباطات انسانی با هر فرد و هر موردی به بیشترین حد کارآیی و بهره‌وری برسم.» یکی از ویژگیهای جالب اسپنسر و افراد مشابه او این است که می‌توانند به بهترین صورتی از تجربیات گذشته خویش در راستای اهداف آینده خویش استفاده کنند. بسیاری از افراد از انجام این کار ساده عاجزند.

اسپنسر و سایر افرادی که در این طرح با آنها برخورد داشتیم، معتقدند که قسمتی از اهداف آنان در زندگی بایستی در راستای «خدمت به جامعه و کل بشریت» باشد. او می‌گوید:

«قسمتی از هدف زندگی بایستی در راستای کارهای انسان‌دوستانه و کمك به دردمندان و از پا افتادگان سپری شود. از سوی دیگر بایستی ذهن خویش را به صورتی باز و آماده نگه‌داریم که نسبت به سایر افق‌ها، فرهنگ‌ها، باورها و ایدئولوژیها قدرت تساهل و پذیرندگی داشته باشد.»

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هرچند اسپنسر خود را خیلی موفق می‌داند، ولی این در میزان اعتبار اقتصادی و اجتماعی او خلاصه نمی‌شود. او بندرت از شهرت و اعتبار خویش در راستای کسب درآمد استفاده می‌کند، بلکه حجم عظیمی از کارهای او صرف تهیه کاستهای ویدئویی می‌شود که در طی آنها به افرادی که در آستانه مرگ قرار گرفته‌اند، امید و آرامش هدیه می‌کند. در این زمینه آموزش خانواده‌ها در راستای کسب هنرهای اجتماعی و کسب قابلیت در ارتباطات فردی بیشتر مورد توجه قرار دارند. او معتقد است: «آموزش و پرورش آن‌قدر ارزش و اعتبار دارد که من قادر به بیان آن نیستم.» او فکر می‌کند: «خانواده و دوستان احتمالاً بیشتر از هر چیز دیگری برای من ارزش و اعتبار دارند. ما تنها در شرایطی می‌توانیم از نهایت آرامش، عشق و محبت بهره بگیریم که با صفای کامل در داخل خانواده و در کنار دوستان زندگی نماییم.»

دانستن، موجبات رسیدن به آرامش را فراهم می‌سازد

در حدود ۳۵ سال پیش در حالی که جین دختری ۱۰ ساله بود، همراه خانواده برای استفاده از تعطیلات به ایالت مین [شمال شرقی آمریکا] رفته بودند. خواهر ۱۲ ساله او وظیفه مراقبت از جین را به عهده گرفته بود. پس از اینکه این دو دختر خانم مدتی را بر یك کلبه ساحلی گذراندند، حوصله آنها سرآمد و تصمیم گرفتند کمی در کنار اقیانوس [اطلس] قدم بزنند. زمانی که آنان با یك شادی کودکانه از یك صخره به صخره دیگر می‌پریدند، پای جین لیز خورد و درون حوضچه‌ای افتاد و بلافاصله موج عظیمی از آب او را نقش زمین کرد. در این لحظات با تنفس مقدار زیادی آب را وارد ریه‌هایش کرد و به قول خودش می‌خواست مانند ماهیها تنفس کند! در این لحظات چند حادثه غیرمنتظره برای او اتفاق افتادند:

«نخستین منظره‌ای که در برابر دیدگان من ظاهر گردید، تابش نوری خیره‌کننده بود. پس از آن به رؤیت مناظری از دوره دبستان و جلسات دوستانه نایل آمدم. اینها مضامینی مهم و برجسته نبودند، بلکه مانند عکسها و یا اسلایدهایی کاملاً معمولی به نظر می‌آمدند.

پس از آن از درون دهلیز یا معبری گذشتم که چندان بلند و طولانی نبود. در انتهای دهلیز نور زیادی به چشم می‌خورد. این منظره آن‌قدر زیبا بود که کاملاً به آن خیره شده بودم. پس از گذر از دهانه دیگر دهلیز به باغی رسیدم که در نهایت طراوت و شادابی بود. گلها و درختها بسیار شاداب و با طراوت و در نهایت نورانیت و درخشندگی بودند.

در میان این باغ با وجود مقدسی روبرو شدم که او را مظهر الهی تصور می‌کردم. خیلی دلم می‌خواست در قُرب او قرار بگیرم. پس از مدت کوتاهی متوجه شدم که این کار امکانپذیر

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نیست. در این شرایط حس کردم فردی مرا از آب به بیرون کشید و مشغول خالی کردن ریه‌هایم از آب شد.»

زمانی که جین چشمهایش را گشود، مأمورین نجات مشغول خالی کردن ریه‌های او از آب از طریق فشار آوردن بر روی قفسه سینه او بودند، پس از آن والدینش او را به بیمارستانی بردند و او پس از معاینه پزشك، همان‌روز مرخص شد.

شاید ادراکات نزدیك به مرگ برای او چند لحظه‌ای بیشتر به طول نکشیده باشد، ولی آثار آن تا این لحظه ادامه یافته است. برای مثال نمره وحشت از مرگ در او ۳ بود که تقریباً نصف میزانی است که افراد عادی جامعه آن را نشان می‌دهند. زمانی که علت این مسأله از او پرسیده شد، خیلی ساده و راحت شانه‌هایش را بالا انداخت و گفت: «در داتستن آرامش زیادی وجود دارد. من پیش از این مرگ را تجربه کرده‌ام، بنابراین می‌دانم [در جوار رحمت حق] انسان به آرامش کامل می‌رسد.»

مطلب دیگری هم وجود دارد که جین مایل است در مورد تجربه شگرف و باشکوه خویش به آن اشاره کند و آن این احساس است: «من برای بقیه عمر مأموریت و رسالت خاصی دارم.»

او مادر ۳ فرزند کوچك است و ضمناً به صورت تمام وقت در یك قنادی هم کار می‌کند. او در زمان فراغت خویش ـ و من نمی‌دانم او چگونه اوقات فراغتی هم پیدا می‌کند ـ در یك آسایشگاه بیماران مبتلی به سرطان به بیماران کمك می‌کند تا ترس و درد کمتری را احساس کنند و از مردن نترسند.

«من به بیماران و دردمندان در بارهٔ تجربه‌ام مطالبی را مطرح می‌سازم. او اضافه می‌کند: «من به آنها می‌گویم که پس از مرگ از باغ مینو دیدن کرده‌ام. به نظر من بیان این مطالب باعث می‌شود تا آنها به آرامش بیشتری برسند.»

«مادر خوبی باش»

سوزان، یك خانم ۵۳ ساله که مادر دو فرزند است، در حدود ۲۰ سال پیش، ادراك لحظات نزدیك به مرگ را تجربه کرده است. این خانم جزء پروژه تحقیقاتی ما نیست، زیرا در دوران کودکی با تجربه مورد نظر برخورد نداشته است ولی از آنجا که بلافاصله پس از این واقعه تغییرات و تحولات مطلوب و عمیقی در وجود او پدید آمده است، حیف بود شما از

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دستان جذاب زندگی او بی‌اطلاع باشید.

مدت ۱۵ سالی بود که سوزان با یك مرد معتاد ازدواج کرده بود. از نظر دیگران، همسر سوزان مرد ایده‌آلی به حساب می‌آمد ولی در محیط منزل همیشه درگیری و نزاع وجود داشت. زمانی که سوزان در یك جاده خارج از شهر رانندگی می‌کرد، با تصادف مرگباری روبرو شد که او آن را «ضربه خوشبختی» لقب داده است.

پس از این تصادف شدید او را به بیمارستان منتقل کردند و ضمن خونریزی شدید داخلی، یك ایست قلبی هم به حالت بیماری او اضافه شد. بقیه داستان را از زبان خودش بشنوید:

«در آن شلوغی و هیجانی که بر سالن فوریتهای پزشکی بیمارستان حاکم بود، من بیشتر به کالبد خود و دهلیزی می‌نگریستم که در مقابل نگاه من قرار داشتند. در زمان عبور از این دهلیز سرد، در سوی دیگرش تابش نوری در نهایت زیبایی و درخشندگی همراه با حرارتی مطبوع مشاهده و احساس می‌شد.

در یك لحظه احساس کردم شخصی با محبت مرا در آغوش گرفته و من سرم را به سینه او تکیه داده‌ام. افراد ناشناسی در گوشه و کنار به چشم می‌خوردند و در من این اشتیاق شعله‌ور شده بود که با آنان به سلام و تعارف بپردازم.

یك صدای مردانه، که خیلی گرم و نوازشگر بود، مرا از رفتن به میان جمعیت بازداشت. تصور می‌کردم این صدا متعلق به همان مردی بود که در جوار او احساس آرامش می‌کردم. در این زمان این صدا را از همان فرد ناشناس شنیدم: «سوزان به پست سرت نگاه کن!» زمانی که رویم را چرخاندم، دو فرزندم را در میان ابرها مشاهده کردم. پس از آن این پیام را از صاحب صدا دریافت کردم: «برگرد و مادر خوبی باش.»

***

بر اثر این پیام، بسرعت زندگی سوزان عمیقاً متحول گردید. او فوراً با شوهر متعادش متارکه نمود و رفتن به کلیسا را هم که قبلاً برای فرار از تلخی‌های زندگی به آنجا پناه می‌برد، رها کرد. او به دانشگاه رفت و جزء دانشجویانی بود که در سالهای سالمندی به فکر گرفتن مدرك تحصیلی افتاده بودند. پس از چند سال دوباره ازدواج کرد و در شرایط کنونی خانه و زندگی بسیار راحت و آرامی دارد.

ایمان او به خدا قوی و مستحکم است، هرچند به کلیسا نمی‌رود. او تصور می‌کند برای لحظاتی در آن جهان در جوار حضرت عیسی مسیح(ع) بوده و این تجربه را دلیلی بر

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

استحکام ایمان خود تلقی می‌کند. او به کلیسا نمی‌رود زیرا تصور می‌کند در این مکان تشریفات و دورویی بیشتر از ایمان و اصالت حاکم است. او می‌گوید: «پس از اینکه این‌قدر به فروغ تابنده نزدیك شدم، دیگر به بوروکراسی و تشریفات کلیسایی نیازی ندارم.»

«من به سوی این نور سفید کشیده شدم»

دارلا یك خانم خانه‌دار ۴۵ ساله و ساکن ایالت آریزونا است که در ۶ سالگی و در شرایطی که برای عمل جراحی لوزه روی تخت عمل خوابیده بود، برای لحظاتی قلب او از کار افتاد.

خانواده دارلا در روستاهای غربی این ایالت زندگی می‌کردند و در آن زمان بیمارستانی در اختیار او نبود، بنابراین برای انجام این عمل جراحی نسبتاً ساده به مطب پزشکی مراجعه کرد و در روی همان تختی که بیماران معاینه می‌شوند، تحت عمل جراحی قرار گرفت و در این جریان بر اثر کاربرد مقدار زیادی اتر، قلب او از کار افتاد.

در اینجا او به شرح ادراکات خویش در این لحظات می‌پردازد:

«برای مدتی تاریکی همه جا را فرا گرفت و در این شرایط احساس کردم که در درون چیزی حرکت می‌کنم. بعدها به این نتیجه رسیدم که در درون دهلیزی حرکت می‌کرده‌ام.

پس از مدتی متوجه شدم که از سوی دیگر این دهلیز خارج شدم. در این زمان به سوی نور سفیدی جذب یا کشیده شدم که در زیبایی و جذابیت بی‌نظیر بود. در محیط اطراف من آن‌قدر طراوت و شادابی وجود داشت که پیش خودم فکر می‌کردم که حتماً به باغ مینو یا پردیس وارد شده‌ام. در لحظاتی پیش درست همان‌طور که قطعه‌ای از آهن مجذوب آهنربا می‌شود، من هم به سوی این وجود نورانی جذب شده بودم.

این هاله نورانی سروصورتی نداشت. من نمی‌توانم او را وجود مقدس و متبرك خاصی بنامم، بلکه بیشتر فکر می‌کنم انبوهی از انرژی و بسیار حیرت‌انگیز بود.

پس از لحظه‌ای به این فکر افتادم که خوب است در همین جا باقی بمانم. واقعاً در آن موقع اصلاً به فکر برگشتن نبودم. پس از مدتی به یاد ۳ خواهرم افتادم که من از همه آنها بزرگتر بودم و در صورت فقدان من، زندگی آنها شدیداً دچار تباهی و اختلال می‌شد.

در این زمان فکر دیگری هم ذهنم را به خود مشغول کرده و بسیار عجیب بود. خیال می‌کردم که اگر برنگردم، پدرم دکتر را حتماً می‌کشد.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از نقطه‌ای در بالا به بدنم نگاه می‌کردم که دکتر داشت آن را تکان می‌داد و یك خانم پرستار با وحشت به این منظره نگاه می‌کرد. چهره آنان چنان واضح و روشن بود که هنوز پس از سالیان دراز آنها را به خاطر دارم.

پس از اینکه به هوش آمدم، می‌دانستم که از باغ مینو دیدن کرده‌ام. تمام مناظری که دیده بودم، با آنچه که در این جهان وجود داشت، تفاوت خیره کننده‌ای داشت. پس از این واقعه نسبت به خواهرانم خیلی آرامتر و صبورتر شده بودم. برخی از مسائل دوران جوانی که شدیداً آنها را افسرده یا عصبانی می‌کرد، تأثیر کمی بر روی من به جای می‌گذاشت. مثلاً اگر قرار ملاقات من با دوستم به هم می‌خورد، خیلی آزرده یا ناراحت نمی‌شدم.

تحول و تغییر شگرفی که در من به وجود آمده بود، نگرش مرا نسبت به زمان هم تغییر داده بود. پس از این ماجرا من بشدت تغییر کردم. مثلاً به این نکته پی بردم که گذر زمان برای همه و در تمام مراحل همانند آنچه که بر صفحه ساعت مشاهده می‌شود نیست. آنچه که برای ما زمانی زیاد و طولانی است، ممکن است لحظه‌ای از ثانیه بوده باشد. تفکر در این زمینه‌ها باعث شد تا کمتر از گذشته مادیگرا باشم.»

فروغ تابان «تمام ترسهای مرا از بین برد»

در سن ۵۱ سالگی، هنوز «دانا» با مسرت و غرور از تجربه خویش در زمینه ادراك لحظات مرگ یاد می‌کند. او بانویی بسیار مرتب و منظم است که با روحیه‌ای تهاجمی به مسائل زندگی می‌نگرد. او در ۲۰ سالگی ازدواج کرد و پس از آن به کارهای تجارتی روی آورد و هم‌اکنون صاحب چند مؤسسه از جمله ۳ فروشگاه لوازم آرایشی و یك باشگاه هنری زنانه است. در صدر لیست اولویت‌های پنجگانه او در زندگی علاقه به کودکان و تمایل به کمك به خواهران در فعالیت‌های کلیسایی قرار دارد. براساس سخنان خودش و آزمونهایی که از او به عمل آمده، وحشت او از مرگ کاملاً از بین رفته است. او می‌گوید:

«زمانی که ۸ یا ۹ ساله بودم، به علت ابتلاء به سرخك در منزل بستری شدم. در آن زمان داروهای زیادی در اختیار نبود، بنابراین من در شرایط وخیمی قرار گرفته بودم.

پدر و مادرم به نوبت می‌خوابیدند تا هر زمان یکی از آنان از من مراقبت کنند. در یکی از این شبها براثر خواب وحشتناکی که دیده بودم، از خواب پریدم و در این شرایط احساس کردم که خارج از بدنم قرار دارم. من در بالای تنم در هوا در حالت معلق قرار گرفته بودم. زمانی که به پایین نگاه می‌کردم، با بدنهای مادرم و خودم که نزدیك به یکدیگر

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خوابیده بودند، مواجه می‌شدم.

مادرم بیدار بود و پس از مدتی متوجه شد که من دیگر نفس نمی‌کشم، بنابراین با وحشت پدرم را از اتاق مجاور صدا کرد و هر دو شروع به تکان دادن من کردند.

بدون توجه به کارهای آنان، در این زمان احساس می‌کردم که از درون تونلی به بالا می‌روم. در آن شرایط به نور زیادی که در پایان آن وجود داشت نگاه می‌کردم؛ ناگهان صدایی در گوشم طنین انداخت که می‌گفت: «بگذارید تا او برگردد. او هنوز آماده نیست.» در این لحظه من به دروازه نور رسیده بودم و فروغ تابان اطراف مرا احاطه کرده و تمام ترس و وحشت از مرگ را از بین برده بود.

پس از آن من به این جهان مراجعت کردم.»

تمام افرادی که در این طرح پژوهشی شرکت داشتند، تحت تأثیر ادراکات خویش متحول و دگرگون شده بودند. در آنان عشق و علاقه شدیدی به زندگی به چشم می‌خورد که بر اطرافیان آنها هم اثر گذاشته بود. آنان واقعاً دیگر از مردن نمی‌ترسیدند. آنها به معنی زندگی کردن در این لحظه پی برده‌اند. آنها زندگی را به همان صورتی مشاهده می‌کنند که می‌گذرد. در این شرایط سعی می‌کنند تا آنجا که ممکن است، از آن لذت ببرند.

آنان آنچنان دچار دگرگونی و تحول شده‌اند که دیگر نه از مرگ می‌ترسند و نه از زندگی.

آموزش از طریق تجربیات دیگران

برخی از افراد بدبین و شکاك در برابر این نوع تجربیات می‌گویند:

* چه فایده‌ای دارد که این افراد دیگر از مرگ نترسند؟
* افزایش علاقه این افراد نسبت به زندگی چه نتیجه‌ای را برای آنان به بار می‌آورد؟
* اگر آنها کمتر افسرده شوند و تمایل کمتری نسبت به خودکشی پیدا کنند، چه نتایجی بر آنان و دیگران به بار می‌آید؟
* راستی این مطالب چه تأثیری بر روی زندگی دیگران دارد؟

جواب این پرسش‌ها بویژه سؤال آخر روشن است. همهٔ ما از تجربیات این افراد در زمینه تماس با مرگ درسهای مهم و باارزشی می‌توانیم یاد بگیریم.

برای اینکه این مطلب بهتر قابل درك باشد، به عنوان نمونه از زندگی باربارا یاد می‌کنیم. او هرگز لحظات نزدیك به مرگ را تجربه نکرده است، ولی از طریق زندگی مشترك با خواهرش که ۱۴ سال با بیماری سرطان خون می‌جنگید، درسهای زیادی را

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فراگرفت. خواهرش در جریان یکی از جراحیهایی که بر روی او صورت می‌گرفت، به ادراك لحظات نزدیك به مرگ نایل آمد و بسیاری از عناصر یا اجزاء متشکله این تجربه شگفت را احساس کرد. باربارا این مطالب را از خواهر بیمارش شنید و تحت تأثیر آنها قرار گرفت. بیایید به اصل داستان توجه بفرمایید:

«من و خواهرم خیلی به هم نزدیك بودیم. مانند برخی از خواهران دیگر ما تمام حرفهای خودمان را نزد دیگری می‌زدیم. او چند سال از من بزرگتر بود و در بسیاری از موارد من مانند یك آموزگار به او می‌نگریستم.

نبرد ناعادلانه او با سرطان خون در سال ۱۹۸۰ به پایان رسید. او ۱۴ سال متوالی مرتب به بیمارستان می‌رفت و انبوه تزریقات، پونکسیون‌ها و جراحیها را که برای طولانی‌تر کردن عمرش به او پیشنهاد می‌شد، می‌پذیرفت.»

در جریان یکی از این نوع جراحیها بود که قلب او از حرکت باز ایستاد. برای مدتی او از تجربیات خویش در این لحظات مرگ سخنی به میان نیاورد، ولی بالاخره یك شب که ما دو نفر در اتاق خوابمان نشسته بودیم، راز آن دقایق را برایم فاش کرد. من در شرایطی به بازگویی این مطالب می‌پردازم که چهره مهربان و مصمم او را در مقابلم احساس می‌کنم:

«جسم من بر روی تخت عمل بود و ناگهان احساس کردم که [روح من] به طرف بالا و بالاتر کشیده می‌شود. در آغاز سرعت من کم بود، ولی بتدریج افزایش پیدا کرد و در این میان خود را در تونل تاریکی یافتم که از سوی دیگرِ آن نور شدیدی می‌تابید. هر قدر که به قسمت پایانی این دهلیز نزدیکتر می‌شدم بر شدت و فروغ نوری که در پایان آن بود افزوده می‌شد. این نور به انواری که تاکنون مشاهده کرده‌ام شباهت نداشت، بلکه فروغ و تابندگی بسیار زیباتر و دل‌انگیزتری را دارا بود.

زمانی که به پایان این قسمت رسیدم، این هاله درخشان مرا دربر گرفت و تمام وجودم را از عشق و شعف پر و سرشار کرد. واقعاً واژه‌های دیگری وجود ندارند تا از طریق آنها این وضعیت را نشان بدهم. من شدیداً احساس خلوص می‌کردم و وجودم را از احساس امنیت و آرامش پر شده بود. دوست داشتم برای همیشه در آن مکان باقی بمانم.

مطلب دیگری که در این لحظات احساس می‌کردم گذری سریع به عمر رفته بود. آنچه را که دیده بودم، در برابر چشمانم جان می‌گرفتند. پس از آن متوجه شدم که به پشت و عقب عقب به سوی دهلیز کشیده می‌شوم. این سیر قهقرایی در مکان افزایش پیدا کرد تا زمانی که متوجه شدم به جسمم برگشته‌ام.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این تجربه باعث شد تا ترس و وحشت من نسبت به بیماری از بین برود. من احساس می‌کنم که آن فروغ بی‌پایان متعلق به حضرت عیسی مسیح(ع) بود و آن بزرگوار به من این امکان را داد تا به انوار بهشتی بنگرم.

پس از آن تغییرات زیادی در زندگی من به وجود آمد که یکی از آنها افزایش جرأت و شجاعت من بود. به این ترتیب زمانی که آزمایشها و دستکاریهای پردرد پیشنهاد می‌شد، با جرأت و شهامت و با روی خوش می‌پذیرفتم و اگر در بارهٔ بیماریم با پیش‌آگهی ناگواری روبرو می شدم، غمگین یا آزرده خاطر نمی‌شدم. البته در روزهای بعد درد و رنج تقلیل زیادی پیدا نکرده بود، ولی تحمل من به میزان زیادی بیشتر شده بود. در این شرایط احساس می‌کردم که پایان زندگی دنیوی آخرِ همه چیز نیست.»

پس از اینکه در سال ۱۹۸۰ خواهرش فوت شد، باربارا احساس کرد که خود او هم تبدیل به انسان دیگری شده است. او خواهرش را از دست داد، ولی به یك دنیا تحول و تغییر مثبت و سازنده رسید. در چنین مواقعی افراد عادی جامعه افسرده و ملول می‌شوند، ولی در وجود او نورهای امید و ایمان تابیدن گرفت. او معتقد است که: «بر اثر آنچه که خواهرم در جهان دیگر مشاهده کرد، دنیا با درخشش و اشراق بیشتری در برابرم تجلی کرد. من متوجه شدم که این جهان خیلی بیشتر از آنچه می‌پنداشتم، روشن و پرفروغ است.»

قدرتِ بیشتر تطابق و هماهنگی

تاکنون گزارشهای زیادی را دریافت کرده‌ام که براساس آنها برخی از افراد تحت تأثیر بستگانشان که به ادراك لحظات مرگ رسیده‌اند، شفا یافته و یا متحول شده‌اند.

در اینجا توجه شما را به داستان دیگری جلب می‌کنم که یك بانوی ۷۱ ساله که ساکن ایالت میشیگان است، برای من فرستاده است.

«خیلی عجیب است اگر بدانید من خیلی راحت‌تر مرگ شوم را تحمل می‌کنم و این نتیجه ادراکاتی بود که نوه ده ساله‌ام در لحظات مرگ با آن مواجه شده بود. مرگ شوهرم نیز ۴۵ سال پیش اتفاق افتاد و بین این دو واقعه چند ماه فاصله بود.

«این دختر کوچولو در ۱۰ سالگی بر اثر ابتلاء به سرطان فوت شد. در لحظات پایانی زندگی آن‌قدر بدحال بود که حتی نمی‌توانست سرش را از روی متکا بردارد. ولی با این وجود چند لحظه پیش از مردن ناگهان برخاست و خطاب به مادرش گفت: «شما نمی‌توانید

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

همراه با من بیایید. فروغ تابنده دارد می‌آید تا مرا همراه خود ببرد. من خیلی دوست دارم که شما هم آن را ببینید. خیلی زیبا است.»

چند لحظه پس از گفتن این مطالب از این دنیا رفت.[۱]»

واضح است که پس از این واقعه تمام افراد خانواده از مرگ کودکی معصوم و محبوب غرق غم و اندوه شدند، ولی در ضمن این رؤیت شگفت‌انگیز کودك که با هیجان آن را بیان کرده بود، به آنها آرامش داد. آنها هرگز این ماجرا را به حساب یك توهم یا هذیان نگذاشتند. آنها هم مانند کودك ایمان داشتند که دنیای دیگر رؤیت شده و در این فضای نورانی این دخترك دردمند به راحتی و آرامش می‌رسد و رنجهایش تمام می‌شود.

چند ماه دیگر شوهر این خانم بر اثر سکته قلبی فوت کرد. بسیاری از اطرافیان معتقد بودند که این مرگ تحت تأثیر غم و اندوهی به وجود آمد که مرگ نوه نازنینش آنها را به وجود آورده بود.

به نکته دیگری توجه بفرمایید. شوهر این خانم چند ماه پس از مرگ نوه‌اش (۴۵ سال پیش) فوت شد. این احتمال وجود داشت که این خانم هم تحت تأثیر اندوه از دست رفتن شوهرش پس از مدتی از بین برود، زیرا افسردگی و اندوه احتمالاً سیستم دفاعی را ضعیف و انسان را بسرعت در برابر مرگ قرار می‌دهد. به احتمال زیاد رؤیت این کوچولو ترس از مرگ را در دل مادربزرگش از بین برد و در او این ایمان و اعتقاد را به وجود آورد که «در کنار فروغ تابنده» نوه‌اش به آرامش رسیده و این مضمون در مورد شوهرش هم صادق است. بنابراین در شرایطی که او اطمینان داشته که مردگان در کنار رحمت حق آسوده و راحت هستند، دیگر از غم دوری آنان افسرده و ملول نشده بود.[۲]

---

۱. این داستان از اهمیت زیادی برخوردار است. در تمام گزارشهایی که پیش از این مطالعه کرده بودید، کسانی به بیان وقایع پرداخته بودند که در لحظات پایانی با تشویق، دستور و اجبار به این جهان برگشته بودند، درحالی که در این داستان فردی از «رفتن» به همراه نورهای تابنده خبر می‌دهد. گویی این واقعه ـ یعنی رفتن به همراه نور تابنده ـ آن‌قدر برای این دختر کوچولوی نازنین شادی‌آفرین بوده که به پاهای ناتوان او قدرت ایستادن داده و خواسته مادرش را از موهبت و رحمت قرار گرفتن در قرب الهی آگاه و شادمان سازد ـ مترجم.

۲. در سالهای کودکی و نوجوانی چند خواهر کوچکم را به علت بیماریهای مختلف از دست دادم. در لحظاتی که غم از دست رفتن این کوچولوهای نازنین قلبم را می‌فشرد و سیل اشك را از چشمانم جاری می‌کرد، حرفهای دیگران در این زمینه که آنها هم‌اکنون در بهشت در زیر درخت طوبی هستند، تا میزان زیادی مرا آرام می‌کرد ـ مترجم.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

توجه به گزارشهای بالا نمایانگر این حقیقت و واقعیت است که رؤیت نور نه تنها انسان را متحول می‌کند، بلکه این دگرگونی در اطرافیان هم تأثیر می‌گذارد.

یکی از کادرهای پزشکی که در یکی از بیمارستانهای سیاتل مشغول خدمت است، معتقد است که این نوع اطلاعات به اطرافیان کودك فوت شده آرامش می‌بخشد و از ترس و وحشت آنها می‌کاهد.

او ضمناً به این نکته بسیار مهم اشاره می‌کرد که در لحظات احتضار هرچند بیمار بیهوش به نظر می‌آید، ولی آنهایی که این مراحل بحرانی را پشت سر گذاشته‌اند، بعدها تعریف کرده‌اند که بستگان آنها در این شرایط چه چیزی می‌گفته و یا احیاناً چه کارهایی می‌کرده‌اند. برخی از این افراد به این نکته اشاره کرده‌اند که در این شرایط دشوار تحمل شوك الکتریکی و تزریقهای متعدد و دستکاریهای دردآور برای آنان راحت‌تر از تحمل گریه و زاری اطرافیان بوده است. شواهدی وجود دارد که این سروصداها شانس زندگی و زنده ماندن را برای افراد محتضر تقلیل می‌دهد.

او از طریق جمع‌آوری خاطرات و مطالبی که این بیماران در لحظات احتضار بیان می‌کنند، به این نتیجه می‌رسد که این بیماران در این شرایط به برخی از ادراکات عارفانه رسیده و بعضی از آنها به رؤیت انواری نایل می‌شوند که این نورها را خدا می‌پندارند. در بعضی از موارد این افراد محتضر با برخی ازبستگان مرده خویش ملاقات می‌کنند و به تشویق آنها بار دیگر به حیات دنیوی رجعت پیدا می‌کنند.

او می‌گوید: «فکر می‌کنم اگر دیگران بمیرند، این حالت برای آنان تجربه وحشتناکی نخواهد بود و اگر پس از مرگی موقت بار دیگر به زندگی برگردند، آنان آنچنان با میل و رغبتی به زندگی ادامه می‌دهند که هرگز فکر آن را هم نمی‌کرده‌اند.»

پیامدهای این تجربه چیست؟

احساس قرار گرفتن در آستانه مرگ یا درك لحظاتی از مرگ چه پیامدهایی را به بار می‌آورد؟ برای آنهایی که این مضمون را تجربه کرده‌اند، جواب روشن است. آنها به دیدار فروغ تابنده نایل آمده‌اند و صرفنظر از اینکه این مطلب را بپذیرند یا نپذیرند، تحولات عمیقی در آنان به وجود می‌آید.

من این شانس را داشتم که یك بار با چند نفر از نوجوانانی که این تجربه را پشت سر

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گذاشته بودند، در برنامه تلویزیونی اوپراه وینفری[۱] ملاقات نمایم. این افراد آن‌قدر نسبت به یکدیگر صمیمی بودند که گویی برادر و خواهر هستند. آنان از اینکه افراد دیگری را دیده‌اند که به این تجربه رسیده‌اند، بسیار خوشحال بودند. آنها از احساس این مطلب که این تعداد هم به این ادراك رسیده‌اند، به هیجان آمده بودند.

این نوجوانان خیلی سریع با یکدیگر آشنا شدند و با هم انس و الفت گرفتند، هرچند ظاهر آنان کاملاً با یکدیگر متفاوت بود. کاتی یکی از طرفداران بسیار مؤمن فرقه مورمون[۲] است که در یك آموزشگاه در آیداهو رهبر یا عضو ارشد روحانی نوجوانان است. مارك عضو یك باشگاه زیبایی اندام در لوس آنجلس است و اندام فوق‌العاده ورزیده و زیبایی دارد. ویولت از آن گروه از نوجوانان عصر جدید است که با عنوان پانك راکر[۳] شهرت پیدا کرده‌اند و آرایش عجیب موهای سر و لباسهای مشکی او باعث شدند تا تهیه کنندگان برنامه‌های خانم اوپراه خود را جمع و جور کنند! اسکیپ یك نوجوان نابغه است که توانسته در سن شانزده سالگی وارد دانشگاه شود.

چهره و لباس آنها کاملاً با یکدیگر متفاوت بود، ولی افکار و رفتار آنان در بسیاری از موارد با یکدیگر شبیه بودند. زمانی که آنها با صداقت، صمیمیت و شجاعت از تجربیات روحی خویش سخن می‌گویند، برخی از افراد ناآگاه آنها را دیوانه، دروغگو و... خطاب کرده و ادراکات آنان را توهّم محض انگاشته‌اند. ولی این افراد به اصالت تجربه خویش ایمان دارند،

---

۱. خانم اوپراه وینفری یك بانوی سیاهپوست آمریکایی است که در شبکه تلویزیونی ـ ماهواره‌ای استار تی.وی. به‌اجرای برنامه‌های بسیار جالب و آموزنده‌ای می‌پردازد که طی آن با عده‌ای از افراد جامعه و در حضور گروهی تماشاچی بحثهای جالب، صریح و آموزنده‌ای را مطرح می‌سازد ـ مترجم.

۲. مورمون‌ها یکی از مذاهب مشتق از دین مسیح است که در برخی از مناطق روستایی و در بین سرخپوستان بومی آمریکا طرفداران زیادی دارد.
این مذهب در سال ۱۸۳۰توسط ژوزف اسمیت بنیانگذاری شد و پس از اینکه بارها طرفدارانش قتل عام شدند،در سرایط کنونی پایگاه مستحکمی را در ایالت یوتا پیدا کرده و در برخی از نقاط دیگر هم طرفدارانی دارد.
ژوزف اسمیت در آغاز با داشتن بینش خارق العاده به کشف معادن طلا مشغول بود تا زمانی که ادعای پیامبری کرد...
پیروان این مذهب انسانهایی بسیار ساده، درستکار و باایمان هستند. معبد آنان در یوتا یکی از شاهکارهای معماری آمریکاست که بتدریج بر تعداد معابد، قدیسان ایام واپسین [کشیشان آنها] و طرفداران آنها افزوده می‌شود ـ مترجم.

۳. یکی از عناصر مهم آموزشی در تعالیم روحی بررسیهای بین فرهنگی است. بنابراین اشاره به روش زندگی برخی از گروههای غربی مانند بیتلها و یا پانکها نشانه تأیید و یا تحسین آنها در فرهنگ ما که با آنها تفاوت و تضاد بنیانی داریم نیست ـ مترجم.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زیرا معتقدند که یك توهّم دیداری یا شنیداری هرگز نمی‌تواند به این‌صورت در افکار و رفتار انسان اثر بگذارد و او را متحول سازد. من می‌توانم اصالت و حقانیت مطالب بالا را تأیید کنم، زیرا تمام آنها در پروژه تحول و دگرگونی شرکت داشته‌اند و به زندگی عشق و علاقه زیادی نشان می‌دهند. در این شرایط آنها با مسرت و شادی به دیگر دوستان خویش می‌نگریستند و نیازی به این نداشتند که اصالت رؤیت و اشراق آنان از سوی دیگران مورد تأیید و تمجید قرار بگیرد یا نه. یکی از این نوجوانان به من گفت: «ما همه جزء یك باشگاه هستیم.»

برای اینکه بحث و جدل ما را از فضای روحانی و پرجاذبه این افراد دور نسازد، به شرح ادراکات یکی از آنها می‌پردازیم:

«من داخل باغی بودم که تمام گلها با رنگهای تندی به نظر می‌آمدند. برگها بشدت سبز و درخشنده بودند. گلها به رنگهای قرمزِ براق، زرد و آبی به چشم می‌خوردند. پرندگانی که در زیبایی بی‌نظیر بودند، در بین بوته‌های گل به پرواز و آوازخوانی مشغول بودند. همه چیز و همه جا با نورهایی که سایه ایجاد نمی‌کردند، منور شده بودند.

زمانی من پی به این نکته بردم که این نورها سایه ایجاد نمی‌کنند که دو کف دستهایم را گود کرده و به یکدیگر چسباندم، ولی در بین آنها سایه یا فضای تاریك به وجود نیامد. در این فضای پرآرامش اثری از بوق و دود اتومبیل‌ها و سایر عوامل ویرانگر و آلوده کننده محیط زیست به چشم نمی‌خورد. نه سروصدایی بود و نه مناظر کثیفی، نه جنایتی بود و نه اثری از افراد جنایتکاری که در زندگی عادی حضور آنان در گوشه و کنار به چشم می‌خورد.

از سالن بزرگی که در نزدیکی ما قرار داشت، صدای دلپذیر یك گروه از خوانندگان به گوش می‌رسید، ولی من هرقدر به اطراف می‌نگریستم، غیر از یك فرد، کس دیگری را مشاهده نمی‌کردم.

من از روی کنجکاوی به طرف او رفتم تا بدانم کیست و به چه کاری مشغول است. او به من گفت: «من پیامهای زیادی دارم که مایلم به گوش کسانی که در سمت دیگر این دیواره شیشه‌ای قرار گرفته‌اند، برسد.

او ادامه داد: من می‌دانم که آنها با مشکلات زیادی درگیر هستند. من مایلم این پیامها به گوش آنان برسد تا بلکه نجات پیدا کنند. آنها خیلی در سرگردانی باقی نمی‌مانند، زیرا بالاخره پیامهای مرا دریافت می‌دارند.»

توجه به مفهوم و پیام ادراکات لحظات مرگ از مضامین مهمی برخوردار است که شایسته است آن‌طور که باید، مورد توجه قرار بگیرند. ما برای اینکه از مرگ بگریزیم، هر زمان که بیمار می‌شویم، از بستر گرم خانواده به میان وسایل ماشینهای بی‌روح بیمارستانی پناه

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می‌بریم. ترس از مرگ بر تمام قسمت‌های زندگی ما سایه افکنده و هرگز این امکان را به ما نمی‌دهد که عمیقاً شاد و آسوده خیال باشیم، زیرا همیشه در بیم رفتن هستیم. امیدوارم که این ادراکات وحشت اغراقی از مرگ را تقلیل دهد و در ما این احساس را جایگزین سازد که پس از مردن ما در جوار پررحمت، پربرکت و پرعنایت الهی قرار می‌گیریم. ادراکات لحظات نزدیك به مرگ بیشتر ما را با نعماتی آشنا می‌سازد که همه مذاهب رسیدن به آنها را [برای افراد نیکوکار] به ما یادآور شده‌اند. مرگ رسیدن به یك پایان نیست، بلکه به معنی تغییر وضعیت است. پیام نهایی این تجربه این است که از مرگ نترسیم و به زندگی عشق بورزیم.[1]

---

۱. در بامداد ۷۴/۵/۴ ـ دیروز ـ یکی از همکاران بسیار گرامی داستانی را برای اینجانب تعریف کرد که امیدوارم در نقل آن دچار اشتباه نشده باشم:

«در نوجوانی با یکی از بستگانم در رودخانه‌ای شنا می‌کردیم که به یك استخر بسیار بزرگ راه داشت. من بخوبی نمی‌توانستم شنا کنم و بیشتر خودم را در حالت خوابیده به پشت، بر روی آب نگاه می‌داشتم... یك روز در این شرایط خوابیده بر روی سطح آب، جریان آب مرا به داخل استخر بزرگ برد. در این شرایط از روی کنجکاوی خواستم تا به عمق آب بروم تا ته استخر را با کف پایم لمس کنم... پس از لحظه‌ای احساس کردم که در آب غرق شده‌ام. پس از مدتی متوجه شدم آن فردی که همراه من شنا می‌کرد، روبروی من در آب ایستاده است. من می‌ترسیدم برای نجات به او نزدیك شوم، زیرا شنیده بودم که این وضعیت ممکن است به غرق شدن و خفگی هر دوی ما بینجامد. در این لحظات آرام قسمت‌هایی از حوادث زندگی گذشته را مرور می‌کردم.»

به نظر اینجانب و براساس دلایلی که ذیلاً ارائه می‌شوند، این همکار عزیز به صورت مبهم از یك احساس لحظات مرگ سخن می‌گوید زیرا:

۱. فردی که در آب غوطه‌ور است، معمولاً چشمانش را باز نمی‌کند و در آب گل‌آلود رودخانه به طور وضوح فرد دیگر را روبروی خود نمی‌بیند. شاید این رؤیت از جنس احساس خروج از بدن بوده است.

۲. فردی که مدتی زیر آب مانده ـ اگر هنوز در شرایط عادی زندگی باشد ـ پس از دیدن فرد ناجی به نظاره او نمی‌پردازد و با منطق‌پردازی در شرایطی که غرق شده، از غرق شدن نمی‌ترسد.

۳. احساس آرامشی که این همکار عزیز از آن سخن می‌گوید، متعلق به یك مغروق نیست، بلکه آرامشی است که در شرایط ادراك لحظات نزدیك به مرگ پدید می‌آید.

۴. فردی که همراه این همکار ما شنا می‌کرده ـ و خود خیلی شنا نمی‌دانسته ـ خیلی زود نمی‌توانسته این همراه خود را بیابد و در عمق یك استخر بسرعت او را پیدا کند.

۵. مشاهده این وضعیت که این دو مدتی در عمق آب ساکت و آرام روبروی یکدیگر قرار گرفته باشند، نه در شرایط عادی، بلکه در حالات آرامش لحظات نزدیك به مرگ امکانپذیر است.

۶. مشاهده حوادثی از زندگی به معنای سیر قهقرایی در زمان و از مشخصات بارز ادراکات نزدیك به مرگ است.

۷. وحشت از مرگ کاملاً از وجود این فرد رخت بر بسته که در موارد متعددی شاهد آن بوده‌ام.

۸. تحول مطبوع و مثبت روحی در وجود ایشان بخوبی مشهود است. آرامش‌مستمر قلبی، مهربانی، سعه صدر، فروتنی، ایمان قلبی عمیق و... مثالهای کمی در این زمینه است ـ مترجم.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٤

رؤیت با ذهن

حقیقت از میان مضامین اسرارآمیز و مطالبی به دست می‌آید که در نگاه اول صحیح و درست به نظر نمی‌آیند.

(الیور ساکس)

نزدیك به یك دهه است که من به مطالعه و پژوهش در زمینه ادراکات لحظات مرگ مشغول هستم. کلیه افرادی که این تجربه را پشت سر گذاشته‌اند، صرفنظر از سابقه و پیشینه علمی و اجتماعی خویش مدعی هستند که به قدرتها و قابلیت‌های روحی غیرمتعارف دست یافته‌اند و این تحول را مرهون ادراکات نزدیك به مرگ می‌دانند. به عبارت دیگر افرادی مانند خانمهای خانه‌دار، قاضی، منشی، روزنامه‌نگار، موسیقیدان، پزشك ـ و کلیه کسانی که به این تجربه رسیده‌اند ـ در مورد تجربیات غیرمتعارفی گزارش می‌دهند که از آینده‌نگری تا تله‌پاتی گسترش پیدا کرده‌اند.

در بسیاری از موارد این تجربیات ساده و غیرقابل اثبات هستند. برای مثال برخی از افراد اعلام می‌کنند که تا چند لحظه بعد فرد خاصی تلفن می‌کند و این مطلب درست از آب درمی‌آید. در بیشتر موارد این فرد یك همکار یا عضوی از خانواده است، ولی گاهی راجع به فردی صحبت می‌شود که سالهاست از او خبر و اثری در دست نیست. از آنجا که برخی از

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

موارد، این مطالب و پدیده‌ها پیش از وقوع با دیگران درمیان گذاشته شده، بنابراین این پدیده‌ها اصیل و واقعی تلقی می‌شوند.

در برخی از موارد با دقت و صراحت شگرفی برخی از افراد مرگ یا تصادف مهمی را که برای شخص دیگری به وجود می‌آید، پیشگویی می‌کنند.

من مانند سایر پزشکان تحت تأثیر جوّ یا تعالیمی هستم که در دانشکده‌های پزشکی با آن روبرو بوده‌ایم. ما بسادگی نمی‌توانیم این مضامین را بپذیریم و حتی شنیدن آنها برای ما راحت نیست. ولی در شرایطی که مکرراً با این مطالب روبرو می‌شویم و دلایل زیادی هم در جهت اثبات آنها وجود دارد، تکلیف ما چیست؟

برای مثال بانویی که سابقه ادراك لحظات نزدیك به مرگ را داشته، در جریان جنگ جهانی دوم و در زمانی که او در ماوراء دریاها بوده، رؤیای عجیبی را مشاهده می‌کند که با دقت زیادی درست از آب درمی‌آید.

او در حالت خواب مشاهده می‌کند که پدرش سوار بر قایقی است و این قایق یا کشتی در معرض خطر انهدام قرار دارد. او در این شرایط با ذهنش ـ نه جسمش ـ به محل خطر می‌شتابد و با راندن کشتی کوچك به ساحل نجات، پدرش را از مرگ نجات می‌دهد. او مضمون این رؤیا را با دیگران درمیان می‌گذارد.

روز بعد به او خبر می‌رسد که نزدیك بوده کشتی پدرش با مین برخورد کند و منهدم گردد. شرح واقعه به این صورت بوده که در یك بندرگاه قطاری از کشتی‌ها پشت سر هم حرکت می‌کرده‌اند که کشتی پدرش در جلوی آنها قرار داشته. ناگهان به علت نامعلومی این کشتی از مسیرش منحرف می‌شود و کوشش برای استقرار آن در مسیرِ مشخص شده به نتیجه‌ای نمی‌رسد. در این شرایط کشتی‌های بعد به حرکت خود ادامه می‌دهند. پس از چند لحظه کشتی بعدی به مین دریایی برخورد می‌کند و غرق می‌شود.

پس از آنکه تعداد زیادی از این گزارشها را دریافت کردم، احساس کردم که دیگر از شنیدن این مطالب ناراحت نمی‌شوم و مضامین فوق‌طبیعی را بهتر تحمل می‌کنم. من ایمان پیدا کردم که همهٔ آنان دروغ نمی‌گویند، بلکه برخی از آنها به استعدادها و قابلیت‌های شگرفی نایل شده‌اند، بنابراین به حقانیت پیدایش استعدادهای روحی پس از ادراکات نزدیك به مرگ اطمینان پیدا کردم.

نتیجه‌گیری من در این مورد بسیار جالب است. من فکر می‌کنم که دانشکده‌های

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پزشکی براساس علم و تجربه پدیده‌های فوق طبیعی را رد نمی‌کنند، بلکه عدم دسترسی آنها به اطلاعات و پژوهشهای علمی باعث شده تا این مطالب را قبول نکنند. به نظر من در شرایط کنونی انبوهی از تجربیات و اطلاعات علمی وجود دارند که براساس آنها می‌توان به این نتیجه رسید که ادراکات خارج از حسی[1] (یا احساس بدون آلات حسی) حقیقت و واقعیت دارند.

من این تغییر عقیده را مدیون سوژه‌هایم می‌دانم که با صراحت و صمیمیت تجربیات خود را در اختیار من گذاشتند. من به همکارانم نصیحت می‌کنم که لااقل برای استماع مطالبی که بیماران آنها با آنان درمیان می‌گذارند، شنونده صبوری باشند.

من مایل بودم در جریان پروژه پژوهشی تحول و دگرگونی، این مضامین هم مورد بررسی قرار بگیرند. من می‌خواستم بدانم آیا واقعاً قابلیت‌های روحی این افراد از مردم عادی بیشتر است یا نه؟ آیا در جریان این تجربیات برخی از انرژیهای بالقوه که در ذهن این افراد وجود دارد آزاد می‌شود یا نه؟ زمانی که نتایج این تحقیقات به دست آمد، من متوجه این حقیقت شدم که قدرت و قابلیت روحی این افراد در جریان ادراك لحظات نزدیك به مرگ به میزان اندك افزوده نشده بلکه به ۴۰۰ درصد یا چهار برابر میانگین استعدادهای روحی افراد عادی رسیده‌اند!

من بایستی به این نکته اشاره کنم که ما تنها وجود یا عدم وجود این تجربه را در آنان مورد بررسی قرار دادیم و اصلاً در این زمینه تحقیق نکردیم که آیا این مضامین صادق هستند یا نه. ما هرگز از این افراد نخواستیم که به خواندن افکار دیگران بپردازند و یا نوع کارتهایی را که پشت آنها را مشاهده می‌کنند، حدس بزنند.

همکاران ما که در زمینه قابلیت‌های روحی به تحقیق و بررسی پرداخته‌اند، به نتایج مثبتی در این زمینه‌ها نایل آمده‌اند. آنها تنها منتظر نبوده‌اند که مثلاً از وجود قدرت تله‌پاتی در یك فرد خبرهایی بشنوند! البته بندرت برخی از کسانی که دارای این نوع از استعدادهای خداداد هستند، در شرایط آزمایشگاهی و در حالات کنترل شده هم به انجام برخی از کارها که نمایانگر قدرت و قابلیت روحی آنان است، دست زده‌اند. برای مثال در یکی از آزمایشگاههای خواب[2] در نیویورك وجود پدیده تله‌پاتی را به اثبات رسانیده‌اند. در یکی از این پژوهشها یك نفر به عنوان ناظر در یك اتاق بر روی یك کارت پلاستیکی که نقاشیهایی بر روی

---

1. Extra Sensorial Perception
2. Dream Laboratory at Maimonide Medical Center

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آن انجام شده بود تمرکز می‌کرد و فرد دیگری که مدعی داشتن قدرت تله‌پاتی بوده، در اتاق دیگر روی تختخواب دراز کشیده و در شرایطی که برای خوابیدن آماده می‌شده، به محتویات فکر ناظر کارت تعمق می‌نمود. پس از اینکه سوژه تحت بررسی با نشان دادن حرکات تند کره چشم استقرار در شرایط رؤیا را نشان می‌داده، توسط یك پژوهشگر از خواب بیدار می‌شده و در بارهٔ دیدن رؤیا و مضمون آن از وی سؤالاتی می‌شده است.

در بسیاری از موارد موضوع این رؤیاها با تصاویر موجود بر روی کارتی که یك نفر دیگر و در اتاق دیگر بر روی آن خیره شده بود، ارتباط معنی‌داری وجود داشت.

البته این مطالب به صورت گسترده مورد تأیید محافل علمی و پزشکی قرار نمی‌گیرد، زیرا آنها بر روی این موضوع تأکید می‌کنند که تحقیق بر روی مضامینی صورت می‌گیرد که ما از ماهیت آنها کمترین اطلاعی نداریم. برای مثال پیش از اینکه وجود میدان مغناطیسی در اطراف ما به اثبات برسد، ما نه از این موضوع اطلاع داشتیم و نه وجود آن را احساس می‌کردیم. در آن زمان تنها اثری که از برق می‌شناختند، پیدایش روشنایی بود. در این شرایط برخی از افراد شعبده‌باز با پر کردن میله‌های آهنی از بار الکتریکی ساکن و در سالنهای نمایش درمقابل افراد مشتاق و در عین حال ناآگاه، با جرقه‌های الکتریکی آنان را وحشت‌زده و در عین حال شگفت‌زده می‌کردند.

یک گلر کوچولو یا مینی گلر

در یك کنفرانس بین‌المللی با فردی آشنا شدم که تاکنون برنامه‌های جالبی را در مورد نوجوانانی که مدعی قدرت خم کردن قاشق و چنگال از راه دور هستند برگزار کرده بود. این نوجوانان ادعا می‌کردند که می‌توانند مانند یوری گلر[1] به این کار دست بزنند.

---

۱. یوری گلر یك مرد جوان ساکن فلسطین اشغالی است که مدعی است می‌تواند با قدرت تمرکز از دور میله‌های فلزی مانند کلید، قاشق و یا چنگال را خم کرده و یا ساعتهایی را که مدتها از کار افتاده‌اند، با لمس کردن و گرفتن در کف دست لااقل برای مدتی به حرکت درآورد.

در کتاب اثر روان بر ماده به تحقیقاتی اشاره شد که بر روی ادعاهای گلر حتی در سازمان فضایی آمریکا صورت گرفته و نتایج متضادی را به بار آورده است. برخی او را صاحب کرامات و خرق عادات دانسته و گروهی او را حقه‌باز و شعبده‌باز می‌دانند.

کتاب فوق با ترجمه این قلم از سوی انتشارات جمال‌الحق چاپ و منتشر شده است ـ مترجم.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هرچند بسیاری از کارهای گلر در زمینه خم کردن میله‌های فلزی حقه‌بازی یا تردستی از آب درآمده، ولی برخی از آنها اصیل تلقی شده‌اند. بنابراین کارها و شهرت گلر باعث شده تا عده‌ای به فکر تقلید کارهای او بیفتند.[۱]

پس از اینکه این نمایشها باعث شدند تا مدعیان زیادی پیدا شوند، یك پژوهشگر چند بطری دربسته و مهر و موم شده را انتخاب و در داخل هر کدام یك میله فلزی قرار داد و به هر نوجوانان مدعی یك بطری و یك هفته وقت داد تا ادعای خود را به اثبات برسانند. هیچکدام از این نوجوانان نتوانستند در محدوده زمانی مشخص شده حتی یکی از این میله‌ها را خم کنند. آنان مدعی بودند که در خارج از شرایط آزمایش می‌توانند با نیروی تمرکز ساعتها را از حرکت بازداشته و یا به حرکت بیندازند و میله‌های فلزی را خم کنند.

به نظر می‌آید که این روش برای مدعیان قدرت گلری وسیله مناسبی باشد. ولی در ورای اعداد و آمار و این نتایج نکته دیگری هم به چشم خورد که شایان ذکر است. یکی از نوجوانان مدعی بود که یك چنگال بزرگ آشپزی را با قدرت تفکر و تمرکز خم کرده و

---

۱. در نیمه دوم سال ۱۳۷۴ در یك انجمن پژوهشهای روحی که با شرکت تعدادی از افراد تحصیل کرده با میانگین تحصیلی دکترای پزشکی و زیر نظر یکی از دوستان دندانپزشکم تشکیل می‌شود، یك جوان ایرانی که چند دهه است ساکن سوئیس است و با لهجهٔ فرنگی فارسی را صحبت می‌کرد، تعدادی بریده روزنامه و گواهی ارائه داد که دلالت بر داشتن برخی از استعدادهای روحی مانند یوری گلر در او می‌کرد.
با خواهش و اصرار فراوان این فرد راضی شد که با نیروی تمرکز یك قاشق چایخوری را خم کند. برای انجام این کار از خانم خانه که مانند شوهرش متخصص بیماریهای کودکان است ۲ قاشق چایخوری خواست و پس از قرار دادن آنها بر روی هم، مشخص شد که کاملاً بر روی یکدیگر قرار می‌گیرند.
پس از آن انتهای یکی از قاشقها را بین دو انگشت شست و نشانه دست راست در مقابل چشمان خودش قرار داد، در حالی‌که قاشق دیگر را در مشت دست چپش پنهان کرده بود. بعد در حالی‌که با کج و کوله کردن بدنش و زور زدن تظاهر به ارسال انرژی می‌کرد، پس از مدتی دو قاشق فوق را بر روی هم قرار داد و اعلام کرد که قاشق مورد نظر کج شده، زیرا آنها دیگر کاملاً بر روی هم قالب نمی‌شدند!
رئیس جلسه خیلی ساده اعلام کرد که در حقیقت، زمانی که او تظاهر به تمرکز بر روی قاشق موجود در دست راستش می‌کرده، با توجه به حواس پرتی حضار، با زور انگشتان دست چپش این قاشق را کج کرده است. این موضوع بسادگی مورد تأیید گلر مقیم سوئیس قرار گرفت!
این آقا پس از آن به انجام چند شعبده‌بازی معمولی پرداخت و دیگر از قدرت روحی حرفی نزد، ولی در ماههای بعد در مجلات و در برنامه‌های نوروزی تلویزیون در بارهٔ استعدادهای خارق‌العاده او داستانهای زیاد با عکس و تصویر بیان شد ـ مترجم.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برروی این مطلب اصرار می‌کرد.

پژوهشگر و دستیار او یکی از این بطریهای دربسته را که در داخل آن قطعه فلزی قرار داشت، در اختیار او قرار دادند و با وسایل علمی که در اختیار داشتند، در طی ۷ روز، هر روز ۲ بار این قطعه فلز را مورد بررسی قرار می‌دادند، ولی کمترین آثاری از انحراف میله فلزی به دست نیامد.

پس از اینکه این محدوده زمانی به پایان رسید، پژوهشگران به نوجوانان اعلام کردند که او نتوانسته ادعای خود را عملاً به اثبات برساند، بنابراین به علت پایان یافتن وقت مقرر، ادعای او رد می‌شود.

در شب بعد دستیار تحقیق این فرد پژوهشگر را به آزمایشگاه دعوت کرد و بطری لاك و مهر شده‌ای را به او ارائه داد که فلز درون آن به طرز عجیبی کج و کوله شده بود! آیا این نوجوان این میله فلزی را خم کرده بود؟ آیا دستیار پژوهش به صورتی این عمل را انجام داده تا این نوجوان ناراحت نشود؟ آیا شرایط پر دلهره امتحان و آزمایش باعث شده بود که این نوجوان نتواند بخوبی قدرت تمرکز خویش را به اثبات برساند و پس از پایان مدت آزمایش او آرام و ریلاکس شده و قدرت انجام این کار را پیدا کرده است؟ به هرحال آنها نتوانستند مکانیسم این تغییر حالت را حدس بزنند.[1] از آنجا که این آزمون در محدوده زمانی به انجام نرسیده بود، بنابراین مورد قبول قرار نگرفت.

از آنجا که تکرار و انجام پدیده‌های روحی در شرایط آزمایشگاهی عملی نیست، بنابراین ما در پروژه تحقیقی خودمان براساس قبول شهادت دیگران، این موارد را مورد تأیید قرار می‌دادیم.

براساس تحقیقاتی که ما انجام دادیم، در مقایسه با افراد عادی جامعه یا گروه شاهد، افرادی که به ادراك لحظات مرگ رسیده بودند، ۴ برابر بیشتر از افراد جامعه قادر به ارائه قابلیت‌های روحی بودند. این نتیجه بسیار شگفت‌انگیز و باارزش است. بسیاری از این موارد را پیشگویی‌هایی در بارهٔ مسائل خیلی ساده و معمولی زندگی تشکیل می‌داد و معدودی از آنها بسیار جالب بودند که تنها به ذکر این موارد بسنده می‌کنیم.

---

۱. یك احتمال دیگر که بایستی در این نوع پژوهشها مورد توجه قرار بگیرد، استفاده از یك ذره‌بین پرقدرت است که می‌تواند به کمك نور خورشید بر روی فلز تأثیر بگذارد ـ مترجم.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این احساس وحشت‌انگیز بر وجودم چیره گشت

یکی از افرادی که در پروژه تحقیقاتی ما شرکت داشت، ادعا می‌کرد که از سن ۵سالگی و پس از اینکه به ادراکات لحظات مرگ نایل آمده، به استعدادها و قابلیت‌های روحی هم دست یافته است. این پدیده‌ها بسیار فراوان و غالباً مربوط به مسائل عادی و معمولی زندگی می‌شدند. برای مثال یك بار او در حالت رؤیا مشاهده کرد که یکی از دخترهای همکلاسی او با شادی و هیجان وارد کلاس شد و به دیگران مژده داد که دوستش پس از مدتها از سفر برگشته است. دو روز دیگر در زمانی که آنها سر کلاس درس شیمی بودند، دختری هیجان‌زده وارد کلاس شد و بدون اینکه حضور آموزگار را حس کند، فریاد کشید که دوستش پس از مدتها از سفر برگشته است!

او معمولاً پیش‌بینی می‌کرد که تا چند لحظه دیگر تلفن زنگ می‌زند و نام فرد تلفن کننده را هم می‌گفت. او بارها از خبر ورود ناگهانی و بی‌اطلاع افرادی نام برده بود که نه مدتی از آنها خبری بوده و نه انتظار ورود آنها می‌رفته است. برای شرح این حالات او مثالهای بسیار زیادی بود. در سال ۱۹۸۰ او با واقعه‌ای روبرو شد که از لحاظ هیجان و اهمیت تفاوت زیادی با جریانهای دیگر داشت و شدیداً او را تحت تأثیر قرار داده بود:

«من در آن زمان در نیوجرسی زندگی می‌کردم و مجبور بودم برای رسیدن به محل کارم که نزدیك نیویورك بود، ۴۵ دقیقه رانندگی کنم. یك روز نزدیك غروب در یك رستوران کوچك در کنار جاده نشسته بودم و با چند تن از دوستان مشغول خوردن ساندویچ بودم.

در شرایطی که با آسودگی خاطر مشغول نوشیدن نوشابه و خوردن غذا بودیم، ناگهان یك حالت وحشت‌انگیز در وجود من پدیدار گردید و احساس می‌کردم که برای پسرم حادثه ناگواری اتفاق افتاده است. تا آن زمان من هرگز به این نوع از ادراکات همراه با دلشوره دچار نشده بودم.

از این دلشوره و نگرانی شدید به ستوه آمدم. یکی از همراهان من که متوجه این حالت من شده بود، پیشنهاد کرد تا به خانه تلفن کنم تا آسوده‌خاطر شوم.

پس از اینکه با زنم تماس برقرار کردم، متوجه شدم درست در همان لحظه‌ای که من دچار بحران روحی شده بودم، پسرم سوار دوچرخه همسایه شده و در سرازیری شروع به حرکت کرده و از این موضوع آگاهی نداشته که ترمز دوچرخه کار نمی‌کند. به این ترتیب این دوچرخه با سرعت زیاد به سوی چهارراهی به حرکت درمی‌آید که همیشه تعداد زیادی اتومبیل با سرعت از آن می‌گذرند.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زمانی که او به چهارراه می‌رسد، به صورت معجزه‌آسایی از میان اتومبیل‌ها می‌گذرد و پس از آن به داخل نهر آبی سقوط می‌کند.

همسرم از پنجره اتاق نشیمن تمام این جریان را به چشم می‌دیده است. او هرگز باور نمی‌کرد که فرزندش در میان ترافیك عظیم سالم بماند. او با وحشت و هیجان از این جریان خبر می‌داد و به اطلاع من رساند که این وقایع چند لحظه پیش ـ درست همان زمانی که من دچار نگرانی شده بودم ـ اتفاق افتاده است.»

«من مرگ عمویم را در خواب دیدم»

مثال دیگری که از افزایش قابلیت‌های روحی می‌توانم ارائه بدهم، مربوط به خانمی است که در اینجا با نام مستعار سندی به او اشاره می‌کنم. او زمانی که ۱۲ ساله بود، تصمیم گرفت خودش را از بین ببرد. به علت آشفتگی‌هایی که در خانواده او وجود داشت، او مجبور می‌شد هرچند روز از خانه‌ای به خانه دیگر برود. پس از مدتی از این وضعیت به ستوه آمد و تصمیم گرفت خود را بکشد.[۱] بنابراین در مدت کوتاهی چند تا قرص خورد.

پس از حدود نیم ساعت او به سرای دیگر شتافته بود. به جای تاریکی، او از همان لحظات اولیه با نور زیادی روبرو شد. به گفته او این نورها از جنس انوار خورشید یا لامپهای الکتریکی نبود، بلکه آن‌قدر زیبا بودند که هرگز مشابه آنها را ندیده بود.

در این لحظات یك وجود مقدس مانند حضرت عیسی مسیح(ع) در برابر او ظاهر گردید و در حالی‌که لبانش تکان نمی‌خورد، این مطالب را به او گفت: «چرا این کار را کردی؟ چرا بزرگترین هدیه‌ای را که به تو داده شده بود پس دادی؟ تو باید برگردی. تو جای بهتر و آرامتری را برای ادامه زندگی پیدا می‌کنی. تو باید مطالب بیشتری را در بارهٔ من بیاموزی.»

در این زمان زن مسنی که سندی در خانه او اقامت کرده بود متوجه اوضاع شد و از فوریتهای پزشکی کمك گرفت. امدادگرانی که به بالین او رسیدند، با ریختن داروی تهوع‌آور به دهان او باعث شدند تا مقدار زیادی از داروهایی که خورده بود، با استفراغ خارج شود.

پس از این ماجراها تغییرات روحی مثبتی در رفتار و روش زندگی سندی به وجود

۱ـ برای دوری از بدآموزی، جریان دقیق خودکشی که نه لازم بود و نه مفید، خلاصه شد ـ مترجم.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آمد که یکی از آنها پیدایش قدرت پیشگویی در اوست. بیایید این مطالب را از دهان خودش بشنوید:

«معمولاً هر واقعه‌ای را که روز بعد اتفاق می‌افتد، من شب قبل در خواب می‌بینم. کراراً عین مکالماتی را که در شب و در حالت رؤیا می‌شنوم، فردا یا چند روز دیگر عیناً در حالت بیداری می‌شنوم. برای اینکه به نوع خوابهای من پی ببرید، یکی از آنها را برایتان می‌گویم. دو شب پیش فردی را خواب دیدم که تنها در یك میهمانی با او آشنا شده بودم. در عالم رؤیا مشاهده کردم در یك خیابان شلوغ او را دیدم و پس از احوالپرسی تمام روز را به گردش و تفریح با وی گذراندم. روز بعد عیناً این برنامه تکرار شد! اگر بخواهم مثالهای بیشتری بزنم، بایستی از هزاران داستان مشابه با آن نام ببرم.

از آنجا که محتوای این خوابها مسائلی عادی و معمولی بود، زیاد به آنها توجهی نمی‌کردم تا زمانی که مرگ عمویم را در خواب دیدم. او در کمال سلامتی و شادابی به سر می‌برد که من یك شب در عالم رؤیا شنیدم که او بزودی می‌میرد. روز بعد بدون مقدمه خاصی او بر اثر سکته قلبی فوت شد. پس از اینکه از بیرون به خانه آمدم و مادرم با عجله و شتاب این ماجرا را برایم تعریف کرد، من خیلی آرام به او گفتم: من از تمام اتفاقات از جمله وقوع این مرگ اطلاع داشتم، زیرا من به رؤیاهایم ایمان دارم.»

دیدار از سرزمین‌های ناشناخته

این پدیده جالب و مشخص روحی در زمانی پدید آمد که فردی در لحظات واقعی مرگ یا در آستانه مرگ قرار داشته است. این وقایع در حدود ۵۰ سال پیش و در جریان جنگ جهانی دوم به وقوع پیوست. در این نوشته از این فرد با نام مستعار «تِد» یاد می‌کنیم.

در آن زمان او در ایالت تکزاس بر روی پروژه‌ای کار می‌کرد که هدف آن تهیه مهمات برای نیروی دریایی بود. در این زمان نامزد او به شهر سان‌دیه‌گو در ایالت کالیفرنیا رفته بود. تد به هرگز به این ناحیه رفته بود و نه مطالبی را در این زمینه از کسی شنیده بود.

یك روز تد مشغول روغنکاری یك جرثقیل بود که ناگهان دچار برق‌گرفتگی شد و پس از توقف قلب و تنفس مثل چوب خشك به زمین افتاد. در این زمان یکی از همکاران او متوجه حادثه می‌شود و با سرعت جریان برق را قطع و او را از سیم جدا می‌کند.

به دلیل آنکه زمان برق‌گرفتگی او چند ثانیه‌ای بیشتر طول نکشیده بود، بسرعت با

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کمکهای اولیه به حالت عادی برگشت و در این چند لحظه با ماجراهایی برخورد کرده بود که اینك به شرح آن می‌پردازیم:

«بلافاصله پس از برق گرفتگی احساس کردم که در سرزمین ناشناخته‌ای قرار دارم. در این شرایط متوجه شدم که در هوا مشغول پرواز یا غوطه خوردن هستم و در زیر پای من یك زمین ورزش قرار دارد. در کنار من چند نفر دیگر هم مشغول پرواز بودند. من نمی‌توانستم آنها را بشناسم زیرا چرخاندن گردن برایم مقدور نبود.

پس از اینکه از زمین بازی عبور کردیم، ناگهان مشاهده کردم که نامزدم پیاده از آموزشگاه برمی‌گشت. او کتابهایش را در داخل کیف دستی کوچکی قرار داده و آن را به شانه‌اش آویخته بود. او به سوی خانه‌های کوچکی پیش می‌رفت که در کنار شهر سان‌دیه‌گو ساخته شده بودند.

در این زمان نظرم به دو منظره دیگر هم که خیلی برایم جالب بودند جلب شد، که یکی از آنها یك آبفشان و دیگری یك زمین بیس‌بال بسیار بزرگ بود.

من از بالا همسر آینده‌ام را تا زمانی که وارد خانه‌اش شد همراهی کردم و در این زمان با پرواز بر فراز این خانه، بخوبی موقعیت آن را به خاطر سپردم. من پیش از این هرگز به این منطقه نیامده بودم.»

چند ماه دیگر تد این شغل را رها کرد و با یك اتومبیل کرایه‌ای به دیدار نامزدش شتافت. زمانی که به حومه سان‌دیه‌گو رسید، ناگهان دچار حالتی شد که از راننده درخواست کرد همانجا او را پیاده کند.

در این زمان او به منطقه‌ای رسیده بود که پیش از آن در شرایط پرواز از فراز آن گذشته بود. پس از کمی قدم زدن به همان آبفشان رسید که از بالا بخوبی آن را دیده بود و پس از مدتی به کنار همان زمین بیس‌بال رسید. او بخوبی به یاد می‌آورد در آن لحظاتی که بدنش را ترك کرده بود، این مناظر را مشاهده کرده است. بالاخره به مجموعه‌ای از خانه‌های کوچك و نوساز رسید که از بالا آنها را مشاهد کرده بود. بالاخره به خانه‌ای رسید که در شرایط خروج از بدن شاهد ورود نامزدش به آن بود. پس از اینکه زنگ این خانه را زد، نامزدش در را به روی او باز کرد!

بعدها تد موفق به کشف نکته ظریف و بسیار مهمی شد. زمانی که او در تکزاس دچار برق‌گرفتگی شده بود، ساعت ۲:۳۰ به وقت تکزاس برابر با ۱۲:۳۰ به وقت کالیفرنیا می‌شد. در آن زمان نامزدش برای شرکت در کلاسهای تابستانی به آموزشگاهی می‌رفت و

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در حدود ساعت ۱۲:۳۰ از کنار زمین بیس‌بال و آبفشان می گذشت.

به این ترتیب بلافاصله پس از مرگ موقت قدرتهای روحی او افزایش حیرت‌انگیزی پیدا کرده و در این شرایط به سیر آفاق و انفس پرداخته و به فتوحات روحی شگرفی نایل آمده بود.[۱]

«من آنها را دیدم که می‌خواستند برادرم را بکشند»

یکی از جالب‌ترین مواردِ دارا بودن قابلیت‌های روحی که من در جریان پروژه پژوهشی در زمینه تحولات روحی پس از ادراك لحظات مرگ به آن برخورد کرده‌ام، به بانویی مربوط می‌شود که در اینجا با نام مستعار «آنی» به او اشاره می کنم. او در بیمارستان بر اثر حساسیت دارویی برای مدتی مُرد. آلرژی باعث شد که او دچار تنگی نفس و خفگی و پس از آن ایست قلبی بشود. در همان لحظاتی که پزشکان برای زنده کردن او کوشش می کردند، او به درك پدیده‌های لحظات مرگ نایل آمده بود.

پس از پایان این جریان قدرت پیشگویی در او قوت و قدرت گرفت و او در این شرایط می‌توانست وقایعی را که در ساعتها و روزهای بعد اتفاق می‌افتادند، پیشگویی کند. کثرت و اهمیت این آینده‌نگریها بسیار زیاد بودند. برای مثال شبی خواب دید که سگ محبوبش زیر چرخهای اتومبیلی له شده و متأسفانه فردا صبح این حادثه که برای او بسیار دردناك بود، به‌وقوع پیوست.

در یك مورد افراد خانواده او بشدت نگران شدند و آن زمانی بود که او اعلام کرد چند نفر قصد کشتن برادرش را دارند. پس از اینکه او در حالت رؤیا منظره سوءقصد و حمله به برادرش را دید، فردا صبح این مطالب را سر میز صبحانه برای افراد خانواده تعریف کرد. او در عالم رؤیا مشاهده کرده بود که برادرش از میان یك تاریکی ظاهر می‌شود، در حالی که از شدت درد فریاد می کشید. از کف هر دو دستش خون می‌چکید و زخم بازی هم در ناحیه کمرش به چشم می‌خورد. او از شدت ناراحتی به خودش می‌پیچید.

این خواب برای او بسیار ناراحت کننده بود و زمانی که این مطلب را با نزدیکانش درمیان گذاشت، آنها هم بشدت مضطرب شدند. با توجه به موقعیت زخمها در کف دو دست،

---

۱. در ترجمه جمله آخر از اصطلاحاتی استفاده شده که عرفا و صوفیان ایران در این موارد از آنها استفاده می کنند ـ مترجم.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یکی معتقد بود که این رؤیا تحت تأثیر جریان مصلوب شدن حضرت عیسی مسیح(ع) و قتل مظلومانه او پدید آمده است.[۱] ولی آنی اصرار داشت که او آینده برادرش را در خواب دیده است.

دو هفته دیگر این کابوس شبانه تعبیر شد. یك شب چند سارق مسلح به خانه او وارد می‌شوند و کار به تیراندازی می‌کشد. بر اثر این جنگ مسلحانه دو کف دست او زخمی می‌شود و یك تیر هم از جدار شکمش عبور می‌کند. در این شرایط که او از درد به خودش می‌پیچید، با جمع شدن همسایگان دزدان متواری می‌شوند.

پیش‌بینی یا پیشگویی آنی در این زمینه که آنها می‌خواهند برادرش را بکشند، عیناً به حقیقت می‌پیوندد. پس از آن کثرت و وفور این پیشگویی‌ها آنچنان او را شگفت‌زده و دیگران را مضطرب و ناراحت می‌کرد که او تصمیم گرفت به مطب یك پزشك نورولوژیست [متخصص اعصاب] مراجعه کند. پزشك با دادن داروهایی که خواب او را عمیق‌تر و صرع لوب تامپورال یا ناحیه گیجگاهی مغز او را مهار می‌کرد، وی را آرام نمود. تحت تأثیر این داروها در چهار سال اخیر قدرت روحی او مهار شده است. آنی ترجیح می‌دهد که تحت تأثیر داروهای خواب گیج و منگ باشد تا اینکه استعداد دلهره‌آور روحی او بار دیگر فعال و شکوفا شود.

نوزاد به من گفت که: «دست او شکسته است!»

این گزارش بسیار جالب توسط یك مهاجر روسی گرجی برای همکار من در تألیف این کتاب بیان شده که در این نوشته با نام مستعار یوری به او اشاره می‌کنم. هرچند این فرد جزء پروژه تحقیقاتی ما نیست، ولی از آنجا که شرح ادراکات او بسیار گسترده و شامل طیف وسیعی از تجربیات انسان در لحظات مرگ است و پدیده‌های روحی متعدد و متنوعی را شامل می‌شود، به شرح و بیان آن می‌پردازم. بندرت فردی تا این حد به دریافت مجموعه‌ای از پدیده‌های روحی نایل آمده است.

یك شب در حالی که یوری در ایستگاه اتوبوس ایستاده بود، اتومبیلی از مسیر خودش منحرف گردید و شدیداً او را مجروح کرد. عابرین خیابان تصور کردند که یوری مرده است،

---

۱. به اعتقاد ما حضرت عیسی به آسمانها عروج کرد و فرد دیگری که به دار زده شد، پیامبر الهی، عیسی مسیح نبود - مترجم.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خودِ یوری هم به این نتیجه رسیده بود. پس از مدتی آمبولانسی آمد و او را به گورستان برد.

این جمله «خودِ یوری هم به این نتیجه رسیده بود که مرده» خیلی طبیعی به نظر می‌آید، ولی این خود یکی از علایم یا عناصر ادراك لحظات مرگ به حساب می‌آید. این ادراك مضاعف شبیه به این حالت است که شما خواب باشید و در حالت رؤیا توجه داشته باشید که دارید در خواب چیزهایی را می‌بینید.

به هر صورت یوری احساس می‌کرد که مرده و دارند او را به طرف گورستان می‌برند. او متوجه شد که او را بر روی یك تخت فلزی سردی خواباندند و پزشکی پس از معاینه او، اعلام کرد که او مرده است.

از آنجا که در نحوه مرگ او ابهامات و اختلافاتی وجود داشت، یوری را در یك محفظهٔ سرد قرار دادند تا پزشکی از مسکو بیاید و او را کالبدشکافی کند. این محافظه‌کارانه‌ترین روشی بود که در آن زمان در گرجستان معمول بود و به این ترتیب دیگر کسی به اتهام جنایت یا اهمال‌کاری مورد تعقیب قرار نمی‌گرفت. به این ترتیب یوری تنها به این خاطر در سردخانه برای مدت سه شبانه روز باقی ماند تا پزشکی از مسکو بیاید و پس از معاینه او اعلام کند که او نمرده است!

در تمام مدتی که او در سردخانه بود، از وضعیت خویش آگاهی داشت. او می‌دانست که مرده است و او را به گورستان منتقل کرده‌اند و منتظرند تا پزشکی برای کالبدشکافی او بیاید.

در این محدوده سه روزه یوری به نوری توجه پیدا کرد که از سوراخ کوچکی می‌تابید. او سعی کرد خودش را به این روزنه برساند و با زحمت فراوان به درون آن وارد شود. پس از اینکه به داخل این دهلیز باریك وارد شد، به این نکته توجه پیدا کرد که دالانی بسیار باریك و بلند است. در انتهای آن سوراخ کوچکی بود که از آن نور می‌تابید. از آنجا که شدت این نور بسیار زیاد بود، بنابراین تا حدودی دهلیز را روشن کرده بود. او به هر زحمتی که بود، خودش را به بالا کشید و ناگهان متوجه شد که از سوراخ دیگر این دهلیز خارج شده و داخل نور شده است.

زمانی که وارد این فضای بشدت نورانی شد و نور او را احاطه کرد، این انوار را آن‌قدر شدید یافت که «چشمان او دچار سوزش شد، درست مانند لحظاتی که چشمان او از نزدیك به خرمنی از آتش دوخته شده باشد.» در این شرایط کوشش کرد سوراخی را که از آن

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خارج شده بود، بیابد تا در پناه تاریکی آرام شود، ولی دیگر کوچکترین اثری از آن معبر باریك نیافت. پس از مدتی به این فروغ تابنده عادت کرد و متوجه شد که در این شرایط خیلی راحت‌تر است.

در این زمان یوری مایل بود که از منزلش دیدن کند. پس از لحظه‌ای خودش را در خانه‌اش یافت. زنش بشدت گریه می‌کرد، ولی دو بچه‌اش کوچکتر از آن بودند که بتوانند معنی و مفهوم مردن پدر را بفهمند.

پس از آن یوری سری هم به خانه همسایه زد. چند روز پیش از «مرگ» او، آنان صاحب فرزندی شده بودند. همه اهل خانه از این موضوع بشدت ناراحت بودند که چرا بچه دائماً گریه می‌کند.

آنان برای ساکت کردن بچه به هر کاری متوسل شده بودند، ولی به نتیجه مثبتی نرسیده بودند. در مجموع کمتر از سایر نوزادان می‌خوابید. چند بار او را به نزد دکتر برده بودند، ولی پزشك علت مشخصی را که بتواند علت ناراحتی او را مشخص کند، کشف نکرده بود. تشخیص حالاتی مانند دل درد ناشی از قولنج هم رد شده بود. بالاخره آنها به این نتیجه رسیده بودند که او را به منزلشان بفرستند تا پس از مدتی گریه آرام شود.

در این شرایط یوری می‌خواست به آنان کمك کند. او ترجیح داد که به جای صحبت با پدرومادرش و کسب اطلاعاتی از آنان، مستقیماً با نوزاد وارد مذاکره شود و علت ناراحتی او را جویا شود: «در این زمان این سؤال را از بچه کردم. البته بین ما کلامی رد و بدل نشد، بلکه این ارتباط به صورتی مانند تله‌پاتی صورت گرفت. نوزاد به من اطلاع داد که در جریان تولد دست او دچار آسیب شده است! در همان زمانی که او [نوزاد] این مطالب را مطرح کرد، من می‌توانستم آثار شکستگی را در استخوان دست او ببینم.

شکستگی استخوان بچه مانند شکستگی یك شاخه نرم درخت بود که منجر به جدایی دو تکه از هم نشده بود. این ضایعه براثر ضربه‌های زایمانی به وجود آمده بود.» در این زمان هم یوری و هم نوزاد از علت ناراحتی و گریه موجود آگاهی پیدا کرده بودند، ولی نمی‌توانستند این مطلب را به اطلاع والدین نوزاد برسانند.

بالاخره پزشکی که بنا بود از مسکو برای کالبدشکافی یوری بیاید، وارد شد. زمانی که جسد یوری از سردخانه به روی تخت اتوپسی منتقل گردید، پزشك متوجه حرکات ضعیفی شد که در چشمان او وجود داشت. دکتر مشکوك شد و یکی از چشمان او را

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بازکرد، زمانی که مشاهده کرد چشم او به نور جواب می‌دهد، فوراً او را به قسمت فوریتهای پزشکی فرستاد و او نجات پیدا کرد.

برگشت یوری به خانه با مجموعه‌ای از وحشت، ترس و هیجان همراه بود. زمانی که او به شرح وقایعی پرداخت که در زمان «مرگ» با آنها مواجه شده بود، کسی حرف او را باور نمی‌کرد. او مجبور شد با دقت و مفصل‌تر به شرح دیداری بپردازد که او خارج از بدنش به این ناحیه داشته است. تشخیص او در بارهٔ وجود شکستگی، محل و نوع آن شاهکاری بود که بسیاری از شکها و تردیدها را از بین برد. او به همسایه خبر داد که «آن شب» خانه آنان را دیده و ناظر ناراحتی آنها از گریه مداوم نوزادشان بوده است. او اضافه کرد که در آن شرایط با این نوزاد وارد مذاکره شده و به کشف این شکستگی و نوع آن که مانند چوب‌تر بوده نایل شده است. زمانی که این نوزاد را به بیمارستان بردند و از محلی که یوری تشخیص داده بود عکس گرفتند، صحت و دقت تشخیص از راه دور که توسط او داده شده بود به اثبات رسید!

در این گزارش طیف بسیار گسترده‌ای از ادراکات و تجربیاتی وجود دارند که افراد در لحظات مرگ تنها با برخی از آنها ممکن است مواجه شوند: تله‌پاتی، پیشگویی، دورنگری، مشاهده انسانها و مکانها با نوعی بینش از راه دور، قدرت تشخیص بیماری، خروج از بدن، مشاهده دهلیز، عبور پرزحمت و مرارت از دهلیز، مشاهده فروغ تابنده و غرق شدن درنور... قسمتی از آنهاست.

پس از اینکه من به مجموعه اطلاعات این پروژه تحقیقاتی و نتایج تحول و تکوین در این افراد پی بردم، به این نتیجه شگرف رسیدم که قضاوت روان‌شناس بزرگ ویلیام جیمز تا چه اندازه درست بوده است. او معتقد است: «هر نظریه‌ای که در بارهٔ روح و ذهن ارائه می‌شود، زمانی اصیل و واقعی است که به حالات دیگری از آگاهی و تجربیات انسانها در زمینه‌های ورای روان‌شناسی یا پاراپسیکولوژی هم توجه داشته باشد.»

چرا افرادی که به ادراك لحظات مرگ رسیده‌اند این‌قدر زیاد به تجربیاتی در زمینه پدیده‌های فوق طبیعی نایل می‌شوند؟ آیا حالات فوق طبیعی در واقع طبیعی و عادی نیستند؟ من تصور می‌کنم که بشر تنها از امکانات بسیار محدودی از قابلیت‌های ذهنی خویش بهره می‌برد. ادراکات لحظات مرگ ممکن است قسمتی از مراکز و نیروهای خفته مغز را فعال و یا بیدار کند. در شرایطی این تعداد از افراد سالم و عادی جامعه از تجربیاتی یاد می‌کنند که از آینده یا قضایای پوشیده خبر می‌دهند، آیا نباید این وقایع و ادراکات را به جای «فوق

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

طبیعی»، «عادی و طبیعی» تلقی کرد؟

آیا آنها درست نمی گویند؟

راز رایحهٔ مرموز عطر گل سنبل

کراراً قابلیت‌های روحی پس از تحولات و دگرگونیهایی پدیدار می گردد که در جریان ادراکات لحظات مرگ حاصل شده‌اند. هر چند این نوع قدرتهای روحی به صاحبان این نوع ادراکات مربوط می گردد، ولی گاه این استعدادهای روحی در اطرافیان کسانی هم پدید می آیند که به ادراك لحظات نزدیك به مرگ نایل آمده‌اند. در اینجا به بیان مثالی در این زمینه می‌پردازیم.

بانویی به نام کاترین این داستان را برای من تعریف کرده است. پس از شنیدن این ماجراهای جالب سؤالات فراوانی در مورد طبیعت و ماهیت بسیاری از مسائلی که در اطراف ما هستند، برای من به وجود آمده است.

مادر این خانم در حالت مرگ بود. او بر اثر ابتلا به یك بیماری قند پرعارضه به سکته مغزی دچار شده بود و پس از مختصر بهبودی به علت سقوط از یك بلندی بشدت مجروح گردید. او تقریباً نمی‌توانست صحبت کند و در شرایط نیمه اغماء به سر می‌برد.

در روزهای پایانی زندگی مادرش، کاترین بیشتر ساعات را در کنار او به سر می‌برد. او وضع مادرش را در این ایام «بسیار سخت» عنوان می کرد و مانند فردی بود که برای جلوگیری از سقوط یا غرق شدن به یك صخره آویزان شده باشد.

یك شب در حدود ساعت ۱۰ کاترین به خانه رفت و از فرط خستگی در کنار دخترش خوابید.

فردا صبح زود «یك نفر» او را از خواب بیدار کرد. در این لحظه او احساس کرد که تمام فضای اتاق از رایحه عطر سنبل سرشار شده است. او می‌دانست که براساس مطالب زیادی که در کتابهای پاراسایکولوژی [فرا روان‌شناسی] نوشته شده، استشمام این بوی عطر نشانه وقوع یك پدیده روحی است. او کمی نیم‌خیز شد و در این شرایط مشاهده کرد که یك دختر کوچك با موهای قهوه‌ای بلند و در حالی که عروسك کهنه‌ای را در بغل گرفته، در پایین تخت او ایستاده است.

«او با دقت و جسارت به چشمان من خیره شده بود.» پس از تأکید بر روی جمله فوق، کاترین ادامه داد: «به نظر می‌آمد که او قصد دارد به نزدیك دخترهای من برود. بنابراین

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

من بشدت ترسیدم و خطاب به او گفتم: تو حق نداری به بچه‌های من نزدیك بشوی. به این ترتیب پس از مدتی این دخترك مرموز ناپدید گردید.»

چند روز بعد پس از اینکه مادرش مرد، کاترین به خانه والدینش رفت. زمانی که او به بازرسی و مرتب کردن اموال مادرش مشغول بود، صندوق چوبی بزرگی را مشاهده کرد که بوی عطر سنبل غلیظی از آن متصاعد می‌شد. هنوز او تحت تأثیر این جریان قرار داشت که صندوق چوبی کوچکی را دید. در میان آن عکس یك دختر کوچك با موهای قهوه‌ای بلند را مشاهده نمود که عروسك کهنه‌ای را در بغل گرفته بود. این تصویر متعلق به سالیان کوچکی مادرش بود و کاملاً شبیه به دختری بود که پیش از این در یك بامداد در پایین تختش مشاهده کرده بود. کاترین نه پیش از این هرگز این عکس قدیمی مادرش را مشاهده کرده بود و نه به یاد داشت که آن مرحومه از عطر سنبل استفاده کرده باشد.

در شرایط کنونی کاترین یك بانوی ۴۵ ساله است که ازدواج کرده و در زندگی شغلی، بازرگان موفقی است. او از زندگی خانوادگی خوبی که دارد لذت می‌برد و از لحاظ فردی هم انسانی طبیعی و معمولی است. این پدیده به صورت واضح «فوق طبیعی» تلقی می‌شود و تصور می‌کنیم او تحت تأثیر ادراکات مادرش در زمان مرگ به این حالت رسیده باشد.

در زمانی که به تحقیق در پروژه خودمان مشغول بودم، بارها به افرادی برخورد کردم که اظهار می‌داشتند در زمانی که یکی از بستگان آنها در شرایط مرگ و احتضار بوده‌اند، آنان هم به ادراکات و حالات غیرمتعارفی دست یافته بودند. بسیاری از شاهدان مدعی بودند که در لحظات نامشخصی از زندگی آنها احساس می‌کردند که شدیداً به این نیاز دارند که با فرد خاصی تماس برقرار کنند، فقط بعدها متوجه می‌شدند که در آن لحظات این فرد در لحظات احتضار بوده است. یك خانم به نام جین که ساکن سان‌دیه‌گو است، در بارهٔ چنین ادراکاتی به این صورت با من سخن گفت:

«زمانی که در ایالتهای جنوبی [آمریکا] بزرگ می‌شدم، یك دوست بسیار صمیمی به نام «بیل» داشتم. زمانی که او ۱۸ ساله شد، به نیروی دریایی پیوست و برای سالها به سرزمین‌های دور رفت. پس از مدتی بیل ازدواج کرد و به این ترتیب آخرین پیوندهای این دو یار دبستانی گسسته شد.

نزدیك به دو دهه بود که این دو از یکدیگر خبری نداشتند. یك روز که جین در باغچه منزلش مشغول کار بود، شدیداً احساس اجبار کرد که با دوست قدیمی خود تماس تلفنی

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برقرار کند. او اتفاقاً چند روز پیش به شماره تلفن او دسترسی پیدا کرده بود و پس از اینکه با وی صحبت کرد، متوجه شد که بیل در همان شهری زندگی می‌کند که آنها دوران کودکی خود را در آن سپری کرده بودند. پس از چند روز متوجه شد که بیل یك هفته پیش از تماس تلفنی با او، به سکته قلبی شدیدی دچار شده و در بیمارستان بستری شده است. شاید درست در همان لحظاتی که وی احساس اجبار می‌کرده که با بیل تماس بگیرد، او لحظات نزدیك به مرگ را تجربه می‌کرده است. او در تلفن با جین به او گفته بود که در لحظات اولیه انتقال به بیمارستان، برای مدتی احساس کرده بود که روح او از جسمش جدا شده و از نزدیکی سقف به پزشکان و پرستارانی می‌نگرد که برای زنده کردن او به فعالیت مشغول هستند.

در این زمان گذر سریعی هم به سالهای گذشته داشته و جین را درست با همان قیافه و اندامی دیده بود، که در حدود ۳۰ سال پیش مشاهده می‌کرده است. در جریان رویارویی با این تجربیات جالب و شگرف او شدیداً احساس آرامش، آسایش، عشق، محبت و دوستی می‌کرده است. زمانی که از او پرسیده شده بود که می‌خواهد بماند یا برود، او به رفتن رضایت داده بود تا به کارهای ناتمام شخصی خود برسد.

در لحظات پایانی این رابطه تلفنی، بیل به جین اطلاع داده بود که: «قصد دارد بزودی بمیرد» پس از آن از وی به خاطر تلفنی که به او شده تشکر کرده بود. و اضافه کرده بود:

«به نظر تو عجیب نمی‌آید که ما پس از سالها و آنهم درست در لحظات مرگ با یکدیگر رابطه تلفنی برقرار کردیم؟ باور کن، سالها بود که دیگر به تو فکر نمی‌کردم.»

عجیب، ولی شایع و واقعی

این نوع مشاهدات عجیب هستند، ولی نادر نیستند. به نظر من این نوع ادراکات خیلی شایعتر از آن هستند که به نظر می‌آیند. پس از اینکه من به تعداد زیادی از این ادراکات مشترکِ لحظاتِ نزدیك به مرگ برخوردم، به این نتیجه رسیدم که همان شرایطی که باعث می‌شوند تا ادراکاتَ لحظات نزدیك به مرگ به وجود بیایند، همین طور می‌توانند قدرت ارتباط از راه دور را فعال کنند. من نمی‌دانم در این زمینه تا چه اندازه تله‌پاتی می‌تواند مؤثر باشد، ولی می‌بینم که دلایل و شواهدی که به نفع این طرز تفکر هستند، از شماره برونند. حتی زیگموند فروید روان‌پزشك نامی و نابغه معتقد بود که تله‌پاتی از استعدادها و

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قابلیت‌های فطری و بدوی انسانهاست که پس از پیدایش قدرت تکلم به حالت خفته ونهفته درآمده است. اگر ما بتوانیم به این مسأله پی ببریم که مکانیسم عملکرد مغز چگونه است، این احتمال وجود دارد که اسرار بسیاری از پدیده‌های فوق طبیعی به صورت بهتری توجیه و تفسیر شوند.

برای مثال به این داستان توجه بفرمایید:

ادنا و توم یك زوج سالمند ساکن شهر فوئه نیکس در ایالت آریزونا هستند که خبر بد ابتلای دخترشان به سرطان پستان را دریافت کردند. این خانم در شهر میلواکی زندگی می‌کرد، بنا بر این پدر و مادرش با هواپیما به این شهر آمدند تا در زمان جراحی از نوه‌هایشان مراقبت به عمل آورند.

نتیجه عمل رضایت‌بخش نبود، بنابر این سرطان بآهستگی شروع به گسترش کرد و به قسمت‌های دیگر بدنش سرایت نمود. پدر و مادر این خانم بیمار پس از مدت کوتاهی به خانه‌شان مراجعت کردند، ولی همیشه از طریق تلفن با او در تماس بودند. تحت تأثیر شیمی‌درمانی و تاخت وتاز بیماری روز به روز این خانم بیمار لاغرتر و ضعیف‌تر می‌شد، ولی او به صورت خارق‌العاده‌ای روحیه و امید خویش به زندگی را حفظ می‌کرد. بنابر این در یکی از این مکالمات تلفنی او به پدر و مادرش اطلاع داد که برای انجام یك دوره جدید از شیمی درمانی به بیمارستان می‌رود و امیدوار است که پس از خروج از بیمارستان، کاملاً بهبود یافته باشد.

شب بعد از شیمی‌درمانی، زمانی که توم از خواب برخاست، مشاهده کرد که دخترش در پایین تخت او ایستاده است. او پیراهن سفید، بلند و بسیار زیبایی را پوشیده بود و پس از لحظه‌ای، آرام بر روی قسمت پایین تخت پدرش نشست و با او شروع به صحبت کرد.پدر در این لحظات بخوبی حرفهای دخترش را نمی‌فهمید، ولی در یك شرایط آرام و رضایت عمیق قرار داشت. مخصوصاً او از اینکه دخترش چنین لباس شیك و قشنگی را پوشیده، احساس افتخار می‌کرد.

توم بلافاصله همسرش ادنا را از خواب بیدار کرد و بسرعت جریان صحبت با دخترش و حضور او در پایین تخت را با همسرش مطرح کرد. ادنا نگفت که این رؤیت دلپذیر یك رؤیا یا توهم بوده، بلکه بسرعت هر دوی آنها متوجه پیامی شدند که این دیدار می‌توانست داشته باشد. دختر آنها حتماً مرده است!

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پس از مدت کوتاهی آنها تلفنی خبری را از دامادشان دریافت کردند که قبلاً مضمون آن را می‌دانستند.[۱]

نقل گزارش این رؤیت برای دیگران باعث شد تا افراد خانواده به آرامش و صبر بیشتری دست یابند. هیچ کس انتظار نداشت این دخترخانم این قدر راحت و با ارسال پیامی به‌این روشنی فوت شود. این نکته که او درست در لحظات مرگ در برابر پدرش ظاهر شده بود بسیار پرمعنی بود. حتی به بچه‌های این خانمِ فوت‌شده گفته شد که او در برابر پدربزرگ ظاهر شده بود. این برخلاف روش معمولتری است که کوشش می‌شود تا این خبرها را پوشیده نگه‌دارند. بیان این مطالب در طول مراسم دفن، معنویت و روحانیت بیشتری را به مجلس می‌داد.

آنها بیشتر از اینکه به زندگی به صورت دوره کوتاهی بنگرند که بالاخره بزودی به‌پایان می‌رسد، به مردن مانند نوعی تحول و دگرگونی نگاه می‌کردند که فرد مرده پس از آن به‌صورت دیگری که بسیار جالب و مجلل‌تر است، زندگی دیگری را شروع می‌کند.

من بارها در بارهٔ رؤیت مشترك افراد در زمان مرگ مطالبی را از آنها شنیده‌ام. آنها معتقدند که آفرینش که توسط خداوند انجام گرفته، در این عمر کوتاه خلاصه و محدود نمی‌شود. این برنامه‌ها کاملاً با اراده و خواسته ما صورت نمی‌گیرند، بلکه سرنوشت و برنامه‌ای که پیش از این برای ما در نظر گرفته شده، اهمیت بیشتری دارد. ولی با دقت در این داستانها هم مسأله مشکل جبر و اختیار بخوبی حل نمی‌شود.[۲]

---

۱. کتاب مرگ و اسرار آن تألیف پروفسور فلاماریون که بر اساس دریافت حدود ۵۰ هزار گزارش تهیه شده، پدیده‌های روحی در شرایط زندگی عادی، لحظات مرگ و پس از مرگ را مورد بررسی قرار می‌دهد.
در قسمت دوم کتاب فوق که به شرح پدیده‌های روحی در زمان مرگ می‌پردازد، داستانهای متعدد و بسیار جالب و حیرت‌انگیزی وجود دارند که با چند گزارش فوق شباهت زیادی دارند. پروفسور فلاماریون تصور می‌کرد در زمان مرگ انرژی زیادی آزاد می‌شود که می‌تواند ـ ایجاد پدیده‌های روحی متنوعی مانند تله‌پاتی و یا رؤیت فرد تازه فوت شده بینجامد.
این کتاب جالب که نزدیك به ۱۰۰۰ صفحه است با ترجمه بهنام جمالیان از سوی انتشارات نشر مشرق چاپ و منتشر شده است ـ مترجم.

۲. مسأله جبر و اختیار یکی از مشکل‌ترین مباحث دینی و فلسفی است که در اشعار مولوی، خیام، حافظ و گفتار سایر شعرا و اندیشمندان به صورتهای مختلفی به آن اشاره شده است.
امام معصوم در پاسخِ اصالت جبر یا اختیار، به موضوعی که بین آنهاست اشاره فرموده‌اند ـ مترجم.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پیشگویی دربارهٔ مرگ خویش

این داستان بسیار جالب توسط بانویی برای من حکایت شده که با نام لیندا از او یاد می‌کنم. فرزند او به صورت اتفاقی در یك میهمانی دوستانه کشته شد. در این جلسه که عده‌ای از جوانان با شور و نشاط جوانی شرکت کرده بودند، یك تفنگ قدیمی که به عنوان تزئین روی دیوار سالن نصب شده بود نظر همگان را به خود جلب کرد. صحبت از این بود که آیا این تفنگ بسیار زیبا که با نهایت استادی طراحی و کنده کاری شده، یك اسلحه واقعی است یا جنبه تزئینی دارد؟ عده‌ای هم معتقد بودند که اگر در قرنهای گذشته یك سلاح واقعی بوده، در شرایط کنونی تنها بدنه زیبای آن باقی مانده است. بالاخره یك نفر این تفنگ را به پایین آورد و بسرعت آن دست به دست می‌گشت. یکی از جوانان آن را به ایوان برد و در هوای آزاد آن را امتحان کرد، و شادمانه به سالن برگشت و اعلام کرد که تنها یك اسباب‌بازی بسیار زیباست. این خبر باعث شد که دختر خانمها هم آن را به دست بگیرند و بدون وحشتی که تا چند لحظه پیش از آن داشتند، به تماشا و آزمایش آن بپردازند. بالاخره یك دختر خانم بسیار برازنده که با لباس بلند و بسیار زیبایی که پوشیده بود شباهت زیادی به شاهزاده‌خانمهای افسانه‌ای اروپا پیدا کرده بود، تفنگ را در دست گرفت و از روی شوخ‌طبعی آن را روبروی سینه جوانی قرار داد. فشار مختصر او بر روی ضامن با صدای شلیك شدیدی همراه گشت و بلافاصله این نوجوان بر اثر عبور گلوله از قلبش در خون غلتید.

پیش از اینکه این جوان به زمین بیفتد، او فریاد برآورد: «دیدی که همه چیز درست بود؟» ولی شاید هیچکس معنای این آخرین پیام یا کلام او را بخوبی درك نکرد!

هرچند مرگ فرزند برای لیندا بسیار سخت و ویرانگر بود، ولی پیشگویی پیش از مرگ پسرش در ۲ ماه پیش از پیدایش این واقعه و بقیه حوادثی که در این مدت بر فرزندش گذشته بود، در او این طرز تفکر را پیدا و تقویت کرده بود که این حادثه بی‌حکمت و بی‌هدف نیست. همان‌طور که او می‌گوید: «این مرگ نکات مهمی را دربارهٔ زندگی به آنان آموخت.»

دوماه پیش از مرگ، فرزندِ لیندا یك روز صبح در شرایطی بر سر میز ناهارخوری آمد که بسیار خسته به نظر می‌رسید. زمانی که علت این وضعیت از او پرسیده شد، او گفت که خواب بسیار روشن و ناراحت کننده‌ای دیده است. او گفت: «در خواب دیدم که یك زن بسیار زیبا و خوش‌اندام که لباس سفید و بلندی را پوشیده بود و در مجموع مانند شاهزادگان به نظر

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می‌آید، به جلوی من آمد و دستور داد که فوراً این محل را ترك کنم. هرچند این خانم در یك تالار مجلل یك قصر این حرف را به من زد، زمانی که من خواستم از آنجا خارج شوم، متوجه شدم که تمام درها بسته شده‌اند و تنها یك در باز بود که به یك دهلیز تاریك زیرزمینی باز می‌شد!

در آن لحظه متوجه شدم که این راه، مسیر سرنوشت من است!»

در هفته‌های آینده بارها و بارها شبیه این خواب تکرار شد. از آن به بعد او طرح مناظر و اماکنی را می‌کشید که در برابر او ظاهر شده بودند. یکی از این طرحها شکل یك بنای یادبود بلند و منظره غریبانه چند درخت بود. بعضی از این درختها سبز و با برگ و بعضی بدون برگ بودند.

او اصلاً معنی و پیام این مناظر را نمی‌دانست. گویی یك اجبار درونی او را وادار می‌کرد که این نقاشیها را بکشد و پس از آن آنها را به والدینش نشان می‌داد و نظر آنان را در این زمینه جویا می‌شد. لیندا نه تنها در دفتر روزانه خاطراتش به این نکات اشاره کرده، بلکه برخی از این طرحها و تصاویر را هم جمع‌آوری کرده است.

دو روز پیش از مرگش برای مدتی با مادرش صحبت کرد. او در حالی که دستان مادرش را در دست گرفته بود، برای مدتی در چشمان او خیره شد و خیلی جدی گفت: «مادرجان، اگر من مردم، تو نباید برای من گریه و شیون کنی. من به جای خوبی می‌روم که افقهای جذّاب و زیبای آن را به من نشان داده‌اند. آنجا مکان خیلی راحت و شادی‌بخشی است.»

لیندا از شنیدن این حرفها بشدت ناراحت و مشوش شد و از او پرسید که آیا وی قصد دارد که خودش را بکشد؟ ولی او ضمن انکار این مطلب گفت: «من اصلاً خیال نمی کنم که بزودی باید از این دنیا بروم. شاید سالها هم زنده بمانم.»

شبی که فرزند جوانش کشته شد، لیندا خوابش نمی‌برد و از سردرد شدیدی رنج می‌برد. پس از اینکه خوابید، ناگهان با کمردرد شدیدی از خواب پرید و شروع به گریه و زاری کرد. او احساس می‌کرد که واقعه وحشت انگیزی در شُرف انجام است. زمانی که چند دقیقه بعد تلفن به صدا درآمد، او شروع به شیون کرد و دائماً می‌گفت: فرزند عزیزم مرد... بالاخره همسرش گوشی تلفن را برداشت و این خبر بد را از پلیس شنید.

چند روز بعد و در زمانی که لیندا و شوهرش فرزندشان را در یك گورستان به خاك

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سپردند، برای آنها معماهای بسیار پیچیده‌تری کشف و روشن گردید. بنای یادبود بلندی که در جوار قبر فرزندشان قرار گرفته بود، درست همانند طرحی بود که پسرشان در زمان زندگی آن را کشیده بود و معنای آن را نمی‌دانست. زمانی که آنها در کنار گور فرزندشان ایستاده بودند، چند درخت درست به همان صورتی بود که در طرحهای فرزندشان به چشم می‌خورد.

این خانم اظهار می‌داشت: «زمانی که من این مطالب را برای پزشکم بیان کردم، او پوزخندی زد و این مطالب را نتیجه ادراکات مغز در شرایط پر استرس دانست. من به او گفتم که درست در لحظاتی که گلوله از پشت فرزندم عبور کرد، من هم این درد را در همان محل احساس کرده بودم. من تمام این جریان را از دو ماه پیش تا زمان مرگ او بازگو کردم، ولی او همیشه به ادراکات زمان شوك اشاره می‌کرد، درحالی که در این زمان طولانی همیشه در حالت بهت و شوك نبوده‌ام.»

این داستان شگفت‌انگیز که حکایت از بینش صادقانه این جوان از مرگش می‌کرد، آثار خوبی را بر روی والدینش به جای گذاشته بود. مرگ فرزند بویژه اگر جوان باشد و مهم‌تر از این، اگر بر اثر حادثه بوده باشد بسیار غم انگیز و توانفرساست. ولی در این شرایط این مرد و زن این واقعه را نوعی تقدیر و سرنوشت می‌پنداشتند و معتقد بودند که این واقعه بی‌معنی نیست و نوعی تله‌پاتی کیهانی از مشیّت الهی در این باره خبر داده بود.

این مسأله بسیار تفکربرانگیز و حیرت‌آور است که چگونه منادی غیبی به صورت پیام یا رؤیت و شهود از پیش از این واقعه خبر می‌دهند؟ اگر این موضوع در مورد بیماری باشد که مبتلی به سرطان پیشرفته‌ای است، می‌توان اطلاع و آگاهی ضمیر ناخودآگاه را در پیدایش این مسأله مؤثر دانست. ولی این موضوع را دربارهٔ مرگ یك جوان ـ آنهم به این وضوح و روشنی ـ چگونه می‌توانیم تفسیر و توجیه کنیم؟ چگونه می‌توان تصور کرد که از پیش برنامه انجام یك حادثه بازگویی شود بدون اینکه این جریان قبلاً به صورت یك برنامه ریزی مشخص معین شده باشد؟ قبول این جبرگرایی و اعتقاد به سرنوشت مختوم برای من سخت و مشکل است، زیرا من شخصاً به اراده آزاد بندگان خدا اعتقاد دارم.

من داستانهای زیادی را در اختیار دارم که از بینش مشترك و یا پیش‌آگاهی دربارهٔ زمان مرگ خبر می‌دهند. برخی از نویسندگان دیگر مانند فیلیس اَت‌واتر با ذکر مثالهای فراوانی سعی کرده‌اند تا این ادعا را به اثبات برسانند. بیان این مثالها تأییدی در پیدایش

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پراصالت پدیده‌های فوق طبیعی در انسانهای طبیعی است. پیدایش این وقایع ممکن است به نوعی با لوب گیجگاهی راست مغز که من آن را تابلوی فرمان پدیده‌های عارفانه می‌نامم مربوط باشند، ولی اشاره به این تجلی‌گاه چیزی از اهمیت و ابهت این مضامین نمی‌کاهد.

در ورای هرگونه انکار

برخی از افراد تا زمانی که رؤیت و شهود آنها دربارهٔ وقوع یك پدیده در آینده به وقوع بپیوندد، از ابراز و اعلام آن خودداری می‌کنند. قضاوت مردم دربارهٔ کسانی که بینشی آینده‌نگر دارند بسیار متفاوت است.

یك خانم به من گفت: «اگر مردم بدانند که من دارای قدرت پیشگویی هستم، مرا بانوی عصر جدید می‌نامند.» این خانم با دقت و صراحت زیادی زمان و نحوه فوت مادرش را پیشگویی کرده بود.

شاید برای این خانم اشاره به این نکته مهم عجیب و ناباورانه باشد که انکار این قابلیت‌ها و استعدادها از مظاهر عصر جدید است نه دارا بودن آنها! براساس مدارك و شواهد زیادی که در دست است، اعقاب و نیاکان ما بخوبی از زمان و نحوه مرگ خویش و پیامدهای آن آگاهی داشته‌اند.[۱] آنان همان‌قدر که ما به علایم حیاتی و مباحث پزشکی اعتقاد و باور داریم، به مرگ و نشانه‌های آن اعتقاد داشتند. مردم در قرون وسطی [در کشورهای غربی] زمان مرگ یك بیمار را احساس می‌کردند و در زمان مرگ دربارهٔ چشم اندازهای زیبا و دل‌انگیز باغ پردیس با او سخن می‌گفتند. آنها در واقع دربارهٔ مطالبی حرف می‌زدند که برخی از آنها با اداراکات لحظات مرگ و یا با بینش مشترك با افراد در لحظات احتضار به آنها دست یافته بودند.

زمانی که فیلسوف بزرگ پاسکال می‌گوید: «هر انسانی این حق را دارد که در تنهایی و سکوت بمیرد.»، به مناظری اشاره دارد که در برخی از تابلوهای نقاشی سالهای ۱۶۰۰م مشاهده می‌کنیم که در گرد تخت یا بستر بیمار محتضر انبوهی از انسانهای گریان و پریشان مشاهده می‌شوند. آنان مسلماً در نحوه ادراکات جالب بیماران در لحظات مرگ تأثیر بدی

---

۱۱. در شاهنامه فردوسی در نامه رستم فرخزاد به مادرش این موضوع با دقت و با صراحت بیان شده است که مطالعه آن در تاریخ یزدگرد سوم را توصیه می‌کنم ـ مترجم.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می‌گذارند و محتویات آن را تغییر می‌دهند. برخی از انسانها در عصر ما آنچنان تحت تأثیر داروهای متعدد قرار دارند که به زحمت می‌توانند از این مرگ آرام و طبیعی لذت ببرند.

در عصر ما عده بیشتری از انسانها به ادراك لحظات مرگ نایل می‌آیند و این یکی از دستاوردهای کادرهای پرستاری و پزشکی در بخشهای مراقبت‌های ویژه است، ولی بندرت این ادراکات را بیان می‌کنند، زیرا از این وحشت دارند که با تمسخر و انکار دیگران روبرو شوند و یا آنان را دروغگو و دچار توهم بنامند.

ارزش بینش‌های نزدیک به لحظات احتضار

هرچند در زمینه ادراکات انسانها در لحظات نزدیك به مرگ بررسیهای باارزشی صورت گرفته و به نتایج مهمی رسیده‌اند، ولی هنوز دربارهٔ بینش‌های نزدیك به مرگ و پدیده‌های فوق‌طبیعی در این لحظات بحرانی پژوهشهای زیادی صورت نگرفته است. ما از وفور و فراوانی این پدیده‌ها اطلاعی نداریم و ضمناً بخوبی از عکس العمل اطرافیان بیمار محتضر هم در این زمینه‌ها بی‌خبریم.

براساس تجربیات شخصی من، یکی از فواید بزرگ و بسیار با ارزش اطرافیان بیماران محتضر در زمینه بینش‌های پیش از مرگ و یا ادراکات مشترك این است که تا اندازه زیادی از غم و اندوه آنها می‌کاهد و پذیرفتن مرگ یك عزیز را آسانتر می‌سازد.[1] ولی آیا ادراکات لحظات مرگ و بینش‌های نزدیك به مرگ تنها به خاطر آرام شدن اطرافیان بیمار محتضر به وجود می‌آیند؟

مسلماً تا حدودی جواب این دو سؤال مثبت است، ولی به احتمال زیاد علل دیگری هم وجود دارند. بحث دربارهٔ این مطالب در ادبیات پزشکی یك پدیده نوظهور است و هنوز برای جامعه پزشکی گوش دادن به بحثها و اظهارنظرها دربارهٔ الهام و ادراکات خارج از حسی زود و ثقیل است. اگر مشاهده می‌کنید که من تعداد زیادی از داستانها و گزارشها را در این

---

۱. در پدیده جالب خروج از بدن که کراراً در جریان تصادفهای شدید اتومبیل صورت می‌گیرد و انسانی را با زخمها و شکستگی‌های متعدد در بیابان باقی می‌گذارند، مشاهده این وضع و درد شدید آن ممکن است بسرعت مصدوم را بکشد. احساس خروج روح از بدن و استقرار راحت و با فراغت بال روح مثلاً در بالای یك تیر برق باعث می‌شود تا این درد و وحشت تقلیل یابد و احساس خروج از بدن یك مکانیسم دفاعی هم به حساب آید. عقیده مؤلف کتاب با این نظریه هماهنگی و همسویی دارد ـ مترجم.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زمینه ضبط کرده‌ام، تنها به این خاطر است که من از بقیه جامعه پزشکی در مورد شنیدن مطالبی در این زمینه صبورتر و پذیراتر هستم. خانمی از اهالی شیکاگو این گزارش بُهت‌آور و تأمل‌برانگیز را برای من تعریف کرده است:

«مدتها بود که پدرم در حالت اغماء به‌سر می‌برد. ناگهان او به هوش آمد و سراسیمه برخاست و به من گفت: من ردای رخشنده و نورانی (او را) که به رنگ سفید بوده، لمس کرده‌ام. تمام وجود او و ردای او از نور بودند. به این ترتیب از این به بعد من از مرگ نمی‌ترسم. او نشانه‌ای از ازلیت و ابدیت بود. او خیلی زیبا بود.»

یك زن دیگر داستان مرگ دختر نوجوانش را به این صورت برای من تعریف کرده است:

«پس از اینکه دخترم مُرد، در حدود نیم ساعت گریان و نالان بر بالین او گریه می‌کردم و به چهره معصوم او می نگریستم. ناگهان دخترم بآرامی چشمانش را باز کرد، به چشمان گریان من نگریست، تبسم آرامی بر لبان او نقش بست، پس از آن بآرامی چشمانش را بست و دیگر حرکتی از او ظاهر نشد.»

اگر کسی به تحقیق و بررسی علاقه داشته باشد، جمع‌آوری این مشاهدات و گردآوری این اطلاعات می‌تواند به نتایج مهمی منجر شود، ولی کادرهای بی‌حوصله و عجول پزشکی اصلاً توجهی به این مطالب ندارند و اگر عقیده آنها دربارهٔ این مطالب پرسیده شود، تنها با جملات «هذیان»، «توهم» و یا «بازتابهای نزدیك به مرگ» با این مطالب برخورد می‌کنند. حقیقت این است که جامعه پزشکان در این زمینه‌ها اطلاعات بسیار ناچیزی دارند و نه تنها در کتابهای پزشکی در این محدوده مطالبی وجود ندارد، بلکه پژوهشهای بسیار کم و محدودی هم در این موارد صورت گرفته‌اند. بنابراین بینش‌های نزدیك به مرگ و پدیده‌های فوق‌طبیعی بایستی بیشتر مورد مطالعه قرار بگیرند.

این نوع تحقیقات اگر هم شروع شده باشند، هنوز از همکاری جوامع پزشکی بهره نبرده و یا از سوی پزشکان نادیده گرفته شده و یا بی‌ارزش تلقی شده‌اند.

پزشکان، پرستاران و اطرافیان بیماران بایستی نسبت به حرفها و حرکات بیماران محتضر گوشی شنوا و دیده‌ای بینا داشته باشند. در زمانی که این لحظات سخت و ناراحت‌کننده پدید می‌آیند، ما بایستی در کنار بیماران باقی بمانیم و با دقت بیشتری به حرفهای آنها گوش دهیم.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اگر به حرفهای بیماران محتضر گوش بدهیم، مطالب بسیار جالبی را می‌شنویم و فرا می گیریم. کلید موفقیت در شنیدن است. با این روش ما می‌توانیم بسیاری از اسرار مرگ و زندگی را بشناسیم.

در برخی از موارد انسان به وقایع حیرت انگیزی برخورد می کند که تنها در سایه بصیرت می‌تواند از ماهیت و خصلت آنها اطلاع پیدا کند. برای مثال مادری این داستان پرهیبت را برای من بیان کرده است:

«مدتهاست که پس از یك تصادف، دختر مصدوم و مجروح من در حالت اغماء به سر می‌برد. دیشب من در حالت رؤیا مشاهده کردم که او در میان دهلیزی گیر کرده و هر قدر که کوشش می کند، نمی‌تواند به جلو برود و یا برگردد. آیا این رؤیا از اصالتی برخوردار است؟ آیا این رؤیا به این معنی است که او نمی‌تواند سفر نهایی خویش را به پایان برساند؟»

من برای این سؤال پردرد و محنت جوابی نداشتم. ولی مدت زیادی با او صحبت کردم و او را آرام کردم. پاسخ به پرسش‌های آنها همیشه راحت نیست، ولی با سهولت بیشتری می‌توان به حرفهای آنان گوش داد و داستانهای فوق‌طبیعی و خارق‌العاده آنها را شنید. به نظر من پرستاران و پزشکانی که با بیماران بدحال سروکار دارند، بایستی حتماً به این هنرها و قابلیت‌ها آراسته و پیراسته باشند.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۵

ایمان آوردن به نادیده‌ها

اگر به درد دل بیماران گوش دهیم، متوجه می‌شویم که آنها با توجه به اطلاعاتی که در دست دارند و یا تصور می‌کنند حقیقت دارند، داستانهای بسیار زیبایی را بیان می‌کنند.

(ویلیام کالوین ـ پزشک)

داستانی را که قصد دارم برای شما بیان کنم، از آغاز تا پایان مانند سایر گزارشهایی است که دربارهٔ ادراکات انسان در لحظات نزدیك به مرگ وجود دارند. من به عنوان شاهد و نمونه در مواردی این جریان را تعریف می‌کنم که افرادی به انتقاد دربارهٔ ادراکات انسانها در این زمینه اقدام می‌کنند و تمام آنها را ساخته و پرداخته ذهن آدم می‌دانند.

من این داستان را از آقای دکتر ریموند مودی به عاریت گرفته‌ام:

یك خانم ۴۵ ساله که آموزگار دستور زبان است، با یك بانکدار ساکن یکی از ایالات میانه غربی [آمریکا] ازدواج کرده و صاحب دو کودك است. داستان «مردن» او، که پایان خوشی دارد بسیار جالب و دل‌انگیز است.

این خانم پس از اینکه درد شدیدی را در شکمش احساس کرد، بسرعت به

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بیمارستان رفت. آزمایشهای مقدماتی نشان دادند که مجاری صفراوی او با سنگهای متعدد پر و مسدود شده و برای جلوگیری از ترکیدن کیسه صفراء یك عمل جراحی فوری لازم است.

او بسرعت برای عمل جراحی آماده شد و کمتر از دو ساعت پس از ورود به بیمارستان با تخت چرخدار به اتاق عمل جراحی منتقل گردید. در لحظات پایانی عمل جراحی او «مُرد». مدارك پزشکی بیمارستانی نشان می‌دهند که در این زمان ضربان قلب او متوقف شده و فشار خون او به صفر رسیده بود.

در این لحظات مرگ و نیستی مواردی پیش آمده بود که نشان از هستی داشتند. بیایید این جریان را از زبان خودش بشنوید:

«آنچه که به یاد می‌آورم، چنین است. ناگهان از خواب بیدار شدم و احساس کردم که در نهایت آرامش و شادمانی به سر می‌برم. تصور کردم که عمل جراحی با موفقیت به پایان رسیده است. پس از اینکه دقت کردم، متوجه شدم که [جسم] من بر روی تخت است. پس از اینکه به چهره جراح نگاه کردم، وحشت زیادی در آن مشاهده می‌شد. از شدت ناراحتی دانه‌های عرق تمام صورت او را پر کرده بود.

در این شرایط پرستارها با چهره‌های رنگ‌پریده حرکت می‌کردند و یکی از آنها به فردی که به این محل آمده بود اطلاع داد که بیمار فوت شده است. در این زمان من به پایین و به بدنم نگاه کردم. یك زخم بزرگ در قسمت راست به چشم می‌خورد که با چند بخیه ترمیم شده بود. من اصلاً نگران وضعیت و عاقبت این بدن نبودم. من خودم را آزاد و رها از آن می‌یافتم. برای یك لحظه به یاد شوهرم و بچه‌هایم افتادم. با شگفتی و حیرت فکر می‌کردم که آنها بدون من چگونه زندگی می‌کنند. بلافاصله این تفکر را متوقف کردم، زیرا تصور می‌کردم که خداوند از آنها نگهداری می‌کند. در این زمان متوجه شدم که چند پزشك با عجله با یك دستگاه به بالین من آمدند. من متوجه شدم که آنها قصد دارند با شوك الکتریکی قلب از کار افتاده مرا به حرکت مجدد وادارند. جراح به آنها اطلاع داد که مرگ چند دقیقه پیش اتفاق افتاده است.

در این زمان احساس می‌کردم که تونلی در بالای اتاق عمل به وجود آمده و در من این علاقه به وجود آمده بود که از این دهلیز بگذرم. پس از اینکه داخل آن شدم، آن را بسیار تاریك یافتم و زمانی که به قسمت‌های پایانی آن رسیدم، به فضایی چشم دوختم که مملو از زیبایی، روشنایی، عشق و محبت بود. در نگاه اول به نظر می‌آمد که اینجا باید مکان مقدسی بوده باشد. با مشاهده گلها و گیاهان یك حالت معنوی و روحانی به من دست می‌داد.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پس از اینکه تصمیم گرفتم در این ناحیه قدم بزنم، با انسانهایی برخورد کردم که در میان درختها و گلها مشغول حرکت بودند. عده‌ای از آنها با حرکت دست رفتار دوستانه‌ای را نشان می‌دادند و جمعی به طرف من می‌آمدند و قصد داشتند که با من وارد صحبت شوند. یکی از آنها پدرم بود که دوسال پیش فوت شده بود. اندام او بسیار نورانی و درخشنده به نظر می‌آمد. او را از هر زمان دیگر خوشحالتر و آرامتر می‌یافتم و خیلی هم جوانتر به نظر می‌رسید. در گوشه‌ای دیگر با پدربزرگ و مادر بزرگم ملاقات کردم. همهٔ آنها با دیدن من احساس شادمانی می‌کردند. در این زمان پدرم به من گفت: زمان برای تو فرا نرسیده، تو بایستی برگردی. هرچند این حرفها برای من دلپذیر نبودند، ولی در ضمن از دیدار شوهرم و فرزندانم هم خوشحال می‌شدم.

پس از اینکه تصمیم گرفتم برگردم، احساس کردم بسرعت به طرف عقب کشیده می‌شوم. در این زمان یك فرشته نورانی یا ساخته و پرداخته از نور را مشاهده کردم که بسرعت به طرف من آمد و دستم را گرفت و تکان داد و گفت: آهای، خانم، هرگز مرا از یاد نبر.»

اینها داستانهای عوامانه نیستند

در داستان فوق بسیاری از عناصر و اجزای احساس لحظات نزدیك به مرگ وجود دارد، تنها به نظر می‌آید که چند سطر پایانی آن در زمینه رؤیت فرشته و خداحافظی با او ساخته و پرداخته ذهن گوینده بوده باشد. تصور می‌شود ضمیر ناخودآگاه قادر به پرداختن و ساختن این افسانه‌ها بوده باشد. آیا این بانوی محترم و موقر اقدام به جعل یك گزارش کرده است؟ آیا او پس از مشاهده و شنیدن حرفهای من در برنامه‌های تلویزیونی خانم اوپراه و دوناهوئه به همان صورتی که تصور می‌کرده، داستانی را ساخته و پرداخته است؟ آیا او واقعاً چنین ادراکی داشته ولی تنها قسمت پایانی را به آن اضافه کرده است؟

پرسش‌های بالا و برخی از سؤالات مشابه با آنها در تمام طول پژوهش در مقابل ما بوده‌اند. ما از خودمان می‌پرسیدیم: آیا ادراکات لحظات نزدیك به مرگ از اصالت و حقانیت برخوردار هستند؟ آیا این گزارشها توسط کسانی خلق و ساخته شده‌اند که پس ازمشاهده برنامه‌های تلویزیونی ما و یا خواندن داستانهای دیگر به فکر داستان‌سرایی افتاده‌اند؟ آیا این مطالب بیانگر انتظار آنها از جریاناتی است که تصور می‌کنند پس از مرگ ایجاد می‌شوند؟ آیا آنان فرهنگ عامیانه عصر جدید را طراحی و اجرا می‌کنند؟

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این تضادها همیشه در جریان تحقیقات علمی وجود دارند. آیا ضمیر ناخودآگاه بشر برای فرار از ترس سنتی از مرگ به جعل چنین داستانی اقدام کرده و بعد با چشم‌اندازهای زیبا و دلفریب آن را تزیین و آرایش نموده است؟

خیلی دشوار است که برای پیشگیری از آلودگیهای احتمالی فرهنگی به تجزیه و تحلیل این مطالب و حذف نکات نادرست بپردازیم. آیا معنی و مفهوم اعتقاد ملت‌ها در مکانهای مختلف و در قرون متعدد به اصالت ادراك لحظات نزدیك به مرگ به این خاطر بوده که به علاقه و تمایل او برای عمر ابدی یك دلیل تجربی و عینی ارائه دهد؟ آیا انسان برای از بین بردن ترس از مرگ و یا پایان همه چیز پس از عمر دنیوی به این داستان‌پردازیها نیاز داشته است؟ متخصصان علم‌الاساطیر یا متئولوژیست‌ها به نیاز انسانها به داشتن اسطوره اشاره و تأکید می‌کنند. ژوزف کامپبل که یکی از متئولوژیست‌های بزرگ و نام‌آور است، معتقد است: ما به قهرمانان و شجاعانی نیاز داریم که پیوند مشترك فرهنگی و آئینی را در بین افراد پراکنده و از هم گسسته به وجود آورند و در پرتو این پیوستگی آنان را در مقابل ناشناخته‌ها حفظ کنند. برخی از این پژوهشگران معتقدند که ادراك لحظات نزدیك به مرگ یکی از این اسطوره‌های جدید است که موجبات زدودن ترس از مرگ و رسیدن به آرامش در زندگی را فراهم می‌سازند.

کارول زالسکی استاد خداشناسی یا علوم دینی در دانشگاه هاروارد معتقد است که: ادراکات لحظات نزدیك به مرگ از بینش‌های دینی سرچشمه می‌گیرند. به نظر او از هزاران سال پیش این نوع تجربیات روحی وجود داشته‌اند و زمینه را برای باور مردم به وجود قدیسین فراهم آورده است.

در ماههای پایانی سال ۱۹۹۰م یان استونسون که یکی از معتبرترین پژوهشگران جهان در زمینه فرا روان‌شناسی یا پارا سایکولوژی است، در مجله پزشکی معتبر لانست[1] مقاله‌ای را به چاپ رسانده و در آن این مطلب مهم و جالب را مطرح کرده بود که برای ادراك لحظات نزدیك به مرگ، ما لزوماً به این نیاز نداریم که لحظات نزدیك به مرگ را تجربه کنیم. او ترس

---

۱. در روزهای بسیار گرم مرداد ۱۳۷۴ که این صفحات ترجمه می‌شدند، با لطف دوستم آقای مرندی به فهرست طویلی از خلاصه‌های مقالات علمی پزشکی در سیستم مدلاین دسترسی پیدا کردم که هم به ادراکات انسانها در لحظات مرگ مربوط می‌شدند و عده‌زیادی از آنها در مجله معتبر لانست که برای جامعه‌پزشکی نامی آشناست، چاپ شده بودند ـ مترجم.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

را عامل اصلی پیدایش این پدیده‌ها معرفی کرده و با نوعی نگارش طنزگونه پیشنهاد کرده که به جای ادراکات لحظات مرگ، «ادراك ترس از مرگ» گفته و نوشته شود.

این عقیده پس از بررسی مدارك پزشکی افرادی مطرح شده که به ادراك لحظات نزدیك به مرگ نایل آمده بودند ولی از لحاظ پزشکی در شرایط نزدیك به مرگ نبوده‌اند.

من با این عقیده آقای دکتر استونسون مخالفت کردم و دلایل خودم را طی نامه‌ای برای مجله لانست فرستادم که به چاپ رسید. او در این مقاله درگیر بحث فلسفی و تخصصی لاینحلی شد که می‌بایست «لحظه مرگ» و «محدوده نزدیك به مرگ» را تعریف و مشخص کند، شاید برای حکیم‌باشی‌های چند صد سال پیش صحبت دربارهٔ فرد زنده و مرده خیلی راحت‌تر بود، ولی در عصر ما که ماشین‌های پزشکی [تنفس مصنوعی و حافظ نظم قلب] اختراع شده اند، مشخص کردن این مطلب که این فرد مرده یا نمرده و اگر مرده در اثر چه حادثه‌ای [مثل مرگ مغزی] بوده بسیار مشکل است.

من به عنوان پزشك می‌دانم که بسادگی نمی‌توان لحظه مرگ را مشخص کرد، ولی در ضمن از زاویه متفاوتی نسبت به زالسکی و یا استونسون به این مقوله می‌نگرم. اگر بیماری احساس کند که نزدیك به مرگ قرار گرفته و دارای ضایعه یا بیماری خاصی باشد که از نظر او کشنده تلقی شود، در این شرایط تجربیات او ادراکات لحظات نزدیك به مرگ تلقی می‌شود. شاید در این لحظات پرالتهاب بیمار بهتر به این نتیجه برسد که در شرایط نزدیك به مرگ قرار گرفته تا پارا سایکولوژیست یا تئولوژیستی که مدتها بعد به بررسی مدارك پزشکی او می‌پردازد.

از سالها پیش این مطلب مطرح شده که برخی از افرادی که واقعاً آن قدر بدحال نیستند که در آستانه مرگ قرار گرفته باشند، ممکن است به ادراکات لحظات نزدیك به مرگ نایل آیند. برای مثال یك مجموعه جالب و بی‌نظیر از ادراکات نزدیك به مرگ در مجله سوئیسی کلوپ کوهنوران آلپ‌در سالهای پس از ۱۸۰۰ م. به چاپ رسیده است. در این مجله شرح حال کوهنوردانی چاپ شده که از ارتفاعهای بسیار بلند سقوط کرده، ولی زنده مانده‌اند. این افراد هم همانند انسانهایی که دچار ایست قلبی شده‌اند، از احساس خروج از بدن، غوطه‌ور شدن بر بالای ابرها و احساس رسیدن به آرامش و آسایش سخن گفته‌اند. هرچند برخی از این کوهنوردان صدمات جسمی مهمی را تجربه نکرده بودند، ولی در

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شرایطی قرار گرفته بودند که در آستانه مرگ تصور می‌شده‌اند.

برای ادراك لحظات نزدیك به مرگ تنها دو توصیف متفاوت می‌تواند مطرح شود:

* ادراکات لحظات نزدیك به مرگ یك دروغ‌پردازی ناخودآگاهانه است که افراد به‌صورت ناخودآگاه و پس از اینکه در شرایط مرگ آفرین قرار می‌گیرند، به خلق آن می‌پردازند. اگر این موضوع درست باشد، بنابر این دیگر اعتقادات مذهبی و فرهنگی نمی‌توانند در ایجاد آنها مؤثر بوده باشند. اگر آنها را نتیجه استقرار در شرایط سخت بنامیم و برای آنان اصالتی قائل نشویم، در این حال روان‌شناسان بایستی به توجیه و تعبیر این مطلب بپردازند که چطور در شرایط سخت و دلهره‌آور مرگ، انسان فرصت و فراغت انجام این کارها را پیدا می‌کند؟

* ادراك لحظات نزدیك به مرگ در زمانی به بیماران دست می‌دهد که در شرایط احتضار بوده باشند. من با این مطلب موافقم. من انسانهای زیادی را دیده‌ام که پس از خروج از حالت اغماء و یا ناخودآگاهی عمیق از عبور از دهلیز و یا مشاهده نور سخن می‌گویند. آنان در شرایطی نبوده‌اند که به جعل داستان بپردازند. در بسیاری از موارد، پس از خروج از حالت اغماء، ناخودآگاه این افراد پالایش یافته و متحول می‌شوند.

با توجه به دستاوردهای بشر در ادراك لحظات نزدیك به مرگ، معلوم می‌شود که در سیستم عصبی بشر رمزها و رازهای بسیار شگفت‌انگیزی وجود دارد که دانشمندان بتازگی شروع به کشف و بررسی آنها کرده‌اند.

پس از اینکه من به صدها گزارش ادراك لحظات نزدیك به مرگ گوش دادم، به این نتیجه رسیدم که این وقایع اصیل و واقعی هستند. در بسیاری از موارد این پدیده‌ها توسط افرادی احساس و ادراك شده که اطلاعی از این مضامین نداشته و در این زمینه نه مطلبی خوانده بودند و نه گزارشی شنیده بودند. در واقع تا حدود ۵ سال پیش کمترین اشاره‌ای به این مضامین در رسانه‌های همگانی نشده بود. چگونه می‌توانیم فکر کنیم که صدها بیماری که از ادراکات خویش در لحظات نزدیك به مرگ سخن می‌گویند، این مطالب را از دیگران شنیده یا اقتباس کرده‌اند؟! اینها یك سلسله داستانهای دست دومی نیستند که در نهایت به وسایل ارتباطات جمعی کشیده شده باشند. در حقیقت اینها مجموعه‌ای از تجربیات روحی دست‌اول هستند که برخی از افراد در برخورد با آنها دچار شگفتی و تعجب شده و به دنبال تفسیر و توجیه علمی آن به حرکت درآمده‌اند.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در شرایطی که بیماری با وضوح و روشنی صحبت از رؤیت حضرت عیسی مسیح(ع) و نشستن در کنار ردای آن بزرگوار می‌کند،[۱] اگر به این مطالب کم‌توجهی شود، به شخصیت و صداقت او اهانت شده است. در بسیاری از موارد پزشکان نمی‌توانند مطالبی را که پیش از این در کتابهای پزشکی نوشته نشده و یا از نظر آنها توجیهات علمی ندارند، درک کنند.

نتایج پروژه پیدایش تحول در بیمارانی که به ادراك لحظات نزدیك به مرگ نایل شده‌اند نشان می‌دهد که این رؤیت و شهودها آنچنان آثاری در این افراد به جای می‌گذارد که برای تمام عمر استمرار پیدا می‌کند. اگر اصالت و حقیقتی در این پدیده‌ها نباشد، هرگز این نتایج شگرف را به بار نمی‌آورند. از سوی دیگر مطالعات ما نشان دادند که اینها حتی در کسانی اتفاق می‌افتند که خودشان هرگز تصور نمی‌کنند که با تغییر و تحولی روبرو شده‌اند.

بررسیهای ما نشان دادند که این ادراکات [متکی بر فرهنگ و آئین] نیستند و تحت تأثیر شنیدن یا خواندن مطالبی در این زمینه صورت نگرفته‌اند، زیرا در چند سال پیش در سطوح جامعه و خانواده صحبتی از این مقوله نمی‌شده و کمتر کسی اطلاعاتی در این زمینه‌ها داشته است. شاید پس از چاپ و انتشار کتاب نزدیکتر به فروغ تابان من در چند برنامه رادیویی و تلویزیونی به بیان مطالبی در این زمینه‌ها پرداختم. در این شرایط بود که برخی از افراد جامعه متوجه شدند که به ادراك لحظات نزدیك به مرگ نایل آمده و احیاناً پس‌از آن تغییراتی هم در وجود آنان پیدا شده است. ولی آنها نه هرگز در این باره با کسی حرفی زده و نه بر روی این پدیده‌ها نامی نهاده بودند.

اینها داستان یا رؤیا نیستند. این حالات تحت تأثیر داروهای بیهوشی و یا تب بسیار شدید به وجود نیامده‌اند. از آنجا که هسته مرکزی تمام این ادراکات مشابه هستند، بنابر این امکان ندارد عده‌ای به صورت تصادف مطالب مشابهی را بیان کنند. این پدیده‌ها درست به همان صورتی توسط کودکان ۵ یا ۶ ساله بیان شده‌اند که افراد ۸۰ یا ۹۰ ساله از آنها سخن گفته‌اند. برخی از این سالمندان شاید ۵۰ سال پیش با این تجربه جالب برخورد کرده باشند، ولی هنوز خاطره آن را بخوبی حفظ کرده‌اند. اگر این وقایع در زمان کودکی اتفاق افتاده باشد،

---

۱. از آنجا که این کتاب در کشوری تألیف شده که اکثریت عظیمی از مردم مسیحی هستند، بنا بر این در لحظات مرگ بیماران به رؤیت حضرت عیسی مسیح پیغمبر خودشان نایل می‌شوند، اگر این وقایع در کشورهای دیگر با مذاهب متفاوتی اتفاق بیفتد، در این شرایط بیماران به رؤیت پیامبر و رهبران مذهبی خودشان نایل می‌شوند ـ مترجم.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آنها در این شرایط درست با همان شور و حال دوران کودکی به شرح و بیان آن می‌پردازند. برعکس خاطرات معمولی، هرگز این مطالب بر اثر گذر زمان از لوح ضمیر انسانها زدوده نمی‌شوند و همچنان تازه باقی می‌مانند.

داستانهای واقعی

«در جریان به دنیاآمدن دخترم، خونریزی شدیدی داشتم و این وضعیت باعث شد تا کادرهای پزشکی بسرعت به گرد بسترم جمع شوند. در حالی که آنان مشغول به کار بودند، من از شدت درد به خود می‌پیچیدم.

پس از مدتی ناگهان درد متوقف شد و در این شرایط به سمت پایین نگاه کردم و متوجه شدم که آنان چگونه با سرعت مشغول فعالیت هستند. یکی از دکترها به همکارش می‌گفت که دیگر ضربان نبض را احساس نمی‌کند.

چند لحظه دیگر خودم را در داخل دهلیزی مشاهده کردم که به سوی نور شدیدی حرکت می‌کند. در این زمان ندایی در گوشم پیچید که باید برگردم. علاوه بر این صدای ظریف، یکی از دوستان قدیمی را دیدم که در این زمان در شهر دیگری زندگی می‌کرد. او هم مرا تشویق به برگشتن می‌کرد.

یك ضربه الکتریکی که برای به حرکت درآوردن قلبم به من وارد شده بود، مرا به بالا پرتاب کرد و پس از اینکه به روی تخت افتادم، درد شدیدی را احساس کردم. بسرعت به داخل اتاق جراحی برده می‌شدم تا خونریزی‌ام را متوقف کنند.

در حدود سه هفته بعد که به اندازه کافی بهبود پیدا کرده بودم، همسرم به من اطلاع داد که یکی از دوستان قدیمی که در شرایط کنونی در شهر دیگری اقامت داشت، در همان روزی که من تحت عمل جراحی قرار گرفتم، بر اثر تصادف فوت شده بود.»

(یك بانوی ۵۰ ساله)

«من و همسرم با یکدیگر توافق کرده بودیم که دیگر او باردار نشود. در ژوییه ۱۹۵۹م در معدن در جریان یك حادثه به سختی زخمی شدم. پس از اینکه مرا به بیمارستان بردند، پزشك تشخیص داد که من مرده‌ام. ولی با کوشش‌هایی که به عمل آمد، من دوباره زنده شدم و در شرایط اغماء به زندگی ادامه دادم. این حالت در حدود یك هفته به طول انجامید.

در شرایط بیهوشی احساس می‌کردم در جایی مشغول قدم زدن هستم که خورشید دارد طلوع می‌کند. در این زمان دست بسیار بلندی که آستینی سفیدرنگ داشت، به سوی من دراز گردید. من با علاقه و احترام شروع به لمس این دست کردم که ناگهان متوجه شدم

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بسرعت به سمت عقب کشیده می‌شوم. در این زمان صدایی را شنیدم که می گفت:
«نگران نباش. تو با سلامت کامل برمی‌گردی. پسرت هم کاملاً سالم است.»
چند ماه دیگر متوجه شدم که زنم آبستن است و پسر ما درست در روز سالگرد تصادف متولد شد.»

(یك مرد ۶۶ ساله)

«در سالهای کودکی در شرایطی که در یك ساختمان متروکه مشغول بازی بودم، سقوط کردم و روانه بیمارستان شدم. در بدو ورود به بیمارستان در حالت اغماء بودم. در این شرایط احساس می‌کردم که در فضا به حالت غوطه‌ور قرار دارم. در این زمان به پایین و به بدنم نگاه کردم. به این ترتیب قانع شده بودم که مرده‌ام.
در این شرایط فردی نزدیك من آمد و گفت که او پدر من است. پدرم پیش از تولد من فوت شده بود. دستهای او به سوی من دراز شده بود و در جلوی دستان او بر روی زمین خطی کشیده شده بود که من تصور می‌کردم اگر از این خط بگذرم، دیگر این امکان را پیدا نمی‌کنم که بازگردم. من حق انتخاب داشتم. در این شرایط کمترین آثاری از ترس یا نگرانی در وجود من نبود. من به مادر و برادرم فکر کردم و برگشتم.
پس از اینکه چشمانم را باز کردم، خانم پرستار را فرا خواندم و داستان را برای او گفتم. ولی به نظر می‌آمد که او احساس می‌کرد من تحت تأثیر داروهایی که به من تزریق شده، دچار این حالتها شده‌ام.»

(یك مرد ۵۶ ساله)

«زمانی که ده ساله بودم، بر اثر سقوط از اسب بیهوش شدم و چند ساعت در این شرایط به‌سر می‌بردم. پزشکی که به بالین من آمده بود، اظهار می‌کرد که ممکن است من هرگز از حالت اغماء خارج نشوم. من این پزشك را می‌دیدم. پس از مدتی متوجه شدم که از جسمم خارج شده و در شرایط معلق و غوطه‌ور در فضا هستم. من می‌توانستم به همه جا نگاه کنم، از جمله به تن خودم که بر روی زمین افتاده بود! در این شرایط بانویی را دیدم که لباسی سفید و بسیار مجلل پوشیده بود. او نزد من آمد و گفت: تو باید برگردی و به خانه‌ات بروی. زمانی که مرا دودل و دچار شك و تردید دید، اضافه کرد: بالاخره روزی دوباره به اینجا برمی‌گردی.»

(یك مرد ۹۰ ساله)

«تا زمانی که در کنفرانس دکتر مورس شرکت کردم، از مضمون ادراکات لحظات نزدیك به مرگ بی‌اطلاع بودم. پس از اینکه او از سادگی و فراوانی ادراکات نزدیك به مرگ در بین بچه‌ها صحبت کرد، تصور کردم این مطلب شامل من هم می‌شود.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تقریباً هشت ساله بودم که برای درمان یك دندان درد به مطب دندان پزشکی رفتم. او تشخیص داد که این دندان بایستی کشیده شود و برای اینکه دردی را احساس نکنم مرا با اتر بیهوش کرد. چند لحظه بعد احساس کردم که دو نفر شده‌ام. یکی بر روی تخت دندان پزشکی است و دیگری بر بالای او در فضا مشغول طیران است. پس از لحظه‌ای متوجه شدم که گویی در داخل یك لاستیك اتومبیل قرار دارم و این لاستیك با سرعت زیادی در درون دهلیزی به حرکت مشغول است. فضای این تونل کاملاً تاریك بود. بعدها متوجه شدم که در آن شرایط بر اثر کاربرد بیش از حد لازم و مجاز اتر، قلب من از حرکت بازایستاده بود. در آن شرایط من به دو نفر تبدیل شده بودم. این جریان خیلی ساده به نظر می‌رسد.»

(یك بانوی ۵۶ ساله)

«در سال ۱۹۶۰م من ادراك لحظات نزدیك به مرگ را تجربه کردم. من بتازگی زایمان کرده بودم و احساس کسالت می‌کردم. به علت پیدایش لخته خونی در یکی از وریدهای پایم در بیمارستان بستری شدم. آنان اهمیتی برای این مضمون قائل نبودند، ولی من احساس می‌کردم که برخی از جریانات پرخطر دارند در درون بدن من شکل می‌گیرند.

بالاخره این پدیده مرگبار در حدود ساعت پنج صبح اتفاق افتاد. این لخته از جدار رگهای پایم کنده شده و پس از رسیدن به ریه‌هایم به علت انفارکتوس ریوی و شوك حاصله از آن قلب من از حرکت باز ایستاد. این واقعه زمانی پیدا شد که یك خانم پرستار نوزادم را پیش من آورده بود. من با هیجان به صورت نیم‌خیز بلند شده و پایم را حرکت دادم که پس از چند لحظه بی‌حرکت شدم. در این جریان بر روی زمین غلتیدم و جهان در برابرم تاریك شد.

پس از لحظه‌ای به پایین نگاه کردم و متوجه شدم با زحمت کالبدم را بر روی تخت قرار داده‌اند. من با دقت زیادی می‌توانستم به این منظره بنگرم. برای مثال در این نقل و انتقال قسمتی از پاهایم برهنه شده بود و آنها کوشش می‌کردند لباس خواب بیمارستانی مرا مرتب کنند. از آنجا که لوله اکسیژن کار نمی‌کرد، یك خدمتکار بخش با زحمت مشغول جابجا کردن یك کپسول گاز اکسیژن بود. در این زمان متوجه شیون و زاری یك پرستار بودم که درخواست می‌کرد: دکتر را صدا کنید، شوهرش را خبر کنید، کشیش را احضار کنید. در این زمان متوجه این مطلب شدم که من درخارج از بدنم قرار دارم.

من در ارتفاع کمی بر بالای بستر غوطه‌ور بودم و احساس می‌کردم که در نزدیکی سقف قرار دارم. در این زمان زنی با عجله به بالای سرم آمد و از پرستار علت سر و صدا را پرسید. در آن لحظات می‌توانستم بدنم را مشاهده کنم که سرم با چشمان بسته بر روی

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بالش قرار گرفته و موهایم بر روی قسمت دیگری از بالش و تشك ریخته شده بود. لبهایم کبود شده بود.

من در داخل این بستر نبودم. من در داخل فضا مشغول پرواز بودم.

دقت شنوایی من به میزان بسیار زیادی افزایش پیدا کرده بود. من بیماران دیگررا می‌دیدم و به حرفهای آنان گوش می‌دادم. یکی از این بیماران از سر و صداهای شدیدی که از نزدیك تخت من به گوش آنها می‌رسید شکایت می‌کرد.

در این زمان یکی از پزشکانی را که از زمان کودکی با ما آشنا بود، مشاهده کردم. او به یك پرستار گفت که به منزل مادرم تلفن کند. از آنجا که پس از مدت کوتاهی مادرم را در سرسرای بیمارستان دیدم، متوجه شدم این درخواست بسرعت انجام گرفته بود.

در این حال و احوال بسیار راحت و آرام بودم. اصلاً دردی را احساس نمی‌کردم. من حالت و موقعیت یك ناظر را داشتم. در این شرایط خود را در مرز بین دو جهان احساس می‌کردم؛ دنیایی که آن را می‌شناختم و جهان دیگری که از وجود آن بی‌خبر بودم.

زمانی که به سقف نگاه کردم، متوجه شدم که مانند منظره آسمان آبی همراه با حرکت چند لکه ابر به نظر می‌آید. در ورای این ابرها، گرد و غبار مشاهده می‌شد.

در این زمان خود را در مدخل راهروی باریکی یافتم که سقف و اطراف آن با پارچه‌های رنگی پوشیده شده بود. شما ممکن است در مدخل برخی از رستورانها با این نوع مناظر روبرو شده باشید. در انتهای این معبر یا راهرو نور بسیار شدیدی به چشم می‌خورد.

من چیزی را در درون این معبر مشاهده نکردم تا بتوانم در این لحظه دربارهٔ آن سخن بگویم. ولی پس از اینکه به قسمت‌های پایانی آن رسیدم، متوجه شدم که کسانی در آن حوالی هستند که در نهایت شادی و سرخوشی قرار دارند. به نظر می‌آمد که آنان هم از مشاهده من شادمان شده‌اند.

پس از اینکه بار دیگر نگاهی به پایین انداختم، مشاهده کردم که پزشکان و پرستاران بربالین بیمار ـ یعنی من ـ مشغول فعالیت هستند. کاملاً برای من قابل رؤیت بود که بیمار نمی‌توانست نفس بکشد و یا کمترین حرکتی داشته باشد.

در این زمان کشیشی به بالین جسد آمد و گفت: من برای روح او دعا می‌کنم. پرستاری که با عجله از طبقه دیگر خودش را به این مکان رسانده بود، در پایین تخت ایستاد. او به پرستاری که نزدیك او بود گفت: خیلی حیف شد. اصلاً زمان مرگ او نبود. او فقط ۲۵سال داشت.

من می‌توانستم صدای گریه خفیفی را که از راهروی بیمارستان می‌آمد، بشنوم. این گریه شوهرم بود که به عمه‌اش می‌گفت: چطور این خبر را به بچه‌ها بدهم؟ عمه‌اش که پرستار

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بود و در نزدیکی او به دیوار تکیه داده بود، می‌گفت: او طفلك مادر مهربانی بود.
من از بالا بخوبی می‌توانستم افرادی را که در راهرو جمع شده بودند مشاهده کنم و همچنین گروهی از کادرهای پزشکی را که در اطراف تخت من جمع شده بودند. در این شرایط من بسیار آرام و آسوده خیال بودم و کوشش داشتم چیزهایی را ببینم که پیش از این قادر به دیدن آنها نبودم.
در این زمان یکی از آنها فشار زیادی را به قفسه سینه من وارد آورد و پس از لحظه‌ای چشمان من باز شد.
پس از آن من بارها و ساعتها به سقف نگاه می‌کردم و گویی می‌خواستم بار دیگر از ورای آن به آسمانها نگاه کنم.
من بارها دربارهٔ این تجربه روحی فکر می‌کردم، ولی تصور نمی‌کردم که نظایر این وضعیت برای افراد دیگر هم اتفاق افتاده باشد. بالاخره یك روز از طریق یك برنامه رادیویی از این مضمون آگاه شدم. پس از آن بسیار خوشحال شدم، زیرا متوجه شدم در این جهان افراد دیگری هم وجود دارند که به این تجربه دل‌انگیز رسیده‌اند.

(یك بانوی ۵۷ ساله)

تمام این گزارشها در زمانی جمع‌آوری شده‌اند که هنوز بحث دربارهٔ ادراکات انسانها در زمان مرگ به رادیوها و تلویزیونها کشیده نشده بود. از همه مهم‌تر تا این اواخر هیچکدام از این افراد از وجود ادراکات نزدیك به مرگ حتی کمترین اطلاعی نداشتند.
آیا می‌توان به این افراد گفت: «تمام تجربیات شما در زمینه ادراکات نزدیك به مرگ تخیل و توهم محض است؟ خود من که این طور فکر نمی‌کنم.

هسته مرکزی این ادراکات

همان طور که پیش از این به آن اشاره شد، در یکی از گزارشها بانویی به رؤیت فرشته‌ای اشاره کرد که کودکی در بغل داشته و با تکان دادن دست با این بانو احوالپرسی و خداحافظی کرده است. این مشخصات با هویت فرشته‌ای به نام الویس تطابق دارد که برخی از فرهنگ‌ها با آن آشنایی دارند، بنا بر این اگر بخواهیم برای این ادراکات یك مفهوم و ماهیت گسترده و جهانشمول قائل شویم، در این شرایط چگونه می‌توانیم به تفسیر و توجیه این مفهوم که دارای ویژگی خرده فرهنگی است بپردازیم؟ از سوی دیگر علاوه بر رؤیت حضرت عیسی مسیح(ع)، گاهی بودائیانی که در این کشور اقامت دارند، در لحظات نزدیك

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به مرگ به دیدار بودا می‌رسند. این مطلب می‌تواند در مورد سایر مذاهب و آئین‌ها گسترش پیدا کند. و هر فرد در زمان مرگ به رؤیت پیامبران، رهبران مذهبی و مقدسان خود برسد. از همه عجیب‌تر برخی از کودکان در این شرایط برخی از آموزگاران خود را مشاهده می‌کنند که زنده‌اند. برای تفسیر این پدیده‌ها که از جنبه وحدت و جهانشمولی این پدیده می‌کاهند چه توجیهی می‌توانیم ارائه دهیم؟

پس از سالها مطالعه در زمینه این نوع از تجربیات روحی در بین کودکان من به یك جواب قانع‌کننده رسیده‌ام. در تمام این ادراکات، هسته مرکزی مشخصی وجود دارد که در تمام فرهنگ‌ها و ادیان مشابهند، ولی در ضمن برخی از پیرایه‌ها هم وجود دارند که ممکن است هر ملت و قومی آن را به این رؤیتها اضافه کند. احساس خارج شدن از بدن، عبور صعودی از یك دهلیز، مشاهده انسانهایی که کالبد آنها از نور ساخته شده و احیاناً برخی از عناصر دیگر در تمام این نوع مشاهدات به چشم می‌خورند، در کنار این مفاهیم مشترك ملت‌ها و فرهنگ‌ها، برخی از مضامین جانبی هم می‌تواند وجود داشته باشد. در این زمینه بویژه به برخی از شخصیت‌هایی اشاره می‌کنیم که دارای نماد مذهبی هستند.

بنابراین اگر بانویی در یکی از ایالات میانه غربی آمریکا به رؤیت الویس نایل آمده و او را در میان پرتوهای آسمانی دیده، در سایر نقاط ممکن است به صورت حضرت عیسی مسیح(ع)، سایر انبیاء الهی و سایر شخصیت‌های مذهبی مشاهده شوند. بنابر این ما بایستی به عناصر مهم و هسته‌ای این نوع ادراکات توجه داشته باشیم.

اجازه بفرمایید در اینجا به بیان مطالبی بپردازیم که ریشه در فرهنگ ملل آفریقایی دارند. به این ترتیب زمینه مناسب‌تری به وجود می‌آید تا بهتر بتوانیم به بحث دربارهٔ فرهنگ خودمان بپردازیم.

از اعماق قاره آفریقا

آقای دکتر نسامانوم باوه که به عنوان استاد در دانشگاه زیمباوه در آفریقا به تدریس و تحقیق مشغول است، در نتیجه مطالعه کتاب نزدیکتر به فروغ تابان، مشاهدات بسیار اعجاب‌انگیزی داشته است. بنابراین، برای برخی از افراد این توهم پدید نمی‌آید که ادراکات نزدیك به مرگ یك پدیده آمریکایی است که از بطن وسایل ارتباطات جمعی این کشور زاییده شده است. این استاد آفریقایی مایل بود بداند که آیا چنین مقولاتی در کشور زیمباوه

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هم وجود دارد یا نه؟ او پس از کمی مطالعه در گزارشهای پزشکی و تماس با بقیه همکاران به ثبت ۱۵ مورد ادراك نزدیك به مرگ نایل آمد که در میان این افراد یك دندانپزشك، یك کارگر معدن، یك کارگر سازنده ذغال از چوب، یك بانوی خانه‌دار و یك مادربزرگ وجود داشتند. به این ترتیب از نظر آماری از چند طبقه متفاوت جامعه نمونه‌هایی در این آمار وجود داشتند.

در تمام این افراد پس از وقوع یك حادثه و یا پیدایش یك بیماری خطرناك، ادراکات لحظات نزدیك به مرگ به وجود آمده بود. در تمام این افراد ابتدا پرسش‌های استاندارد مطرح گردید و پس از آن از این افراد خواسته شد که به بیان این ادراکات بپردازند. پس از آن سؤالاتی دربارهٔ عقیده و آئین آنها مطرح گردید تا معلوم شود این تجربه چه معنایی برای آنها دارد.

این پدیده‌ها در برخی از موارد برای کسانی اتفاق افتاده بود که به تلویزیون، رادیو و یا حتی روزنامه دسترسی نداشتند. آنها انسانهای ساده‌ای هستند که هرگز در زمینه ادراکات انسان در لحظات مرگ مطلبی را نشنیده‌اند که بتوانند با خیالپردازی در این زمینه به جعل داستانهای مشابهی بپردازند. ولی تمام پانزده نفری که توسط دکتر نسامانوم باوه در لوزاکا در زیمباوه به این نوع تجربیات روحی رسیده‌اند، هسته اصلی ادراکات آنها درست همان مضامینی است که در سایر کشورهای جهان انسانهای دیگر به این نوع ادراکات دست یافته‌اند. به این ترتیب بار دیگر این نکته مهم به اثبات می‌رسد که ادراك لحظات نزدیك به مرگ یك تجربه اصیل روحی است که گروهی از [یا همه] انسانها در لحظات نزدیك به مرگ با آن روبرو می‌شوند و زاییده ذهن برخی از انسانها نیست و اختلافات فرهنگی در پیدایش آن بی‌تأثیر است. همان طور که در گزارشهای زیر مطالعه می‌فرمایید، تعدادی از سوژه‌های آفریقایی باور می‌کنند که در این موارد تحت تأثیر سحر و جادو قرار گرفته‌اند، ولی هسته مرکزی ادراکات آنان کاملاً مشابه با مقولاتی است که ما در آمریکا با آن مواجه می‌شویم. بسیاری از سوژه‌های آفریقایی در این شرایط تصور می‌کنند که تحت تأثیر شیاطین قرار گرفته‌اند. نصف این گروه آفریقایی در این شرایط به دخالت جادوگر می‌اندیشند. عده‌ای از آنها هم این نوع تجربیات را بدیُمن و یا بی‌شگون تلقی می‌کنند.

حالا توجه شما را به مطالعه برخی از این گزارشها جلب می‌کنم:

«پس از یك تصادف به شکستگی استخوان ران دچار شدم. برای مدت ۲۴ ساعت بر اثر

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شدت تصادف بیهوش بودم و در این لحظات فکر می‌کردم که مرده‌ام. در این زمان به محلی رفتم که عده‌ای بچه و بالغ وجود داشتند. آنان لباسهای سفید و بلندی پوشیده بودند که بسیار باشکوه بود. آنها بسیار شاد و خندان به نظر می‌آمدند. من نمی‌توانستم نژاد و رنگ پوست آنها را تشخیص دهم، زیرا تمام بدن آنها از نور تشکیل شده بود. زمانی که من به نزدیکی آنها رسیدم، آنها از آوازخوانی باز ایستادند و یك ندایی به من گفت: متأسفیم، ما منتظر شما نبودیم.

من با عجله برگشتم و پس از لحظه‌ای بار دیگر صدای آواز خواندن آنها بلند شد. من خیلی از آنها دور شدم.

من تصور می کنم یك نفر قصد داشته روح مرا جادو کند، ولی متوجه شده که من معصوم هستم.»

(یك مرد ۳۵ ساله ـ فروشنده)

«من در یك بوته‌زار مورد حمله یك ماده شیر قرار گرفتم. من و برادرم نزدیك به هم در کنار درختی کمین کرده بودیم تا یکی از بره آهوهایی را که از این منطقه می گذشت، شکار کنیم. من و او غرق تماشای یك گله آهو بودیم که ناگهان شیر به من حمله کرد و با فرو بردن چنگالهایش به قسمت راست قفسه سینه، مرا نقش زمین کرد و قصد داشت مرا تکه تکه کند. برادرم سریعاً با یك نیزه بلندی که نوکش به سموم کشنده و فلج کننده آغشته شده بود، حیوان را مورد حمله قرار داد. نیزه گلوی شیر را شکافت و آن را نقش زمین کرد. در این شرایط برادرم پیراهنش را پاره کرد و به پانسمان زخمها پرداخت و خونریزیها را مهار کرد.

در این احوال برادرم سعی می‌کرد با من صحبت کند تا آرام شوم، ولی من احساس می‌کردم که دارم به حالت جذبه و خلسه در می‌آیم. پس از لحظه‌ای احساس کردم که روحم از تنم خارج شده و من از طریق یك بزرگراه بسرعت به سوی آسمانها حرکت می‌کنم. در اطراف من انبوهی از ستارگانی به چشم می‌خوردند که معمولاً آنها را در آسمان می‌بینیم.

پس از مدتی متوجه شدم که ستاره‌ها در مسیر بزرگراه قرار می‌گیرند، بالاخره در وضعیتی قرار گرفتم که دیگر امکان رفتن به جلو وجود نداشت. در این شرایط نمی‌دانستم چه کاری باید انجام دهم. پس از مدتی بزرگراهها و ستاره‌ها ناپدید شدند و زمانی که چشمانم را باز کردم، خود را در بیمارستان یافتم.

من معتقدم که این واقعه برای ما خیلی بدشگون بود، زیرا زمانی که برادرم به خانه برگشت، مادرم را بیمار یافت و او روز بعد فوت شد.»

(یك مرد ۶۰ ساله ـ راننده تراکتور)

من بتازگی سکته کرده بودم. در این زمان احساس می‌کردم که مرا در درون کدوی بزرگی

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که درون آن خالی است نهاده‌اند. هرچند دهانه آن را که در سمت بالا بود مشاهده می‌کردم، ولی امکان خروج از آن را نداشتم. در این شرایط صدایی از مکان نامشخصی به گوش من رسید که می‌گفت: شجاع باش. دست مرا بگیر و از اینجا خارج شو. هنوز زمان برای رفتن تو فرا نرسیده است.

پس از اینکه مدتی را در درون کدو گذراندم، کوشش کردم که از آن خارج شوم.

من تصور می‌کنم برخی از انسانها کوشش می‌کردند تا مرا افسون کنند، ولی آنها متوجه شدند که من دارای روح معصومی هستم.»

(یك بانوی ۸۵ ساله و دارای ۶ نوه)

سه روز بود که به علت ابتلا به مالاریا در حالت اغماء بسر می‌بردم که تحت درمان قرار گرفتم. در این شرایط بیهوشی دو انسان را مشاهده کردم که به بالین من آمدند. یکی از آنها مرد و دیگری زن بودند. آنها به من گفتند که زمان برای مردن من فرا نرسیده است. من بایستی به خانه و کاشانه خود برگردم. هر زمان که مناسب بود، آن دو برای بردن من مراجعت می‌کنند. خود من هم می‌دانستم که زمان مردنم نیست، بلکه چند نفر کوشش می‌کنند تا مرا بکشند، ولی این دو نفر مانع کار آنها شده‌اند.»

(یك بانوی بیوه ۵۰ ساله با سه فرزند)

[توجه! در ژانویه ۱۹۹۰م این بیمار فوت شد. بر اساس حرفهای خواهرش که در زمان مرگ در کنار او بود، در لحظات احتضار این خانم صحبت از دو نفر می‌کرد که برای بردن او مراجعه کرده بودند.]

«من در خانه روستایی خودم سکته کرده بودم، ولی دیگران تصور می‌کردند من مرده‌ام. سه روز در این شرایط باقی ماندم. من خیلی شانس داشتم که در این مدت مرا دفن نکردند، زیرا آنان منتظر بودند تا پسرم بیاید.

در این زمان به سرزمین‌های دیگری رفتم و با انسانهایی با فرهنگ‌ها و لهجه‌های متفاوت گفتگو کردم[1]. من می‌توانستم با کمی کوشش زبان این افراد را بفهمم.

در این زمان فردی با زبان و لهجه خودم ـ بمبا ـ با من وارد صحبت شد و گفت: تو زودتر از

---

۱. در کتاب روحهای تسخیرشده طی فصول متعددی در این زمینه‌ها از پروازهای روحی ـ یا به زبان دقیق‌تر احساس خروج از بدن ـ بر اثر شرکت در مراسم آئینی اشاره شده که برخی از این موارد روزها به طول کشیده و در طی آن این افراد از فراز اقیانوسها به کشورهای دیگر پرواز کرده و با افراد دیگر و به زبان آنان به گفت و شنود پرداخته‌اند.

به خوانندگان گرامی توصیه می‌کنم به این کتاب بسیار جالب، علمی و مستند که توسط دکتر ویلیام سارجنت تألیف شده و ترجمه آن با این قلم از سوی انتشارات عطایی منتشر شده مراجعه بفرمایند ـ مترجم.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زمانی که ما انتظار داشتیم، به این مکان آمدی. لطفاً برگردید. پس از این جریان من از حالت بیهوشی خارج شدم.
تصور می‌کنم زمان مرگ من ترسیده بود.»

(یك مرد ۶۰ ساله ـ دغال‌فروش)

به این ترتیب شما با چند گزارش در مورد ادراکات نزدیك به مرگ آشنا شدید که توسط آقای دکتر نوم باوه برای من ارسال شده و در آنها برخی از پیرایشهای منطقه‌ای هم به‌چشم می‌خورند. در شکل مفصل‌تر این داستانها، برخی از آنان گفته بودند که پس از این جریان به سراغ حکیم‌باشی یا جادوگر قبیله رفته بودند تا از شر جادو و نفرینی که برای آنان شده بود، رهایی یابند.

در برخی از موارد گزارش خیلی ساده‌تر بود. یکی از آنها حکایت می‌کرد که در این شرایط از روی اشتباه به خانه دیگری رفته و ساکنان خانه با مهربانی از او خواسته بودند که خانه را ترك کند.

با اینکه این افراد در قسمت دیگری از این کره خاکی زندگی می‌کنند، ولی اساس و هسته مرکزی ادراکات آنان در زمینه تجربیات لحظات نزدیك به مرگ با ما مشابه است. برای مثال ورود به دهلیز، مشاهده انسانهایی که لباس سفید پوشیده‌اند و... در همه مشابه است. با این وجود این پدیده‌های مشابه در کشورهای مختلف به صورتهای متفاوتی تعبیر و توجیه می‌شود، زیرا فرهنگ آنها با یکدیگر اختلاف دارد.

جادوشده یا گیج شده

گاهی ادراکات نزدیك به مرگ برای برخی از انسانها حالت و سیمای ساحرانه پیدا می‌کند. این وضعیت بخصوص در شرایطی به وجود می‌آید که این نوع تجربیات روحی با چهارچوب اعتقادی فرد در تضاد و تعارض بوده باشد.

برای مثال جَمی را در نظر می‌گیریم. او پس از رسیدن به این تجربه شدیداً مضطرب گردید. او بر اثر ابتلا به مننژیت چرکی در آستانه مرگ قرار گرفته بود. تحت تأثیر تب شدید و وخامت بیماری او به ادراکات نزدیك به مرگ رسیده بود. پزشکان در این شرایط تنها ده درصد به زنده ماندن او امید داشتند.

در این شرایط که او از تنش خارج شده بود، از بالای اتاق به پایین نگاه می‌کرد و

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شاهد کوشش پزشکان و پرستاران برای نجات خود بود. بقیه داستان این گونه بود:

ناگهان تاریکی همه جا را فرا گرفت. من از این وضعیت بشدت ترسیدم. پس از گذر از تاریکی [دهلیز] به باغ سرسبزی رسیدم که تصور می‌کردم بهشت است. در آسمان رنگین کمان بسیار بزرگی به چشم می‌خورد و عده‌ای از افرادی را که می‌دانستم مرده‌اند، در آنجا مشاهده کردم. در این شرایط من با حضرت عیسی مسیح(ع) به صحبت پرداختم.»

در این شرایط از روی کنجکاوی از او پرسیدم: سیمای حضرت عیسی چگونه بود؟

او گفت: «بسیار زیبا بود» پس از آن ساکت شد و به عنوان نشانه‌ای از اضطراب دستهایش را به یکدیگر می‌مالید.

در این شرایط به او گفتم: ممکن است در مورد حضرت عیسی مسیح به بیان توضیحات بیشتری بپردازید؟

او خیلی ناراحت به نظر می‌آمد. از میان جملات مبهم و پراکنده او استنباط کردم که در یك وضعیت بسیار جالب و زیبا و در میان انبوهی از نور به رؤیت فرد مقدسی نایل آمده که کالبد او از نور تشکیل شده بود. بر گرد کمر این فرد یك دستار قرمز و بر روی سرش کلاهی قرمز رنگ به چشم می‌خورده و در مجموع بیشتر به سانتاکلوس [بابانوئل] شباهت داشته تا حضرت مسیح. در این شرایط این دو نفر مدتی هم با یکدیگر صحبت کرده بودند. در این شرایط حضرت مسیح به این دخترخانم گفته بود که شایسته است که به تنش برگردد. پس از این جریان بود که این دخترخانم چشمانش را باز کرد و خود را در بیمارستان یافت.

داستان او برای من جالب بود. پس از بیان این نوع داستانها، کودکان و نوجوانان احساس آرامش می‌کنند، ولی به صورت واضح به نظر می‌آمد که این تجربه برای این خانم ناراحت‌کننده و ترس‌آفرین بوده است. مادر جمی به این علت او را نزد من آورده بود که در ماههای اخیر او بشدت گوشه‌گیر و درون‌گرا شده بود. این وضعیت درست بعد از بیماری او و رسیدن وی به ادراکات نزدیك به مرگ حاصل شده بود.

در این شرایط کوشش کردم تا بیشتر با او به بحث بپردازم.

ـ چرا این قدر ترسیده‌ای؟

ـ برای اینکه با حضرت عیسی صحبت کرده‌ام.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ـ اینکه ترسی ندارد.

ـ آخر من خیال نمی‌کنم که به بهشت رفته باشم. اگر من واقعاً به این سفر رفته بودم، پس حالا اینجا چکار می‌کنم. چطور ممکن است انسان سالمی به بهشت سفر کند؟

پس از آن برای مدتی ساکت ماند و بعد پرسش بسیار مهمی را مطرح کرد:

ـ آیا این یك سفر واقعی بود؟ آیا واقعاً این اتفاقات برای من صورت گرفته‌اند؟ من مطمئن هستم که این یك رؤیا نبود، زیرا خیلی روشن‌تر و واضح‌تر از یك رؤیا به نظر می‌رسید. آیا من واقعاً به بهشت رفته‌ام و با حضرت عیسی صحبت کرده‌ام؟

من به او گفتم که او این مطالب را در خواب ندیده و دیوانه هم نشده است. او خود بایستی در این زمینه تصمیم بگیرد که این نوع تجربیات برای او چه معنایی دارند.

او پس از شنیدن این مطالب آرام شد ولی هنوز از این نکته شکایت می‌کرد که بسیاری از عناصر این رؤیا با آنچه که در مدارس مسیحیان روز هفتم[1] دیده، مغایرت دارند. برای مثال تصویری که از حضرت مسیح(ع) بر روی دیوار کلیسای آنها نصب شده، پیامبر خدا را با کلاه و کمربند قرمز رنگ نشان نمی‌دهد. یك نکته دیگر این بود که به او آموخته بودند که انسان تنها پس از مرگ می‌تواند به بهشت برود. هرچند جمی یك دختر کم سن و سال بود، ولی می‌دانست افراد جامعه، کسانی را که ادعا می‌کنند با خداوند صحبت کرده‌اند، افراد سالمی نمی‌دانند و توصیه می‌کنند به روان‌پزشك مراجعه کنند. از آنجا که ادراکات او در لحظات نزدیك به مرگ با بنیان و اساس عقاید او تطبیق نمی‌کرد، بنا بر این دچار اضطراب و نگرانی شده بود.[2]

در هر صورت این رؤیتها یا رؤیاها کاملاً از بار فرهنگی و عقیدتی هم خالی نیستند. این دخترخانم بارها در ایام عید به فروشگاهها رفته و نه تنها بابانوئل را دیده، بلکه احیاناً دقایقی را هم بر روی پای او نشسته است. او در کلیسا به تصاویر قدیسان [مذهب مسیح] نگاه کرده که شباهت زیادی با این تصویر ذهنی دارند. در کلیسا جو عارفانه‌ای وجود دارد که انسان را به این افکار و تخیلات می‌کشاند. شاید هم در متن این ادراکات گوشه‌هایی هم از

---

۱. یکی از شعبه‌های مذهب مسیح(ع) ـ مترجم.

۲. در اینجا نکته بسیار مهم‌تری هم وجود دارد و آن توجه به این مسأله مهم است که در این موارد ادراکات لحظات نزدیك به مرگ حاصل آموزشهای عقیدتی و مشابه آنها نیست ـ مترجم.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

حوادث گذشته زندگی او بوده که وی قادر به تجزیه و تحلیل و یا درك آنها نشده است. از همه مهم‌تر او با پدیده‌هایی برخورد کرده که قادر به تفسیر و تعبیر آنها نبوده است.

یک تأثیر پایدار

پس از این ادراکات ممکن است که برای سالها شك و تردیدهایی در دل این افراد به‌وجود آید، ولی تقریباً همهٔ آنها پس از مدتی به این نتیجه می‌رسند که این تجربیات واقعی و اصیل هستند. ضمناً این پدیده بر روی آنان تأثیری را به جای می‌گذارد که نظیر آن هرگز تکرار نمی‌شود و شباهتی به رؤیا و توهم ندارد. در این میان بخصوص بایستی به رؤیت اشراق یا انوار عارفانه تأکید کرد که برای همیشه زندگی و دیدگاه روحی افراد را متحول می‌سازد.

غیرممکن است که افراد به صورت دیگری به این صورت دگرگون شوند.

هرچند ریشه و بنیان این ادراکات در همه انسانها و در تمام فرهنگ‌ها مشابه است، ولی در ورای آنها برخی از نکات اختصاصی وجود دارد که مربوط به ناخودآگاه جمعی این ملت‌هاست. موارد مشابه در این محدوده عبارت است از:

* خارج شدن از بدن
* دیدن فرشته‌ها و یا دیدار از افراد فوت‌شده
* سیر قهقرایی در عمر گذشته و مشاهده برخی از قسمت‌های آن
* برخورد با انبوهی از انوار درخشان و جذاب

در ورای این مطالب، بسیاری از مطالبی که از فرهنگ بومی آنان منشأ گرفته نیز اضافه می‌شوند. برای مثال:

* در ژاپن براساس مطالعه حدود ۴۰۰ مورد ادراك لحظات نزدیك به مرگ، معلوم شده که بسیاری از آنها به رؤیت رودخانه‌های تاریك و باغهای پرگل نایل شده‌اند.
* سرخپوستان آمریکا بهشت را به صورت باغ بسیار پرطراوت و مصفایی می‌بینند که بوروکراسی عجیب و بی‌نظم و ترتیبی بر آن حاکم است و افرادی که وارد می‌شوند، بارها به علل اختلاف حساب عودت داده می‌شوند.
* افراد انگلیسی و آمریکایی بارها به علل عاطفی و یا برای انجام کارهای نیمه تمام برگشت داده می‌شوند.
* افرادی از جزایر پولنزی که به رؤیت باغ مینو نایل آمده‌اند، آن را شبیه شهرهای

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آمریکایی معرفی کرده‌اند که غرق در نور و تحرك، سرو صداهای بلند و ساختمانهای بسیار رفیع هستند.

آیا این ادراکات با یکدیگر متفاوتند؟ در مجموع جواب این پرسش «نه» می‌باشد. علت اختلاف در این طیف وسیع از ادراکات این است که در اصل این احساس یك تجربه عارفانه است و این دستاوردهای روحی را نمی‌توان بخوبی بیان کرد. این نور و اشراق که در لحظات نزدیك به مرگ با آن روبرو می‌شویم، به هیچ چیز دیگری شباهت ندارد. آنچه که ما در لحظات نزدیك به مرگ به رؤیت آنها نایل می‌شویم، یك سلسله پدیده‌های مبهم و بی‌معنی نیستند. برای مثال تونل واقعاً به یك دهلیز شباهت دارد و انسانهایی که کالبد آنها از نور تشکیل شده، «انسانهای نورانی» هستند. بنابر این ما به عنوان انسان هوشمند این حق را داریم تا به تفکر و تعمق در این زمینه بپردازیم که این مناظر چه پیامی و معنایی می‌توانند و می‌خواهند به ما منتقل سازند. هرچند ما تاکنون با واژه‌هایی که این جمله پیچیده را تشکیل می‌دهند آشنا شده‌ایم، ولی هنوز به درك مفهوم کلی این پیام نایل نشده‌ایم.

شاید داستان دختری ۶ ساله که قادر به سخن گفتن نبود و با اشاره به بیان ادراکات خویش پرداخته است، بسیار جالب و قابل تأمل و تفکر بوده باشد.

این دخترخانم در جریان یك تصادف اتومبیل بشدت مصدوم شد. شدت ضربه باعث گردید که دیگر نتواند زبانش را حرکت دهد و آب دهانش را فرو ببرد. در این شرایط برای پیشگیری از خفگی او، از راه تراکئوتومی یا سوراخ کردن جلوی گردن تنفس می‌کرد. به این ترتیب تمام راههای سخن گفتن بر روی او بسته شده بودند. ولی در این شرایط او بخوبی می‌توانست کلیه مطالبی را که برای او بیان می‌کردند، درك کند.

بلافاصله پس از تصادف این دخترخانم اصرار داشت تا پدر و مادر او را به بالینش حاضر کنند. در زمان آمدن آنها به کلیسا، او به تصویری از حضرت عیسی مسیح اشاره کرد که بر دیوار اتاق نصب شده بود. پس از آن دسته‌ای از نور را نشان داد که از یك پنجره نیمه باز به داخل اتاق می‌تابید. بعد به نورهایی اشاره کرد که در تصویر بر گرد چهره مقدس حضرت مسیح به چشم می‌خوردند.[1] او ضمناً با زبان ایمایی یا پانتومیم از جریان حرکت در

---

۱. موضوع «افراد نورانی» و «چهره‌های نورانی» در تاریخ و فرهنگ کشور ما بسیار تأمل‌انگیز است و شاید با رؤیت ←

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یك دهلیز بلند، به دیگران خبر داد.

این دختر خانم با یك مورد ادراك لحظات مرگ آشنا شده بود و به صورت واضح و روشنی این مضمون را به پدر و مادرش منتقل ساخت. به این ترتیب بدون اینکه به نکات جالب اشاره‌ای شده باشد، او به مطالبی اشاره کرده که هسته‌اصلی و محتوای کلی ادراك انسانها در لحظات نزدیك به مرگ به حساب می‌آید.

تاریخی و باور آنها که از این نوع ادراکات سرچشمه گرفته باشد، مربوط باشد. در نقوش سنگی بیستون در نزدیکی کرمانشاه چهره «مهر» درحالی که دستاری بر گرد سربسته و نور از اطراف چهره‌اش می‌تابد مشاهده می‌شود. در نقوش سنگی متعدد ساسانیان در استان فارس بارها با این چهره‌های نورانی مواجه می‌شویم.

مراجعه به کتاب جالب ارداویرافنامه که از متون دوره ساسانیان است، بوضوح پدیده خروج از بدن و سیر و سیاحت در باغ مینو و... به چشم می‌خورد که همه از سابقه آشنایی این ملت با این مفاهیم خبر می‌دهند ـ مترجم.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

٦

تابلوی فرمان ادراکات عارفانه

آگاهی عرفانی نوعی از حالت بینش وبصیرت به
اعماق حقیقت است که توسط بحث های منطقی
وعلت ومعلولی به بن بست رسیده باشند.
(پروفسور ویلیام جیمز)

من با فردی ملاقات داشتم که در جریان جنگ در ویتنام بر اثر انفجار گلوله توپ شرپنل در کنارش بشدت زخمی شده بود و در شرایط بیهوشی و گیجی حاصله از موج انفجار و ترکشهای گلوله به داخل گودال آبی پرت شده بود. او از اینکه من به این نکته توجه پیدا کرده‌ام که او دیگر از ساعتهای مچی استفاده نمی کند، متعجب و درعین حال مسرور شده بود، بیایید به شرح حادثه نظری بیفکنیم:

«پس از انفجار گلوله توپ زخمی و بیهوش شدم و به داخل حفره پرآبی پرتاب شدم. صورت من به سمت پایین قرار گرفته بود، بنابراین شدیداً احتمال می‌رفت که بزودی خفه شوم. من متوجه حوادثی بودم که در کنار من اتفاق می‌افتادند. خون از بدنم جاری بود و در شرایط گیجی عمیق به سر می‌بردم. در این شرایط تصور می کردم که در حالت شوك قرار دارم. به جای اینکه از احساس این وضعیت آشفته و نگران باشم، در یك شرایط سرشار از آرامش و آسایش به سر می‌بردم. این احساس راحتی در آن بحبوحه جنگ و آدمکشی غیرطبیعی به نظر می‌آمد.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

همان طور که آرام و آسوده در گِل و لجن افتاده بودم، ناگهان احساس کردم که از جسمم خارج شده و از بالا به پایین و بدنم می‌نگرم. من بخوبی می‌توانستم هم به زخمهایی نگاه کنم که در جدار شکمم پدید آمده بودند و هم به موهایم بنگرم که آشفته شده بودند. ولی من به هیچکدام از اینها توجهی نداشتم. من در مورد خانواده‌ام نگران بودم، ولی هرگز نمی‌خواستم آنها در این وضعیت مرا ببینند. تمام لباسها و بدنم کثیف و خون‌آلود شده بود.

من تنها از اینکه مادرم مرا ببیند، ناراحت می‌شدم، ولی در مورد دیگران اصلاً ناراحت نبودم. در یك زمان از گوشه میدانِ دید من دو مرد ظاهر شدند که من آنها را می‌شناختم. این دونفر مرده بودند و در آن لَحظه هم مانند من خارج از بدنشان زندگی می‌کردند. آنان داشتند از من دور می‌شدند.

آنان با اشاره دست از من می‌خواستند که به دنبال آنها بروم، ولی من احساس می‌کردم که مادرم افسرده می‌شود. من نمی‌خواستم برای همیشه بدنم را ترك کنم. آن دو نفر به نظر من برهنه می‌آمدند. گویی آنها احساس کرده بودند که من نمی‌خواهم به دنبال آنان بروم، بنابراین خیلی ساده با تکان دادن دست خداحافظی کردند و به راه خودشان ادامه دادند. در این زمان یکی از امدادگران تیم پزشکی بالای سر من آمد، بدن مرا چرخاند. ناگهان احساس کردم که دوباره به داخل بدنم رفته‌ام و مشغول تنفس شدم.»

هرچند این ماجرا عمیقاً و برای تمام مدت عمر بر روی او اثر گذاشته است، ولی برخی از افراد اصرار دارند تا به او بقبولانند که این ادراك اصیل و واقعی نبوده است. برادر او این پدیده‌ها را رؤیای بد می‌دانست، هرچند هرگز کوشش نمی‌کرد تا با عبارات «بدی» به تفسیر و تعبیر آنها بپردازد. به نظر می‌آمد که برخی از دوستانش تصور می‌کردند که او به جعل این داستان پرداخته است. همسرش یك‌بار او را تهدید کرده بود که اگر بار دیگر در این زمینه سخن بگوید، حتماً او را ترك می‌کند. او می‌گفت که دوست دارد همسر یك انسان عادی و معمولی باشد، ولی دوست ندارد در کنار کسی زندگی کند که زمانی در میان یا در جوار ارواح زندگی کرده است.

زمانی که او برای بررسی وضعیت زخمهایی که در جنگ برداشته بود به یك پزشك مراجعه کرده بود، این پزشك پس از معاینه این زخمها به او گفته بود که او تصور نمی‌کند این زخمها بتواند انسان را در آستانه مرگ قرار بدهد. از نظر من این نوع حرفها بی‌معنی هستند. پزشکانی که به مراقبت بیماران بدحال می‌پردازند، حتماً برای شما می‌گویند که با توجه به وضع ظاهری افراد خیلی مشکل است که پیش‌بینی شود چه بیماری می‌میرد و چه

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کسی می‌ماند، در بسیاری از موارد فردی که در شرایط رضایت‌بخشی قرار دارد می‌میرد و بیمار دیگری که همه از او قطع امید کرده‌اند، زنده می‌ماند. کسانی که دربخشهای مراقبت‌های پزشکی شدید کار می‌کنند، معتقدند بیماری که در صبح چندان بدحال به نظر نمی‌آید و پزشکان کمتر لازم می‌دانند که بر بالین او به بحث بپردازند، دربارهٔ او بیشتر این احتمال مطرح می‌شود که عصر یا شب بمیرد. زمانی که پزشکان به ویزیت بامدادی بیماران خود می‌پردازند، برای آنها امکان ندارد که دربارهٔ مداوا یا مرگ بیماران پیش‌بینی دقیقی انجام دهند. لااقل بااطمینان می‌توانم بگویم که هیچ پزشکی نمی‌تواند سالها یا ماهها بعد با شنیدن شرح حال بیمار به این نتیجه برسد که بیمار در آن وضعیت مردنی بوده یا ماندنی. این سرباز با ترکشهای توپ زخمی و بیهوش شده و بر اثر شدت موج انفجار به داخل گودالی که پر از گل و لجن بوده پرتاب گردید، آیا مجموعه این شرایط خطرناك و احتمالاً مرگ آفرین تلقی نمی‌شوند؟ از سوی دیگر او مدتها از عذاب وجدان و احساس گناه رنج می‌برد که چرا دوستانش که در کنار او بودند تکه‌تکه شدند، ولی او تنها زخمی و بیهوش به داخل گودالی افتاده بود. او در تمام این مدت به این مضمون پیچیده فکر می‌کرده که آیا این تجربه اصیل بوده یا نه؟ چرا باید فردی به شکنجه روحی او بپردازد و با نگاه کردن به محل التیام زخمهایی که متعلق به سالهای گذشته است، به این تشخیص شگرف برسد که در آن زمان او در شرایط خطرناکی نبوده است. این وقایع که برای او اتفاق افتاده‌اند، او را گیج کرده و بنیان عقاید او را دگرگون کرده است. او واقعاً در شرایطی زندگی می‌کرد که ممکن است آن را یك فوریت روانی تلقی کنیم.

این مرد بدون اینکه نیازی داشته باشد، برای ارضای حس کنجکاوی خود به من مراجعه کرده بود. او می‌خواست از این مطلب آگاهی پیدا کند که آیا من هم تجربه روحی او را یك توهم می‌دانم و یا برای آن اصالتی قائل هستم. من او را تسلی دادم و داستان پدر و مادری را برای او تعریف کردم که پس از شنیدن شرح ادراکات لحظات نزدیك به مرگ فرزندشان، به یك ناظر دیگر گفته بودند: «به حرفهای او گوش نکنید. او همیشه در عالم توهمات و تصورات زندگی می‌کند.»

این شکل از قضاوت و اظهارنظر تحقیرآمیز و نامهربانانه است. تمام انواع تجربیات عارفانه با حقایق جهان خارجی در تضاد هستند، در هر موردی بایستی به این نکته توجه داشت. کسانی که این ادراکات را غیراصیل و از جنس توهم می‌انگارند، افرادی خشن و نادانند.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

من به این سرباز سابق گفتم: «شما قطعاً دیوانه یا دچار توهم نیستید و این اتفاق حتماً افتاده است. شما بایستی ازاین واقعه درس بگیرید، نه اینکه همیشه به آن فکر کنید.»

در این شرایط بود که من به یکی از بزرگترین شواهد تیزهوشی خود پی بردم و آن زمانی بود که به او گفتم:

ـ چرا شما ساعت مچی به دستتان نمی‌بندید؟

ـ من مجبورم راستش را به شما بگویم. نه تاکنون فردی این موضوع را به من تذکر داده و نه من این راز را با فردی در میان گذاشته‌ام. هیچ ساعتی برای من یا بر روی مچ من بخوبی کار نمی‌کند، بلکه بسرعت از کار می‌افتد و یا از درون متلاشی می‌شود!!

قدرت ایجاد اختلال در عملکرد ساعتهای مچی

زمانی که این فرد به آخرین پرسش من جواب داد، برای من کمترین تردیدی باقی نماند که ادراکات این فرد اصیل و درست بوده‌اند، هرچند من اطلاعات زیادی از جهان آخر ندارم، ولی همیشه به این موضوع فکر می‌کنم که چه عاملی باعث شد تا آن دو مردی که در شرایط ادراکات نزدیك به مرگ در برابر او ظاهر شوند، تنها با علامت دست او را به همراهی دعوت کنند و این‌قدر راحت و سریع از درخواست خویش منصرف گردند و به راه خویش ادامه دهند؟ راستی آنها به کجا می‌رفته‌اند؟ ضمناً ۲۵درصد از افرادی که در زمان کودکی به ادارك لحظات نزدیك به مرگ رسیده‌اند، پس از اینکه بزرگ شدند، دیگر نمی‌توانند از ساعت مچی استفاده کنند. دلیل این عمل روشن است. هر ساعتی را که به دستشان ببندند، پس از مدت کوتاهی از کار می‌افتند و یا خیلی بد و نامرتب عمل می‌کنند.

یك جمعیت آماری که ۲۵درصد آنها دارای چنین قابلیت روحی خارق‌العاده‌ای باشند، بسیار عجیب و غیرمتعارف است. بخصوص اگر این افراد را در این ویژگی با گروههای دیگر مورد مقایسه قرار دهیم. تنها ۴درصد از افراد جامعه که سابقه ادراکات لحظات نزدیك به مرگ ندارند و یا به تجربیات فوق طبیعی دیگری نایل نشده‌اند، متوجه این نکته شده‌اند که در بستن ساعت مچی دچار اشکال هستند. البته هیچکدام از این افراد نمی‌توانند با اراده ساعتی را از کار بیندازند. در حدود ۴ نفر از انسانهایی که در زمان کودکی به ادراك لحظات نزدیك به مرگ رسیده‌اند، در سالهای بعدی زندگی متوجه این نکته شده‌اند که بدون دلیلی هر ساعتی را که به مچ دست خویش می‌بندند، پس از مدت کوتاهی دچار

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شکستگی و تلاشی می‌شود! در مقام مقایسه، ۲ درصد از انسانهایی که دارای تجربه خروج از بدن در شرایط عادی بوده‌اند، نمی‌توانند از ساعت مچی استفاده کنند.

ما زمانی به وجود این همبستگی حیرت‌انگیز پی بردیم که بااین افراد این پرسش ساده را مطرح کردیم: آیا شما در بستن ساعت مچی به دستتان با مشکلی مواجه می‌شوید؟ آیا این اشکال را در برابر وسایل الکتریکی و چراغها هم حس می‌کنید؟

با کسانی که به این پرسش جواب مثبت داده‌اند مصاحبه کرده و اطلاعات بیشتر و دقیق‌تری را از آنها جویا شده‌ایم. یکی از این افراد برای ما تعریف می‌کرد که در ۵سال گذشته ۳بار ساعت مچی خریده‌ام و همه از مارکهای مشهور بوده‌اند، ولی همه آنها پس از مدت کوتاهی از کار افتاده‌اند. نکته بسیار مهم این بود که تمام این ساعتها پس از اینکه برای مدت کوتاهی در گوشه‌ای قرار گرفته‌اند، دوباره شروع به کارکرده‌اند. برای مثال یکی از آنهاکه خیلی بد کار می‌کرد، پس از اینکه به فرزند این فرد داده شد، از آن به بعد مرتب و بدون اشکال کار می‌کرد. یکی دیگر از سوژه‌های ما به خریدن یك ساعت ۲۰۰ دلاری [حداقل ۶۰/۰۰۰ تومانی] اشاره داشت که همیشه بر روی مچ دست او از کار می‌افتاد، ولی زمانی که بر روی میز کار او قرار می‌گرفت، بخوبی کار می‌کرد. او معتقد بود که شاید باطری ساعت بر روی مچش گرم شده و دچاراختلال می‌شود.

البته من هرگز فکر نمی‌کنم که در این موارد باطری این ساعتها دچار اختلال شوند. پس از مطالعات دقیق علمی که بر روی صدها مورد از این افراد صورت گرفته، من به این نتیجه رسیده‌ام که در این موارد میدان الکترومغناطیسی اطراف بدن این افراد دچار تغییراتی می‌شود که شاید این تحولات در اطراف هر سلولی هم پدیدار می‌گردند. این تغییرات آن‌قدر شدید و پرقدرت هستند که بتوانند بر روی سیستم عصبی و شخصیت آنها تأثیر بگذارد و موجبات پیدایش برخی از استعدادها و قابلیت‌های روحی را فراهم آورد. یکی از مظاهر و مصادیق این تحولات قدرت از کار انداختن ساعت است.

نیروهای پرقدرت درونی

وجود نیروهای الکترومانیاتیك یك مضمون علمی ـ تخیلی نیست. این نیرو برای ترمیم شکستگی‌های استخوان و نوسازی اعضای از بین رفته مورد استفاده قرار گرفته است. اگر تغییری در میدانهای الکترومغناطیسی به وجود بیاید، پیدایش تومور از یك سو و از

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بین بردن غدد بدخیم از سوی دیگر امکان‌پذیر می‌شود. از نظر برخی از دانشمندان احتمال دارد که درمان قطعی سرطانها از این طریق ممکن شود. در عصر ما جامعه پزشکی به کمك برخی از وسایل دقیق از آن استفاده می‌کنند. به کمك این امکانات جدید در تصویربرداری پزشکی این امکان فراهم آمده که با دقت و سهولت بیشتری به قلب و سایر قسمت‌های بدن نگاه کنیم، بدون اینکه با پرتوافشانی زیان‌بخش به آنها صدمه بزنیم و یا با برخی از روشهای تشخیصی تهاجمی به آن آسیبی برسانیم. در این موارد هرگونه تحولی که در ساختمان بدن به وجود آمده، در این میدانهای مغناطیسی تغییراتی را به وجود می‌آورند که این تحولات و تغییرات به صورت تصاویر گویا و دقیقِ تشخیصی عرضه می‌گردند.

این میدانهای ظریف الکترومغناطیسی توسط برخی از افرادی هم که قدرت رؤیت هاله‌های انسانی را دارا می‌باشند مشاهده می‌شوند. البته این میدانهای انرژی از طریق وسایل و ماشین‌آلات علمی با وضوح و دقت بیشتری قابل بررسی هستند. جدیداً پژوهشهایی صورت گرفته تا اثر این میدانهای انرژی بر روی افکار، شخصیت‌ها و یا هیجانات مشخص و معلوم شود. برخی از محققین ادعا کرده‌اند که با تغییر و تعدیل این میدانهای انرژی موفق به ترك اعتیاد و درمان انواعی از فوبیها یا ترسهای مرضی شده‌اند. برخی از روان‌شناسان سعی می‌کنند به صورت گسترده‌تری از این میدانهای انرژی استفاده کنند.

به نظر من ادراکات نزدیك به مرگ باعث می‌شوند تا به صورت دائمی و مستمر تغییراتی در این میدانهای انرژی به وجود بیاید. این میدانهای انرژی به صورتی عمل می‌کنند که گویی انسان صاحب سیستم عصبی جدیدی شده است. پس از پژوهشهای گسترده‌ای که در این زمینه صورت گرفته ـ و اینجانب هم تا حدودی در آنها شرکت داشته‌ام ـ معلوم می‌شود که این تغییرات الکترومغناطیسی بی‌زیان مسئول پیدایش تحولات روحی مثبت و مستمری هستند که پس از ادراك لحظات نزدیك به مرگ به وجود می‌آیند. با بیانی طنزگونه پس از اینکه فردی به ادراك لحظات نزدیك به مرگ رسید، گویی سیم پیچهای درونی او به صورت جدیدی تنظیم می‌شوند.

ادراکات نزدیك به مرگ وجود ما و احساسهای درونی ما را متحول و دگرگون می‌سازند. تصور من بر این است که این تغییرات اساسی و بنیادی به صورت دیگری نمی‌تواند تحقق پیدا کند. این تحولات به اشکال مختلفی تجلی پیدا می‌کند: تقلیل یا حذف ترس از مرگ، احساس نیاز کمتر به مادّیات، افزایش قدرت و قابلیّت روحی، پیدایش اتفاقی

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قدرت و توان شفابخشی روحی و قدرت انجام برخی از قابلیت‌های فوق طبیعی تنها مثالهایی در این محدوده است. در برخی از افراد هم این افزایش قدرتهای الکترومانیاتیك به صورتی است که می‌توانند ساعتی را از کار بیندازند.

چگونه می‌توان به تفسیر و تعبیر این معما پرداخت که رؤیت و اشراق در لحظات نزدیك به مرگ و پیدایش قدرت از کار انداختن ساعت با مشاهده انوار درخشان و فروغ تابان همراه باشد؟ چرا این توان و قدرت تنها در کسانی پیدا می‌شود که بتازگی مرده‌اند؟ برای درك بهتر و درست این مضمون بایستی به مطالعه در زمینه پژوهشهایی بپردازیم که جدیداً در علوم پزشکی و فیزیك صورت گرفته اند. به این ترتیب به صورت منطقی‌تری با نقش امواج الکترومغناطیسی در زندگی انسانها آشنا می‌شویم. بسیاری از این تحقیقات با ارزش در ۲۰ سال اخیر صورت گرفته‌اند. به این ترتیب این امید می‌رود که بسیاری از اسرار جهان بخوبی کشف شوند.

حدود دویست سال است که ما به جهان به صورت ماشین بزرگی می‌نگریم. سِراسحاق نیوتون با نگرشی مکانیکی تمام ستاره‌ها و سیارات را کرات نورانی بی‌آرمانی تصور می‌کرد که با دقت و به شکلی قابل پیش‌بینی به گرد یکدیگرمی‌چرخند.

در همان عصر پزشکیِ مدرن تمام آثار و پدیده‌های حیات را نتیجه حرکت و تداخل مولکولی مواد شیمیایی در داخل بدن تصور می‌کرد. همان‌طور که حرکات سیاره‌ها و ستاره‌ها نظم جهانی و استمرار کائنات را به وجود می‌آورند، اتمها و مولکولهایی هم که در داخل بدن در حرکت، تصادم و تداخل هستند، به پیدایش نظمی کمك می‌کنند که نظم و ترتیب بیولوژیك حیات نامیده می‌شوند.

با این دیدگاه بدیع و عجیب درك نحوه عملکرد سیستم‌های درونی بدن با سهولت بیشتری ممکن می‌شود. در داخل بدن و در خدمت سیستم دفاعی بدن ذرات به ظاهر سرگردانی وجود دارند که در واقع به صورتی دقیق و قابل پیش‌بینی به کشتن میکروبها و ویروسها مشغول هستند. در شرایط کنونی علم پزشکی حتی این قدرت و اقتدار را پیدا کرده که به تغییر و ترمیم ژنهای بیمار بپردازد و با ایجاد تحولات و تغییرات مطبوعی در ساختمان بدن، با برخی از بیماریهای ارثی و نقایص مادرزادی به مبارزه بپردازد.

همان مولکولهایی که بدن انسان را ساخته‌اند، مانندجهان نیوتون از اتمهایی ساخته شده‌اند که در ساختار این اتمها ذراتی با دقت و به صورت قابل پیش‌بینی به حرکت ازلی و

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ابدی خویش ادامه می‌دهند. اگر به درون هر مولکول بنگریم، آن را مشابه با جهانی و یا لااقل کهکشانی می‌یابیم. این مولکولها می‌توانند به صورتهای مختلفی در کنار یکدیگر قرار بگیرند و به ایجاد ساختارهای مختلف و متنوعی بپردازند که در برابر چشمان ما قرار دارند. جالب‌ترین و حیرت‌انگیزترین آنهاساختمان موجود زنده بویژه بدن انسان است. هرچند این ورقه کاغذ که در برابر چشمان ما قرار گرفته به ظاهر ساختمانی ثابت و ساکت را نشان می‌دهد، ولی در واقع هیچ قسمتی از آن ساکن و بی‌حرکت نیست، بلکه همانند لانه زنبور عسل از مجموعه ای از میلیاردها مولکول و اتم تشکیل شده که ذرات آنها با سرعت بسیار زیاد و با نظم و ترتیب به حرکت ازلی و ابدی خویش ادامه می‌دهند. در حقیقت چیزی با هویّت و ماهیّت کاغذ در برابر ما نیست، بلکه مجموعه‌ای از الکترونها، نوترونها و پروتونهای متحرك در برابر ما قرار گرفته است.

آنچه که در بالا به شرح آن پرداختیم، یك عقیده قدیمی در زمینه ساختار ماده است و تا حدود ۵۰سال پیش در جهان علم طرفداران زیادی داشت. دراین زمان علم، به وجود ذرّات کوچکتری از الکترون پی برد و به این ذرات بسیار کوچك، ثنویت یا دوگانگی موج/ذره نام نهاده شد. بیایید این مضمون را از بیان متخصص نامدار فیزیك و نجوم، پروفسور استفن هاوکینس بشنویم:

«زمانی که متخصصان فیزیك اقدام به شکستن ذرات ماده به ذرات کوچکتر کردند، متوجه شدند که در این جریان به پایان و انتها نمی‌رسند و همیشه این ذرّات کوچك کنونی، از ذره‌های کوچکتری تشکیل شده‌اند. در این جریان بیشتر این شانس و موقعیت برای بشر پیدا می‌شود که با امواجی با طول موجهای مختلف در طیف گسترده الکترمانیاتیزم آشنایی بیشتری پیدا کند. قسمت مهمی از امواج، نورها هستند. نور نه از موج است و نه از ذرّات ماده، بلکه از ترکیب ظریفی از این دو به وجود آمده که مکانیك موجی بیانگر آن است. هر ذره ناچیز مادی که با سرعت حرکت کند، طول موجی متناسب با سرعت خود پیدا می‌کند. به‌نظر می‌آید که ذرّات نور یا خود نور پایه و اساس خلقت و آفرینش بوده باشد. ما به هر چیزی که نگاه می‌کنیم، ساختار اصلی یا سنگ بنای آن از نور است. به بیان دیگر، هرچیزی را که در برابر خویش مشاهده می‌کنیم، از لحاظ تعدد و کثرت به بی‌نهایت می‌رسند و در نهایت به وحدتی می‌رسند که نور می‌باشد. در برخی از موارد این پیام با وضوح و صداقت زیادی از کسانی شنیده می‌شود که به ادراکات لحظات نزدیك به مرگ رسیده‌اند. یکی از آنها می‌گفت: من می‌توانم نور را در همه چیز ـ از جمله سلولهای بدن خود ـ مشاهده کنم. در تمام کائنات تنها نور است که وجود دارد. من می‌توانم وجود خداوند را هم که از نور ساخته شده، احساس و مشاهده کنم.

برای کسانی که تمام فضای فکری و عاطفی خویش را در یك محدوده ایدئولوژیك

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

محبوس کرده‌اند، این نظریه ممکن است به صورت مجموعه‌ای از حقایق دو پهلوی علمی تلقی شود، ولی در مجموع به کمك این جهان‌بینی بشر به موفقیت‌های علمی عظیمی نایل شده است.

برای مثال دستگاههای تصویربرداری جدید [MRI] که با توجه به علایم الکترومانیاتیك تصویربرداری می‌کنند، با دقت زیادی به رؤیت قسمت‌های درونی بدن می‌پردازد. پیش از این برای انجام این نوع عکسبرداریها نیاز بود که از مواد رادیواکتیو استفاده شود. در شرایط کنونی تصاویرالکترومغناطیسی با وضوح، کارآیی و دقت خیلی بیشتری تهیه می‌شوند.

اگر چند سال پیش کسی به این پیشگویی می‌پرداخت که تا دو دهه دیگر کم کم اشعه X از حیطه تشخیص پزشکی کنار می‌رود و از ارتعاشات طبیعی الکترومغناطیسی سلولهای زنده برای این هدف استفاده می‌شود، بدون تردید این فرد مورد تمسخر قرار می‌گرفت، ولی اکنون کسی با شنیدن این نوع مطالب دچار تعجب و شگفتی نمی‌گردد. همان‌طور که پروفسور استفن هاوکینس گفته: «ما کم کم به این عقیده نزدیك می‌شویم که حوادث را نمی‌توان با دقت تمام پیش‌بینی کرد، بلکه در این موارد همیشه درجاتی از عدم قطعیت وجود دارد. اگر کسی بخواهد، می‌تواند این عدم قطعیت را به اراده و مشیّت الهی مرتبط سازد.

سیستم عصبی مضاعف

انسان دارای سیستم عصبی مضاعف است که یکی جریانهای عصبی و دیگری جریانات الکتریکی را منتقل می‌سازد.[1] روشی که طی آن انسان از طریق امواج الکترومغناطیسی با جهان ارتباط برقرار می‌کند بخوبی شناخته شده است. برای مثال پرندگان دارای اعضای حساس به امواج الکترومغناطیسی هستند که در مغز آنها مستقر است. به کمك این مراکز است که آنها در مهاجرتهای بسیار طولانی و پیچیده خویش بر فراز

---

۱. در نظریات فروید دربارهٔ ساختارهای ذهن آدمی، با بیان مضامین ضمیر آگاه، ضمیر ناخودآگاه و... به نوعی وحدت سلسله اعصاب و عمل مغز به کثرت گراییده شده است.
دکتر ریچارد سَروت با طرح نقش سیستم‌های سمپاتیك و پاراسمپاتیك در ایجاد خلسه‌های منفی و مثبت، و دکتر ارنست هیلگارد با طرح وجود مدارهای مضاعف یا موازی مغزی، هر یك به صورتی در این زمینه سخن گفته‌اند ـ مترجم.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اقیانوسها و از بالای قاره‌های پهناور همانند یك نقشه جغرافی و یا وسایل پیشرفته ناوبری برای هدف‌یابی از آن استفاده می‌کنند. در بدن برخی از ماهیها اعضای حساس به امواج الکترومغناطیسی وجود دارد که آنها در جهت‌یابی خویش در عمق اقیانوسها و برای انجام سفرهای بسیار طولانی برای جفت‌گیری و تخم‌ریزی از آن بهره می‌برند. در برخی از انواع ماهیها از الکتریسیته برای اهداف دیگری هم استفاده می‌شود. برای مثال مارماهی نه تنها از الکتریسته برای جهت‌یابی و تشخیص موقعیت سایر جانوران استفاده می‌کند، بلکه در مرزی گسترده‌تر از این قابلیت برای شوکه کردن و یا از پا درآوردن آنها هم استفاده می‌کند. بیشتر حیوانات مرکزی در مغز خود دارند که به کمك آن می‌توانند نیروهای الکترومغناطیسی را حس کنند. برای مثال سمندر [یك دوزیست شبیه به مارمولك] دارای دو مرکز برای این منظور است که در جهت‌یابی از آنها استفاده می‌برد. در بدن انسان یك مرکز برای این منظور وجود دارد که در پشت سینوس اتموئید یا پرویزنی قرار دارد. برای اولین بار دکتر روین بیکر در دانشگاه منچستر در انگلستان موفق به کشف این مرکز گردید.

این قدرت یا قابلیتِ احساس امواج الکترومغناطیسی دارای اهداف یا کاربردهای بالینی هم هست. برای مثال بر اثر طوفانهای خورشیدی که با پیدایش و انتشار مقادیر بسیار زیادی از انرژیهای الکترومغناطیسی به فضا و در نتیجه به کره زمین همراه است، بر روی رفتار انسان اثرمی‌گذارد و در این ایام بر تعداد افرادی که به بیمارستانهای روانی مزاجعه می‌کنند، افزوده می‌شود. فرانك وودز که به عنوان پژوهشگر در یك مرکز تحقیقات بیولوژیك دریایی کار می‌کند، نشان داده که نظم طبیعی بدن انسان از جمله در موقع خواب، تحت تأثیر میدانهای مغناطیسی زمین قرار می‌گیرد.

حتی این موضوع بسیار مهم به اثبات رسیده که تأثیر امواج الکترومغناطیسی بر بدن همان‌طور که می‌تواند در برخی از موارد به پیدایش انواعی از سرطانها بینجامد، در بعضی از موارد هم می‌تواند به درمان مواردی از آنها منجر شود، یکی از هوشمندانه‌ترین پژوهشها در این زمینه تحقیقات گسترده دکتر نانسی وست‌هایمر در دانشکده پزشکی کلورادو بود که مشخص گردید در حدود ۲۰ درصد از انواع سرطانهای کودکان می‌تواند تحت تأثیر میدانهای الکترومغناطیسی پرقدرتی به وجود آیند که در زیر سیمهای فشار قوی برق وجود دارند. اداره بهداشت شهر نیویورك هم به تحقیق مشابهی دست زد و به همین نتایج دست یافت. دکتر وندل وینتر متوجه شد که امواج الکترومغناطیسی می‌توانند موجب پیدایش ضعف در سیستم

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ایمنی بدن گردند و به این ترتیب باعث پیدایش برخی از انواع سرطانها بشوند. دکتر مارجوری اسپیرز از دانشگاه تکزاس گزارش داده برخی از کارکنان خدمات شهری که تحت تأثیر امواج پرقدرت الکترومغناطیسی قرار گرفته و یا به تعمیر و نگهداری شبکه‌های نیرو می‌پردازند، ۱۳ برابر بیشتراز افراد عادی اجتماع به تومورهای مغزی دچار می‌شوند.

امواج الکترومغناطیسی در افزایش خودکشی‌ها مؤثر بوده و موجبات تقلیل برخی از ترکیبات عصبی ـ شیمیایی مانند سروتونین و دوپامین را فراهم می‌سازند، این مواد بر روی خواب و روحیه افراد تأثیر می‌گذارند. دکتر ژوزه دلگادو برای اینکه خیلی بهتر نقش امواج الکترومانیاتیك را بر روی رفتار موجودات نشان بدهد، به تجربه جالبی بر روی حیوانات دست زده است. او برای رسیدن به این هدف الکترودی را در مغز گوساله‌ای نصب کرد. او از دور و از طریق یك فرستنده کوچك همانند دستگاههای ساده‌ای که در منازل از راه دور تلویزیون را کنترل می‌کنند، به تأثیرگذاری بر روی این حیوان پرداخت و این هنرنمایی خویش را از طریق تلویزیون ملی [آمریکا] به همگان نشان داد. این حیوان تحت تأثیر ارسال برخی از امواج الکترومغناطیسی به الکترودی که در مغز او نصب شده بود، قرار می‌گرفت. در لحظاتی که این گوساله بسیار فعال، تهاجمی و جنگجو به نظر می‌رسید، تحت تأثیر تغییراتی که در ترشحات مواد شیمیایی مغز بر اثر القای الکتریسیته به وجود می‌آمد، مانند بچه گربه‌ای لوس و مهربان بی‌حرکت و آرام می‌شد. او از همین طریق به القای حالت خواب یا عصبانیت در میمونهایی می‌پرداخت که در مغزهای آنها الکترودهای مشابهی نصب شده بود.

شفا یافته توسط نور

یکی از کسانی که اظهار می‌دارد توسط نور شفا پیدا کرده است، یك بانوی ۳۹ساله است که در طرح پژوهشی ما شرکت داشت و در اینجا با نام مستعار ژانت از او یاد می‌کنم. او در جمع کسانی نبود که به علت ادراك لحظات نزدیك به مرگ در طرح وارد شده باشد، بلکه یکی از کسانی بود که تحت تأثیراسترس شدید به یك تجربه عرفانی و رؤیت نور یا اشراق دست یافته است.

برای این بیمار تشخیص سرطان پوست از نوع بازو سلولر مطرح شده بود. پزشك پس از مشاهده یك زخم پوستی که بر روی بینی این خانم پیدا شده بود، به او گفته بود که هرچه

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زودتر بایستی آن را با عمل جراحی بردارد. خود او به این ترتیب این جریان را شرح می‌دهد:

«پس از این تشخیص در عمیق‌ترین حالت افسردگی و بیچارگی که تا آن زمان در من سابقه نداشت، قرار گرفتم.

دو شب پیش از عمل جراحی در شرایطی از خواب بیدار شدم که احساس می‌کردم نور بسیار شدیدی بر روی پلکهایم می‌تابد. زمانی که چشمانم را باز کردم، با یك گلوله یا توده بسیار بزرگ از نور مواجه شدم که تقریباً ۳ متر از من فاصله داشت. در میان این توده نورانی، نور شدیدتری وجود داشت که از چپ به راست می‌چرخید. این توده نور شروع به صحبت کردن با من کرد: شما نباید بترسید! آیا می‌ترسید؟

با مشاهده این نورها ترس و وحشت از وجود من خارج شد. در واقع در این شرایط وجود من مالامال از آرامش و اطمینان گردید، به طوری‌که هرگز پیش از آن با این حالت برخورد نداشته‌ام. پس از آن اگر فردی با من صحبت می‌کرد، متوجه این مطلب می شد که ترس از وجودم رخت بر بسته است. تمام بارها از دوش من برداشته شده بود.

ناگهان نور به داخل بدنم وارد شد. دراین زمان حالتی به من دست داد که شرح و تفسیر آن امکانپذیر نیست. دراین شرایط احساس می‌کردم که تمام وجودم مالامال از عشق مطلق و صفای مطلق شده است. در این لحظه تمام مسائل و مشکلات من از بین رفته بود. اگر بخواهم به شرح و بیان این مطالب بپردازم، نیاز به ایجاد واژه‌های جدیدی دارم.

در این زمان آرزو می‌کردم که سرطان از بدن من رخت بربندد. برای رسیدن به این حالت در پیشگاه خدا دعا می‌کردم. نور به من گفت: شما بیشتر زمانی به یاد خدا می‌افتید که یا می‌خواهید از چیزی شکایت کنید و یا به دریوزگی بپردازید. اگر کسی واقعاً به یاد او باشد، تنها در لحظات نیاز به یاد او نمی‌افتد.

دراین زمان نور از من درخواست کرد که به مهم‌ترین دشمن خود بیندیشم. من به همین صورت عمل کردم. او از من خواست که من تمام این نورها را به سمت مهم‌ترین دشمنم بفرستم. من به همین صورت عمل کردم. ناگهان تمام نورها از وجود من رخت بربست، مانند اینکه تابش نور از سطح آیینه‌ای عبور کرده باشد. پس از آن نسبت به تمام سلولهایی که در بدنم وجود دارند آگاهی پیدا کردم. به نظر می‌آمد که با نوعی صدا و تصویر به کائنات متصل شده‌ام. در این لحظات دیوانه‌وار گریه می‌کردم، می‌خندیدم، بدنم راتکان می‌دادم و سعی داشتم که این لحظات خوب را هر قدر که ممکن است، طولانی و طولانی‌تر کنم. از شدت هیجان نفسم را در سینه‌ام حبس کرده بودم. پس از اینکه به حالت عادی برگشتم، موجودی که در ورای نور وجود داشت، به من گفت: تو برای اولین بار به عبادت خدایت پرداختی.»

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این رؤیت نور یااشراق از چند نظر برای من بسیار جالب و هیجان‌انگیز است. یکی از آنها درمان سرطان پوستی ژانت است. از لحاظ پزشکی درمان خودبه خود سرطان بازوسلولر پدیده‌ای بسیار نادر و غیر محتمل است.

هرچند تاکنون نخوانده و نشنیده‌ام که کاربرد نیروهای الکترومانیاتیك از لحاظ علمی بتواند موجبات از بین رفتن یك توده سرطانی را فراهم آورد[۱]، اما در حقیقت امواج الکترومانیاتیك هم قادر به ایجاد و هم قادر به از بین بردن سرطانها هستند.

این تجربه از جنبه‌های مختلف مهم و با ارزش است که یکی از آنها اشاره به اصالت و حقانیت این نوع تجربیات دارد. این فرد در شرایط ترس و وحشت که هر بیمار سرطانی به‌آن دچار می‌شود و ناامیدی و بیچارگی حاصله از آن به صورت نامشخصی موفق به فعال کردن کلیدهای جادویی برقراری جریانهای عرفانی شده که این مرکز یا مراکز در لوب گیجگاهی راست مغز قرار دارد. همان‌طور که در لحظات نزدیك به مرگ این مرکز فعال می‌شود، همزمان با ادراکات عرفانی هم این منطقه فعال می‌شود و یا فعالیت این مرکز موجبات ادراکات عارفانه را فراهم می‌آورد.

به باور اینجانب وضعیت این خانم در شرایط وحشت و استرس بسیار شدید مشابه با وضعیت افرادی بود که به ادراك لحظات نزدیك به مرگ نایل می‌شوند. در این شرایط تغییراتی در نیروهای الکترومکانیکی درون او به وجود آمده بود که می‌توانست یك ضایعه سرطانی را درمان کند.

امواج الکترومانیاتیکی که از بیرون بدن به کالبد ما بتابد، می‌تواند در ترمیم و جوش‌خوردن شکستگی‌های استخوان مؤثر واقع شود. برای اولین بار دکتر روبرت بکر جراح اورتوپد [جراح استخوان] که استاد دانشکده پزشکی در دانشگاه سیراکیوز است از این روش برای ترمیم آن گروه از شکستگی‌ها که در شرایط عادی جوش نمی‌خوردند، استفاده کرد. به این ترتیب این پزشك به عنوان پیشاهنگ و مبتکر استفاده از امواج الکترومغناطیسی در ترمیم ضایعات استخوانی شناخته شده است. او به این ترتیب موفق به

---

۱. این اظهار نظر احتمالاً توسط دکتر ملوین مورس بیان نشده و عقیده سایر کسانی است که در تألیف شرکت داشته‌اند. هر پزشکی می‌داند اشعه آفتاب و اشعه X سرطانزا و اشعه‌های پرقدرت‌تر و پرانرژی مثلاً در بمب کبالت سرطان را درمان می کنند و اینها همه در طیف امواج الکترومانیاتیك قرار دارند ـ مترجم.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

درمان صدها بیماری شد که در شرایط عادی بی‌حرکت و ناتوان در بسترافتاده بودند. شاید جالب باشد که بدانیم برای اولین‌بار در سالهای ۱۸۰۰م به بعد استفاده از میدانهای الکتریکی برای ترمیم شکستگی‌های استخوان پیشنهاد شد و مورد استفاده قرار گرفت. از آنجا که این ابتکار مغایر با اصول شناخته شده پزشکی به شمار می‌رفت، تا زمان دکتر بکر این روش زیاد مورد توجه نبود و در دهه‌های اخیر بار دیگر مورد استفاده قرار گرفت.

پروفسور بکر و همکاران او با کاربرد دقیق و حساب شده جریانهای الکتریکی موفق به ترمیم یا ایجاد مجدد اعضای قطع شده در موش و سمندر در شرایط آزمایشگاهی شدند. در تاریخ پزشکی هم گزارشهای متعددی وجود دارند که نمایانگر نوسازی و ایجاد مجدد اعضایی است که پیش از آن از بین رفته بودند. البته در این شرایط هیچگونه محرك خارجی مورد استفاده قرار نگرفته بود.

یکی از پزشکان استرالیا گزارشی را در این زمینه منتشر کرده است. او کودکی را مشاهده کرده که پس از اینکه انگشتان او در جریان یك حادثه از بین رفت، بار دیگراین قسمت‌ها نوسازی شد!! او معتقد است که اگر در زمان قطع انگشتان این قسمت‌های قطع شده را در شرایط استریل بودن پانسمان کنیم، این احتمال وجود دارد که در مواردی این انگشتان ترمیم و نوسازی شوند. این نوسازی که در عرض چند هفته صورت می‌گیرد، با رشد مجدد قسمت استخوانیِ از بین رفته و ایجاد مجددِ ناخن همراه است. ولی اگر قسمت‌های پایانی انگشتان را بخیه بزنیم، هرگز این ترمیم و نوسازی دیده نمی‌شود.

پروفسور بکر و همکاران او معتقدند که در این شرایط نوسازی نوك انگشتان تحت تأثیر نیروهای الکترومغناطیسی صورت می‌گیرند.

رشد و نمو دوباره اعضای ازبین رفته بدن

دکتر بکر بخوبی این مطلب را به اثبات رسانده که در کارهای جالب و درخشان او در زمینه ترمیم اعضای از بین رفته، تمام کارها با کمك امواج الکترومغناطیسی هدایت و کنترل می‌شوند. همان‌طور که پیش از این گفته شد، او جریانهای الکتریکی را برای القای پدیده نوسازی تمام عضو در سمندر مورد استفاده قرار می‌داد. برای آزمون نحوه عملکرد این نظریه بسیار مهم وبدیع، دکتر بکر جوانه‌های تازه رشد پیدا کرده دست یا عضو جلوی سمندر را به قسمت عقب یا پای حیوان پیوند زد. به نظر او اگر این نوسازی تنها به صورت یك روند مکانیکی

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

صورت می‌گرفت، بنابراین عضوی که رشد می‌کرد، می‌بایستی شبیه به دست یا عضو جلو بوده باشد. در مقام مقایسه مثل این بود که دست انسانی را به محل پایش پیوند زده‌اند.

آنچه که پدید آمد بسیار قابل ملاحظه بود. دستی که به قسمت عقبی حیوان پیوند زده شده بود، پس از مدتی تبدیل به پا شد! اگر ژنهای حیوان به تنهایی در این جریان دخالت داشتند، در این صورت این عضو بایستی شبیه به دست بوده باشد. به این ترتیب مشخص می‌شود که این مراحل یك روند مکانیکی نبوده است. یك پا مورد نیاز بود و تغییرات هم در همین جهت به وجود آمد. آیا نیرویی که این پدیده شگرف را هدایت کرد، ماهیّت الکترومغناطیسی داشته است؟

دکتر بکر اقدام به انجام تحقیقات پیشرفته‌تری کرد. برای رسیدن به نتیجه او اقدام به القای انرژی الکترومغناطیسی در سمندری کرد که عضوی را به بدن آن پیوند زده بودند. تمام روند ترمیم و نوسازی متوقف شد!

با توجه به مطالبی که مطالعه کردید، متوجه می‌شوید که هرچند امواج الکترومغناطیسی قابل رؤیت نیستند، ولی تحقیقات زیادی بر روی آنها صورت گرفته است. به نظر من در محدوده تغییر و تحولی که پس از ادراکات لحظات نزدیك به مرگ پدید می‌آیند، نیروهای الکترومغناطیسی نقش اساسی را به عهده دارند. بنابراین آنچه که مربوط به روحیه و روح آدمی می‌شوند، مثلاً نگرش خاص به پدیده‌ها، اضطراب و حتی حوادث فوق‌طبیعی مانند شفابخشی روحی، تله‌پاتی، آینده‌نگری و حتی رؤیت ارواح در این محدوده قرار می‌گیرند، اگر در آینده تحقیق و بررسی بیشتری بر روی این سیستم عصبی نامرئی صورت بگیرد، بسیاری از پدیده‌های فوق طبیعی به صورت طبیعی در می‌آیند.

اجازه بدهید در اینجا به شرح یك واقعه شفابخشی روحی برای شما بپردازم که در یك بیمار مبتلی به سرطان پدید آمده است. کلیه شواهد موجود حکایت از این دارند که این شفابخشی‌ها تحت تأثیر ادراکات نزدیك به مرگ صورت می‌گیرند.

درمان سرطان با هدایت چشم سوم

خانمی که در این گزارش با نام مستعار کتی از او یاد می‌کنم، احتمالاً به این صورت شفا پیدا کرده است. او خانمی متین، محتاط و کم‌حرف است که ۴۵ ساله است و ۳ فرزند دارد. این خانم در کارهای تجارتی خویش بسیار موفق است. در حدود ۱۰سال پیش

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تشخیص داده شد که او به سرطان غدد تیروئید مبتلی می‌باشد. پس از پرتودرمانی و شیمی‌درمانی پزشکان به او اطلاع دادند که درمانهای انجام شده مؤثر نبوده‌اند و با گسترش و پخش سرطان در قسمت‌های مختلف بدن، احتمالاً او بیشتر از ۶ ماه زنده نمی‌ماند.

او کارهای تجارتی خودش را به دست شریکانش داد، در خانه ماند و سعی می‌کرد اطرافیانش را به دورش جمع کند، وصیت‌نامه‌اش را نوشت، تمام برنامه‌هایی را که در دست اقدام داشت رها کرد و منتظر مردن شد.

سیستم دفاعی ضعیف او باعث شد تا وی با سهولت بیشتری به هر بیماری عفونی و ویروسی دچار شود. پس از چند هفته به یك پنومونی ویروسی شدید مبتلی شد و برای مقابله با این شرایط خطرآفرین بار دیگر در بیمارستان بستری گردید. با وجود مراقبت‌های پزشکی بسیار دقیقی که صورت می‌گرفت، وضع عمومی او روز به روز به وخامت می‌گرایید. بالاخره در یك شب تنفس و قلب او از حرکت بازایستاد. پزشکان با عجله به اتاق او هجوم بردند تا اقدامات معمول را در زمینه نجات زندگی او به عمل آورند.

داستان این لحظات را با روایت متفاوتی از زبان کتی بشنویم:

«برای چند لحظه همه چیز و همه جا بشدت تیره و تار به نظر می‌آمد. ناگهان متوجه شدم که به بالای یك خط‌الرأس کوهستانی رسیده‌ام و از آنجا به یك درّه بسیار باطراوت و زیبا می‌نگرم. رنگها بسیار زنده به نظرمی‌آمدند. من آنها را از همیشه زنده‌تر و دقیق‌تر مشاهده یا احساس می‌کردم. این منظره بسیار پرشکوه بود. من آنچنان در شادی و مسرت غرق شده بودم که می‌لرزیدم.

موجودی را در کنار خود احساس می‌کردم. اگر شما او را می‌دیدید، به این نتیجه می‌رسیدید که تمام کالبد او از نور تشکیل شده است. با این وجود او از جنس نورهایی نبود که پیش از این دیده بودم. او به صورت دیگری احساس و درك می‌شد. زمانی که او بدن مرا لمس کرد، تمام کالبدم از نور پر و سرشار شد. او تمام وجود مرا از نور و اشراق مالامال کرد. در این شرایط ندایی می‌گفت: تو نباید به این درّه شگفت‌انگیز وارد شوی، زیرا هنوز بچه‌هایت به تو نیاز دارند.»

پس از این واقعه به صورت معجزه‌آسایی کتی شفا پیدا کرد و نه تنها ایست قلبی، بلکه پنومونی او هم از بین رفت. ولی معجزه بزرگتری هم در راه بود و آن ناپدید شدن سرطان او بود که چند هفته دیگر تحقق پیدا کرد.

این خانم بلافاصله پس از ناپدید شدن بافتهای سرطانی به این باور رسید که ادراك

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

انبوه نور موجبات شفایابی او را فراهم آورده است. همیشه این سؤال در ذهن او برانگیخته می‌شود که: رؤیت نور مرا شفا داده یا تحول و دگرگونی در سیستم دفاعی من؟ پزشك او نمی‌تواند دخالت رؤیت و اشراق وی را در شفایابی بپذیرد، بلکه تصور می‌کند این حادثه مانند یك استرس به سیستم ایمنی او ضربه زده و آن را متحول و دگرگون کرده است.

پس از اینکه کتی به این پروژه تحقیقاتی روی آورد، ابتدا داستان زندگی خودش را برای من تعریف کرد و پس از آن عقیده مرا در این زمینه جویا شد. او پرسید: «آیا ادراك لحظات نزدیك به مرگ باعث شد که من شفا پیدا کنم و یا سیستم ایمنی من باعث ایجاد این تحول گردید؟»

با توجه به اطلاعاتی که در دسترس من قرار گرفته بود و با توجه به تقارن و همزمانی بین ادراك لحظات نزدیك به مرگ و به دنبال آن شفابخشی، این نظریه در من قوت گرفته که بین این دو واقعه ارتباط نزدیکی وجود دارد.

تحقیقات علمی متعددی صورت گرفته که در طی آنها مکرراً این مطلب به اثبات رسیده که در پیدایش انواعی از سرطان و یا درمان بعضی از آنها امواج الکترومغناطیسی دخالت داشته است. این امواج بر روی نحوه عملکرد غده صنوبری هم مؤثر است. این غده کوچك در اعماق مغز قرار گرفته و به ترشح هورمونی می‌پردازد که در فعالیت سیستم دفاعی بدن مؤثر است. این غده کوچك باقیمانده چشم سوم است که در برخی از جانوران بدوی وجود دارد. این تشکیلات بافتی قدیمی که در مارماهی و برخی از ماهیها مشاهده می‌شود، برای دیدن اشیاء مورد استفاده قرار نمی‌گیرد، بلکه به ثبت رنگهای محیطی می‌پردازد و جانور از این طریق برای دفاع و تطابق به تغییر رنگ خود می‌پردازد.

در انسان غده صنوبری به صورتهای دیگری بدن را تحت حفاظت قرار می‌دهد. یکی از آنها نشان دادن حساسیت نسبت به میدانهای الکترومغناطیسی است. این برخورد با توجه به کیفیت و کمیت نیروهای الکترومغناطیسی به تقویت یا تضعیف سیستم دفاعی و ایمنی می‌پردازد.

به باور من آن مجموعه پرقدرت از انوار و اشراق که به کالبد او تابید و احساس کرد که گویی می‌خواهد از شدت انباشتگی نور و انرژی در داخل بدنش بترکد، سیستم ایمنی او را به فعالیت مثبت و سازنده واداشته بود. این تحول و تغییر می‌تواند از طریق تأثیرگذاری انوار و اشراق بر روی غدد صنوبری صورت بگیرد. هرچند نظریات متعددی در این زمینه

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مطرح می‌شوند، ولی همه آنها از این باور حمایت می‌کنند که ادراك لحظات نزدیك به مرگ از طریق تحریك سیستم ایمنی به شفای بیماری سرطان می‌پردازد.

تحول بر اثر «امواج نور»

آیا عقاید من ـ که در صفحات پیشین با قسمت‌هایی از آن آشنایی پیدا کرده‌اید ـ براساس نتایج پروژه تحول و تغییر بر اثر ادراك لحظات نزدیك به نور شکل گرفته است؟آیا سوژه‌هایی که با آنها مصاحبه کرده‌ام، در شکل گیری این باورها مؤثر بوده‌اند؟ مسلماً هیچ تئوری و نظریه‌ای نمی‌تواند تنهابراساس یك پروژه تحقیقاتی پدیدار شود. آیا افراد دیگری هم هستند که به نقش ادراکات لحظات نزدیك به مرگ در پیدایش تحولات و تغییراتی که در نیروهای الکترومغناطیسی بدن مؤثر واقع می‌شوند اعتقاد داشته باشند؟ آیا افراد دیگری هم هستند که باور کنند ادراك نور چیزی بیشتر از یك توهم بینایی محض بوده باشد؟ آیا پژوهشهای دیگری هم صورت گرفته‌اند که براساس آنها مشخص شود که این نوع ادراکات موجبات پیدایش تحولاتی را در میدانهای الکترومغناطیسی بدن فراهم می‌سازند؟

جواب تمام این سؤالها مثبت است.

بیایید اول بحث را با تغییر در انرژیهای الکترومانیاتیك در بدن شروع کنیم. ما می‌دانیم که پس از مرگ، مقدار بسیار زیادی انرژی الکترومغناطیسی یا نور از بدن خارج می‌شود.[1] زمانی که من از شدت و کمیت این مقدار انرژی آگاهی پیدا کردم، بشدت متعجب و شگفت‌زده شدم. یك فیزیکدان بزرگ به نام جانوس سالوینکی در مجله مطالعات ادراکات نزدیك به مرگ اعلام کرد که هر موجود زنده در زمان مرگ خود به انتشار یك میدان انرژی می‌پردازد که هزاران بار شدت و قدرت آن از زمان زندگی بیشتر است. پس از مرگ

---

۱. پروفسور کامیل فلاماریون در صفحه ۴۵۹ از جلد اول کتاب مرگ و اسرار آن ـ ترجمه فارسی ـ می‌گوید:

«بررسیهای روحی ما نشانگر آن هستند که در برخی از موارد ـ بویژه در لحظات پراحساس از جمله مرگ ـ آگاهانه یا خودآگاهانه انبوهی از انرژیهای ناشناخته از کالبد ما خارج می‌شوند که به صورت قدرتمندی می‌توانند بر روی برخی از افراد تأثیر گذاشته و کمك کنند تا آنها به انواعی از دریافتهای حسی برسند که ماهیّت و مکانیسم آن تا به حال برای ما ناشناخته مانده است.»

این کتاب که تنها یك قسمت آن در حدود ۴۶ سال پیش توسط مؤسسه اطلاعات با قیمت ۷ ریال چاپ و منتشر شده بود، به صورت کامل با ترجمه بهنام جمالیان از سوی انتشارات نشر مشرق چاپ و منتشر شده است ـ مترجم.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ساختارهای ژنتیکی یا وراثتی شروع به تجزیه می‌کنند و در نتیجه مقدار بسیار زیادی از انرژی را آزاد می‌سازند. درلحظات پس از مرگ این تغییرات با شدت زیادی در بدن شکل می‌گیرند. تمام این تحولات با آزادشدن مقدار زیادی انرژی همراه است. برخی از کسانی که به ادراك لحظات نزدیك به مرگ رسیده‌اند، از رؤیت این فروغ تابنده خبر می‌دهند. این پدیده، یك توهم بینایی محض نیست، زیرا در برخی از موارد دیگران هم آن را مشاهده می‌کنند. این گزارشهای نادر توسط ناظران قابل اعتمادی بیان شده که وابستگی عاطفی شدید با فرد درحال مرگ نداشته و گاهی حتی از وقوع مرگ هم بی‌اطلاع بوده‌اند.

این دشارژ یا تخلیه الکترومغناطیسی عظیم بر روی قسمت‌های دیگر بدن بسیار مؤثر واقع می‌شود. برای مثال بر روی لوب تامپورال مغز اثر می‌گذارد. همان‌طور که پیش از این به آن اشاره شد، این قسمت در بالای گوش راست قرار دارد. با تعبیری عارفانه یا شاعرانه این مکان را می‌توان «محل روح» نامید. در تحقیقاتی که توسط پژوهشگران دیگر صورت گرفته، همهٔ آنها روی این مضمون تأکید داشته‌اند که ادراکات لحظات نزدیك به مرگ مانند بسیاری از مفاهیم عارفانه و متعالی در لوب گیجگاهی راست درك و ثبت می‌شود. محققان بی‌شماری به نقش این پایگاه مادی در ادراکات روحی اصرار داشته‌اند. زمانی که قسمت‌های دیگر بدن در آستانه مرگ قرار می‌گیرند، لوب گیجگاهی راست با قدرت و دقت بیشتری فعال می‌شود.

لوب تامپورال نیمکره راست مغز جعبه فرمان یا مرکز ضبط و ثبت ادراکات عارفانه است. این منطقه و یك ساختار مغزی مرتبط با آن که به نام «هیپوکامپ» معروف است، تنها در انسان وجود دارند و در سایر حیواناتی که شبیه به انسان هستند مشاهده نمی‌شوند؛ برنده جایزه نوبل پروفسور جان اکلس معتقد است: «آنچه که مغز ما را نسبت به سایر حیوانات متمایز و شاخص می‌سازد، اندازه و یا وزن آن نیست، بلکه وجود لوب تامپورال است. به کمك این قسمت است که ما زبانهای مشکل، خودآگاهی، درك زمان، برنامه‌ریزی زمان‌بندی شده، رؤیاهای روزانه، افکار روحانی، ارتباط با منطق و حقیقت و اتصال با عوالم ملکوتی را درك و فهم می‌کنیم.» جراح مغز نامدار،پروفسور ویلدر پن‌فیلد با فراز «وجودی در داخل وجود ما» از آن یاد می‌کند. او اصرار داشت که در نوشته‌های خویش هرگز از واژه روح استفاده نکند. کسانی که به عللی از جمله در جریان جراحیها این قسمت از مغز را از دست می‌دهند، به وجود بی‌روح و اتوماتیکی تبدیل می‌گردند که تنها به زندگی نباتی یا حیوانی می‌پردازند.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ادراك لحظات نزدیك به مرگ بر این قسمت از مغز مؤثر واقع می‌شود. من با کمال اطمینان می‌توانم اعلام کنم که این اظهارنظر براساس تحقیقات دقیق و گسترده‌ای بیان شده که در این زمینه صورت گرفته است. به این نکته مهم توجه بفرمایید که افراد پس از تحول و دگرگونی در زمینه‌های سطح اضطراب، وضع سلامتی، نگرش و برخی از قابلیت‌های فوق‌طبیعی تغییرات محسوس و مطبوعی پیدا می کنند. بسیاری از سوژه‌ها بر این مضمون اشاره کرده‌اند که ترس آنها از مرگ کمتر شده و دارای روحیه لطیف‌تر و ظریفتری شده‌اند. برخی معتقدند که پس از این واقعه مرتب‌تر و آراسته‌تر شده‌اند.

من شواهد زیادی را می‌توانم در زمینه ایجاد تغییرات ذهنی و فکری در این افراد ارائه دهم. هرگونه تغییر و تحولی در شخصیت، زمانی مستمر و مستدام می‌ماند که با تغییرات بیوشیمیایی در مغز همراه شده باشد. در بیان این مطالب من تنها بر روی نتایج پروژه پژوهشی خودمان تکیه نمی‌کنم، بلکه به نظریات افراد و گروههای دیگری نیز که در زمینه «سیم‌پیچی مجدد» مغز انسان به نتایجی دست یافته‌اند توجه دارم.

اصلاح و تغییر جریانات الکترومغناطیسی در مغز

یکی از متخصصان جریان الکتریسیته در مغز، خانم دکتر مارگارت پاترسون می‌باشد. او یك جراح مشهور انگلیسی است که برای درمان اعتیاد به الکل و مواد مخدر، جریان الکتریسیته را از مغز بیماران یا معتادان عبور می‌دهد. او در حدود ۱۵ سال است که به این کار مشغول است و برای رسیدن به نتایج درمانی و الگوهای رفتاری جریان الکتریسیته را از لوب گیجگاهی مغز عبور می‌دهد.

موفقیت درمانی در بیمارانی که به خانم دکتر پاترسون مراجعه می کنند بسیار زیاد است. او برای توصیف و توزیع این نتایج درمانی، معتقد است که به این طریق جریان الکتریکی مغز معتادان را تغییر می‌دهد. این روش درمانی درست در همان نقطه‌ای از مغز اثر می گذارد که ادراکات نزدیك به مرگ بر روی آن مؤثر واقع می‌شود. تحت تأثیر این جریانات الکتریکی که از مغز گذر می کنند، این افراد متحول و دگرگون می‌شوند. با بیان دیگر، این پزشك مردمی بیشتر از اینکه بیمار را درمان کند، او را به شخصیت دیگری تبدیل می کند. در حقیقت افراد معتاد پس از این دوره درمانی به یك شخصیت غیرمعتاد تبدیل می‌شوند. به بیان دیگر، فرد معتاد در این جریان درمانی تنها نوع اعتیاد خود را عوض نمی کند.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پژوهشگران دیگری هم که برای تغییرات رفتاری، جریانهای الکتریکی بسیار ضعیف را از لوب گیجگاهی مغز بیماران عبور داده‌اند، به همان نتایج درمانی باارزش دست یافته‌اند. گزارشهای متعددی وجود دارند که نشان می‌دهند برخی از افراد دیوانه پس از عبور جریان ضعیف الکتریکی از مغزشان درمان شده‌اند. این عمل شباهتی به الکتروشوك ندارد که در طی آن یك جریان الکتریسیته پرقدرت و کوتاه‌مدت را از لوبهای پیشانی بیمار عبور می‌دهند. به این ترتیب که یك جریان ضعیف و مستمر الکتریکی را از لوب تامپورال می‌گذرانند.

شاید یکی از جالب‌ترین نظریه‌هایی که در این زمینه و در این نوع از تحول و دگرگونی بیان شده، متعلق به دکتر جیمز کولی بوده باشد. او معتقد است رفتارهای نوروتیك[1] بر اثر پیدایش جریانهای الکتریکی در لوب گیجگاهی به وجود می‌آیند. او معتقد است که خاطرات سرکوب شده موجبات پیدایش یك جریان الکتریکی نورونی[2] مسدود را در مغز فراهم می‌سازند. به باور او این مدارهای مسدود باعث می‌شوند که انرژی عصبی به نِوْروز[3] تبدیل شوند. به این ترتیب در جریان تحول و تکوین دیگر اثری از عناصر نوروتیك باقی نمی‌ماند.

برخی از روان‌پزشکان گزارشهایی را منتشر کرده‌اند که نشان می‌دهد این افراد از طریق تنظیم جریان الکتریکی مغز، موفق به درمان اعتیادها و فوبیها [ترسهای مرضی] شده‌اند. یکی از مشهورترین پزشکان مبتکر و نوآور در این زمینه دکتر روان‌پزشك، روجر کالاهان است که در پالم اسپرینگ کالیفرنیا به کار مشغول است. دکتر کالاهان معتقد است که تمام انواع ترسها و اعتیادها بر اثر پیدایش تغییراتی در سیستم الکتریکی بدن به وجود می‌آیند. این اختلال الکتریکی مغزی منجر به پیدایش اضطراب می‌شود و افراد برای فرونشاندن این اضطراب و تنش به غذاخوردنِ بیشتر، باده نوشی و یا خوردن داروها روی می‌آورند. به این ترتیب آنها معتاد می‌شوند.

با استفاده از برخی از روشها که گاه به تکنیك‌های طب فشاری شباهت پیدا می‌کنند،

---

۱. منسوب به نِوروز.

۲. به سلول عصبی نورون گفته می‌شود.

۳. نِوْروز عبارت است از آزردگی روانزادی که نشانه‌های آن مبین رمزی یك تعارض روانی است که ریشه‌های آن در دوره کودکی قرار دارند و مصالحاتی بین میل و دفاع ایجاد می‌نمایند... (نقل از لغت‌نامه روان‌شناسی، دکتر محمود منصور و همکاران).

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

او بیشتر از ۹۰ درصد فوبیها و ۸۰ درصد از اعتیادها را درمان کرده است. این روش ابتکاری او در برخی از پروژه‌های تحقیقاتی و مراکز بیمارستانی دانشگاهی مورد توجه و کاربرد قرار گرفته و بسیاری را اعتقاد بر این است که این روش یك نوآوری عظیم و بسیار مؤثر در درمان اعتیادها به حساب می‌آید. در تمام این درمانها با تغییر در جریان نیروهای الکترومغناطیسی بدن، تحولات رفتاری مطبوعی ظاهر می‌شود.

در لحظات نزدیك به مرگ، مقدار بسیار زیادی از انرژی آزاد می‌شود. این جریان انرژی تحولات و تغییراتی را در بدن به وجود می‌آورد و اوج تأثیرگذاری و تأثیرپذیری آن در زمانی است که به رؤیت نور شدید و اشراق می‌انجامد. بسیاری از کسانی که به ادراکات لحظات نزدیك به مرگ رسیده‌اند این نور شدید را به یاد می‌آورند و آثار آن را در رفتار خویش مشاهده یا احساس می‌کنند. این انرژی پرقدرت زندگی آنان را متحول می‌سازد. کودکی به من گفت: «من می‌دانم که بقیه افراد خدا را رؤیت کرده‌اند. ولی من فقط نور او را دیدم. نوری که همه چیز در آن بود.»

این انرژی عظیم در لوب گیجگاهی راست مدفون یا محبوس شده است و در جریان برخی از تجربیات روحی و عرفانی انواری از آن ظاهر می‌شود. لوب تامپورال مغز تأثیر زیادی بر روی قسمت‌های دیگر مغز و میدان الکترومغناطیسی اطراف آن دارد.

شاید در جریان ادراکات لحظات نزدیك به مرگ هم پدیده‌های مشابهی دخالت داشته باشند.

استمرار حالات پررمز و راز

در نظر اول این طور به نظر می‌آید که طرحِ مطالبِ فوق، جنبه عرفانیِ ادراکاتِ نزدیك به‌مرگ را از بین می‌برد، ولی با ژرف‌نگری بیشتر مشخص می‌شود که در واقع این طور نیست. شما بایستی با دید بیمارانی که به این پدیده نگریسته‌اند دربارهٔ آن به قضاوت بنشینید. آیا جنبه‌های پررمز و راز این مقوله تقلیل پیدا کرده و یا ما تنها در آغاز این راه هستیم؟ آیا تاکنون زمینه‌های مطلوبی فراهم نشده که فیلسوفان و اندیشمندان مذهبی بتوانند در این محدوده ناشناخته به تفکر، تعمق و رایزنی بپردازند و ارزشها و جنبه‌های علمی و ایدئولوژیك آن را بیابند؟

برای مثال به زندگی لوریتا توجه کنید. ۳۰ سال پیش او با یك بیماری سخت و فرسایش‌دهنده تب روماتیسمی به بیمارستان ما مراجعه کرد. این بیماری که از عواقب عفونتهای استرپتوککی به حساب می‌آید، در آن زمان با خطرات بیشتری همراه بود.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پزشك برای او پنی‌سیلین تزریقی را پیشنهاد کرد، هرچند به صورت روزانه این دارو به او تزریق می‌شد، ولی به هیچ‌صورت از شدت تب او کاسته نشد. حتی در این شرایط امیدی نبود که حال او بهتر شود.

هرچند او دچار ایست قلبی نشد و حتی به بیمارستان منتقل نگردید، ولی وضعیت عمومی بدن او حالتی را برای وی به وجود آورد که می‌توان آن را مشابه یا معادل ادراك نزدیك به مرگ تلقی کرد.

هرچند گزارشی از پیدایش مرگ در پرونده پزشکی او به ثبت نرسیده، ولی مشخص شده که او در شرایط شدیداً پراسترسی به سر می‌برده است. در پرونده پزشکی این خانم با وضوح به این مطلب اشاره شده که او با «تجربیات عجیبی» برخورد داشته است. خود او معتقد است که رؤیت فروغ تابان باعث گردید تا وی از مرگ نجات پیدا کند.

آنچه که در سطور زیر می‌آید، شرح تجربه لوریتا با قلم خود اوست که به تجربه شفابخش خویش اشاره می‌کند:

«من مخملك داشتم و به این دلیل در منزل بستری شده بودم. متخصص به والدینم پیشنهاد کرده بود که مرا در اتاق نشیمن بر روی یك کاناپه بستری کنند تا بهتر در معرض دید و توجه آنها قرار داشته باشم.

من بشدت بدحال بودم و به زحمت موقعیت زمان و مکان را تشخیص می‌دادم. آن قدر ضعیف و ناتوان شده بودم که برای رفع نیازهای طبیعی پدر و مادرم مرا بر روی دست حمل می‌کردند. من اصلاً قادر به انجام کاری نبودم و تصور می‌کردم تمام توانم از تنم خارج شده است. در آن زمان فکر می‌کردم که بزودی می‌میرم، زیرا اصلاً رمقی در بدنم نمانده بود.

یك روز در بستر این احساس در من به وجود آمد که گویی از فراز صخره‌ای به پایین سقوط کرده‌ام. در این لحظه کاملاً مطمئن بودم که دارم می‌میرم.

پس از لحظه‌ای احساس کردم که در درون تونلی قرار دارم. تمام فضا بشدت سیاه بود. از آنجا که همه جا سیاه بود، تجسم حضور در تونل به سختی صورت می‌گرفت. در این شرایط ناگهان خود را با انبوهی از نور روبرو دیدم. در این زمان نه ترسیدم و نه به فکر فرار افتادم. در این شرایط تنها به این فکر بودم که به سوی نور کشیده می‌شوم. در آن زمان احساس می‌کردم که بدنی ندارم، بلکه از هستی مطلق ساخته شده‌ام.

چند لحظه بعد این احساس به من دست داد که در نزدیکی سقف قرار دارم. با وضوح کامل خود را بالای پنجره و کتابخانه احساس می‌کردم. بخوبی از آن بالا مادرم را نظاره می‌کردم که در کنار میز آشپزخانه ایستاده و خواهرم نیز در کنار او بود. من بخوبی

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می‌توانستم اشیاء و افرادی را که در پشت دیوارها قرار داشتند، مشاهده کنم. پس از اینکه به پایین نگاه کردم، جسمم را بر روی کاناپه دیدم. من اصلاً از این وقایع نترسیدم، بلکه به خودم گفتم: آه خدای من، من مرده‌ام.

با وجود اینکه به پایین نگاه می‌کردم، هنوز نور را می‌دیدم. من هرگز نتوانستم نظاره‌گر وجه الله باشم، ولی احساس می‌کردم که در جوار رحمت الهی هستم. ولی در این جریان نه صدایی را می‌شنیدم و نه کسی را مشاهده می‌کردم. من نه گلی را دیدم و نه چیز دیگری را، بلکه فقط همه جا را آکنده و مملو از نور می‌دیدم. در لحظاتی این تصور برای من پیش آمد که به صورت یك شبح درآمده‌ام. احساس می‌کردم که انوار آفریدگار جهان مرا احاطه کرده و هیچ فاصله‌ای بین من و او وجود ندارد. گویی از تمام وجود من عشق و نور به اطراف ساطع می‌شد. من خود را در درون کائنات و یا همه چیز را در درون خود می‌دیدم. من در کمال رضایت، آرامش و عشق مطلق بودم. من هرگز نمی‌توانم این لحظات را فراموش کنم و از آن زمان به بعد ترس و وحشت من از مرگ از بین رفت.

من در آن حالت خواهرم را دیدم که به اتاق نشیمن آمد و به من خیره شد. او درحالی که سینی قهوه را در دست داشت، دولن دولن به بالین من آمد و از فاصله خیلی نزدیکتر به چهره من نگاه می‌کرد.

زمانی که از بالا به پایین و به کالبدم نگاه کردم، چنین احساس کردم که پوست بدن من مانند رنگ عاج شده است. پوست من سفید یا کبود نشده بود، بلکه کمی هم شفاف به نظر می‌آمد. رگها به رنگ سبز در زیرپوست مشاهده می‌شدند.

پس از اینکه او برای مدتی مرا نگاه کرد، به سوی اتاق غذاخوری رفت و از قفسه یك دوربین عکاسی برداشت. در این زمان مادرم به خواهرم نگاه می‌کرد و من از بالا هر دو را زیرنظر داشتم. در این زمان بین آن دو و کالبد من دیواری وجود داشت. در این زمان من بخوبی می‌توانستم به همه جا نگاه کنم، زیرا داخل بدنم نبودم.

در زمانی که خواهرم دوربین عکاسی را به چهره‌اش نزدیك کرد و از من عکسی گرفت، من به او نگاه می‌کردم. در این زمان فکری یا حرفی به ذهن من خطور کرد: تو بایستی به داخل بدنت برگردی و زندگیت را به پایان برسانی.»

مخملك لوریتا در عرض دو روز دیگر کاملاً خوب شد. پزشك معالج او از سرعت بهبود او متعجب شده بود. همهٔ افراد خانواده از جمله پزشك معالج امید کمی به درمان او داشتند. زمانی که لوریتا یك هفته بعد دربارهٔ این تجربه با مادرش سخن گفت، او کاملاً مطمئن بود که این واقعه باعث نجات جان دخترش شده است.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شفابخشی تحت تأثیر یک میدان انرژی ضعیف

به نظر من در مورد فوق و بسیاری از موارد دیگر یك جریان الکتریکی ضعیف موجبات تحریك سیستم دفاعی بدن را فراهم آورده است. دکتر بکر که در زمینه الکتریسیته-زیستی یا بیوالکتریك به تحقیق و بررسی می‌پردازد، این شفابخشی‌ها را تحت تأثیر یك میدان انرژی ضعیف می‌انگارد. در این مواقع در داخل بدن یك انسان یك جابجایی الکتریسیته صورت می‌گیرد، بدون اینکه از بیرون چیزی به بدن اضافه یا از آن خارج شود. برای مثال اگر فردی دربارهٔ کم کردن تعداد ضربان نبض یا فشارخون خویش بیندیشد، این تغییرات صورت می‌گیرند که به آنها بیوفیدبك[1] گفته می‌شود. این جریان یك مثال برای حالات متفاوتی است که بر اثر نوعی تفکر، تأثیرات و یا تغییراتی در بدن پدیدار می‌گردد. من معتقدم در بسیاری از موارد که تحت تأثیر ادراکات لحظات نزدیك به مرگ حالت شفابخشی روحی در بدن به وجود می‌آید، از چنین مکانیسمی بهره گرفته می‌شود.

به یاد بیاوریم که بدن انسان همانند یك ماشین است و انرژی آن را به حرکت درمی‌آورد. بنابراین هر زمان که در کمیت و کیفیت انرژی تغییری به وجود بیاید، در وضعیت ماشین هم تحولاتی پدید می‌آید.

پیش از این بارها در این زمینه صحبت کرده‌ایم که اگر میدان یا شارژ الکتریکی لوب گیجگاهی نیمکره راست مغز دچار تحولی شود، در شخصیت و رفتار انسان تحولاتی به وجود می‌آید. من بارها به این مضمون اشاره کرده‌ام که پس از ادراك لحظات نزدیك به مرگ، وضع روانی فرد به صورتی درمی‌آید که او را نسبت به دیگران متحول و متفاوت نشان می‌دهد. بنابراین ما متوجه می‌شویم که چگونه این تحولات روانی سریع صورت می‌گیرند. من ادراك لحظات نزدیك به مرگ را نوعی دشارژ و یا تحول الکتریکی در مغز تصور می‌کنم و آن را شبیه به یك الکتروشوك ضعیف می‌انگارم.

تحول روحی یک دختر گناهکار

آنی دختر بسیار افسرده‌ای بود. او با اینکه ۱۶ سال بیشتر نداشت، ولی انواع اعتیادها،

---

۱. یك سلسله عکس‌العمل‌ها و آثاری که در یك موجود زنده براثر یا در مقابل محرك خاصی بروز می‌کند. برای کسب اطلاعات بیشتر به صفحات ۹۶ تا ۱۰۲ کتاب طریقت آلفا، رسیدن به آرامش در پنج گام که با ترجمه این قلم از سوی انتشارات اطلاعات چاپ و منتشر شده، مراجعه بفرمایید - مترجم.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

باده‌نوشی، معاشرتهای ناسالم و بسیاری از انواع گناهها و تبهکاریها را تجربه کرده بود. زمانی که پسری به او گفت که به خاطر یك دختر دیگر می‌خواهد او را ترك کند، آنی دنبال فرصت می‌گشت تا او را به قتل برساند. چند سال پیش مادر او دست به خودکشی زده بود و آنی هم بارها تا آستانه خودکشی پیش رفته بود. آنی داستان خود را این گونه بیان می‌کند:

«من بالاخره تصمیم گرفتم که مانند مادرم به زندگی خود خاتمه بدهم. در جریان یك میهمانی که عده زیادی از نوجوانان دیگر هم شرکت داشتند، در یك فرصت مناسب، بعد از اینکه تعداد زیادی از قرصهای خواب‌آور را با مقدار زیادی نوشیدنی خوردم، به سالن پذیرایی و به میان جمع برگشتم و شاهد جست و خیزهای دوستانم شدم.

من راحت و آرام بر روی یك صندلی راحت نشستم و در این شرایط اصلاً با کسی صحبت نمی‌کردم. بتدریج متوجه شدم که حالت جسمی و روحی من دارد دگرگون می‌شود. هیچ کسی در آن جمع به وضعیت من توجهی نمی‌کرد، زیرا همه آنها هم از حالت طبیعی خارج شده بودند.

شاید اگر به پشت صندلی تکیه می‌کردم، در همان وضعیت می‌خوابیدم و می‌مُردم و کسی هم توجهی به من نشان نمی‌داد. من سعی می‌کردم کمی به سمت جلو خم شوم تا بیشتر بتوانم نظاره‌گر این مجلس آخر باشم. این وضعیت خیلی دوام پیدا نکرد، و بالاخره من از جلو به کف صحنه سقوط کردم.

این اتفاق باعث شده بود تا نظم مجلس به هم بخورد. عده‌ای از پسرها و دخترها روی دست مرا به حمام آپارتمان حمل کردند و در آنجا یکی از دخترها انگشتش را به داخل دهان من فرو برد تا با استفراغ نوشیدنی زیادی که خورده بودم، به وضعیت عادی برگردم. هیچکدام از این جمع حاضر نبودند که به پلیس خبر دهند. آنها فکر می‌کردند با بیدار نگهداشتن من و قراردادنم در زیر دوش آب سرد، به وضعیت عادی برمی‌گردم. حتی در زمانی که آب سرد به صورت و بدن من می‌پاشیدند، کوشش می‌کردند با من صحبت کنند.

در همین احوال بود که متوجه شدم که خارج از بدنم و در نزدیك سقف به حالت معلق در هوا قرار گرفته‌ام. در این لحظات من تنها نبودم، بلکه یك موجود زیبا و دوست‌داشتنی در کنار من قرار داشت که من با عنوان فرشته محافظ از او یاد می‌کنم. کالبد هر دوی ما از نور ساخته شده بود، در برخی از موارد احساس می‌کردم که بدنم غیرجامد و مثلاً از ژله ساخته شده است.

در این زمان خودم را در نهایت آرامش و آسایش جسمی و روحی احساس می‌کردم. خوشحال بودم که تمام فشارها و تنش‌ها از بدن من دور شده‌اند، احساس می‌کردم که به وسیله نور محاط و پوشیده شده‌ام. خود را موجود خارق العاده‌ای می‌انگاشتم.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در یك لحظه متوجه شدم که خیلی به فرشته محافظ خودم نزدیك شده‌ام. در این زمان نه می‌توانستم جسمم را ببینم و نه از دنیای مادی خبری بود. ما خیلی اوج گرفته و به فراز آسمانها و بالاتر از ستارگان رسیده بودیم. من و فرشته نگهبان در فراز آسمانها تنها بودیم. او با من صحبت نمی‌کرد. بلکه به صورت غیرکلامی با من ارتباط برقرار می‌کرد. او مدتها درباره زیبایی‌های بدن من و بدن بقیه انسانها صحبت کرد. او با زبان بی‌زبانی به من گفت که بدن یك هدیه الهی است. ما نه حق داریم که خودمان را بکشیم و نه باید دیگران را به قتل برسانیم. ما بایستی نهایت دقت و مراقبت را در مورد این امانت خدایی به عمل آوریم. در این زمان من از کاری که کرده بودم و اینکه قصد کشتن آن پسر را داشتم بشدت شرمنده شدم. من از آن وجود نورانی خواستم که مرا ببخشد. در این شرایط به عمیق‌ترین و گسترده‌ترین شکل ممکن از صفا، صمیمیت، عشق و دوستی دست پیدا کرده بودم.

پس از مدتی دوستانم، مرا به بیمارستان بردند، زیرا زمانی که چشمانم را گشودم، خودم را در بخش فوریتهای پزشکی مشاهده کردم.»

آنی معتقد است که این تجربه بسرعت نگرش او را نسبت به زندگی تغییر داد. این اظهارنظر او مشابه با مطالبی است که دیگر افرادی که به ادراك لحظات نزدیك به مرگ رسیده‌اند، از آن سخن می‌گویند. او به دوست پسرش گفت که به دنبال انتخاب جدیدش برود. ضمناً او نوشیدن الکل و مصرف داروهای مخدر را کنار گذاشت. بنابراین با ترك دوستان ناباب گذشته، به معاشران جدیدی روی آورد.

من هرگز ادعا ندارم که این تجربه باعث شد تا از او به جای یك اهریمن، یك فرشته به وجود بیاید، ولی مسلماً در نگرش و توجه او به زندگی تغییرات زیادی پیدا شد. او دیگر هرگز به این فکر نیفتاد که مانند مادرش به خودکشی روی بیاورد. او به جای اینکه به زندگی به صورت مجموعه‌ای از حوادث و ماجراها بنگرد، به مجموعه‌ای از خوبیها و دلبستگی‌ها می‌نگریست که ارزش آن را دارند که در حفظ آنها کوشش به عمل آید.

تحول و تغییری که در روحیه آنی به وجود آمد، بسیار مستمر و دیرپا بود. این احساس لحظات نزدیك به مرگ در حدود ۲۰ سال پیش اتفاق افتاده بود. او در شرایط کنونی ازدواج کرده و مادر ۴ پسر است. او می‌گوید: «بلافاصله پس از این تجربه احساس کردم که برای یك زندگی سالم مأموریت پیدا کرده‌ام. من به این خاطر متولد شده‌ام که برخی از

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مسئولیت‌ها را به انجام برسانم.» آنی می‌گوید: «این مأموریت انرژی درونی زیادی را به من داد که هرگز آثار آن از بین نمی‌رود.»

این تجربه و موارد مشابه با آن نشان می‌دهند که واقعاً در این موارد یك الکتروشوك درمان‌کننده صورت می‌گیرد. تحولات ثابت و دیرپا در زمینه شخصیتی از این مضمون خبر می‌دهند. مسلماً این تحولات مهم در روحیه نمی‌تواند بدون ایجاد تغییرات فیزیولوژیك اساسی در مغز صورت بگیرند. همان‌طور که بسیاری از پژوهشگران اظهار کرده‌اند، هرگونه تغییری در روحیه و شخصیت، بویژه اگر دیرپا و مستمر بوده باشد، همیشه با نوعی تغییر و دگرگونی در مغز همراه است.

توجیه پدیده‌های فوق طبیعی

نظریه الکترومغناطیس پایه و اساس مستحکمی را برای توجیه و تفسیر برخی از پدیده‌ها مانند تله‌پاتی و رؤیت اشباح در نزدیك زمان مرگ فراهم می‌سازد. براساس این تئوری این دو پدیده چیزی بیشتر از احساس حوزه الکترومغناطیسی یك فرد دیگر نیست. به این ترتیب مشخص می‌شود که چرا در زمان تله‌پاتی یك احساس گنگ و مبهم به وجود می‌آید و فرد به شکلی یك مضمون یا پیام را درك می‌کند که با نحوه تفکر، گفتار و یا نگارش مطالب متفاوت است. از آنجا که لوب گیجگاهی قسمت راست مغز در منطقه‌ای قرار گرفته که به درك و تعبیر موضوعات بیانی مربوط نیست، بنابراین، این دلیل‌پردازی بیشتر منطقی به نظر می‌آید.

براساس مشاهدات و مذاکراتی که توسط اینجانب صورت گرفته، این باور در من به‌وجود آمده که افرادی‌که به ادراکات لحظات نزدیك به مرگ رسیده‌اند، به صورت متفاوتی نسبت به جهان اطراف حساسیت پیدا کرده‌اند.

اجازه بدهید برای درك بهتر این مطالب به شرح حال خانمی بپردازم که در این کتاب با نام مستعار الیسون از او یاد می‌کنم. او در حدود ۱۵ سال پیش به یك ادراك لحظات نزدیك به مرگ نایل آمد و در نتیجه آن اخلاق و روحیات او شدیداً متحول گردید. او دارای این قدرت و قابلیت است که در موارد متعددی پیش از اینکه فردی مطلبی را بیان کند، او بآهستگی، به دیگران می‌گوید که این فرد می‌خواهد چه مطالبی را بگوید! اطرافیان او کمترین تردیدی در این قدرت شگرف روحی او ندارند.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در حدود ۱۰ سال پس از تجربه فوق، او موفق به رؤیت روح یا کالبد مثالی پسرش در زمان مرگ شده است. من نمی‌دانم که آیا بین ادراك لحظات نزدیك به مرگ و رؤیت کالبد مثالی که از بدن پسرش در زمان مرگ خارج شده ارتباطی وجود دارد یا نه؟ به نظر من از لحاظ تئوری پس از تجربه نخست به صورتی حساسیت پیدا کرده که بعداً توانسته برای تجربه بعدی آمادگی پیدا کند.

مورد اول، داستان خود را این گونه بیان می‌کند:

«در سال ۱۹۸۰م بر اثر ابتلا به سرطان تحت عمل جراحی قرار گرفتم و پس از عمل هنوز آثار داروی بیهوشی از بدن من خارج نشده بود. در این زمان در سالن مجاور اتاق عمل از من مراقبت به عمل می‌آمد. در این شرایط احساس کردم که در برابر نور بسیار شدیدی قرار گرفته‌ام. در جوار این نور مردی وجود داشت که بسیار زیبا و برازنده بود. او چنان مهربان به من نگاه می‌کرد که من تاکنون این قدر عشق و محبت ندیده بودم و هرگز نمی‌توانم آن را برای شما بازگو کنم.

این تجربه بسیار جالب و پرشکوه بود. ولی درست در این زمان احساس کردم که گویی از این جهان خاکی خارج شده‌ام. من دوست نداشتم که بمیرم! در آن زمان من دارای دو فرزند بودم و نمی‌دانستم در غیاب من چه بر سر آنها خواهد آمد.

این مرد جذاب و مهربانی که در کنار من ایستاده بود، این قدرت و قابلیت را داشت که بتواند افکار مرا بخواند. بنابراین لبخندی زد و به من گفت: تو نمرده‌ای. تو هنوز کارهایی را که باید انجام دهی، به پایان نرسانده‌ای.

به نظرم می‌آمد که نیرویی از همان مسیری که آمده بودم، دارد مرا به عقب می‌کشاند. پس از آن از حالت بیهوشی خارج شدم. زمانی که چشمانم را گشودم، به پرستاری که مشغول انجام کارهای مراقبتی بر بالین من بود، نگاه کردم. بنابراین در این لحظه خطاب به من گفت: خیلی خوشحالم که چشمانت را باز کردی. چند لحظه پیش فکر می‌کردم که ترا از دست داده‌ایم.»

در حدود ۱۰ سال بعد بار دیگر به همان بیمارستان رفتم. در این زمان پسرم که مبتلی به مرض قند بود، دچار عفونت خونی بسیار شدیدی شده بود. به علت وضع بسیار بدی که داشت، در بخش مراقبت‌های ویژه بستری شده بود. بالاخره به علت شدت وخامت بیماری، قلب او از حرکت باز ایستاد.

مادرش، واقعه را اینگونه شرح می‌دهد:

«من در وضع روحی بسیار بدی قرار گرفته بودم. پزشکها بر بالین پسرم مشغول به کار

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بودند و من از بیرون اتاق و از ورای شیشه بزرگی مشغول نظاره آنها بودم. من بشدت گریه می‌کردم زیرا انتظار وقایع بدتری را می‌کشیدم.
ناگهان مشاهده کردم که او از تنش خارج شد و به سوی آسمانها پرکشید! من بخوبی هاله او را که از تنش خارج می‌شد مشاهده کردم. برای لحظه‌ای پس از خروج روح، او را نزدیك به سقف اتاق مشاهده کردم. پس از آن به سمت بالا و بالاتر ارتفاع گرفت و بالاخره ناپدید شد.

در این زمان پزشکی از اتاق خارج شد و به من گفت که کوشش آنها برای نجات فرزندم به نتیجه می‌رسد. من به او گفتم که خودم با چشم خودم مشاهده کرده‌ام که روح او از تنش خارج شده است. او با تعجب به من نگاه کرد و بدون اینکه چیزی بگوید، از من دور شد. چند لحظه بعد پزشك دیگری از اتاق خارج شد و به من پیشنهاد کرد که برای لحظه‌ای بر روی یك صندلی به استراحت بپردازم. پس از مدتی به من گفت که فرزندم فوت شده است.»

در موارد متعددی، افرادی گزارش کرده‌اند که شاهد خروج روح فردی از جسمش بوده‌اند. به نظر من یکی از عللی که زمینه را برای پیدایش و پرورش این استعداد آماده می‌کند، احساس خروج از بدن است. تصور می‌کنم در این شرایط تغییراتی در نحوه حساسیت آنان نسبت به امواج الکترومغناطیسی فراهم می‌آید.

هرچند که این افراد در تمام موارد قادر به استفاده از این استعداد شگرف خود نیستند، ولی در مجموع از افرادی که به ادراك لحظات نزدیك به مرگ نرسیده‌اند، بیشتر این نوع گزارشها را بیان می‌دارند. همان‌طور که دکتر آندریو دیك اظهار می‌دارد: «مغز ما مانند ماشینی است که ۵۰۰ دنده دارد و ما تاکنون فقط با ۴ تای آنها آشنا شده‌ایم. شاید ادراك لحظات نزدیك به مرگ باعث شود که با تعداد دیگری از آنها آشنایی پیدا کنیم.»

به سوی یک نظریه واحد و جامع

نظریه پیدایش تغییراتی در میدان الکترومغناطیسی بدن، بخوبی می‌تواند بسیاری از پدیده‌هایی را که بر اثر ادراك لحظات نزدیك به مرگ پدیدار می‌شوند، تفسیر و توجیه کند. شفایابی فوری، تحولات شخصیتی و رفتاری، تله‌پاتی، احساس خروج از بدن و بسیاری از استعدادها و قابلیت‌های بیشتری که در شرایط عادی فوق‌طبیعی و غیرمتعارف به حساب می‌آیند، با توجه و عنایت به این نظریه توجیه و تفسیر قابل قبولی می‌یابند. براساس

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پژوهشهای قبلیِ اینجانب و بسیاری از دانشمندان دیگری که در این محدوده به تحقیق و تفحص پرداخته‌اند، تمام این پدیده‌ها به لوب گیجگاهی نیمکره راست مشغول می‌شوند.

دکتر ویلدر پن فیلد که پدر علوم عصبی جدید به حساب می‌آید، این مطلب بسیار مهم را دریافت که تحریك لوب گیجگاهی در نیمکره راست مغز احساس بسیار روشن و زنده‌ای را در زمینه احساس خروج از بدن به وجود می‌آورد. دکتر ورنون نپ که در مقوله دجاوو[۱] کارشناس و کاردان برجسته‌ای به حساب می‌آید، متوجه این نکته شده که یادآوری خاطرات گذشته زندگی[۲] به عملکرد لوب تامپورال مربوط می‌شود.

من به این نکته توجه دارم که لااقل در نگاه سطحی این نکات ممکن است ارزش ادراکات عرفانی و ایدئولوژیك را خدشه‌دار کنند، زیرا عده زیادی از دوستداران علوم باطنی دوست دارند هرگز این عقده‌هایِ ناگشوده باز نشوند و همچنان در هاله‌ای از ابهام باقی بمانند.

از سوی دیگر من هرگز تصور نمی‌کنم که ارتباط دادن ادراك لحظات نزدیك به مرگ و یا پدیده‌های مشابه با یك پایگاه فیزیولوژیك در مغز از ارزش و اعتبار آنها بکاهد. ما هرقدر که برای خویش اعتبار و ارزش روحانی و معنوی قائل شویم، ولی هنوز انسان هستیم و برای

---

۱. DEJA-VA = DEJA - VUE: یك واژه فرانسه به معنای «قبلاً دیده شده» و معادل واژه PARAMNESIA انگلیسی است. در این شرایط فردی پس از مشاهده جایی یا کسی دچار این احساس می‌شود که قبلاً این فرد یا مکان را دیده است.
در پاراسایکولوژی این مضمون رامولود خاطره از زندگانی گذشته تلقی می‌کنند، ولی در پزشکی متداول تصور می‌شود پس از رؤیت، دو جریان الکتریکی به دو نیمکره مغز می‌رسد که هر دو جریان همزمان هستند. اگر این جریان زودتر به یکی از نیمکره‌های مغزی برسد، در این شرایط رسیدن جریان دوم به نیمکره بعدی باعث رؤیت مجدد شده این نیمکره خاطره نیمکره دیگر را به دیدن در زمان قبل - و خیلی قبل - تعبیر می‌کند. طبیعت و خصلت واقعی آن هنوز روشن نیست - مترجم.

۲. در ادیان ایرانی پیش از اسلام در عقاید مانی و احتمالاً در آیین‌مهر باور به زندگیهای متعدد روح پس از گذر از چند جسم وجود داشت که هم‌اکنون در مذاهب هندی هم این دیدگاه وجود دارد.
به کمك هیپنوتیزم و روشهای دیگر گاه در سیر قهقرایی در زمان فرد به شرایطی بر می‌گردد که آنرا زندگیهای گذشته می‌انگارد...
در برخی از سلسله‌های دراویشِ بسیار مهم ایران مانند اهل حق، خاکساریه، جلالیه و... که با یکدیگر تشابه و قرابت آئینی دارند، این اعتقاد وجود دارد. به باور اینجانب این جهان‌بینی یك ایدئولوژی وارداتی از شبه قاره هند نیست، بلکه ریشه در عرفان پیش از اسلامِ ایران دارد - مترجم.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تمام انسانها تمام ادراکات و دریافتهای مادی و معنوی توسط سلسله اعصاب درك شده و در مغز تجزیه و تحلیل و درك می‌شوند.

جملاتی که از کتاب مقدس [انجیل] به صورت بسیار زیبایی احساسات مرا در این زمینه خلاصه و جمع‌بندی می کند. خیلی جالب است که در این نتیجه‌گیری نهایی به افکار پروفسور استفن هاوکینس هم اشاره شده است:

«...خداوند همه چیز را آفرید. هیچ چیزی در این جهان نیست که توسط او ایجاد نشده باشد. جهان منشأ زندگی بود و انوار زندگی به آدمی داده شد. نور در میان تاریکی می‌تابد و هرگز تاریکی آن را از خود طرد و جدا نمی کند. کلمه در جهان بود، بنابراین خدا جهان را از واژه آفرید. ولی با این وجود جهان قادر به شناسایی او نشد.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۷

مصنوعات جانبی تحول و تغییر روحی

علوم بر روی سه پایه‌ای قرار گرفته که از هیپوتز، مشاهده و ایمان تشکیل شده‌اند.
(تیموتی فریس)

تمام پژوهشهای علمی باارزشی که صورت گرفته‌اند، بیشتر از اینکه به پاسخگویی به پرسش‌های موجود بپردازند، خود به ایجاد سؤالات بیشتری پرداخته‌اند. هرچند ما در این پروژه تحقیقاتی به کاوش و پژوهش در موضوعی پرداختیم که پیش از این هیچ دانشمند و پژوهشگری به حوزه پر رمز و راز آن نزدیك نشده بود، ولی ما تنها به کشف و تعبیر برخی از اسرار ادراکات لحظات نزدیك به مرگ بسنده نکردیم، بلکه به فتح باب و نگاه سریع به مناظر و مقولاتی پرداختیم که امیدواریم در آینده این مضامین ناشناخته توسط انسانهای مصمم و دانشمند شناسایی شوند. ما به این دستاوردهای جالب و بسیار باارزش نام مصنوعات جانبی نهاده‌ایم، زیرا به صورت غیرمنتظره‌ای در جریان پژوهشهای خویش با آنها آشنا شدیم.

من در چند مقاله علمی به برخی از این موارد اشاره کرده‌ام. امیدوارم در آینده هر کدام یا مجموعه‌ای از آنها توسط پژوهشگران دیگر با دقت بیشتری مورد مطالعه قرار بگیرند. این مصنوعات جانبی که در جریان برخی از تحقیقات علمی به دست می‌آیند، گاه چنان اهمیتی دارند که بمراتب از موضوع و مضمون پروژه اصلی بیشتر و مهم‌تر است.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برای مثال در سالهای بعد از ۱۹۲۰م یك آسیب‌شناس در شهر بوستون به تحقیق در زمینهٔ آثار اعتیاد مستمر به باده‌نوشی می‌پرداخت و می‌خواست مشخص کند که مصرف مداوم و طولانی الکل چه تغییراتی را بر روی احشاء داخلی بدن به وجود می‌آورد.

در پروژه عظیم و گسترده تحول و تغییر روحی و رفتاری در جریان ادراکات لحظات نزدیك به مرگ هم ما با موارد بسیار جالبی از این دستاوردها یا مصنوعات جانبی آشنا شدیم. این پدیده‌ها بسیار جالب و باارزش بودند و براساس محاسبات آماری مهم و معنی‌دار تلقی می‌شوند. من از این جهت به برخی از آنها به صورت خلاصه در این کتاب اشاره می‌کنم که شاید برخی از پژوهشگران دیگر تشویق شوند تا در این زمینه‌های بکر و ناشناخته به تحقیق و بررسی بپردازند. دربارهٔ علت و نحوه پیدایش این مضامین نظریاتی دارم که با مسرت حاضرم در اختیار آنان بگذارم.

هرچند این طرح، اطلاعات ما را در زمینه ادراکات لحظات نزدیك به مرگ افزایش داده، ولی نادانسته‌ها و ناشناخته‌ها در این زمینه بسیارند و به طرحهای تحقیقاتی بیشتری نیاز است.

نور متحول کننده

پروژه پژوهشی ایجاد تحول بر اثر ادراکات نزدیك به مرگ بخوبی نشان می‌دهند که افرادی که به این نوع از تجربیات روحی رسیده‌اند، تحولات مطبوع و مطلوبی در آنان به‌وجود آمده که برای تمام عمر آثار آن باقی و ثابت مانده است. این تغییرات بیشتر و شدیدتر در کسانی پدید آمده که بصورتی به رؤیت نور یا اشراق نایل آمده‌اند. این مشاهده به اشکال متعددی صورت می‌گیرند. در برخی از موارد گلهایی مشاهده می‌شوند که از نور ساخته شده‌اند و یا از درون آنها نور می‌تابد. در بعضی از موارد هم یاد رؤیت انبوهی از نور و یا تنها جرقه‌های نورانی وجود دارد.

مطالعات جانبی ما نمایانگر این مطلب هستند که افرادی که به رؤیت انوار پرفروغ یا اشراق در حالات عارفانه رسیده‌اند، اعم از اینکه این اشراق در خلسه‌های عمیق، حالات تغییریافته آگاهی و یا در جریان زندگی عادی و روزمره بوده باشد ـ حتی اگر در لحظات نزدیك به مرگ نباشند ـ درست به همان صورتی دچار تحول و تغییر می‌شوند، که افراد دیگر در لحظات نزدیك به مرگ به این حالات و ادراکات دست می‌یابند.

بسیاری از انسانها در لحظات بحرانی و در حالات و عوالم عرفانی به این حالات

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

روحی می‌رسند. ولی ضمناً بعضی از انسانها در زمانهایی به مشاهده این فروغ تابنده یا اشراق می‌رسند که در حال انجام برخی از کارهای عادی مانند رانندگی اتومبیل، راه رفتن، مشاهده تلویزیون و یا راهپیمایی مثلاً در یك جنگل هستند. در بسیاری از موارد این حالات برای انسانهای عادی و معمولی به وجود می‌آیند، هرچند در معدودی از موارد این حالات برای عارفان و شخصیت‌های مذهبی پدید می‌آیند.

اجازه بدهید در این مورد به بیان مثالی بپردازم. این ماجرا برای بانویی پیش آمده که در اینجا با نام جین از او یاد می‌کنم. او یك شب پس از یك روز کاری سخت و طولانی به بستر رفت تا بخوابد. شوهرش در کنار او به خواب رفته بود. در این لحظات ناگهان در برابر او قیافه هولناکی ظاهر گردید که شباهت به سیمای وحشتناك یك شیطان داشت. در اطراف چهره او فروغ تابنده‌ای به رنگ سبز به چشم می‌خورد:

«من سعی کردم دربارهٔ آنچه که مشاهده می‌کنم، با شوهرم سخن بگویم، ولی گویا او حرفهای مرا نمی‌شنید. پس ازلحظه‌ای موجود دیگری ظاهر شد که نور سفیدی از کالبد او خارج می‌شد و بسیار زیبا به نظر می‌آمد. در این زمان به نظرم آمد که گویی به سیر در صحنه‌هایی از زندگی گذشته‌ام مشغول هستم. انسانهایی را مشاهده می‌کردم که ردایی بلند بر تن و دم‌پایی‌هایی را برپا کرده بودند. در گوشه‌ای جنگی واقعی بین نور و ظلمت به چشم می‌خورد. وجودهای شیطانی [دیوها؟] به چشم می‌خوردند که با فرشته‌های نورانی می‌جنگیدند و در این جنگها موجودات نورانی قویتر بودند.[۱]

آخرین چیزی که مشاهده کردم، حضرت عیسی مسیح بود که به من اشاره می‌کرد و مرا به نزد خود می‌خواند، نور از تمام وجود حضرت به خارج می‌تابید. من علاقه زیادی داشتم که به سوی او پرواز کنم، ولی با کمال تأسف مشاهده کردم که روحم متصل و وابسته به تنم می‌باشد. برای مدتی این مناظر را با وضوح کامل در پایین اتاق نشیمن مشاهده می‌کردم، ولی پس از مدتی همه آنها ناپدید شدند.»

در این تجربه عناصر متعددی از ادراکات لحظات نزدیك به مرگ وجود دارند.

---

۱. از آنجا که انسانها از آغاز تاریخ با این ادراکات آشنا بوده‌اند، آیا مشاهده صحنه‌هایی این چنین در پیدایش باورهای ایرانیان قدیم در زمینه جنگ نور و ظلمت ـ اهورامزدا و اهریمن ـ و پیروزی نهایی قدرتهای اهورایی بر اهریمنی تأثیر نداشته‌اند؟ شایسته است دانشمندان ایرانی و ایران‌شناسان به این نکته مهم هم توجه بفرمایند ـ مترجم.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مشاهده موجودات نورانی و مشاهده انوار بسیار زیبا در این مقوله قرار می‌گیرند. با این وجود این خانم در شرایط بحرانی نزدیك به مرگ قرار نداشته است. تحت تأثیر رؤیت و شهودی که داشته، او در این لحظه مرگ را «آزادی مطلق و آسایش کامل روحی و جسمی» می‌داند، بعد از این تجربه به بقای روح و زندگی بعد از مرگ ایمان آورده و هرچند به مذهب خاصی روی نیاورده، ولی در عوالم روحانی و معنوی سیر می‌کند و تاکنون مطالعات گسترده‌ای را در مورد چند دین بزرگ به انجام رسانده است.

این خانم مانند بسیاری از افراد دیگر که «به ادراك نور رسیده ولی در شرایط نزدیك به مرگ نبوده»، در آزمایشهای ما ترس بسیار کمی را نسبت به مرگ نشان می‌داد. و اصلاً اضطرابی در این زمینه نداشت. این خانم در تستهای گری‌سون نمرات بسیار بالایی آورد. این آزمونها برای این صورت می‌گیرند تا از اصالت و صحت ادراکات نزدیك به مرگ کسب اطمینان شود. تمام افرادی که در این گروه قرار داشتند، نمرات زیادی را در این آزمون کسب کردند.

«مانند کسی که دو جفت چشم داشت»

در اینجا به بیان گزارش دربارهٔ فرد دیگری از این گروه می‌پردازم. در اینجا از این فرد با نام مستعار جیم یاد می‌کنم. او با جریانی مواجه شده که برخی از پژوهشگران با عنوان «احساس ترس از مرگ» از آن یاد می‌کنند. این فرد در شرایطی دچار رؤیت و اشراق شده بود که نزدیك به مرگ نبوده است.

ادراك نور و اشراق در زمانی برای او پدید آمد که به عنوان دانش‌آموز دبیرستان در ایالت کالیفرنیا مشغول تحصیل بود. یك روز تعطیل تابستانی که همراه با والدین خود به کنار دریا رفته بودند، او تصمیم گرفت که به غواصی در زیر آب بپردازد. برای انجام این مقصود وسایل غواصی را از یکی از دوستانش قرض کرد و در حدود ۳۰۰متری ساحل به شنا در زیر آب پرداخت. او در درون آبهای تیره اقیانوس به سیر و سیاحت مشغول بود تا در یك لحظه متوجه شد که اکسیژن کپسول پشتی او به پایان رسیده است. پس از اینکه بسرعت به سطح آب آمد، متوجه شد که هوا طوفانی است و او مقدار زیادی از ساحل فاصله گرفته است.

به عنوان یك شناگر تازه‌کار او اطلاعی از جریانهای آب در عمق زیاد نداشت و نمی‌دانست که در این شرایط انسان ممکن است به عمق اقیانوس کشیده شود. او با زحمت

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و کوشش خارق العاده‌ای سعی می‌کرد که خود را به ساحل برساند، و درست در همین زمان بود که او از بالا بدنش را مشاهده کرد و در روبرو با فروغ تابنده برخورد کرد:

«من آن‌قدر برای رسیدن به ساحل دست و پا زده بودم که کاملاً خسته و فرسوده شده بودم. درحالی که تجهیزات غواصی از جمله کلاه و عینك را بر روی صورتم داشتم، گاهی از زیر آب به بالا می‌آمدم تا ساحل را مشاهده کنم. پس از اینکه متوجه شدم که خیلی از ساحل فاصله گرفته‌ام، واقعاً وحشت‌زده شدم و با سرعت و شدت بیشتری مشغول شنا شدم.

در یك زمان متوجه شدم که از بالا و در هوا دارم به پایین و به بدنم می‌نگرم که مشغول شنا کردن است. به بیان دیگر مانند فردی بودم که دو جفت چشم دارد. یك جفت از آنها در وضعیت عادی و طبیعی قرار دارند و جفت دیگر از بالا به پایین و به کالبدش می‌نگرد. ولی هر دو جفت چشم به مغز واحدی ارتباط داشتند. این شرایط اصلاً اختلالی ایجاد نمی‌کرد.

ناگهان خود را با انبوهی از انوار درخشان روبرو دیدم. در حقیقت مانند این بود که توده عظیمی از ابرهای بشدت درخشان تمام وجود مرا احاطه کرده بودند. من از مشاهده این وضعیت احساس شادی، رضایت و آرامش می‌کردم و برای مدتی ترس و وحشت از کالبدم دور شد.

پس از مدتی صدایی را شنیدم و بعد متوجه شدم که به داخل تنم وارد شده‌ام. شاید این تجربه تنها یك دقیقه طول کشید.»

همان‌طور که گفته شد، جیم به ادراك لحظات نزدیك به مرگ نرسیده بود، بلکه ترس لحظاتِ مرگ را تجربه کرده بود. منظور من این است که او در شرایطی قرار گرفته بود که شدیداً احساس می‌کرد که به مرگ نزدیك شده است. به قول کارشناسانِ طرح، او از لحاظ فنی نزدیك به مرگ نبوده است. در آزمونهایی که صورت گرفت، مشخص شد که ترس او از مرگ فوق‌العاده کاهش یافته است. عشق او نسبت به زندگی افزایش زیادی پیدا کرده بود. او در تست‌هایی که برای اطمینان از اصالت تجربیات او صورت می‌گرفت، نمره‌های زیادی را به دست آورده بود.

عکس‌العمل جوابِ فرمانِ الکتریکی

چطور می‌شود که برخی از افراد تنها تحت تأثیر رؤیت نور و اشراق عکس‌العمل مطلوب نشان می‌دهند، درحالی که به ادراك لحظات نزدیك به مرگ نرسیده‌اند؟ آیا تجربه اخیر آنان حقیقت دارد؟ آیا در این وضعیت تنها نوعی خیالپردازی را احساس و تجربه می‌کنند؟ آیا

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

حقیقت دارد که در این شرایط بصورتی دروازه‌های جهان حقیقت به روی آنان باز می‌شود که از راههای دیگر امکانپذیر نیست؟ آیا به این طریق می‌توانیم به سرزمین روح و معنویّت دسترسی پیدا کنیم؟ به طور خلاصه آیا تمام این مطالب و تجربه‌ها، اموری روان‌شناسانه هستند؟

جواب من با تأکید فراوان منفی است. همان‌طور که پیش از این اشاره شد، تحقیقات من نشان می‌دهند که در مغز یك نقطه یا ناحیه کوچکی وجود دارد که می‌توان آن‌را جعبه فرمان عرفان و علوم پوشیده نامید. این ناحیه در بالای گوش راست و در لوب گیجگاهی مغز قرار گرفته است. در این محل است که تمام شواهد و علایم ادراکات لحظات نزدیك به مرگ تجلی و تظاهر پیدا می‌کنند، ولی من متوجه شده‌ام که بجز شرایط نزدیك به مرگ، برخی از حوادث دیگر هم می‌توانند آن را فعال کنند. ترس بسیار شدید، استرس بسیار شدید و گاه استقرار در یك حالت خلسه یا خواب‌آلودگی می‌تواند به ایجاد این تحول بینجامد.

آن قسمتی از این جریان که پیدایش تحول و دگرگونی را تضمین می‌کند، رؤیت نور یا اشراق است. برای مثال اگر فردی خروج از بدن را تجربه کند ولی به رؤیت نور نرسد، به‌احتمال قریب به یقین متحول نخواهد شد. اگر در این شرایط فرد به رؤیت نور هم نایل شود، در این شرایط تحول و تغییر پیدا می‌کند. به بیان دیگر قدرت تحول‌دهنده در نور است و این یك دستاورد مهم و اساسی پروژه ماست.

اشاره به وجود مرکزی در مغز که ادراکات لحظات نزدیك به مرگ و دریافتهای روحی و عارفانه در آن تحقق پیدا می‌کند، مضمونی قابل بحث و برای عده‌ای مأیوس‌کننده است. برای دانشمندان و پژوهشگران کسب آگاهی در این زمینه که مرکزی در مغز برای مباحث فوق‌طبیعی و فرا روان‌شناسی وجود دارد، بسیار جالب و هیجان‌انگیز است. این مطلب باعث می‌شود آنان با میل و رغبت بیشتری به این نوع از تجربیات روحی روی آورند. آنها تصور می‌کنند و در این شرایط احتمال بیشتری وجود دارد که جواب این معما را بیابند و از آنچه که تاکنون سِر و راز انگاشته می‌شدند، پرده بردارند.

ارواح یاریگر و اشباح

درصد بالایی از افرادی که در پروژه پژوهشی ما شرکت کرده بودند، در یك مرحله از ادراکات لحظات نزدیك به مرگِ خویش به رؤیت افراد مرده موفق می‌شدند. آنان در این شرایط افرادی را مشاهده می‌کردند که قبلاً از فوت آنها آگاهی داشتند. ازسوی دیگر عده‌ای

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از این افراد در این جریان به دیدار فرشته‌های نگهبان نایل می‌شده‌اند. این ارواح یاریگر یا فرشته‌های نگهبان در مسیر عبور از دهلیز به آنان کمك کرده و یا در جریان رسیدن به فروغ تابنده آنها را راهنمایی می‌کنند.

فرشته‌های نگهبان تنها در جریان ادراك لحظات نزدیك به مرگ قابل رؤیت هستند، ولی با این وجود برخی از کسانی که در این تجربه با فرشته نگهبان و ناصح آشنا شده‌اند، برای همیشه آن‌را در کنار خویش می‌یابند و مانند یك دوست از او نام برده و از وی بهره می‌برند. در لحظات استرس جسمی و هیجانات روحی نصایح این فرشته‌های مهربان بسیار باارزش و آرامش‌بخش است.

زمانی که نتایج آماری به من نشان داد افرادی که به رؤیت فرشته نگهبان در زمان ادراکات زمان مرگ رسیده‌اند برای بقیه عمر به صورت مرتب با این فرشته مهربان تماس دائم دارند، بشدت شگفت‌زده شدم.

همین‌طور ۱۰درصد از افرادی که به ادراك لحظات نزدیك به مرگ رسیده‌اند، برای بقیه عمر می‌توانند اشباح و ارواحی را مشاهده کنند. این ارواح می‌توانند به افراد فوت شده خانواده تعلق داشته و یا ارواح سرگردانی باشند که آنها هرگز با او کمترین آشنایی هم نداشته‌اند.

فرشته نگهبان

همان‌طور که در بخش نخست با دیوید و شرح‌حال او آشنا شدید، برخی از افراد برای تمام مدت عمر خویش از حمایتها و راهنمایی‌های یك فرشته نگهبان که در لحظات نزدیك به مرگ با او آشنا شده‌اند، بهره می‌برند.

دیوید زمانی که هنوز بچه بود، در جریان ابتلاء به یك التهاب بسیار شدید کبد [هپاتیت]، این فرشته نگهبان در برابر او ظاهر گردید. در آن زمان او در کنار پدر، مادر و پزشك معالجش ایستاده بود. در این زمان دیوید در شرایط خروج از بدن به سوی این فرشته مهربان می‌رود و در کنار او قرار می‌گیرد. این ملاقات، مدت کوتاهی دوام می‌آورد و بالاخره زمان فراق و جدایی می‌رسد و دیوید به کالبدش مراجعت می‌کند.

ولی از این زمان به بعد این فرشته نگهبان و مهربان برای همیشه او را ترك نمی‌کند، هرچند دیگر قادر به رؤیت او نمی‌شود. ولی از این به بعد دیوید بارها حضور این فرشته را در کنار خویش احساس می‌کند. او می‌گوید: «در این زمان حس می‌کنم که فرد دیگری در

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اتاق وجود دارد.» همین‌طور که دیوید بزرگ می‌شد، همیشه این فرشته مهربان را در جوار خودش حس می‌کرد. در لحظات تنهایی و یا در زمان انجام برخی از کارها در کنار او و مددکار او بود. مانند یك فرد بالغ، این فرشته مهربان در زمان نوشتن مشق به او کمك می‌کرد. در برخی از موارد او کنترل دست دیوید را به عهده می‌گرفت و بدون اینکه در این جریان واقعاً دیوید دخالتی داشته باشد، تکالیف دبستانی نوشته می‌شدند. او می‌گوید:

«گاه اتفاقات زیادی بر روی چیزهایی می‌افتاد که من به عنوان تکلیف در شب قبل نوشته بودم. ولی در زمان مراجعه به آنها متوجه می‌شدم که برخی از آنها را من ننوشته‌ام!

برای هر فردی که بر روی این نوشته‌ها مرور می‌کرد، این مطلب بسادگی معلوم می‌شد که چه قسمتی را من نوشته‌ام و چه قسمت‌هایی را فرد دیگری نگاشته است. حتی اگر فردی یك عبارت را با دقت می‌خواند، می‌توانست با مداد واژه‌هایی را که من یا او [فرشته نگهبان] نوشته‌ام مشخص کند. در برخی از موارد با مداد رنگی این قسمت‌ها را از یکدیگر مجزا می‌کردم. واقعاً در زمان مطالعه مجدد این مطالب من نمی‌دانستم که برخی از قسمت‌ها چه زمانی و توسط چه کسی نوشته شده‌اند. به نظر من این یکی از شگفت‌انگیزترین مباحثی بود که در تمام عمر با آن مواجه شده بودم.

راستی این نوشته‌ها چگونه به وجود می‌آمدند که من از آن بی‌خبر بودم؟ جریان به این صورت بود که من پشت میز کارم قرار می‌گرفتم و مشغول کار می‌شدم. در یك لحظه احساس می‌کردم که گویی دچار ضعف و رخوت شده‌ام و از آن به بعد از چیزی اطلاع نداشتم. برای اینکه از این حالت خارج شوم، نیاز داشتم که یك فنجان قهوه بنوشم و یا کمی با دیگری سخن بگویم. این وضع هم در دوران تحصیل و هم بعدها در زندگی زناشویی و در جوار همسرم اتفاق می‌افتاد. پس از آنکه به بازنگری مطالبی می‌پرداختم که در زیر دست من قرار داشت، با تعجب احساس می‌کردم که گویی این اولین باری است که این مطالب را می‌خوانم. واقعاً من نمی‌دانم این مطالب نوشته شده از کجا آمده‌اند؟ این موضوع آن‌قدر زیاد و به صورت مکرر اتفاق می‌افتادند که من تصور می‌کردم کسی مرا گول می‌زند و یا سر به سر من می‌گذارد. بعدها به این نتیجه رسیدم که قطعاً این مطالب توسط من نوشته نشده، بلکه یك روح کنترل دست مرا به عهده گرفته و این کارِ نگارش مطالب را انجام می‌دهد.

من می‌دانم که انگشتانم حرکت می‌کنند و من شاهد پیدایش واژه‌هایی هستم که پدید می‌آیند. ولی نه این مطالب قبلاً به مغز من خطور کرده و نه من با اراده آنها را نوشته‌ام. در این شرایط که من نقشی در این جریانات ندارم، بشدت احساس شگفتی می‌کنم. صبح که

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می‌شود، من از جا برمی‌خیزم و پس از صرف صبحانه به مطالعه مطالبی می پردازم که بر روی صفحات کاغذ و یا بر روی دیسك کامپیوتر نوشته شده‌اند. من تصور می کنم فردی از پنجره وارد اتاق شده و به نگارش این مطالب پرداخته است.»

مایلم تأکید کنم که خودِ من نیز برخی از این مطالبی را که دیوید به آن اشاره می کند مشاهده کرده‌ام. نه تنها نوشته‌ها جالب و عجیب به نظر می‌آیند، بلکه گاه صحبت‌های دیوید با این فرشته نگهبان و مهربان بسیار با ابهت و هراس‌انگیز است. دیوید دوست ندارد این سخنان را نزد دیگران مطرح کند. او تصور می کند اگر دیگران بدانند که یك فرشته نگهبان کارهای او را انجام داده و با او سخن می گوید، چگونه دربارهٔ قضاوت می کنند.[1]

«من یک دختر کوچولو معلق در هوا را مشاهده کردم»

یك مورد دیگر ازمشاهدات عینی و بصری در مورد رؤیت یك فرشته نگهبان به پسری مربوط می‌شود که دوست دارم در این نوشته با نام مستعار روس از او یاد کنم. او چهار ساله بود که در جریان بازی بر روی یك درخت توسط یکی دیگر از بچه‌ها به زمین سقوط کرد. در زمان افتادن از درخت بود که او با فرشته آشنا شد:

---

۱. در یکی از روزهای تابستان ۱۳۷۴دختر خانم دانشجویی که در اینجا با نام مستعار سارا از او یاد می کنم همراه مادرش به مطب من آمد. این دخترخانم متین، مؤقر و صمیمی از این شکایت داشت که روح یك پسر بد از طریق دست او و به صورت دستنویسی اتوماتیك مطالبی را می‌نویسد که برخلاف تمایل و خواسته او بوده و نحوه نگارش یا خط او هم با خط سارا متفاوت است. او حتی در اتاق مجاور مطب بر روی میزی این روش نگارش را به نمایش گذاشت. این پسر بد در بعضی از جملاتش به این دختر خوب و نازنین اظهار محبت می کرد و در جملات دیگر به فحاشی و نوشتن کلمات زشت و وقیحانه می‌پرداخت...
هرچند موضوع دست‌نویسی خودکار برای من روشن بود، ولی برای یك بررسی روانی عمیق‌تر او را به مطب همکار عزیزم آقای دکتر شکرالله عبداللهزاده که روان‌پزشك است فرستادم.
در بررسی وضع روحی او، مشخص گردید که مبتلی به بیماری جالب چندشخصیتی بودن است. به این ترتیب یك جریان از شخصیت او که از بقیه قسمت‌ها جدا شده، به صورت یك فرد غریبه ـ در اینجا روح یك مرده ـ تجلی و تظاهر پیدا می کند.
هرچند در ترجمه این کتاب برای پرهیز از پرحجم شدن کتاب در پانویس نوشتن جانب اختصار را گرفته‌ام، ولی در مورد فوق به قول حافظ عمل کردم که می‌فرمایند:

عیب می جمله بگفتی، هنرش نیز بگو　　نفی حکمت مکن از بهرِ دل خامی چند

(مترجم)

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«من به بالا نگاه می‌کردم که ناگهان به پایین سقوط کردم. جریان افتادن من بیشتر از اینکه سریع و ناگهانی باشد، آرام و مانند غوطه‌ور شدن در فضا به نظر می‌آمد. در این زمان به‌سمت بالا نگاه می‌کردم و ضمناً دستهایم را هم در زیر گردنم قرار داده بودم، تا در زمان برخورد با زمین بشدت صدمه نبیند.

من دختربچه کوچولویی را در شرایط معلق در هوا مشاهده کردم که در کنار من بود. از تمام کالبد این دختر نور شدید و خیره‌کننده‌ای به خارج تابیده می‌شد، ولی این وضعیت چشمان مرا ناراحت نمی‌کرد.

من و او مشغول صحبت با یکدیگر بودیم که ناگهان به زمین اصابت کردم و گردنم صدمه دید.

زمانی که به مطب دکتر مراجعه کردیم، او به مادرم گفت اگر در زمان افتادن به زمین، من به راست یا چپ نگاه می‌کردم، گردنم خیلی بیشتر صدمه می‌دید. در این زمان به یاد این دختر مهربان افتادم که در زمان پرواز در کنار من، به من می‌گفت که گردنت را راست بگیر و بآرامی از من دور شد.»[1]

فرشته‌ای در میدان جنگ

در اینجا گزارش دیگری در اختیار شما گذاشته می‌شود تا از وسعت و گستردگی درك یك فرشته نگهبان اطلاع بیشتری داشته باشید. این واقعه برای تاجری روی داده است که می‌خواهم با نام ریچارد از او یاد کنم. او در سن هفده سالگی به نیروی دریایی [آمریکا] پیوست تا در عملیات نظامی ویتنام شرکت کند.

در جریان یك جنگ بسیار شدید و بی‌رحمانه با دشمن، واحدی از تفنگداران دریایی که او جزو آنها بود در زیر آتش توپخانه و خمپاره‌اندازهای دشمن قرار گرفت و او بشدت مجروح شد، درحالی که در اطراف او اجساد دوستانش پراکنده بود. او این ماجرا را چنین شرح می‌دهد:

«بر روی زمین افتاده بودم و بشدت درد می‌کشیدم. در این شرایط به آسمان نگاه کردم و از خداوند خواستم که من نیز مانند دیگر دوستانم بمیرم. ناگهان احساس کردم که تمام

---

۱. کسانی که از بلندی ـ بویژه در کوه ـ سقوط می‌کنند، احتمال زیادی وجود دارد که به احساس خروج از بدن نایل شوند. در دو کتابی که چند ماه پیش در این زمینه ترجمه کرده‌ام، از این نوع مطالب فراوان است.
جالب است که از سالهای بعد از ۱۸۰۰م و در زمانی که پدیده احساس خروج از بدن بخوبی شناخته نشده بود، سلسله گزارشهایی در مجله کوهنوری آلپ سوئیس به چاپ رسیده و شرح موارد متعددی از احساس خروج از بدن در زمان سقوط از بلندی در آنها به چشم می‌خورد ـ مترجم.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

درد و ناراحتی‌های من به پایان رسید. در این زمان در بالای جسمم قرار گرفته و به پایین و به آن می‌نگریستم. یکی از زانوهایم شکسته بود و خونی که از تنم خارج شده بود، زمین را رنگین کرده بود. ولی در این شرایط خیلی آرام و مطلقاً بدون درد بودم.

ناگهان احساس کردم که نور تمام اطراف بدنم را فرا گرفته است. در این شرایط آسایش و آرامش در دنیایی از نور غوطه‌ور شده بودم.»

ریچارد نه خودش را یك فرد متعصب مذهبی می‌داند و نه به مباحث عرفانی آشنایی دارد. ولی هر زمان که با درد شدید و یا استرس زیادی مواجه شود، فوراً دریایی از نور در برابر او پدیدار می‌شود و در این شرایط به «آرامش دلپذیری» می‌رسد.

اشباح

یکی از افرادی که با دقت و به صورت مکرر به رؤیت اشباح نایل می‌شود، خانمی به نام جانیس است. او پس از یك عمل جراحی این قابلیت را پیدا کرده است. او در این شرایط احساس کرد که گویی تمام بدن او را درهم پیچیده و به داخل دهلیزی پرتاب کرده‌اند. در پایان این دالان تاریك نوری به چشم می‌خورد. پس از مدتی متوجه شد که نور تمام وجود او را احاطه کرده است. این محتوای اصلی ادراکات او در این شرایط بود.

او به صورت مستند برای چند بار قدرتها و قابلیت‌های روحی مهمی را نشان داده و به رؤیت ارواح و اشباح نایل گردیده که در اینجا به بیان یك مورد مهم از آنها می‌پردازم:

«پدر من نیاز به جراحی مهمی داشت که می‌بایست در جریان آن سرِ دو استخوانِ رانِ او ترمیم یا تعویض شوند. او بسیار پیر بود و نتوانست این عمل جراحی را تحمل کند. یك هفته پس از عمل جراحی یك لخته خون که در پای او تشکیل شده بود، از جایش حرکت کرده و پس از رسیدن به قلب او، موجبات ایست قلبی و مرگ او را فراهم آورد.

چند هفته پس از مرگ و دفن او، یك روز صبح از خواب بیدار شدم و مشاهده کردم که پدرم در کنار تخت من ایستاده است. من از جایم بلند شدم و همراه با او به اتاق نشیمن رفتیم. او بخوبی راه می‌رفت و اصلاً نمی‌لنگید. تنها صحبتی که او با من کرد، این بود که او به سل استخوانی مبتلی بوده است و مایل بود افراد خانواده از این موضوع آگاهی داشته باشند.

من نمی‌دانم چرا او این مطلب را مهم می‌دانست و مایل بود که افراد خانواده از آن مطلع باشند. پس از اینکه این موضوع را با پزشکش در میان گذاشتم، او هم تأیید کرد که پدرم به سل استخوانی مبتلی بوده است.»

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این هم یك داستان دیگر از اوست:

«زمانی که در کالج بودم، گروهی از دخترها به کالج دیگر رفته بودند تا در جریان مسابقه بسکتبال، اعضای تیم ما را تشویق کنند. ما در یك خانه قدیمی در نزدیکی محل مسابقه اقامت داشتیم.

بعد از ظهر من در یکی از اتاقهای نشیمن این ساختمان نشسته و مشغول مطالعه بودم. در این زمان مرد موقری را مشاهده کردم که لباس رسمی ژاکت و فراك پوشیده بود و از بالای پله‌ها به پایین و به سوی من می‌آمد.

او فردی مسن بود، ولی قیافه ترسناکی نداشت. من برای مدتی محو تماشای او بودم که ناگهان ناپدید شد. من از صاحب خانه از هویت این فرد سئوال کردم، ولی او منکر حضور چنین انسانی در این خانه بود. زمانی که با دقت به شرح مشخصات او پرداختم، او گفت: این خانه قبلاً به شهردار تعلق داشته و همیشه مطابق شکلی که من مشاهده کردم لباس می‌پوشیده است. ولی مدتها بود که این فرد فوت شده بود.»

ضربه‌ای که به در زده شد

در اینجا به بیان شرح رؤیت یك روح یا شبح توسط خانمی می‌پردازم که با نام سوزان از او یاد می‌کنم. این خانم دارای استعدادها و قابلیت‌های روحی اثبات‌شده‌ای می‌باشد که سه مورد از آنها به رؤیت ارواح مربوط می‌شود. این یکی از این موارد است:

«زمانی که این اتفاق افتاد، سالها از فوت مادربزرگم گذشته بود. با کمال صداقت به شما می‌گویم که از این واقعه نترسیدم، بلکه شگفت‌زده شدم.

یك شب ضربه‌ای را بر روی در شنیدم. تصور کردم یکی از بستگان یا اعضای خانواده است. بنا بر این در را گشودم. کسی که در پشت در ایستاده بود، مادربزرگم بود.

او بآرامی وارد اتاق شد. کمی در اطراف خانه حرکت کرد و بعد از خانه خارج شد. این تمام ماجرا بود! تا این زمان به راز این جریان پی‌نبرده‌ام. ضمناً این وقایع موجبات ناراحتی مرا فراهم نیاورد.»[1]

---

۱. در بین نامه‌هایی که من به صورت روزانه از خوانندگان کتابهایم دریافت می‌کنم از این نوع گزارشها فراوان است و این نشانه تشابه فرهنگی این مفاهیم در فرهنگ‌های مختلف است.

یك خاطره خانوادگی شبیه به مورد بالا که در حدود ۱۰ سال پیش اتفاق افتاده و من ناظر قسمت پایانی آن بودم، به

←

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ارتباط با عوالم آسمانی

«چند لحظه پیش از اینکه پدربزرگم فوت شود، برای مدت کوتاهی حضور او را در اتاقم حس کردم.»

«برای مدت کوتاهی مادربزرگم را دیدم و حتی صدای راه رفتن او را بر روی زمین شنیدم. بعد متوجه شدم که او درست در همان زمان فوت شده بود.»

«زمانی که صمیمی‌ترین دوست من فوت شد، من از این مطلب اطلاعی نداشتم، ولی درست در همان زمان او را در آستانه اتاقم مشاهده کردم. از آنجا که او حرفی نمی‌زد و فقط به من خیره شده بود، بشدت رنجیده خاطر شده بودم.»

در جریان پژوهش ما در زمینه پیدایش تحول روحی و رفتاری پس از ادراکات لحظات نزدیك به مرگ، ما با موارد متعددی برخورد پیدا کردیم که سوژه‌های مطالعاتی ما از ارتباط با مردگان خبر می‌دادند. بسیاری از این «پدیده‌ها» برای آنان بسیار مرموز و اسرارآمیز به نظر می‌آمد. برای مثال ماجرای پدری که در برابر فرزندش ظاهر شده و به او خبر داده بود که به سل استخوانی دچار شده بوده، بسیار جالب و شگفت‌انگیز است. ولی در این مورد اطلاعی که می‌دهد ارزشی برای کسی ندارد، هرچند پیش از آن کسی از این مطلب اطلاعی نداشته است.

→

این شرح است:

یك خانم ۴۰ ساله با یك دخترخانم ۲۲ ساله پس از صرف ناهار در آشپزخانه سرگرم صحبت‌های خانوادگی بودند که ناگهان صدای ضربه‌ای را به در ساختمان می‌شنوند. هر دو با هم می‌گویند: کیه؟ جوابی شنیده نمی‌شود ولی صدای باز و بسته شدن در و بعد صدای فردی که با عصا راه می‌رفته بلند می‌شود.

خانم ۴۰ ساله بلند می‌شود و به سوی راهرو می‌رود. مشاهده می‌کند پیرمردی که کاملاً شبیه به پدر فوت شده او بود، بآرامی تمام مسیر را طی کرده و بالاخره وارد یکی از اتاقها می‌شود. زمانی که این دو خانم به جستجوی خانه می پردازند، اثری از کسی نمی‌یابند.

هرچند این واقعه آنها را وحشت‌زده کرده بود، با دخالت یك خانم ۳۰ ساله که فارغ‌التحصیل ممتاز دانشگاه برکلی و استاد دانشگاه بود، وضع تاحدودی آرام می‌شود. این خانم شماره ۳ که خیلی به زحمت فارسی صحبت می‌کرد این واقعه را مولود ورود Ghost [شبح] پنداشته و برای Excorcisme [خروج ارواح] از خانه بسرعت کدویی از مغازه تهیه و پس از ایجاد حفره‌هایی مانند چشم، ابرو، بینی و دهان انسان در بدنه کدو و روشن کردن شمعی در درون آن به اخراج روح مهاجم از خانه پرداخته بود!

در این زمان بود که من وارد این خانه شدم و ضمن مشاهده کدو، تمام شرح وقایع را از آنان شنیدم ـ مترجم.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

راستی رؤیت این اشباح یا فرشته‌های نگهبان چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟

تصور من بر این است که این حوادث انسان را با عالم روحانیت و معنویت پیوند می‌دهد و با رؤیت فروغ تابنده یا نور ارتباط دارند. شاید بتوانیم این ادراکات را ادامه و استمرار رؤیت نور تصور کنیم.

قسمتی از این موارد به این نکته مربوط می‌شود که نیمکره راست مغز در جریان ادراکات نزدیك به مغز حساس‌تر شده است. به نظر دانشمندانی که در این پروژه شرکت داشتند، لوب گیجگاهی نیمکره راست مغز نوعی آگاهی مربوط به خودش را دارد و بیشتر به تصاویر و طرحهای ذهنی مربوط می‌شود.

تصور شخص من بر این است که این قسمت از مغز می‌تواند در مقابل امواج الکترومغناطیسی عکس‌العمل نشان بدهد. این در شرایطی است که شما یا دیگران به این نوع ارتباطات علاقه داشته باشید. همان طور که در بخش ششم این کتاب مطالعه فرمودید، افرادی که به این نوع از ادراکات می‌رسند، بر استعداد و قابلیت آنان برای درك این پدیده‌های غیرمتعارف افزوده می‌شود. به نظر برخی از پژوهشگران این اشباح و ارواح چیزی بیشتر از انرژی الکترومغناطیسی آزاد یا رها شده این افراد فوت شده نیست. این نظریه همین طور این مطلب را روشن می‌کند که چرا این افراد بیشتر قادر به رؤیت اشباح و ارواح می‌شوند. نظریه انرژی الکترومغناطیسی در موارد تله‌پاتی، دورنگری و پدیده‌های مشابه هم به همین صورت حرفهایی برای گفتن دارد.

آیا نظریه قرار دادن این تجربیات در مغز و اعطای یك پایگاه مادی به آنها از تقدس و تبرك آنها می‌کاهد؟ تا آنجا که می‌دانم، چنین نیست. با آنکه حرفه پزشکی از آن سیمای ساده و خودمانی این چنین با وسایل و امکانات تکنولوژیك مدرن آمیخته شده، ولی از ارزش و اعتبار آن کاسته نشده است. به نظر من با رسیدن به دوران تکنولوژی ما بایستی به تجدید ارزیابی معیارهای روحی و معنوی سابق بپردازیم.

ارواح، اشباح و فرشتگان یاریگر مسلماً به نوعی با انوار درونی ما مرتبط هستند. ولی با این وجود هنوز منشأ و زادگاه این پرتوها در هاله‌ای از اسرار قرار دارد.

امکان احساس مشترک ادراکات زمان مرگ

من آن قدر گزارشهای جالب و مستند دربارهٔ پیشگویی زمان مرگ افراد دارم که اگر

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بخواهم، می‌توانم یك بخش از این کتاب را به آن تخصیص بدهم.

در این موارد فردی از فاصله دور و بدون استفاده از امکانات فنی یا مادی از مرگ انسان دیگری آگاهی پیدا می‌کند. به نظر من این احساس یا ادراك از طریقی مانند روشن‌بینی صورت می‌گیرد.

اجازه بدهید با ذکر مثالی به شرح این مطلب بپردازیم:

یك روز یك خانم که شدیداً رنجیده و افسرده بود از طریق تلفن با من تماس گرفت و پرسید: «آیا امکان دارد انسان به صورت غیرمادی و بدون کمك حواس پنجگانه از زمان مرگ دیگری مطلع شود و شاهد این جریان بوده باشد؟» پسر ۱۷ ساله این خانم به نام شان اخیراً بر اثر یك تصادف فوت شده بود. زمانی که این پسر سوار بر دوچرخه بوده، کامیونی بشدت به او برخورد کرده و بدن او را به هوا پرتاب می‌کند. این نوجوان پس از افتادن بر روی زمین، به علت آسیب شدید مغزی بیهوش می شود.

والدین بیمار به بیمارستان احضار می‌شوند و آنها پسرشان را در شرایطی مشاهده می‌کنند که بر اثر مرگ مغزی به کمك ماشین‌آلات پزشکی تنفس می کرد و پس از چند ساعت فوت شد.

آنها به خانه برگشتند تا خبر این حادثه را به دختر پانزده ساله خودشان که ناشنوا بود، بدهند. این دخترخانم حتی اطلاعی از تصادف برادرش هم نداشت.

زمانی که آنها به خانه رسیدند، دخترشان را در حالت خلسه، ولی هوشیار یافتند. به‌نظر می‌آمد که او دارد با فرد دیگری صحبت می‌کند. پس از اینکه او به حالت عادی و بیداری متداول برگشت، برای آنان گفت:

«زمانی که از مدرسه برگشتم، لباسهای خانه را پوشیدم و دراز کشیدم. پس از زمان کوتاهی احساس کردم که گویی در جهان دیگری قرار دارم. در این شرایط مشاهده کردم که برادرم در حالی که سوار بر دوچرخه بود، با کامیونی برخورد کرد و نقش زمین شد. پس از لحظه‌ای متوجه شدم که روح برادرم از بدنش خارج شد و در هوا به پرواز درآمد. برادرم به من اشاره کرد که به دنبال او بروم. من هم در هوا به پرواز درآمدم و با کمال شگفتی متوجه شدم که می‌توانم با او سخن بگویم. او به من گفت: می‌خواهم ترا از مطالب بسیار جالبی آگاه سازم.

«من و او در هوا به پرواز درآمدیم و به اوج آسمانها و اعماق کائنات رسیدیم. از آن ارتفاع

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بسیار زیاد می‌توانستیم صحنه تصادف و کالبد برادرم را مشاهده کنم. در این زمان او به من گفت: دیگر نمی‌خواهم به دنبال من بیایی. صبر کن! تو باید چیزهای دیگری را مشاهده کنی.»

چریل یا خواهر ناشنوا می گفت: «پس از چند لحظه خود را با برادرم در باغ بهشت دیدم، ولی درست در همان لحظه می‌دانستم که در اتاقم هستم و مادرم بالای سرم ایستاده است.[1]

در بهشت برخی از بستگان فوت شده‌ام را مشاهده می کردم. در آن زمان هم بخوبی با آنها صحبت می کردم و هم گفته‌های آنها را می‌شنیدم. در یك زمان بارها برادرم این جمله را تکرار کرد: «تو بعداً ازموضوع بسیار مهمی آگاه می‌شوی.» بالاخره زمانی که برادرش می‌خواست از او خداحافظی کند، به او اطلاع داد که خاله بتازگی باردار شده است. این خبر بعدها تأیید شد، ولی تا آن زمان کسی از آن مطلع نبود.

این داستان توسط هر سه عضو خانواده مورد تأیید قرار گرفت. نه آنها مایل بودند از این موضوع کسی آگاهی پیدا کند و نه خودشان از جعل این مطلب نفعی می‌بردند. مادر معتقد بود که این جریان نمایانگر این حقیقت است که زندگی به صورت دیگری پس از مرگ جسم ادامه پیدا می کند. پدر خانواده هرچند صحت این مطالب را تأیید کرد، ولی حاضر نبود در این مقوله به بحث و اظهارنظر بپردازد.

شواهد قوی ولی نه اثبات کننده

من داستان چریل را قبول می کنم، زیرا گزارشهای زیادی را که شباهت به آن دارند شنیده‌ام. در تمام این موارد، فرد گزارشگر مدعی این موضوع است که او شاهد و ناظر مرگی بوده که خیلی دور از او صورت گرفته است. برای من این داستانها قانع کننده هستند، ولی از نظر علمی ثابت شده نیستند. داستان خانم چریل به صورت علمی چیزی را ثابت نمی کند. علم به این نیاز دارد که برای هر موضوع مورد بحث یك هیپوتز یا پیش‌فرض داشته باشد که در جریان تجربه بتوان آن را مورد آزمایش قرار داد. ازسوی دیگر یك پدیده علمی بایستی قابل پیش‌بینی

---

۱. این وضع شبیه حالتی است که ما در خواب واقعه‌ای را می‌بینیم و در همان زمان متوجه هستیم که داریم خواب می‌بینیم. در خلسه هیپنوتیزمی گاهی فرد در حالی که مشغول گشت و گذار است، در همان شرایط خودش را در اتاق و در جوار هیپنوتیزور حس می کند. این یکی از ویژگی‌های حالت خلسه است که توصیف کامل و جامع آن در حوصله این کتاب نیست ـ مترجم.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

باشد و هر زمان که شرایط مورد نیاز فراهم باشد، نتایج مورد انتظار به وقوع بپیوندند. ضمناً این آزمونها اگر توسط دانشمند دیگری صورت بگیرد، همان نتایج مورد انتظار به دست آید.

داستان چریل و دیگران اصلاً معیار و امکان اثبات علمی ندارند، برای من این گزارشها جذاب و جالب هستند، زیرا برخی از پدیده‌ها فوق طبیعی هستند که در نزد انسانهای عادی و معمولی ظاهر می‌شوند.

من همیشه به این فکرم که نحوه برخورد من با این پدیده‌ها چگونه بایستی باشد. برای مثال من هرگز به گزارشهایی که نقل قول از فرد دیگری هستند، توجهی نشان نمی‌دهم. اگر فردی به من بگوید که: «من از دوستم شنیده‌ام که...» من این مطلب را در ردیف شایعات روزمره می‌دانم مانند حوادث مثلث برمودا، انسانهای فضایی که از بشقابهای پرنده پیاده شده‌اند، مرتاضانی که از یك طناب که وسط میدانی به هوا پرتاب کرده‌اند به بالا می‌روند و بالاخره در فضا ناپدید می‌شوند و... این داستانها در بین مردم پخش و منتشر می‌شوند، ولی اساس و پایه محکمی ندارند.

دکتر جان بران والد سالهاست که بر روی این موضوع و مباحث مشابه با آن تحقیق می‌کند، ولی در هیچ موردی به نتیجه‌ای نرسیده است تمام آنها شایعاتی هستند که از قول فرد دیگری نقل می‌شوند.

من تنها با افرادی به صحبت می‌نشینم که خودشان شاهد پدیده‌ای بوده‌اند. من از طریق مصاحبه با این افراد و شاهدانی که معرفی می‌کنند، کوشش می‌کنم به حقیقت برسم. در بسیاری از موارد از نوارهای صوتی و تصویری هم بهره می‌برم. دکتر یان استونسون که یکی از برجسته‌ترین پژوهشگران دانشگاه ویرجینیا به شمار می‌آید، معتقد است که در برخورد با گزارش پدیده‌های فوق طبیعی نباید هرگز تنها به گفته‌های شاهد یا ناظر بسنده کرد، بلکه تحقیق و بررسی بیشتر، از اهمیت زیادی برخوردار است. او با این وجود معتقد است که بیانات افرادی که عادی به نظر می‌آیند و صادق و صمیمی به نظر می‌رسند، یکی از منابع مهم دسترسی به اطلاعات در زمینه پاراپسیکولوژی یا فرا روان‌شناسی است.

اثبات دقیق و حساب‌شده

براساس تحقیقات من در گزارش فوق، شان بر اثر تصادف با کامیون در بیمارستان فوت شده است. من با تمام کسانی که در تجربه چریل شرکت داشتند، مصاحبه کرده‌ام. من

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

با جریل که هسته مرکزی این داستان است گفتگو کرده‌ام. پس از مجموع این تحقیقات به این نتیجه نهایی رسیدم که این دخترخانم واقعاً لحظات مرگ را همزمان با برادرش ادراك نموده است.

من همین طور پس از گفتگو با عده زیادی از این افراد که به ادراك همزمان لحظات مرگ رسیده‌اند، به این نتیجه رسیده‌ام که نور و سایر عناصری که این افراد به رؤیت و درك آنها نایل می‌شوند، از بیرون بدن این افراد منشأ می‌گیرند. به همین علت است که فرد دیگری هم می‌تواند به این ادراکات برسد. این مطلب بویژه در مورد افرادی که فوت می‌شوند از اهمیت بیشتری برخوردار است.

این شواهد نمایانگر این مطلب هستند که ادراکات لحظات نزدیك به مرگ ـ و گاهی ادراکات مرگ دائمی ـ می‌توانند از طریق تله‌پاتی به صورت همزمان و مشترك با فرد دیگری احساس شوند. این مطلب نه چندان دور از ذهن است و نه خیلی جدید می‌باشد. دکتر راپرت شلدراك که عضو انجمن سلطنتی علوم در لندن است، معتقد است که: لوب گیجگاهی نیمکره راست مغز در برخی از موارد می‌تواند مانند یك آنتن عمل کند به این ترتیب یك میدان انرژی که پس از مرگ در فاصله دوری ایجاد می‌شود، توسط آن گرفته می‌شود. این نظریه با سهولت زیادی به تفسیر مضمون تله‌پاتی می‌پردازد. در مورد ادراکات همزمان و مشابه در زمان مرگ، برخی از پدیده‌های فوق طبیعی دیگرهم می‌تواند مورد استفاده قرار بگیرد. دکتر شلدراك معتقد است که هاله انسانی که در اطراف موجودات زنده قرار دارد، دارای آگاهی و خاطره است. بنابراین پس از مرگ فرد هم می‌تواند باقی بماند و بر اطراف و گاه تا دور دستها اثر بگذارد. او معتقد است که در این میدانهای انرژی اطراف بدن نه تنها خاطرات یك فرد، بلکه خاطرات و تجربیات نژادی و قومی هم ثبت می‌شوند.

هرچند خاطرات انسان در مغز او انباشته و ثبت می‌شوند، ولی شلدراك اعتقاد دارد که در هاله انسانی هم این حالت صورت می‌گیرد. همان طور که رادیو امواج دوردست را می‌گیرد، لوب گیجگاهی نیمکره راست مغز هم می‌تواند به همین صورت عمل کند.

خاطرات مشترك باعث می‌شود تا این هاله‌های انسانی یا میدانهای الکترومغناطیسی تشابه و همانندی بیشتری با یکدیگر پیدا کنند. به این علت است که در دوقلوهای مشابه، دوستان همرنگ و زوجهایی که مدتها در جوار یکدیگر زندگی کرده‌اند، تله‌پاتی، روشن‌بینی، دورنگری و... با سهولت و وفور بیشتری صورت می‌گیرد، این مضمون در ادراك همزمان و

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

همانند ادراکات لحظات نزدیك به مرگ یا احساس مرگ دائمی دیگری هم صدق می کند.

این یکی از نظریه‌های جالبی است که براساس شواهد قابل قبولی ارائه شده است. مسلماً این عقیده و عقاید دیگر بایستی تحت بررسی و تجربه قرار گیرند تا بهترین و قابل‌قبول‌ترین آنان انتخاب شوند.

نقل از منابع دیگر

در مورد ادراکات مشترك یا همزمان در منابع دیگر هم مثالهای فراوانی وجود دارد. این مطالب هم در متون پزشکی و هم در نشریات عادی و همگانی به چشم می‌خورند. اینها فقط چند مثال در این زمینه‌اند:

❊ در ۳۰ ماه مه ۱۹۷۰ خبرگزاری یونایتدپرس اینترناسیونال گزارش داد: راننده‌ای به نام رومر تروکسل از محل زندگی‌اش در ایالت پنسیلوانیا به سوی شهر پورتاك در ایالت ایندیانا حرکت کرده بود. او خیلی افسرده بود، زیرا هنوز قاتل فرزندش پیدا نشده بود. از زمانی که او وارد شهر شد، او احساس می کرد که فرزندش در کنار گوش او سخنانی را می گوید. تحت تأثیر راهنمایی‌های فرزندش او به مسیری رفت که بالاخره به شهر گاری در ایندیانا رسید.

در یکی از محلات دورافتاده این شهر او چشمش به اتومبیل پسرش افتاد که توسط یك فرد ناشناس رانده می‌شد. او راننده را مجبور کرد که در کنار خیابان توقف کند و در این شرایط یکی از بستگان او که در کنار او بود، پلیس را خبر کرد.

راننده ناشناس بعدها اعتراف کرد که او فرزند تروکسل را به قتل رسانده بود.

❊ در سالهای پایانی قرن نوزدهم و در دهه‌های اول قرن بیستم دو نفر از روشنفکران انگلیسی به نامهای ف.و.هـ.مایرز و ادموند گورنی به جمع‌آوری صدها گزارش در زمینه وقوع پدیده‌های فوق طبیعی پرداختند. در بسیاری از آنها گزارشهایی درزمینه ادراك همزمان وجود دارد.

در یکی از این موارد، درسال ۱۸۶۳ آقای کونلی به شهر دوبوك در ایالت ایووا رفته بود تا در این محل تحت درمانهای پزشکی قرار بگیرد. او در این محل فوت می‌شود.

پسرش با تلگراف از این مطلب آگاه می‌شود و برای بردن جسد پدرش به شهر دوبوك می‌رود. او کالبد پدرش را با لباسهایش به زادگاهش حمل می کند.

پس از این واقعه، الیزابت کونلی دختر فرد فوت‌شده ادعا می کند که پدرش در خواب

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به او گفته که مقداری پول را در جدار لباسهای زیرش که در شهر دوبوك مانده است، جاسازی کرده و از او خواسته که این پولها را بردارد.

برادرش به شهر دوبوك برگشت و متوجه شد پدرش ۳۰ دلار را در جدار لباسهای زیرش پنهان کرده است.

* برنامه تلویزیونی «رازهای ناگشوده» داستان زندگی یك خانم فیزیوتراپیست را پخش کرده که او را در آپارتمانش مرده یافتند. پزشکی قانونی معتقد بود که این خانم به قتل رسیده است. نه شاهدی وجود داشت و نه سرنخی در دست بود. اما چند شب بعد یك خانم فیزیوتراپیست دیگر که در همان بیمارستان کار می‌کرد، خواب عجیبی را دید. او در عالم رؤیا مشاهده کرد که همکارش نزد او آمد و گفت: «من توسط ادوارد کوپینا به قتل رسیده‌ام. این فرد به عنوان مستخدم در بیمارستان کار می‌کند.»

او با وحشت از خواب پرید و این مطلب را به شوهرش که پزشك همان بیمارستان است، بازگو کرد. شوهرش به این گفته توجهی نکرد و آن را نوعی کابوس شبانه تلقی نمود.

زمانی که این رؤیا تکرار شد، شك و تردیدهایی را مطرح کرد. پس از اینکه در یك شب برای سومین بار این خانم این مطلب را تکرار کرد، شوهرش تصور کرد روح همسرش توسط همکار فوت‌شده تسخیر شده است.

بالاخره در نوبت بعد این رؤیا را پزشك یا شوهر دوست فوت شده دید. در عالم رؤیا فرد فوت شده به این پزشك اصرار می‌کرد که این گزارش را به پزشك بدهد. زمانی که پزشك به این خانم گفت: «ما برای طرح این اتهام دلیل یا شاهدی نداریم.» فرد فوت شده در جواب گفته بود: «دلیل قطعی در جواهرات من است. او [قاتل] مقداری از طلاهای مرا برده است.»

فردا این زوج به پلیس مراجعه کردند و تمام ماجرا را بیان کردند. پلیس نه تنها شهادت آنان را رد نکرد، بلکه فرد مورد اتهام را دستگیر نمود. متهم بالاخره اعتراف به قتل کرد. بعدها هم جواهرات خانم فوت شده نزد نامزد قاتل پیدا شد.

گاهی راحت نیست

من بایستی صادقانه اعتراف کنم که این گزارشها در بسیاری از موارد با منطق و عقل سلیم در تضاد و تقابل قرار دارند. در برخی از موارد این ادراکات مشترك هیچگونه مسأله‌ای را در خانواده حل نمی‌کنند. برعکس، در بسیاری از موارد دنیایی از ابهام و سردرگمی را هم

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به جای می‌گذارند. در برخی از موارد برای توجیه و تفسیر این ادراکات کوشش‌های زیادی به عمل می‌آید تا از بحرانهایی جلوگیری شود.

برای اثبات این ادعا اجازه بدهید به بیان مطلبی بپردازم که گوینده آن چندان هم به بیان آن راضی نبود.

ما این خانم را دونا می‌نامیم. زمانی که این خانم به همراه شوهرش برای مسافرت ماه عسل به جزایر هاوایی مسافرت کرده بودند، دونا در یك رؤیای بسیار واضح و روشن مشاهده کرد که برادرش در سرزمین مادری‌شان کشته شده است.

در این رؤیا این خانم مشاهده کرد که بر فراز بیمارستان و بالای تخت برادرش به پرواز درآمده است. دونا کوشش بسیاری کرده بود که با برادرش تماس برقرار کند، ولی باوجود تمام کوشش‌هایی که کرد، نتوانست برادرش را تشویق یا وادار کند که چشمهایش را بگشاید. پس از مدتی پرواز در این منطقه، او صدای برادرش را شنیده بود که به او می‌گفت: «من می‌خواهم بمیرم.»

فردا صبح دونا این مطلب را با شوهرش در میان گذاشته بود، ولی او به این موضوع اهمیتی نداده و آن را نتیجه این دانسته که دیشب خیلی دیر و بیشتر غذا خورده بود.

زمانی که آنها از سفر برگشتند، در فرودگاه از خواهرش شنید که برادرشان پس از یك تصادف رانندگی به علت ضربه شدید مغزی در بیمارستان بستری گردید و با اینکه سه روز در بخش مراقبت‌های شدید [I.C.U.] بوده، ولی بالاخره فوت شده است.

پس از این پیشگویی دونا و همسرش بشدت ناراحت شدند. دونا از اینکه دارای قدرت آینده‌نگری است خوشنود نمی‌باشد. زمانی که این دو در مسافرت در این باره صحبت کردند، دونا مایل بود با تلفن با منزل تماس بگیرند تا از سلامتی برادرش مطمئن شوند. همسرش این تماس تلفنی را ضروری نمی‌دانست. او می‌گفت: «اگر خبر مهمی اتفاق بیفتد، آنها به ما اطلاع می‌دهند.»

قضاوت مادرِ دونا دربارهٔ قدرت پیشگویی دخترش عجیب بود. او تصور می‌کرد که قدرت رؤیت مشترك در دخترش، جنبه و ریشه شیطانی دارد. دونا شدیداً و به شکل دیگری در این باره قضاوت می‌کرد. او با اطمینان زیاد یك منشأ بهشتی و الهی را در این زمینه مؤثر می‌دانست. او می‌گفت: «خدا تشخیص داده که من از همه شما قویتر هستم، بنابراین این رؤیا را برای من مقدر فرموده تا از این طریق مشیّت الهی به همه ابلاغ

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شود.»

با این وجود دونا و سایر افراد خانواده از وجود این قدرت و قابلیت در دونا خوشنود نبودند. تاکنون ادراکات او منشأ استرسها و اضطرابهای زیادی شده است. برای مثال در برخی از موارد او رؤیاهای مبهمی را مشاهده می‌کند که برای تفسیر و توجیه آنها افراد خانواده با مشکلات و تنش‌های زیادی مواجه می‌شوند.

یک رؤیای مشترک

در اینجا به بیان داستان دیگری می‌پردازم که در غرب میانه آمریکا واقع شده است. به‌این ترتیب توجه می‌فرمایید که در تفسیر آنها چه مشکلات و مبهماتی وجود دارد.

این رؤیا به مادری مربوط می‌شود که دختر ۹ ساله او به سرطان خون مبتلی شده بود. مانند بقیه شبهای دوران بیماری، در این شب هم مادر و دختر با هم در یك بستر خوابیدند.

این خانم صبح بعد از خواب بیدار شد و به بیان خوابی پرداخت که در شب گذشته دیده بود. او و دخترش در عالم رؤیا از میان یك تونل طولانی عبور کرده بودند. در قسمت‌های پایانی تونل به فضای بسیار باطراوت و دلپذیری برخورد کردند که مملو از رنگهای دلپذیر و موسیقی گوش‌نواز بود. «در همه جا انبوهی از نوزادان و کودکان به چشم می‌خوردند. در آن میان به یك انسان نورانی برخورد کردم که به نظرم می‌آمد حضرت عیسی مسیح(ع) می‌باشد. او با دخترم صحبت کرد. او گفت: «زمان آمدن او [دخترم] به اینجا فرا نرسیده است. او باید برای مدت بیشتری در آنجا [کره زمین] باقی بماند. هر زمان که او به اینجا بیاید، پس از مدت کوتاهی تو هم به او می‌پیوندی.» متأسفانه این پیش‌بینی یا پیشگویی درست از آب درآمد و طبق اطلاعاتی که بعداً کسب کردم، پس از مرگ این دختر بیمار، به فاصله کمی مادرش هم فوت شد.

یك ساعت پس از اینکه مادر خواب فوق را در خلوت برای شوهرش بیان کرده بود، دختر او هم به شرح خواب خویش پرداخت. او گفت: «دیشب خواب می‌دیدم که همراه با مادرم در یك دهلیز طولانی حرکت می‌کردیم. در قسمت پایانی این دهلیز به سالنی رسیدیم که سرشار از رنگهای جذاب و صدای موسیقی بود. در اینجا با حضرت عیسی مسیح(ع) ملاقات کردم. او به من گفت که هنوز موقع آمدن تو به اینجا نیست. بالاخره تو به اینجا

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می‌آیی و پس از مدت کوتاهی مادرت هم به نزد تو می‌آید.»

این خواب به صورتهای مختلفی تفسیر شد. مادر پس از دیدن این رؤیا خیلی آرام گرفت، ولی دخترش از دیدن این خواب خوشنود نبود. این ناراحتی و عصبانیت ناشی از آن تا زمان مرگ او باقی مانده بود.

این دخترخانم ترس و وحشت خود از مرگ را از دست نداده بود و درزمان مردن هم بشدت وحشت‌زده بود. پدرش هم در این زمان و در روزهای پس از مرگ دخترش بشدت اندوهگین و نگران بود. از آنجا که دخترش خبر مرگ زودرس مادرش را داده بود، هم از موضوع این خبر نگران و هم از گوینده خبر عصبانی به نظر می‌رسید. او در این میان گیج هم شده بود، زیرا نمی‌توانست به تفسیر وتوجیه این مطالب بپردازد.

در این شرح حال نکته مهمی وجود دارد که در موارد مشابه هم صدق می‌کند. در تمام این موارد نگرانیها و ناراحتی‌های زیادی به وجود می‌آید.

یک زمینه مناسب برای تحقیق

مایلم با دقت و پشتکار بیشتری به بررسی موضوع ادراکات مشترك بپردازم. ما باید با بهترین و دقیق‌ترین روشی که در اختیار داریم، برای اثبات این موضوع بکوشیم. اگر در این زمینه به موفقیت برسیم، در واقع توفیق حل مهم‌ترین قسمت از مقوله‌ای را که بررسیهای فوق‌طبیعی نامیده می‌شوند، پیدا کرده‌ایم.

من تصور می‌کنم آن میزان از دقتی که برای اثبات این ادعا مورد نیاز است، به صورتی غیرمنطقی بسیار بالاست. بسیاری از پیشرفتهای پزشکی و علمی ما بر روی شواهدی بنا شده‌اند که درجه اثبات یا حقانیت آنها بمراتب کمتر از آن چیزی است که شاهدان عینی درگزارشهای ما به رؤیت آنها اشاره کرده و یا چند شاهد عاقل بی‌نظر به وقوع آنها گواهی داده‌اند. برای مثال بیشترمطالبی که پزشکان در زمینه نحوه تغذیه کودکان بیان می‌کنند، از نظر آماری و روایتی ضعیف یا متزلزل هستند. عده زیادی از مردم و پزشکان دربارهٔ کولیك [قولنج = دل‌درد] نوزادان سخن می‌گویند. ولی اگر به منابع و مستندات علمی مراجعه بفرمایید، با کمال تعجب مشاهده می‌کنید که در مدارك ضعیف و متناقض موجود توافقی بین مؤلفین وکتابها وجود ندارد که این بیماری چیست؟، روشهای تشخیص آن کدام است و یا به چه صورتی بایستی درمان شود. هرچند درمحافل عمومی دربارهٔ غلظتِ کمِ کلسترول در

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سرم خون اعتقاد زیادی وجود دارد، ولی درمحافل علمی و براساس دلایل علمی هنوز این موضوع به اثبات نرسیده است.

چرا در شرایطی که اساس اطلاعات و باورهای ما در مضامین علمی بعضاً بر روی چنین پایه‌های سستی بنا شده، ما آنها را به عنوان حقیقت مطلق می‌پذیریم؟ برای اینکه قبول یا رد این مطالب منجر به تغییر عمیق و بنیادی افکار و باورهای ما نمی‌شوند. ما بچه‌ها را به‌صورتی که می‌دانیم یا شنیده‌ام تغذیه می‌کنیم، گریه و بیقراری هرنوزادی را بدون اینکه واقعاً دلایلی در دست باشد به دل درد و یا گوش درد نسبت می‌دهیم و بر این پایه‌های سست به ارائهٔ درمانهایی که مورد توافق نیست می‌پردازیم و در مورد پایین آوردن کلسترل خون و یا انواع دیگری از چربیها داد سخن می‌دهیم، صادقانه کم و بیش صحت یا نارواییِ آنها چندان اثری در زندگی دیگران و ما ندارند.

ولی در شرایطی که این قدر دلیل و شاهد برای اثبات وجود ادراکات همزمان و مشترك وجود دارند، چرا از قبول آنها خودداری می‌کنیم؟ خیال می‌کنم که جواب این سؤال بسیار روشن باشد. قبول آنها به صورت علمی باعث می‌شوند که دیدگاه ما به شکل بنیادی و پایه‌ای تغییر پیدا کند. این تغییر در بسیاری از اصول علمی و اعتقادی موضوع ساده‌ای نیست که تحمل آن مقدور باشد.

دیدن ولی باورنکردنی

کارول استاداچر به عنوان کارشناس در زمینه عصبانیت به کارهای مشاوره‌ای در ایالت کالیفرنیا مشغول است. او در کتابی با عنوان در ورای عصبانیت به بیان موارد متعددی از ادراکات مشابه و مشترك می‌پردازد که در اینجا به بیان یك مورد تأیید شده از آنها می‌پردازیم.

در یك مورد خانمی در آستانه در ورودی اتاق نشیمن خود شوهرش را که فوت شده بود، مشاهده می‌کند. او یك حوله پالتویی به رنگ سفید پوشیده بود، زمانی او به این رؤیت می‌رسد که نامادری او هم دراتاق حضور داشته است. این خانم با دیدن شوهرش هیچ عکس‌العملی نشان نمی‌دهد، زیرا این پدیده را غیرواقعی می‌پندارد. زمانی که او این موضوع را با فرد دیگری در خانه در میان می‌گذارد، متوجه می‌شود که نامادری او هم در همان زمان و در آستانه همان در شوهر فوت‌شده‌اش را با حوله پالتویی سفید مشاهده کرده

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

است.[۱]

بیاییم به این معما نظری بیفکنیم. دو خانم در شرایط عادی زندگی به صورت همزمان فرد مشخصی را در مکانی معین و با لباس مشابهی مشاهده می‌کنند. هیچکدام از آنان در لحظه حادثه نه حرفی می‌زنند و نه عکس‌العملی نشان می‌دهند تا بر روی فرد دیگر مؤثر واقع شود. البته در نهایت ساده‌انگاری می‌توان به این توجیه متوسل شد که رؤیت یکی از آنها از طریق تله‌پاتی به دیگری منتقل شده و هر دو یك توهم مشترك و همزمان را مشاهده کرده‌اند.

واضح است که در این زمینه هر حرفی زده می‌شود. ولی حقیقت این است که این دو نفر در زمان مشخصی فردی را که فوت شده بود، در موقعیت خاصی و با لباس مشخصی دیده‌اند.

ادراکات لحظات نزدیک به مرگ در نوزادان!

یکی از دستاوردهای جالب ما در جریان پژوهش در زمینه ادراکات لحظات نزدیك به مرگ، توجه به این موضوع جالب بود که احتمال دارد که نوزادان هم به این ادراکات برسند و بعدها آن را به یاد بیاورند.

بسیاری از این تجربیات بسیار ساده هستند و غالباً به رؤیت نور شدید و صعود به بالای یك تونل خلاصه می‌شود. برای مثال توجه شما را به گزارشی جلب می‌کنم که مربوط به فردی است که در سن چهارماهگی دچار یك مرگ قابل برگشت شده بود.

«تمام چیزی که به یادم می‌آید، این است که نور بسیار زیادی اطراف مرا احاطه کرد و من در این شرایط بسیار راحت و خوشحال بودم.»

به عنوان یك مثال دیگر به گزارش غیرمتعارف یك نوجوان گوش می‌کنیم که

---

۱. در یك گزارش مشابه، آقای ویلموت با فرد دیگری با کشتی از اروپا به آمریکا سفر می‌کرده‌اند که یك شب طوفانی که این دو در اتاقشان در کشتی نزدیك به هم بر روی تخت دراز کشیده بودند، مشاهده می‌کنند که خانم ویلموت در آستانه در ظاهر شده و پس از کمی تردید، به داخل اتاق آمده و پس از نوازش شوهرش از اتاق خارج می‌شود. شرح این ماجرا در بسیاری از کتابهای فراروان‌شناسی ازجمله آثار پروفسور فلاماریون با شرح و تفصیل به چاپ رسیده است و از آن با نام «واقعه خانم ویلموت» یاد شده است.
بنابراین ادراکات مشترك و همزمان مضمون جالبی است که پیش از این هم در برخی از کتابها به آن اشاره شده است ـ مترجم.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خاطرات مربوط به لحظات نزدیك به مرگ خود را که در ۹ ماهگی به وقوع پیوسته بود، بیان می‌دارد:

«من پزشکان و پرستارلن زیادی را می‌دیدم که بر بالین من جمع شده بودند و کوشش می‌کردند مرا از خواب بیدار کنند. در این زمان من به پرواز درآمدم و به اتاق دیگر رفتم که در آنجا پاپابزرگ و مامان بزرگ به یکدیگر تکیه کرده و داشتند گریه می‌کردند. خیال می‌کنم انها تصور می‌کردند که من می‌خواهم بمیرم.»

این نوجوان پس از آن به خاطره خزیدن از میان یك تونل تاریك اشاره کرد که در قسمت پایانی آن نور شدیدی وجود داشت. پس از عبور از میان تونل، این نوجوان معتقد است که: «به سرزمین الهی رسیدم. او از من پرسید که آیا مایلی که برگردی؟ من محکم گفتم نه! ولی با این وجود مرا پس فرستاد.»

در زمانی که من بر روی این پروژه جالب تحقیق می‌کردم، هیچ انتظار نداشتم که کودکان کوچك و حتی افرادی را بیابم که در نوزادی این تجربه را داشته‌اند. در طول پروژه‌های نزدیکتر به فروغ تابنده و پروژه کنونی به موارد متعددی از این تجربیات برخورد کردم. حتی فردی ادعا می‌کرد که در زمان زندگی جنینی به ادراك لحظات نزدیك به مرگ رسیده است؟[1]

می‌دانم که این ادعا عجیب به نظر می‌آید و شاید هیچ فرد دیگری هم بیشتر از من از این گزارش متعجب نشده باشد. من مانند سایر متخصصان کودکان به این صورت آموزش دیده‌ام که باور کنم خاطرات دیرپا در کودکان نمی‌تواند پدید آید. ولی بسیاری از پژوهشهای علمی که صورت گرفته‌اند، نمایانگر این مطلب هستند که کودکان می‌توانند از حوادث محیط اطراف خود آگاه شوند و این موارد را به صورت خاطره در ذهن خود ثبت کنند و بعدها آنها را به یاد بیاورند.

---

۱. به کمك یك پدیده یا قابلیت شگفت‌انگیز هیپنوتیزمی به نام سیر قهقرایی در زمان این امکان جالب به وجود می‌آید که فردی به سالهای گذشته عمر برگردد و نه تنها دقیقاً خاطرات آن سالها و روزها را بیان کند، بلکه همان احساسات و هیجاناتی را نشان دهد که در آن زمان داشته است. برخی از روان‌پزشکان صاحب‌نام به این مطلب هم تأکید کرده‌اند که این سیر قهقرایی در زمان ممکن است شامل نیمه دوم زندگی جنینی هم بشود. بنابراین یادآوری ادراکات لحظات گذشته زندگی براساس خاطره و یا به کمك هیپنوتیزم با دقت خیلی بیشتر یك حقیقت سهل‌الوصول علمی است ـ مترجم.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قابلیت بیشتر قدرت حافظه

دکتر ناندور فودور که یك روان‌پزشك آمریکایی است، به شرح و توصیف دهها گزارش می‌پردازد که از خاطره یك تصادف یا واقعه مهم در زندگی دوران کودکی بیماران او خبر می‌دهند. در برخی از موارد بعضی از بیماران به خاطرات دوران زندگی جنینی اشاره کرده و مثلاً از شنیدن صدای آژیر ماشینهای آتش‌نشانی و یا سوت قطار خبر می‌دهند. او همین‌طور اقدام به جمع‌آوری گزارشهایی کرده که از وجود تله‌پاتی بین مادر و نوزاد خبر می‌دهند. من شخصاً چند مطلب در این زمینه شنیده‌ام.

دکتر دیوید چیك که یك متخصص زنان و مامایی ساکن سان فرانسیسکو است، به جمع‌آوری برخی از داستانهای مستند در زمینه خاطرات زمان زایمان پرداخته است. او به یك مرد ۵۰ ساله اشاره می‌کند که کوشش بسیار زیادی را برای پیشرفت بیشتر نشان می‌داد، ضمناً همیشه در شرایط اضطراب به سر می‌برد و اعتماد به نفس او تا حدود زیادی تقلیل پیدا کرده بود. او همیشه به این نکته اشاره می‌کرد که زمان تولد خود را به یاد می‌آورد که متخصص زایمان در اشاره به او به پرستار گفته بود: «زیاد وقت خودت را برای نجات این نوزاد تلف نکن. خیال نمی‌کنم او ارزش این کارها را داشته باشد.» این نوزاد دوماه و نیم زودتر از زمان مقرر متولد شده بود و فقط در حدود دو کیلو وزن داشت. پزشك تصور می‌کرد که این کودك نارس فوت می‌شود.

دیوید چامبرلن که یك دکتر روان‌شناس است، طرح جالبی را برای یك پژوهش در زمینه خاطرات مشترك مادر / فرزند ارائه داده است. در این پروژه فرزندانی شرکت داشتند که از ۹ تا ۲۳ سال سن داشتند و هیچکدام از آنان خاطرات آگاهانه‌ای در زمینه تولد خود نداشتند.

برای انجام این پژوهش او این افراد را هیپنوتیزم کرد و به کمك سیر قهقرایی در زمان به مراحل کودکی، نوزادی و مراحل زایمان رسانید و دربارهٔ برخی از نکات مهم مانند نوع زایمان [تولد از طریق سر یا پا]، زمان زایمان در طول شب یا روز، کسانی که در این جریان حضورداشتند، وسایل و امکاناتی که برای زایمان مورد استفاده قرار گرفتند [سزارین، فورسپس، بخیه]، نحوه تغذیه با شیر از پستان یا بطری، حضور یا عدم حضور پدر در دوره زایمان، نحوه جابجایی نوزاد در اتاقها و... سؤالاتی مطرح و جواب این افراد در نوار ضبط‌صوت ثبت گردید. این اطلاعات با آنچه که مادران این کودکان یا جوانان در شرایط

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دیگر گفته بودند، مورد مقایسه قرار گرفت.

اظهارات مادران و کودکان که به صورت جداگانه و در ۱۴ موضوع مشخص ثبت شده بودند مورد بررسی آماری دقیق قرار گرفت. یکی از ۲۴ زوج از این مادر و فرزندها صددرصد جواب درست دادند و بدترین آنها ۱۰ سؤال را درست و ۴ مورد را اشتباه گزارش کرده بودند. برای مثال در دو مورد دو نفر از دخترها اطلاعات دقیقی در مورد نحوه آرایش موی مادرانشان در روزهای اولیه زایمان دادند. برخی از آنها با دقت فراوانی در مورد تعداد مواردی که در بیمارستان از آنها خون گرفته شده بود، خبر دادند. یکی از بچه‌ها به خاطر پیچیدن رشته‌ای به دور گردنش اشاره می‌کرد که معلوم شد او درزمان تولد به علت پیچیده شدن بند ناف به گردنش در شُرف خفگی و مردن بوده است.

دکتر چامبرلن به ۲۵۰ مورد مأخذ علمی اشاره می‌کند که در تمام آنها به قدرت فراگیری و به خاطرسپاری جنین و نوزاد تأکید شده است.

دکتر لوئیس لیپ سیت متخصص آموزش در دانشگاه براون به تحقیقاتی اشاره می‌کند که نمایانگر قدرت فراگیری و به خاطرسپاری نوزادان به عنوان: «بااستعدادترین موجود زنده که می‌توان یافت.» می‌باشد.

یك متخصص نامدار در رشته بیماریهای نوزادان به نام دکتر توماس ورنی برای اثبات این ادعا به خاطره ویلونیست معروف بوریس بروت اشاره می‌کند که این نوازنده ویلون برخی از قطعه‌ها را بدون اینکه شنیده یا نُت آنها را دیده باشد می‌نواخت. در بسیاری از موارد که یك نُت چند صفحه‌ای را در اختیار او می‌گذاشتند، او تنها با مشاهده صفحه اول تمام آهنگ را با دقت اجرا می‌کرد. او تصور می‌کرد که این قدرت خارق‌العاده او در پیشگویی آهنگ‌ها به این خاطر است که مادر او هم که یك نوازنده برجسته ویلون است و مطابق گفته مادرش، وی در دوران بارداری تمام اوقات فراغت خود را با نواختن ویلون می‌گذرانید. این نواختن مکرر آهنگ‌ها در زمان زندگی جنینی باعث شده‌اند تا بوریس بروت پس از تولد این آهنگ‌ها را به یاد داشته باشد.

با توجه به تحقیقات زیادی که در این زمینه صورت گرفته و شواهد زیادی که در زمینه قدرت حافظه جنین و نوزاد به دست آمده، تعجب‌آور نیست اگر ما ادراکات لحظات نزدیك به مرگ را در آنها جدی و ممکن تلقی کنیم.

در اینجا به بیان دو گزارش در زمینه ادراکات لحظات نزدیك به مرگ در زمان

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زندگی جنینی می‌پردازم. هرچند این مطالب برای من قانع‌کننده بودند، ولی اثبات آنها بسیار مشکل است.

رؤیایی که به حقیقت پیوست

در مطب یکی از همکارانم یك خانم ۲۹ ساله به عنوان منشی کار می‌کرد. یك روز دوستم مرا به عنوان نویسنده کتابی در زمینه ادراکات لحظات نزدیك به مرگ به این خانم معرفی کرد.

او از من پرسید: «این چه نوع حالتی است؟»

من برای او شرح دادم که برخی از افراد در لحظات مرگ با حالاتی مواجه می‌شوند که به مجموعه آنها ادراك لحظات نزدیك به مرگ گفته می‌شود. ابتدا آنها ممکن است دچار احساس خروج از بدن شوند و در این وضعیت حس کنند که گویی به داخل نور بسیار زیادی وارد شده‌اند که مملو از شادی و شعف است.

در این زمان این خانم به من گفت: «من بارها به این حالات رسیده‌ام، ولی نمی‌دانستم چه نامی به آن بدهم.»

پس از آن روزی این خانم به من تلفن کرد و از من خواست قراری با او بگذارم تا او بتواند راجع به موضوع مهمی با من صحبت کند. در زمان ملاقات او به تفصیل دربارهٔ یك رؤیای مکرر خویش با من سخن گفت. او گفت: «در این رؤیاهای روشن و دقیق احساس می‌کنم که روحم از تنم خارج شده و در فضا مشغول پرواز است. پس از مدتی من به داخل نور زیادی وارد می‌شوم و در این زمان به یاد خدا می‌افتم. در این رؤیاها همچنین احساس می‌کنم که مرده‌ام، هرچند هرگز دچار بیماری سختی نشده‌ام. در برخی از این پروازها به دهلیز تاریکی برخورد پیدا می‌کنم که پس ازعبور از آن، به سرزمین بسیار سبز و خرم، باطراوت و آرامی می‌رسم که در آنجا احساس امنیت می‌کنم. در این زمان تصور می‌کنم که تمام اسرار جهان برای من حل شده است. ولی هرگز نمی‌توانم از این دریای آگاهیها اطلاع پیدا کنم، زیرا از خواب بیدار می‌شوم.»

در این دیدار من بشدت غرق شگفتی و حیرت شدم. احساس می‌کردم که در آستانه ماجرایی قرار گرفته‌ام که بسیار اسرارآمیز و بهت‌انگیز است. زمانی که در قرار بعدی با او به مطالب بیشتری در این زمینه برخورد کردم، بر حیرتم افزوده شد.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این خانم برای من بیان کرد که هرگز رابطه خوبی با پدرش نداشته است، هرچند او را انسانی مهربان، گرم و دوست داشتنی معرفی می‌کرد. او می‌گفت هر زمان که در کنار پدرش قرارمی‌گیرد، اتفاقی برای او می‌افتد که وی را بشدت عصبانی می‌کند.

یك شب که در یکی از این رؤیاهای تکراری شبانه، او از «نور» پرسید که چرا نمی‌تواند با پدرش به تفاهم و توافق برسد، یك ندا که از میان نور برخاست، به او گفت: «از مادرت دربارهٔ نحوه تولدت بپرس!»

چند روز دیگر او فرصتی پیدا کرد و جریان خوابش را برای مادرش گفت و صمیمانه از او خواست که تمام ماجرا را ـ اگر چیزی هست ـ برای او بگوید.

در این زمان رنگ چهره مادرش سرخ شد و در یك وضعیت ناراحت‌کننده به دخترش گفت: «البته من می‌دانم که تو این ماجرا را به یاد نمی‌آوری. من هر زمان که به یاد آن ماجرا می‌افتم، نسبت به تو احساس گناه می‌کنم. کاش می‌توانستم زودتر این مطالب را به تو بگویم. زمانی که هشت ماهه باردار بودم، با اطلاع از یك ماجرای گناه آلود پدرت بسیار ناراحت شدم. این وضعیت چنان ضربه روحی عظیمی به من وارد کرد که دچار جداشدگیِ زودرسِ جفت از جدار رحم شدم. در حقیقت زمانی که به بیمارستان مراجعه کردم، تو مرده یا در آستانه مرگ بودی. کوشش‌های زیاد پزشکان جان تو و جان مرا نجات داد.»

این داستان بسیار پرهیجانی بود که در آن مضمون ادراك لحظات نزدیك به مرگ مشاهده می‌شد، ولی واقعاً این خانم هرگز در لحظات نزدیك به مرگ نبوده و این تکرار رؤیا را نمی‌توان ادراك مکرر لحظات نزدیك به مرگ به حساب آورد، ولی با این وجود احساس خروج از بدن، عبور ازتونل، مشاهده فروغ تابنده، صحبت با وجود نورانی و... چگونه قابل تفسیر است؟

این داستان پرابهام و گیج‌کننده مدتها توجه مرا به خود مشغول کرده بود. صادقانه برای حل آن به هر راهی روی آوردم. مثلاً برای اینکه متوجه شوم که این رؤیا تا چه اندازه در بین مردم شایع است، از ۲۰۰ زوجی که برای درمان کودکانشان به مطب من مراجعه کرده بودند، این سؤال را کردم: آیا شما هرگز رؤیایی داشته‌اید که در طی آن احساس کنید که از جسمتان خارج شده و پس از عبور از یك تونل تاریك، به نور پرفروغی رسیده باشید؟

هیچیك از این ۲۰۰ زوج به خاطره چنین رؤیایی اشاره نکردند. در این زمان اطمینان پیدا کردم که این خواب دیدن شایع و عادی نیست. برای من این باور به وجود آمد که اصالت

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و اساسی برای این رؤیای مکرر وجود دارد. در این زمان به یاد مضمون ادراکات لحظات نزدیك به مرگ در زندگی جنینی افتادم و تصور کردم که این خانم این شانس را دارد که خاطره ادراکات لحظات نزدیك به مرگ خویش در زمان زندگی جنینی را در سطوح مادون‌آگاه حفظ کرده است. این عقده نهفته که ریشه در زندگی جنینی دارد، می‌تواند علت خشم و نفرت او نسبت به پدرش را هم تفسیر کند.

این حوزه و محدوده جدید از ادراکات زمان مرگ که به زمان تولد و حتی پیش از آن کشیده می‌شود، بسیار جالب است و من اشتیاق زیادی دارم که به تحقیق در این زمینه بپردازم. به نظر من آدرنالین اهمیت زیادی در حفظ این خاطره‌های دور دارد. پژوهشهایی که در این زمینه صورت گرفته‌اند نمایانگر این مطلب است که افزایش زیاد سطح آدرنالین در سرم خون به این علت است که اطلاعات مربوط به این خاطره که در سلولهای عصبی ماده خاکستری مغز است ضبط شوند. این موضوع از لحاظ حفظ زندگی ما مفید و مؤثر است، زیرا این امکان را فراهم می‌آورد که حوادث پراسترس زودتر در اختیار ما قرار بگیرند تا بهتر و بموقع بتوانیم نسبت به آنها عکس‌العمل نشان دهیم.

فلاش نورانی در غار تاریک

به نظر من آنچه که به عنوان دستاوردهای جانبی در جریان پژوهشهای ما در زمینه ادراکات لحظات نزدیك به مرگ حاصل شدند، ارزش آن را دارند تا بعدها به صورت پروژه‌های پژوهشی مستقلی مورد توجه قرار بگیرند. امیدوارم برای خودِ من این امکان فراهم آید تا در جریان چنین تحقیقی جوابهایی برای این سؤالها پیدا کنم و کسان دیگر هم به دنبال انبوه پرسش‌هایی باشند که در این زمینه وجود دارند.

من انسان واقع‌بینی هستم. هرگز انتظار ندارم که جامعه پزشکی ناگهان نسبت به مضمون ادراك لحظات نزدیك به مرگ علاقمند شود. کوشش من برای نشان دادن تجربیات زنده و روشنی که انسانها درزمان مرگ با آنها روبرو می‌شوند، هیجان و علاقه ناچیزی را در کادرهای پزشکی به وجود آورده است. من امیدوارم که بیشتر از هر جا در بخش‌های مراقبت‌های شدیدی [I.C.U.] نسبت به این مضمون علاقه به وجود آید و پرستاران این بخش‌ها بیشتر از افراد دیگر برای کسب اطلاع در این زمینه‌ها به صرف وقت بر روی بیماران بپردازند و صحبت‌های بیماران در این مقولات را جدی بگیرند. حقیقت این است

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که در بیمارستانها به جنبه‌های روحی و روانی بیماران توجهی نمی‌شود. بسیاری از بیمارستانها هنوز مانند کارخانه‌هایی هستند که بیماران کالاهای آنان به حساب می‌آیند.

کادرهای پزشکی از صحبت درزمینه‌های مرده و مردن راحت یا راضی نیستند. پزشکان بیش از حد کار می‌کنند و آن قدر مشغول درمان بیماریهای جسمی هستند که هرگز مجالی برای اندیشیدن در بارهٔ روح و روان آدمی پیدا نمی‌کنند. زمانی که سعی می‌کنم در این زمینه با همکارانم به صحبت بنشینم، متوجه می‌شوم که آنها ناراحت بوده، آمادگی شنیدن این مطالب را ندارند.

زمانی در یك بیمارستان کودکان در سواحل غربی [آمریکا] با عده‌ای از متخصصان بیماریهای کودکان، روان‌پزشکان و روان‌شناسان صحبت می‌کردم. من به تفصیل دربارهٔ ادراکات لحظات نزدیك به مرگ در کودکان با آنان سخن گفتم و در پایان جلسه برای صرف غذا به کافه تریای بیمارستان رفتیم. یکی از روان‌شناسان با علاقه و پشتکار با من صحبت می‌کرد، ولی تمام همکاران پزشك در تمام طول ناهار به خوردن غذا در سکوتی آزاردهنده مشغول بودند.

برای اینکه این سکوت و حالت بی‌تفاوتی از بین برود، از همکاران پزشکم پرسیدم: «شما دربارهٔ مطالبی که به عرض شمارساندم چه فکری می‌کنید؟»

سرپرست بخش مراقبت‌های ویژه گفت: «این مطالب در تضاد کامل با کلیه موضوعاتی است که ما فکر می‌کنیم حقیقت دارند. یك مغز در حال مرگ هرگز نمی‌تواند چنین تصویرهایی را داشته باشد و این قدرها هم فعال نیست.»

در این زمان یکی از پزشکان سالمندتر به نجات من آمد و گفت: «بلی، ولی تا چه اندازه از مطالبی که حقیقت دارند، آگاهی داریم؟ ده درصد؟ پنج درصد؟ مسلماً آنچه که ما نمی‌دانیم، خیلی بیشتر از چیزهایی است که ما می‌دانیم. دانش مانند فلاشی است که هرچند نور زیادی دارد، ولی اگر آن را در غار بسیار بزرگی روشن کنیم، در چند لحظه‌ای که نورپراکنی می‌کند چقدر می‌توانیم از این مکان اطلاعات کسب کنیم؟»

رئیس بخش مراقبت‌های ویژه در این لحظه چنگالش را به زمین گذاشت و در حالی که به پشت صندلی تکیه کرده بود، به من گفت که مایل است رازی را برایم فاش کند.

«یك روز تصمیم گرفتم برای مراقبت‌های دقیق‌تر از یك کودك او را زیر ماشین‌های خودکار تنفسی قرار بدهم، زیرا یك رؤیت غیرمتعارف او شدیداً مرا تحت تأثیر قرار داد.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

من مشغول درمان این پسربچه ۸ ساله که مبتلی به بیماری آسم تنفسی بود بودم که مشاهده کردم همه چیز روبراه است. بنابراین به خانواده او پیشنهاد کردم که فرزندشان را به خانه ببرند.

ناگهان این پسر رویش را به طرف من چرخانید و گفت: من دارم مادربزرگم را مشاهده می‌کنم. او آمده تا مرا همراه با خودش ببرد. مادرش خطاب به من گفت: او مزخرف می‌گوید. سالهاست که مادربزرگ او فوت شده است. من از این موضوع آن قدر ناراحت شدم که تصمیم گرفتم او را دربیمارستان نگه‌دارم. من کوشش کردم تا در بخش .I.C.U بیشترین میزان دقت و مراقبت برای او صورت بگیرد. متأسفانه با تمام کوشش‌های ما در چند ساعت آینده وضع او به وخامت گرایید و فوت شد.»

من از شنیدن این گزارش شگفت‌زده شدم. او رئیس بخش مراقبت‌های ویژه بود و رؤیت یك پسربچه در او تأثیرات زیادی به جای گذاشته بود. ولی او به صورتی به بیان این مطلب می‌پرداخت که گویی از یك جریان خجالت‌آور سخن می‌گوید. او البته به موضوع ادراکات انسانها در لحظات نزدیك به مرگ اعتقادی نداشت، ولی با این وجود به یکی از مسائل جانبی آن علاقمند شده بود.

آری، مضامین و مباحث زیادی در محدوده ادراکات لحظات نزدیك به مرگ وجود دارند که بایستی به آنها رسیدگی شود.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۸

فروغ تابنده خداوندگاری

تنها نوع آدمی است که راهش را به وسیله
فروغ تابانی که راهش را منورتر می‌سازد،
می‌یابد.

(پترو ژان مداوار ـ زیست‌شناس)

ما در زمینه مطالعه بر روی مضمون تحول و تغییر به قسمت‌های زیادی پرداخته‌ایم. مانند بسیاری از پروژه‌های تحقیقاتی دیگر، سؤال اصلی که ما کوشش می‌کردیم برای آن پاسخ مناسبی بیابیم موضوع کوچکی بود: «آیا دلایل و شواهد قابل اثباتی وجود دارد که بتواند آثار تحول‌برانگیز ادراکات لحظات نزدیك به مرگ را نشان دهند؟ برای پاسخگویی به این پرسش ما افراد بالغی را مورد مطالعه قرار دادیم که در زمان کودکی با ادراکات لحظات نزدیك به مرگ برخورد داشته‌اند. تنها از این طریق است که ما می‌توانستیم به آثار بلند مدت این نوع تجربیات روحی دسترسی پیدا کنیم. تغییرات و تحولاتی که در ساختار جسمی و روحی این افراد به وجود آمده و بعدها به صورت هستهٔ وجودی آنها درمی‌آید.

گروهی که بر روی آنها این تحقیقات صورت گرفت، به معنای واقعی یك نمونه آماری درست از جامعه آمریکا بودند. در میان آنها چند پزشك، حقوقدان، کارمندان دولت، کارگر، برنامه‌ریز کامپیوتر، روزنامه‌نگار، هنرمند، خانمهای خانه‌دار، درودگر و بسیاری از مشاغل

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دیگر وجود داشتند. بسیاری از نژادها مثلاً سفیدپوستان، سیاهان، سرخپوستان بومی آمریکا و اسپانیایی‌ها درست به همان نسبتی حضور داشتند که در تمام جامعه وجود دارند. در این جمع افرادی از تمام ادیان بزرگ نیز حضور داشتند. در این طیف بسیار گسترده و متنوع تنها نکته مشترکی که وجود داشت، این بود که این افراد در زمان کودکی خود، لحظات نزدیك به مرگ را ادراك کرده‌اند.

برای اثبات این مدعا که این افراد دچار تحول و تغییر روحی شده‌اند، آنها را با گروه مشابهی مورد مقایسه قرار دادیم که به همان مذاهب و ارزشهای روحی اعتقاد داشتند و به همان‌صورت در مقابل، استرسها و ضربه‌های روحی و جسمی داشته‌اند، و تنها به ادراك لحظات نزدیك به مرگ نرسیده‌اند.

این مطالعه نشان داد که در افرادی که به ادراك لحظات نزدیك به مرگ در دوران کودکی رسیده بودند، درگذر زمان تغییرات و تحولات عمیقی روی داده است. هرچند برخی از این افراد به این موضوع توجه یا باور نداشتند، ولی تحقیقات کارشناسی و عملی نشان می‌دهد که در این افراد پس از ادراك لحظات نزدیك به مرگ در سالیان گذشته، تحولات و تغییرات مستمر و عمیقی روی داده است. برای مثال یکی از افراد مورد مطالعه در اشاره به فروغ الهی گفت: «آن نور خدا نبود، ولی غیر از خدا هم نبود.»

در حقیقت پس از رؤیت فروغ تابنده این افراد متحول و دگرگون شدند، هرچند برخی از آنها به این موضوع توجهی نشان نمی‌دادند. زمانی که ما بر افکار و روش زندگی این افراد به تعمق و تفکر پرداختیم، در همه جا با آثار ادراکات لحظات نزدیك به مرگ برخورد پیدا کردیم.

برای مثال این گروه در مقام مقایسه با جامعه آمریکا بیشتر از میوه و سبزیجات تازه استفاده کرده و کمتر به مصرف داروهایی مانند آسپیرین و داروهای عوام‌پسند روی می‌آورند. آنان خیلی کمتر به بیماریهای روانی ـ تنی یا سایکوسوماتیك دچار می‌شوند، کمتر از کار غیبت می‌کنند و کمتر از گروه مورد مقایسه به بیکاری روی می‌آورند.

این افراد کمتر دچار افسردگی پنهان و اضطراب می‌شوند و زمان بیشتری را به مدی‌تیشن و سیر و سلوك عارفانه می‌گذرانند. به طور عجیبی این افراد خیلی بیشتر از کسانی، که خودشان را سالکان عصر جدید می نامند در آرامش و تمرینهای روحی به سر می‌برند.

کسانی که در اوایل زندگی با فروغ تابنده برخورد داشته‌اند، در سالهای بعد بیشتر به

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کارهای اجتماعی و خدمات داوطلبانه روی می‌آورند. آنها نسبت بیشتری از درآمد خود را صرف کارهایی مانند اعانه دادن می‌کنند و اگر دختر باشند، بیشتر به پرستاری روی می‌آورند. در واقع آثاری در تابش نور وجود دارد که شوق بیشتری را برای انجام این خدمات در دل آنها به وجود می‌آورد.

یک گورکن خندان!

یکی از مثالهای مورد علاقه من در روی‌آوری به خدمات عام‌المنفعه در افرادی که به ادراك لحظات نزدیك به مرگ رسیده‌اند، فردی است که در اینجا با نام مستعار گورکن خندان[۱] از او یاد می‌کنم. زمانی که برای اولین بار با او ملاقات کردم، او هرگز باور نمی‌کرد که به ادراکات لحظات نزدیك به مرگ رسیده باشد. او تصور می‌کرد من می‌خواهم با کسانی مصاحبه کنم که بتازگی از یك مرگ کوتاه‌مدت برگشته‌اند و از او می‌خواهم که در بارهٔ برق‌گرفتگی خود با من به صحبت بپردازد. زمانی‌که از او پرسیدم که آیا با نور زیاد هم برخورد داشتی؟ او این مطلب را انکار کرد و گفت: «من فقط خواب بسیار خارق‌العاده‌ای دیده‌ام، ولی نوری احساس نکردم.»

این داستان اوست:

«زمانی که بچه بودم، در زیرزمین خانه با سیمهای برقی که به یك گرامافون وصل می‌شدند، بازی می‌کردم. ناگهان پس از تماس با یك قطعه سیم، خشك و فلج شدم. من اصلاً نمی‌توانستم از جایم تکان بخورم.

کودك دیگری که همراه من بود، تصور کرد که من غش کرده‌ام، بنابراین بیرون رفت تا یك لیوان آب بیاورد و بر روی صورت من بپاشد. من می‌دانستم که این فکر درستی نیست، ولی هرقدر کوشش می‌کردم، نمی‌توانستم خود را حرکت بدهم.

در یك لحظه احساس کردم که گویی به دام افتاده‌ام و درست در همان شرایط متوجه شدم که می‌توانم تنم را که بر روی زمین بود مشاهده کنم و کلیه چیزهایی را که در گوشه و کنار پراکنده بود، ببینم. من در خارج از بدنم در شرایط غوطه‌ور در فضا قرار گرفته بودم.

---

۱. در متن کتاب به فراز Laughing Mortician اشاره شده که Mortician در گورستانهای مسیحی به متصدی یا مقاطعه‌کار کارهای مربوط به آماده‌سازی میت، تهیه صندوق یا معادل تابوت و... می‌پردازند. برای سهولت بیان از واژه گورکن استفاده شد ـ مترجم.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مات و مبهوت شده بودم. مشاهده کردم که چند نفر از کادرهای پزشکی آمدند و کالبد مرا درون آمبولانس گذاشتند و به بیمارستان بردند. در برخی از موارد صحنه‌ها در برابر دید من محو یا مه‌آلود می‌شد و پس از لختی بار دیگر با وضوح دیده می‌شدند. در بسیاری از موارد تمام مطالبی را که در اطراف بستر من گفته می‌شد، می‌شنیدم.

در بیمارستان هم تمام کارهایی را که بر روی بدن من انجام می‌دادند مشاهده می‌کردم. در یك موقعیت دو صفحه فلزی را به دو قسمت جانبی قفسه سینه من چسباندند و به من شوك الکتریکی دادند. در این زمان احساس می‌کردم که از میان یك تونل تاریك و طولانی عبور می‌کنم. عده زیادی از افراد را می‌دیدم که از مشاهده من خوشحال شده بودند و با محبت و شادی با من صحبت می‌کردند. من هیچکدام از آنها را نمی‌شناختم. در اطراف من تعداد زیادی در به نظر می‌آمد. من هرگز سعی نکردم که یکی از آنها را بگشایم، زیرا می‌دانستم که آنها به من تعلق ندارند. زمانی که به قسمت‌های پایانی تونل رسیدم، فضای روشن و مه‌آلودی آشکار شد. من نمی‌توانستم چیزی را مشاهده کنم. فضا خیلی روشن نبود، بلکه تا حدود زیادی مالامال از ابر به نظر می‌آمد.

در همان شرایط من می‌توانستم بدنم را هم مشاهده کنم. در آن پایین دکترها بر روی کالبد من مشغول فعالیت بودند. من حتی قسمتی از مکالمات آنان را به یاد دارم. مثلاً یکی از آنها به دیگری گفت: ما داریم وقت خودمان را تلف می‌کنیم. تلاش بیهوده و بی‌فایده‌ای است.

در این زمان من با پدیده جالب و در عین حال ابهام‌برانگیزی مواجه شده بودم. یك خانم در تمام لحظات در کنار من بود. به نظر نمی‌آمد که او یك پرستار بوده باشد، زیرا نه با پزشکان صحبت می‌کرد و نه در کارها شرکت داشت. او لباس سفید و بلندی پوشیده و بسیار زیبا و برازنده به نظر می‌آمد. او دست مرا گرفته بود و مرا نوازش می‌کرد و به من امید و امنیت می‌داد. در ابتدا خیال می‌کردم که شاید او مادرم باشد، ولی خیلی زود متوجه شدم که پزشکها از مادرم خواستند که بیرون از اتاق منتظر بماند.»

این آقا یکی از نمونه‌های جالب از سوژه‌هایی بود که من دوست داشتم با عده زیادی از آنها برخورد کنم. او کمترین اطلاعی از مقوله ادراکات لحظات نزدیك به مرگ نداشت و باور نمی‌کرد که در این شرایط قرار گرفته باشد. ولی با این وجود او با وضوح از بسیاری از عناصر ادراکات لحظات دور از بدن سخن می‌گفت: عبور از میان تونل، دیدن دیگران، برخورد با یك محیط درخشان، احساس غوطه‌ور بودن در فضا، مشاهده آن بانوی اسرارآمیز که می‌تواند یك فرشته نگهبان یا روح راهنما باشد.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

او تحولات موردنظر را هم پیدا کرده بود. او به شغلی روی آورده بود که می‌توانست به دیگران بویژه افراد غمگین و مصیبت‌زده کمك کند. او به من گفت: بارها مردم از من می‌پرسند که چرا این شغل غم‌انگیز را قبول کرده‌ای. من به آنها می‌گویم: انسان از هر طریقی که ممکن است، بایستی به دیگران کمك کند. این یکی از آن راههاست. من براحتی و با آرامش این کار را انجام می‌دهم و احساس می‌کنم که بخوبی قادر به انجام آن هستم. روی‌هم‌رفته او تمام صفات لازمی را که از سوی من گورکن خندان لقب بگیرد، داشت.

برخلاف آنچه که برخی تصور می‌کنند، ادراك لحظات نزدیك به مرگ در این فرد باعث نشده که به زندگی صوفیانه و عارفانه روی آورد و به ریاضت کشیدن بپردازد، بلکه در متن زندگی با سخت‌کوشی برای یك معیشت شرافتمندانه سعی و کوشش می‌کند. در سن ۴۱ سالگی او صاحب نیمی از یك گورستان است که این ثروت عظیم نمایانگر عشق او به زندگی و کوشش وی در راستای بلندپروازی است. او احساس می‌کند که این مسئولیت به او داده شده که به خانواده‌های مصیبت‌زده کمك کند. او معتقد است که خدمت به این مردم اندوهگین دارای ارج و منزلتی است که نمی‌توان با مقیاس درهم و دینار به سنجش آن پرداخت. او گفت: «برای من همیشه کار راحت و ساده‌ای است که به تسکین و آرامش‌بخشی به خانواده‌های مصیبت‌زده بپردازم.»

در آزمونهای مربوط به عشق به زندگی، او نمرات بسیار بالایی را به دست آورد. و در پرسش‌های مربوط به ترس از مرگ امتیازات کمی را نشان داد. او تصور می‌کند: «با رؤیایی که در لحظات مرگ دیدم، وجود من به صورت بهتری نوسازی شد.»

این گورکن خندان به صورت دیگری هم یکی از عقاید مرا در زمینه ایجاد تغییرات در میدان الکترومغناطیسی بدن پس از ادراکات لحظات نزدیك به مرگ، تغییر داد. در بخش‌های قبلی به این مضمون اشاره کردم که نیمی از کسانی که به ادراکات لحظات نزدیك به مرگ رسیده‌اند، انرژی الکترومغناطیسی در سیستم عصبی دوم آنان تغییر پیدا می‌کند که یکی از علایم یا شواهد آن این است که این افراد دیگر نمی‌توانند مانند دیگران از ساعت مچی استفاده کنند، بلکه زود به زود این ساعتها دچار اختلال می‌شوند، زمانی که از او پرسیدم: «آیا شما هرگز در زمینه استفاده از ساعت دچار اشکال شده‌اید؟» او خندید و مچ برهنه خود را که ساعتی بر روی آن نبود به من نشان داد و گفت:

من خیلی دوست دارم که از ساعت مچی استفاده کنم، ولی تاکنون نتوانسته‌ام یك

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ساعت خوب گیر بیاورم. هر ساعتی که می‌خرم یا زود از کار می‌افتد و یا جلو و عقب می‌رود. چندی پیش یکی از دوستانم ساعت مچی گرانبهایی برای من خرید. ساعت سیکوی بسیار قشنگی بود، ولی خیلی زود از کار افتاد.»

کشف قابلیت‌های روحی ویژه

در جریان پروژه پژوهشی پیدایش تحول و دگرگونی بر اثر ادراك لحظات نزدیك به مرگ، ما به اسرار دیگری هم پی‌بردیم. شاید یکی از عجیب‌ترین آنها کسب آگاهی در این زمینه بود که در این افراد استعداد و قابلیت پیشگویی و برخی از قدرتهای روحی دیگر خیلی بیشتر از افراد عادی جامعه است. برای من قبولِ وجودِ این استعدادهای روحی بسیار مشکل است. در واقع، اگر به عده زیادی از آنها برخورد نکرده بودم هرگز نمی‌توانستم این مطالب را باور کنم. زمانی که من لیست کسانی را که دارای استعدادهای روحی ثابت‌شده‌ای بودند با لیست افراد شاهد مقایسه کردم، مانند این بود که یك آسمانخراش بسیار بلند را با یك ویلای یك طبقه در کنار یکدیگر گذاشته باشیم.

برای من از لحاظ احساسی و شغلی قبول آنچه می‌دیدم، بسیار سخت و ناگوار بود. در زمان تحصیل در دانشگاه من هرگز با مطالبی روبرو نشده بودم که نشان دهند چگونه فردی می‌تواند فکر دیگری را بخواند و یا پیش از وقوع یك حادثه، از پیدایش آن خبر بدهد. برعکس در دورهٔ تحصیل همیشه به من گفته شده بود که این مطالب حقیقت ندارند و پدیده‌هایی که قابل تکرار و وقوع آنان قابل پیش‌بینی نباشند، علمی تلقی نمی‌شوند. تنها زمانی می‌توان به حقیقت و حقانیت آنها اعتقاد پیدا کرد که قابل ایجاد در آزمایشگاه بوده باشند.

ولی با این وجود فقط زمانی تا حدودی به قابلیت‌های روحی توجه کردم که یکی از کسانی که به ادراکات لحظات نزدیك به مرگ رسیده بود و پس از آن به استعدادهای روحی شگرفی نایل آمده بود، به شرح دقیق حوادث گذشته زندگی من پرداخت. او حتی با دقت و صحت نکات کوچکی از گذشته مرا بازگو کرد که مدتها بود آنها را فراموش کرده بودم. در این شرایط من چه وضعی می‌توانستم داشته باشم؟ یك انسان شکاك که در برابر حوادث گیج کننده‌ای قرار گرفته است؟!

من کم‌کم به این باور رسیدم که کسی این افراد را بسیج نکرده که با شعبده‌بازی

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بخواهند مرا به قبولِ وجودِ قابلیت‌های روحی مجبور کنند. اینها افرادی نبودند که مانند صحنه‌های تلویزیونی با سرعت عمل یا تردستی بخواهند یك موضوع را به صورت دیگری برای من جلوه‌گر سازند. برعکس آنها تعدادی از افراد عادی جامعه بودند که پس از یك حادثه به این استعدادهای روحی شگرف رسیده بودند. به نظر من قبول وجود تله‌پاتی و پیشگویی لزوماً به این معنی نیست که ما تمام مطالبی را که در بارهٔ «روح» می‌گویند، باور کنیم. در بسیاری از موارد اینها برخی از استعدادها و قدرتهای طبیعی و معمولی انسانها هستند که به صورت نادرستی تفسیر و توجیه شده‌اند. در حقیقت بیشتر از ۲۰۰ هزار سال است که مغز انسان درست به شکل و قدرت کنونی است، ولی هنوز او بخوبی نتوانسته تمام موارد استعمال و کاربردهای آن را بخوبی و با دقت بشناسد.

سطور نهایی

زمانی که من به سطور پایانی طرح پژوهشی پیدایش تحول و دگرگونی بر اثر ادراك لحظات نزدیك به مرگ می‌نگرم، می‌توانم آنها را در سه مضمون مهم به شرح زیر تقسیم کنم:

* این ادراکات به هیچ نوع به توهماتی که در پزشکی شرح داده می‌شوند، شباهت ندارند.

مطالبی که این افراد بیان می‌دارند، نمی‌توانند توهم تلقی شوند. آنها شبیه توهمات معتادان، بیماران مبتلی به اسیکزوفرنی، جنونهای زودگذر، آثار جانبی داروهای بیهوشی و یا رؤیاها نیستند.

ادراکات لحظات نزدیك به مرگ مضامینی مشخص، ثابت و دیرآشنا مانند غوطه‌ور شدن در فضا و خروج از بدن، گذر از تاریکی، انتظار برخورد با نوری شدید و شگفت‌انگیز و... است. کسانی که به این ادراکات رسیده‌اند، پس از آن با دقت و متانت به بیان تجربیات خویش می‌پردازند. وضعیت روحی و رفتاری کسانی که دچار توهم شده‌اند، به این صورت نیست. کسانی که به ادراکات لحظات نزدیك به مرگ رسیده‌اند، در بسیاری از موارد از وضعیت کنونی خود نیز آگاهی دارند و هرگز تصور نمی‌کنند از وجود خویش گسسته‌اند.

بسیاری از این افراد که به بیان ادراکات خویش نمی‌پردازند و آن را مانند رازی در دل نگاه می‌دارند، هرگز به توهم و هذیان متهم نشده و افرادی عادی و معمولی به حساب

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می‌آیند. تنها زمانی مورد شك و تردید قرار می‌گیرند که در نهایت متانت و صداقت در برابر کادرهای پزشکی به بیان خاطرات خویش در این مراحل می‌پردازند. در این شرایط، وجود توهم، هذیان، خواب وحشتناك و بیماریهای روانی تصور می‌شود، ولی اصلاً به اصل مطلب که استقرار در آستانه دنیای دیگر است، اشاره‌ای نمی‌گردد.

به نظر من ما پزشکان هرگز نمی‌توانیم اصالت و واقعیت ادراکات روحی افراد دیگر را بپذیریم و برای آنها حقیقت و حقانیتی قائل شویم. ما هرگز تصور نمی‌کنیم که جامعه پزشکی چشم خود را در برابر این وقایع بسته است.

* ادراکات لحظات نزدیك به مرگ توسط افرادی بیان شده که شهادت آنها در هر دادگاهی مورد قبول قرار می‌گیرد.

ما هرگز نمی‌توانیم به گزارشهای مستند و پرقدرت کسانی که با افراد در حال مرگ ادراکات مشترك و مشابهی داشته‌اند، بی‌توجهی نشان دهیم. ما در مقابل خانم پرستار شاغلی که مدعی است بانوی سفیدپوشی را در کنار بستر بیمار مشرف به مرگ دیده، چه جوابی داریم؟ ما به مادرانی که با کودك نزدیك به مرگ خویش ادراکات مشترکی دارند چه چیزی باید بگوییم به دختر نوجوانی که با وضوح جریان تصادف و مرگ برادرش را رؤیت کرده، چه عنوانی بدهیم؟ این افراد با جعل این داستانها نمی‌خواهند به چیزی برسند. آنها افراد شجاعی هستند که به علت حقیقت‌گویی در معرض بسیاری از اتهامات قرار می‌گیرند.

کادرهای پزشکی با نادیده گرفتن این مطالب می‌خواهند چه چیزی را ثابت کنند؟ انکار حقانیت و اصالت ادراکات لحظات نزدیك به مرگ چه فوایدی برای آنان دارد؟

* لوب گیجگاهی نیمکره راست مغز مکانی است که جسم و جان آدمی به یکدیگر می‌رسند.

ادراکات لحظات نزدیك به مرگ با احتمال زیاد در لوب گیجگاهی نیمکره راست مغز به وقوع می‌پیوندد. این مرکزدر بالای گوش راست و در عمق نیمکره مغزی قرار دارد. براساس پژوهشهای من و سایر دانشمندانی که در ۵۰ سال اخیر بر روی این موضوع تحقیق می‌کرده‌اند، این محل پایگاه مادی و تشریحی ادراکات لحظات نزدیك به مرگ است.

برخی از افراد تصور می‌کنند که این توجیه به قداست و روحانیت پدیده‌های روحی لطمه‌ای می‌رساند. من برعکس خیال می‌کنم ما به جایگاه رفیع و مهمی در مغز دست یافته‌ایم که در آنجا جسم، روح و روان به یکدیگر می‌رسند. ما در بارهٔ محلی صحبت

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می‌کنیم که جالب‌ترین پدیده‌های روحی در آن تحقق و تجلی پیدا می‌کنند.

برخی از پژوهشگران معتقدند که لوب گیجگاهی نیمکره راست مغز منطقه‌ای از داخل جمجمه است که به ما این امکان را می‌دهد که به احساس و دریافت سایر حقایق و واقعیت‌ها دست یابیم و یا حتی به داخل آنها نفوذ کرده و یا در آنها شرکت نماییم. دکتر میچل اشتروتر که در دانشگاه هایدلبرگ در آلمان به تحقیق در زمینه فیزیولوژی سلسله اعصاب مشغول است، معتقد است که لوب تامپورال نیمکره راست محلی است که جسم، روان و روح آدمی با یکدیگر برخورد می‌کنند.

زمانی که برای انجام سخنرانی به آلمان رفته بودم، با آقای دکتر اشتروتر ملاقات کردم. او از فردی برای من سخن می‌گفت که در لحظات نزدیك به مرگ به احساس خروج از بدن رسیده و فروغ تابنده را مشاهده کرده بود. او از کره بسیار بزرگی از نور سخن می‌گفت که در فضایی که روح او در آن در حال طیران بود نزدیك شده و بین آنها گفتگوهایی برقرار شده بود. در قسمت‌های پایانی این مذاکرات ندایی که از کره نورانی برخاسته بود، به این بیمار نزدیك به مرگ گفته بود: «تو تا ۳۰ سال آینده با ما ملاقات نمی‌کنی.» پس از شنیدن این مطالب، روح بیمار به داخل بدنش مراجعت کرده و او بهبود یافته است.

این واقعه و بسیاری از حوادث دیگر باعث شده‌اند تا در دکتر اشتروتر، من و دیگران این باور به وجود آید که لوب گیجگاهی نیمکره راست مغز محل دریافت این نداهای غیبی است. ما پیامهایی را که از خارج برای ما فرستاده می‌شوند، در این محل درك می‌کنیم و در زمان مرگ هم به رؤیت و شهود انوار الهی و فروغ بی‌پایان دست می‌یابیم.

تحول و دگرگونی به مدد انوار تابنده

براساس تجربیات من رؤیت نور یا اشراق، مفتاح و پایه تمام عناصری است که در طیف گسترده ادراکات لحظات نزدیك به مرگ وجود دارند. تنها تحت تأثیر این رؤیت است که حالت تحول و دگرگونی در وجود آدمی پدید آمده و استمرار می‌یابد. من معتقدم که این نور دارای منشأ و منبعی است که در خارج از بدن انسان قرار دارد.

چرا من به این مطلب باور دارم؟ برای اینکه جراحان اعصاب به این نکته پی برده‌اند که اگر ناحیه‌ای از لوب تامپورال نیمکره راست مغز را تحریك کنند، برخی از ادراکات عارفانه و یا ساحرانه پدید می‌آیند. برای مثال اگر در اتاق عمل با الکترودی که حامل جریان

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ضعیفی از الکتریسیته است به تحریك این قسمت بپردازیم، ممکن است در بیمار احساس خروج روح از بدن به وجود آید. رؤیت پیکره‌های سفید و نورانی، هاله‌هایی که شبیه به بستگان فوت شده هستند، شنیدن موسیقی بهشتی، ادراك ماجراهای گذشته زندگی به صورت سه بعُدی در جریان سیر قهقرایی در زمان و روی‌هم رفته تمام عناصر یا اجزای تشکیل دهنده ادراك لحظات نزدیك به مرگ بجز رؤیت فروغ تابنده که تحول‌برانگیز است، همه مربوط به این مرکز جادویی سحرآمیز در مغز است.

این فروغ تابان و دوست‌داشتنی عصاره ادراکات نزدیك به مغز است. همان‌طور که گفته شد، تمام قسمت‌های دیگر با تحریك الکتریکی مغز قابل پیدایش هستند. برای مثال دکتر ویلدرین فیلد جراح اعصاب اهل کانادا با سوندهای الکتریکی که مرکز جادویی را در انسان تحریك می‌کرد، به ایجاد ادراك خروج از بدن نایل آمد.

این مرکز جادویی از طریق محرکهای دیگری هم می‌تواند تحریك شود. برای مثال برخی از داروهای بیهوشی مانند کتامین که در بیماران در اتاق عمل احساس خروج از بدن را برمی‌انگیزد، LSD، کاکتوس[1] و بقیه ترکیبات گیاهی روانگردان می‌توانند این مرکز مغزی را تحریك کرده و احساس خروج از بدن، گذر از دهلیز مرگ و... را به وجود آورند. من حتی خیال می‌کنم که جریانات جادویی این مرکز مغز را هم تحریك کرده و با احساس کند شدن زمان در لحظات پر استرس و وحشت، از پیدایش برخی از تصادفها پیشگیری می‌کنند. این مرکز جادویی ممکن است از راههای دیگری هم تحریك شود.

احساس رؤیت نور را نمی‌توان به صورت مصنوعی به وجود آورد. این مرکز تنها در

---

۱. برخی از کاکتوسها که در شمال سیبری و قاره آمریکا هستند، دارای خاصیت توهم‌زا یا تحریك این مرکز عرفانی یا ساحرانه در مغز هستند. کسانی که با نقش شمنها در ایجاد این پدیده‌ها و دریافتهای روحی در جریان عرفان سرخپوستان آشنایی دارند و یا نوشته‌های کاستاندا را خوانده‌اند، بهتر به این مطالب توجه می‌کنند.
مغان ایرانی که روحانیون طیف گسترده‌ای از ادیان ماقبل اسلام ایران بودند، یکی از شش طایفه مادها و در واقع طایفه شمنان بودند. در کتاب ارداویرافنانه که خوشبختانه به زبان فارسی در دست است، نحوه رسیدن به احساس خروج از بدن از طریق نوشیدن جامهای می آغشته به منگ [بنگ؟] به صورت صریح نوشته شده است. شاید داستان یا واقعیت «دوغ وحدت» اشاره به این خاطره باشد.
از آنجا که در فلات ایران این نوع قارچها وجود ندارند، مغان یا به تعبیر کتاب مقدس مسیحیان این «دانایان شرق» از ترکیب انواعی از گیاهان که احتمالاً برخی از آنها دارای ترکیبات اقدرین بودند، نوشابه مذهبی هوم یا هئومه را می‌ساختند ـ مترجم.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

لحظات نزدیك به مرگ و برخی از مراسم و مناسك روحانی، عرفانی و ساحرانه ممکن است تحریك و فعال شود. پس از رؤیت این فروغ تابنده است که تحول و دگرگونی شخصیتی در انسان به وجود می‌آید. ولی پرقدرت‌ترین و مستمرترین شکلِ تحول، در جریان ادراك لحظات نزدیك به مرگ پدیدار می‌شود.

ترس از مرگ و ترسِ نزدیک به مرگ

اجازه بدهید که به یك مورد نادر و بسیار جالب از تحریك یا فعال شدن جعبه فرمان عرفانی مغز که پشت سر هم ـ یك بار به علت ترس و در نوبت بعد به علت ادراك لحظات نزدیك به مرگ ـ پدید آمده‌اند، بپردازم. این گزارش توسط دکتر وان لومل که یك متخصص نامدار بیماریهای قلب در آلمان است، داده شده است و مربوط به فردی می‌شود که بر اثر برخوردِ شدید با عقب یك کامیون، در آستانه مرگ قرار گرفت.

بنابر گفته این فرد، پس از اینکه او متوجه شد در آستانه یك تصادف شدید و غیرقابل اجتناب قرار گرفته، احساس کرد که گذر زمان برای او خیلی کُند شده و در این شرایط پا را محکم بر روی ترمز فشار داد و به نظر او می‌آمد که زمان سُریدن لاستیکهای اتومبیل بر روی اسفالت جاده مدت زیادی طول می‌کشد. در این زمان [روح] او از تنش خارج شد و به کنار جاده پرواز کرد[1] و در این شرایط به مرورِ زندگیِ گذشته خود پرداخت که تنها به مشاهده تصاویر یا اسلایدهایی از عمر رفته خلاصه می‌شد.

به نظر من این تجربه تنها نوعی ترس از مرگ بوده و یك عکس‌العملِ گسستگی روانی را به وجود آورده که در لحظات پردلهره زندگی ممکن است نظایر آن دیده شوند.

بالاخره اتومبیل شدیداً به عقب کامیون برخورد کرد و تحت تأثیر ضربه اتاق کامیون

---

۱. برخی از پزشکان و روان‌شناسان فکر می‌کنند در زمان تصادفات شدید و مرگبار اتومبیل، اگر فرد مجروح که بشدت درد می‌کشد و در بیابان کسی نیست که به او کمك کند مدت زیادی در این وضعیت باقی بماند، بر اثر دردهای شدید و ترس زیاد می‌میرد. ولی احساس خروج از بدن با خارج شدن از صحنه تصادف باعث می‌شوند که آنها بدون درد و وحشت و در نهایت آرامش و آسایش مدتی را در حال تجربهٔ انواع رؤیتهای جالب بگذرانند تا بلکه مددی و کمکی به آنان برسد. اگر این موضوع تمام محتوی و فلسفه پیدایش احساس خروج از بدن در لحظات تصادف، سقوط از بلندی و... نباشد، لااقل به عنوان یك محصول جانبی اثرات بسیار جالب، محسوس و مطبوعی را در راستای حفظ جان مصدومین و مجروحین بازی می‌کند ـ مترجم.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به جلوی اتومبیل، جلوبندی، شیشه‌ها و قسمت جلویی اتومبیل کاملاً خُرد شد و جراحات متعددی در سر، صورت و قفسه سینه او به وجود آورد. گزارش پزشکی نشان می‌دهد که در زمان بردن او به بیمارستان، وی در حالت اغماء و نزدیك به مرگ بوده است. ولی در این زمان او احساس کرده بود که از کالبدش خارج شده و به داخل فضای بسیار تاریکی پرواز کرده است. پس از برخورد با عقب کامیون، او دیگر نمی‌توانست به جهان مادی نظری بکند. در این زمان او متوجه شد که پس از عبور از تونل تاریك به فضای پرنوری رسید. در این زمان بود که یك وجود نورانی که مالامال و سرشار از عشق و محبت بود، در برابر او ظاهر گردید. در این زمان برای دومین بار به سیر قهقرایی در حوادث مهم زندگی گذشته پرداخت. در تمام این لحظات احساس می‌کرد که در جوار آن وجود روحانی قرار دارد. در این زمان هر موقعی که او به لحظه‌ای از زندگی گذشته می‌رسید که در آن به کار نیکی پرداخته بود، از سوی آن وجود نورانی مورد تحسین و تمجید قرار می‌گرفت. در یك لحظه متوجه شد که در جوار این وجود نورانی به قسمت مهمی از خلقت و کائنات تبدیل شده و آفرینش او هدفمند و طبق برنامه بوده است.

به نظر می‌آید که در این لحظات مرگ موقت بود که او به نور و اشراق رسید و به تحول و تعالی روحی دست یافت. سیر قهقرایی در زندگی گذشته تنها به رؤیت چند تصویر خلاصه می‌شد و او خاطره دقیقی از آن نداشت، در حالی که رؤیت دوم او، مشاهده قسمت‌های مهمی از زندگی گذشته بود.

سیستم‌های عصبی دوگانه

بسیاری از گزارشهای بالا باعث شده‌اند تا این باور در اینجانب ایجاد و تقویت شود که ما دارای یك سیستم عصبی مضاعف هستیم. یکی از آنها سیستم عصبی معمولی است که از طریق فعل و انفعال بیوشیمیایی یا شیمی حیاتی به تنظیم قابلیت‌های ما در زمینه ادراك حواس و انجام حرکات می‌پردازد. این قسمت عمدتاً تحت فرمان نیمکره چپ مغز عمل می‌کند و با کمك یا راهنمایی قصه‌گوی درونی [ضمیر ناخودآگاه] به کار می‌پردازد و روابط نزدیکی با نیمکره چپ دارد.

سیستم عصبی دوم بسیار ظریف و لطیف بوده و از امواج الکترومغناطیسی تشکیل شده است و کارهایی مانند التیام استخوانهای شکسته، ترمیم و نوسازی بافتهای صدمه دیده و

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به کلیه پدیده‌هایی می‌پردازد که تداخل آنها موجب پیدایش طیف بسیار گسترده‌ای از بیماریهای انسانی می‌شوند و با عنوان بیماریهای سایکو سوماتیك یا روانی ـ تنی معروف شده‌اند. به عبارت دیگر، این سیستم مغز را به بدن مربوط می‌کند.

این سیستم همین‌طور به هدایت و تنظیم استعدادهای فوق‌طبیعی ما در زمینه‌های تله‌پاتی، پیشگویی، احساس خروج از بدن و... می‌پردازد. او مانند عارفی ساکت است که آگاهی درونی و معرفت درونی را هدایت می‌کند و به قیل و قالهای برونی توجهی ندارد. این قسمتی از کالبد ماست که موجبات ارتباط ما را با خدایمان فراهم می‌سازد.

در درون این مغز دوم ساکت [که با سیستم گویایی ارتباط نداشته و یا فاقد امکانات و وسایل گویایی است] جعبه فرمانِ عرفان قرار گرفته است که مثلاً به کمك آن می‌توانیم از طبیعت و خصلت احساس خروج از بدن آگاهی پیدا کنیم. زمانی که با مرگ بدن [توقف تنفس و ایست قلبی] فعالیت‌های مغز از طریق فعل و انفعالات واسطه‌های شیمیایی متوقف می‌شوند، این سیستم عصبی دوم فعال می‌شود. شاید این اولین بار باشد که با مرگ و توقف اعمال حیوانی، زندگی و فعالیت این سیستم روحانی، متبرك و متعالی آغاز می‌شود. به این وسیله این امکان عالی برای ما پدید می‌آید که به رؤیت و اشراق و شهود فروغ تابنده برسیم که به قول یکی از بیماران ما، فروغ ایزدی می‌باشد.

کسانی که پس از این مرگ موقت دوباره به زندگی دنیوی برمی‌گردند، تحول و تغییر روحی و رفتاری پیدا می‌کنند که تمام این دگرگونیها تحت تأثیر رؤیت نور تحقق پیدا می‌کند. پس از رؤیت و شهود نور آنها به این نتیجه می‌رسند که زندگی دارای هدف و معنا می‌باشد. در این شرایط نسبت به همه، بویژه بستگان و آشنایان مهر و محبت بیشتری پیدا می‌کنند و به تمام انسانها هم با نظر بهتری می‌نگرند. در جریان این تجربه روحانی و ملکوتی برخی از قسمت‌های خفته و نیروهای نهفته مغزی آنان آزاد می‌گردد و آنان متوجه قابلیت‌ها و نیروهایی در وجود خویش می‌شوند که تا آن زمان از آنها بی‌خبر بودند. پس از این رؤیت نور است که بسیاری از قدرتها و قابلیت‌های روحی و معنوی آنان آشکار و فعال می‌شود و به دریافتهای باطنی متفاوت و حیرت‌انگیزی می‌رسند. آنها به انسانهای شاد و امیدواری تبدیل می‌شوند که توجه بیشتری به هنر، ادبیات و مضامین غیرمادی دارند. برای این افراد صرف وقتِ بیشتر در خلوت و تنهایی با مدی‌تیشن اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. در مقام مقایسه با اکثریت جامعه، این افراد بیشتر به مشاغلی روی می‌آورند که به نوعی خدمت به مردم است.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

توجه به این نکته هم بسیار مهم است که این تجربه تنها انسانهایی نیکوکار و نیك‌اندیش به وجود می‌آورد، ولی هرگز در آنها باعث ایجاد احساسات رهبری مذهبی و نیات پیامبرگونه نمی‌شود[1]. این افراد هرگز تصور نمی‌کنند که تفاوتی با دیگران دارند. آنها مذهب و آیین جدیدی را عرضه یا تبلیغ نمی‌کنند و همچنان در کنار دیگران به صورت بهتر و منزه‌تر به زندگی ادامه می‌دهند.

گاهی این تحولات روحی به اندازه‌ای شدید و عمیق هستند که آنان را از خانواده‌شان دور می‌سازد و به انزوا می‌کشاند. آنها با نهایت خویشتن‌داری و رازداری در حفظ این تجربه به عنوان یك راز بزرگ می‌کوشند و بندرت در این زمینه با دیگری به صحبت می‌پردازند. ولی در این شرایط هم تحول و تغییر در باطن آنان پدید آمده است.

نحوه تحول پس از تجربه لحظات نزدیک به مرگ

همان‌طور که بارها بیان شده، پس از مشاهده نور در جریان ادراك لحظات نزدیك به مرگ یك تحول و تغییر عمیق، دیرپا و مطبوع در روحیه و رفتار فرد پدید می‌آید. به نظر می‌آید که این تغییرات پس از رؤیت نور در مغز پدید می‌آید. تحت تأثیر این خاطره برای فرد این احساس به وجود می‌آید که زندگی برای او هدف و معنی دارد. کسانی که در جریان ادراك لحظات کشنده به مجموعهٔ مشخص ادراکات لحظات نزدیك به مرگ نمی‌رسند، نه تنها این تحول روحی مطبوع را پیدا نمی‌کنند، بلکه تحت تأثیر سندرم یا نشانگان پس از تصادم به حالات روحی بدی هم دچار می‌شوند که آثار نامطبوع آن برای مدتها در ذهن آدمی باقی می‌ماند. در حقیقت علایم مورد نظر ما نشانگان پس از برکت و رحمت به حساب می‌آیند.

برای برخی از دانشمندان که در زمینه تشدید فعالیت لوب گیجگاهی نیمکره راست مغز به پژوهش مشغول هستند، وقوع این پدیده و پیامدهای آن بسیار عجیب و شگفت‌آور است. به باور آنها درست در آستانه پیدایش مرگ و رخوت در قسمت‌های عظیمی از مغز، در قطعه گیجگاهی نیمکره راست مغز برای اولین بار فعالیت‌هایی آشکار می‌شود، از آنجا

---

۱. احتمالاً هدف نویسنده این است که آنها به بندگانی مؤمن و نیك‌اندیش تبدیل می‌شوند، نه اینکه تصور کنند رسالتی به عهده آنها واگذار شده که به دعوت و فعالیت‌های پیامبرگونه بپردازند و تولید جنجال کنند، پدیده‌ای که کشورهای شرق آسیا هم‌اکنون با آن مواجهند ـ مترجم.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که این نوع فعالیت‌ها با پیدایش خاطرات قوی و دیرپا در آرشیو اطلاعات مغزی همراه است، بنابراین مشخص می‌شود که این فعالیت‌ها بخوبی صورت می‌گیرند.

بنابراین این پرسش مطرح می‌شود که: چه انرژی یا منبع انرژی موجبات فعال شدن این مدار عصبی را فراهم می‌سازد؟ همان‌طور که دانشمند روسی در علوم مغزی، ولادیمیر ولادوستوك بیان کرده، در زمان اغماء، مغز ناامیدانه بسیاری از فعالیت‌های خود را متوقف می‌سازد تا از اتلاف مقدار زیادی انرژی پیشگیری کند. اگر حالت اغماء پیش نیاید، تحت تأثیر انبوهی از رؤیتها و هذیانها مقدار زیادی از انرژی تباه می‌شود. در مقاله‌ای که دکتر ولادوستوك در مجله مراقبت‌های شدید پزشکی نوشته، ادراکات لحظات نزدیك به مرگ را برای بیماران زیان‌آور تصور کرده است. او معتقد است که در این جریان مقدار بسیار زیادی انرژی در مغز مصرف یا تلف می‌شود. عده زیادی از بیمارانی که پس از این وقایع زنده شده و دوباره به زندگی عادی مراجعت کرده‌اند به این مقوله اشاره داشته‌اند که پس از رؤیت نور یا اشراق، یك وجود نورانی به آنان گفته است که آنها بایستی بار دیگر به زندگی برگردند. بنابراین ادراکات لحظات نزدیك به مرگ و مشاهده فروغ تابان موجبات از بین رفتن انرژی در آنان نشده، بلکه برای یك زندگی جدید آنها را آماده و سرشار از انرژی کرده است.

زندگی دوباره از طریق ادراک لحظات نزدیک به مرگ

یك خانم پرستار که در حدود ۲۰ سال در یکی از بیمارستانهای ایالتهای غربی [آمریکا] کار می‌کرد، خاطره جالبی را برای من تعریف کرد که به آثار زندگی‌بخش ادراکات لحظات نزدیك به مرگ تأکید دارد.

او از بیمار نوجوانی حکایت می‌کرد که پس از ایست قلبی در آستانه مرگ قرار گرفته بود. در زمان استفاده از دستگاه ایجاد کننده شوك الکتریکی اشکالاتی به وجود آمد که درنهایت کاری از آن ساخته نشد. درست در زمانی که پزشکان می‌خواستند این دستگاه را کنار بگذارند، قلب بیمار شروع به حرکت کرد و او دوباره زنده شد.

شب بیمار بسیار عصبانی بود و می‌گفت: «در بهشت خیلی به من خوش می‌گذشت. من هرگز مایل نبودم که بار دیگر به این جهان برگردم. ولی در آنجا نور را دیدم و او به من گفت که من بایستی دوباره برگردم.»

خانم پرستار تصور می‌کند که بیمار هذیان می‌گوید. او سعی می‌کند بیمار را قانع کند

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که پزشکان و شوك الکتریکی باعث شده‌اند که او بار دیگر به زندگی برگردد. بنابراین می‌گوید: «تو شاید نور سخنگو را در خواب و رؤیا دیده‌ای.»

پسربچه گفت: «شما اشتباه می‌کنید. دستگاه شوك الکتریکی اصلاً کار نمی‌کرد. خدا باعث شد که من بار دیگر به زندگی برگردم.» زمانی که خانم پرستار دستگاه شوك الکتریکی را آزمایش کرد، متوجه شد که حق با بیمار بوده است. در این لحظه بیمار با ایمان بیشتری اصرار داشت که او خودش به این جهان بازگشته است.

آیا رؤیت نور باعث زنده شدن او بود؟ من نیز همین‌طور فکر می‌کنم. پس از حدود ۱۰ سال تحقیق در این زمینه به این نتیجه رسیده‌ام: نوری که در جریان ادراکات لحظات نزدیك به مرگ به سوی ما می‌آید، یك نور واقعی است. من خیال نمی‌کنم این پرتوها، محصول جانبی مغز انسان بوده باشد. به باور من منشأ و جنس آن از چیزی است که همهٔ ما به آن روح آدمی می‌گوییم.

نوری که به سوی ما می‌آید، به طور ساده نتیجه انقباض یا اسپاسم عصب بینایی نیست. این نورها از جنس ستاره‌های درخشانی نیست که در زمان خوردن ضربه‌ای به سر، در برابر چشمان ما ظاهر می‌شوند. این نور متفاوتی است. نوری است که تمام هستی و کائنات از آن تشکیل شده‌اند. یك خانم که برای این نور اهمیت خارق‌العاده‌ای قائل بود، تأکید می‌کرد که این فروغ تابنده از جنس نورهای معمولی نیست که ما هر روز مشاهده می‌کنیم. او ادامه می‌داد: «این نور [مظهر] وجودی نیست که ما آن را آفریدگار جهان می‌نامیم، ولی از او جدا هم نیست.» در آن شرایط هیجان‌انگیز پدر بزرگ از میان نور بیرون آمد و با من به صحبت پرداخت. او قسمتی از نور بود.

نوری که در لحظات نزدیك به مرگ در برابر دیدگان ما ظاهر می‌شود، واقعی، تکرار شونده و قابل پیش‌بینی است. تحت تأثیر آن یك سلسله تحولات اصیل، مطبوع و مستمر در روحیه و رفتار انسان به وجود می‌آید. در آن زمان انرژی ناچیزی در مغز وجود دارد، بنابراین در این شرایط نمی‌تواند به هنرنمایی یا ماجراجویی بپردازد. منشأ این فروغ تابنده خارج از بدن است و نسبت به آگاهی انسان مستقل و مجزاست.

واضح است، ولی آسان نیست

اکنون در صفحات پایانی کتاب بار دیگر به پرسش نخستین برمی‌گردیم. بالاخره فایده

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این حرفها چیست؟ ما با این اطلاعات یا معلومات چه کاری می‌توانیم انجام دهیم؟ بسیاری از همکاران من در جامعه پزشکی افراد شکاکی هستند که به سختی حرف دیگران را می‌شنوند. شما در برنامه‌های فکاهی رادیو شاهد طنزهای گزنده‌ای هستید که در این زمینه بیان می‌شوند.

من به عنوان یك پزشك بالینی ترجیح می‌دهم این مطالب از حوزه پزشکی خارج شوند و فیلسوفان و پژوهشگران به بحث و نتیجه‌گیری در این مقوله بپردازند. دهه‌های قرن بیست‌ویکم دهه‌های پرداختن به اهمیت آگاهی و پژوهش در این زمینه است. بسیاری از این تحقیقات در زمینه صفحه مدارهای مغزی در زمینه عرفان خواهد بود. شاید صفحه مدارهای دیگر هم در مغز کشف شوند که با آنکه در جمجمه قرار دارد، ولی ما تاکنون از وجود آن بی‌خبریم.

ما به عنوان پزشك بایستی به این موضوع ایمان بیاوریم که این تجربیات اصیل و واقعی هستند و تحت تأثیر داروها به وجود نیامده‌اند. این تجربه به ما کمك می‌کند که بهتر مرگ و مراحل آن را بشناسیم. همان‌طور که نویسنده و مؤلف نامدار دیوید متنرر می‌گوید: «مرگ به ما می‌آموزد که چگونه زندگی کنیم. به این ترتیب بهتر با محدوده نقشه‌های زندگی آشنا می‌شویم. مرگ مانند چکشی است که آیینه‌ای را می‌شکند و فرو می‌ریزد و ما را از فروغ تابان جدا می‌سازد.»

من معتقدم از این مفاهیم بایستی در هر موقعیتی که در بارهٔ مرگ و زندگی صحبت می‌شود، استفاده شود. این موضوع بایستی در لحظاتی که ما از بیماران مشرف به مرگ مراقبت می‌کنیم نیز مورد توجه قرار بگیرد. این تشریفات و مراسم بایستی به صورتی انجام شوند که ارزش و اعتبار انسانها را حفظ کند.

دکتر ویلیام کنوس استاد دانشگاه ژرژ واشینگتن در زمینه مراقبت از بیماران در لحظات پایانی زندگی می‌گوید: «بیشتر مرگها در بیمارستانها صورت می‌گیرند. در این زمان وسایل و ماشین‌آلات آزاردهنده و پیچیده به صورت خودکار حفاظت از جان بیمار را به عهده می‌گیرند. در این وضعیت کارهایی برای بیماران صورت می‌گیرند که بسیار پرخرج و در اکثر موارد بسیار کم‌فایده هستند. این مراسم و تشریفات باعث می‌شوند تا در لحظات پایانی زندگی دوستان و بستگان نتوانند بر بالین بیمار جمع شوند. آیا این شرایط با ارزش، اعتبار و معنویت انسانها تطابق دارند؟»

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

براساس گزارشهای متعددی که در بالا به برخی از آنها اشاره شد، تصمیم در بارهٔ مردن یا ماندن در جای دیگری گرفته می‌شود. فرقی نمی‌کند که این بیماران تحت کنترل و حفاظت شدید و مستمر باشند یا نباشند!

نگرش ما بایستی در بارهٔ مردن تغییر پیدا کند و معنویت نقش مهم‌تری را در این مورد به عهده بگیرد. در این میان و بویژه برای بیماران بشدت بدحال بایستی به چیزی توجه شود که حق مردن، راحت مردن و در آرامش مردن تلقی می‌شود.

با توجه به مطالب بالا، ترس از مرگ تقلیل پیدا می‌کند. بستگان هم بایستی کمتر از مرگ وحشت داشته باشند. دکتر کارل یونگ هم معتقد است که: «ترس از مرگ باعث می‌شود که کوشش بیشتری در پیشگیری آن اِعمال شود. یکی از مظاهر آن مراسم سخت و رنج‌آوری است که پزشکان و بستگان بیماران در روزهای پایانی عمر برای بیماران تهیه و تدارك می‌بینند.»

در هر صورت ما باید از قوانین و اصول اخلاقی موجود که بر بیمارستانها حاکم هستند، پیروی و تبعیت کنیم.

آگاهی یا سیاهی

بیمارانی که در لحظات پایانی زندگی هستند، تا چه اندازه از شرایط محیطی آگاهی دارند؟ در سال ۱۹۸۸ من سرپرستی یك پروژه پژوهشی علمی را در زمینه فیزیولوژی بیماران در لحظات نزدیك به مرگ برعهده داشتم. ما متوجه این مطلب شدیم که بیماران در لحظاتی که از لحاظ پزشکی مُرده تلقی می‌شوند، آگاهی دارند و می‌توانند به احساس و ادراك پدیده‌هایی بپردازند که در اطراف آنان می‌گذرد. دلیل ما بیاناتی بود که برخی از این افراد پس از بازگشت به زندگی اظهار می‌داشتند. برخلاف آنچه که تصور می‌شود، در این زمان کدورت ذهنی پدید نمی‌آید و پرده‌ای در برابر دیدگان و اذهان آنان کشیده نمی‌شود. آنان در این زمان نه تنها بسیاری از پدیده‌های محیطی را حس می‌کنند، بلکه با دلیل‌پردازی بسیاری از آنها را هم تجزیه و تحلیل می‌کنند. بسیاری از این افراد اظهار می‌دارند که در شرایط خروج از بدن، در حالت غوطه‌ور شدن در فضا همه جا و همه چیز را تحت نظر داشته‌اند.

این نکته از نظر درمانِ بیمارانِ در حال مرگ از اهمیت زیادی برخوردار است. ما به‌طور عادی به اطرافیان بیمارانی که در شرایط عادی هستند این امکان را می‌دهیم که به

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ملاقات بیمارشان بروند، ولی در لحظات نزدیك به مرگ با قرار دادن آنها در اتاقها یا شرایط «ایزوله» یا مجزا، ارتباط اطرافیان با بیمار را قطع می‌کنیم. به این ترتیب در شرایطی که ارتباط عاطفی اطرافیان با بیمار کاهش می‌یابد، به تعداد وسایل و ماشین‌آلاتی که به صورت اتوماتیك از بیمار حفاظت می‌کنند، افزوده می‌شود.

برای مثال یکی از دوستان نزدیك من جدیداً شاهد مرگ پدر بزرگ خود بر اثر سکته قلبی در بیمارستان بود. او شدیداً از این مطلب ناراحت بود که پدربزرگ او با درد و رنج در بیمارستان فوت شد، در حالی که من براساس اطلاعات علمی معتقد بودم که مرگ احتمالاً در شرایط آرامش و آسایش صورت می‌گیرد و احتمالاً با مراسم و مناسك روحانی و معنوی به پایان می‌رسد.

او برای من تعریف می‌کرد که پدربزرگ به او گفته بود: «من تا زمانی که فرزندم را نبینم، از این جهان نمی‌روم» در آن زمان پدر من در مسافرت بود، ولی بسرعت خودش را به بیمارستان رسانید، ولی از آنجا که پدربزرگ شدیداً بدحال بود، هر نوع ملاقاتی ممنوع بود. روزها پدربزرگ در شرایط بسیار بدی زنده ماند تا اینکه پدرم توانست برای یك دیدار کوتاه اجازه ملاقات بگیرد. پس از این دیدار کوتاه پدربزرگ نفس بلند و راحتی کشید و به جهان دیگر شتافت.

در اینجا من بار دیگر به مطالعاتی اشاره کردم که به صورت علمی صورت گرفته بودند و نمایانگر این هستند که واقعاً پدربزرگ منتظر دیدار فرزندش بوده و می‌خواسته پس از خداحافظی با او بمیرد. هرچند او در این زمان نمی‌توانسته عکس‌العملی نشان دهد، ولی بخوبی می‌توانسته حضور فرزندش را احساس کند.

زمانی که آنها نظر مرا در این زمینه جویا شدند، من به آنها جوابی ندادم که به کودکان می‌گویم و به بچه‌ها این نوید را می‌دهم که پدربزرگ به آسمان رفته است. من به آنها گفتم که او در آخرین لحظات زندگی به آرزویش رسیده و خیلی راحت مرده است.

این یکی از مثالهای جالبی است که نشان می‌دهد، شایسته است از دستاوردهای علمی در جهت اثبات مضامین روحانی و معنوی استفاده کنیم. در این شرایط هم بیماران نزدیك به مرگ و هم بستگان آنان به آرامش بیشتری می‌رسند. در این شرایط به ادراکات و الهامات روحی و قلبی متعددی احترام می‌گذاریم که ثابت شده‌اند بیماران در لحظات پایانی زندگی و یا در آستانه مرگ با آنها روبرو می‌شوند. تصور من بر این است که برای اثبات این مطلب به اندازه کافی پشتوانه علمی در اختیار داریم. من معتقدم که پزشکان بایستی با این

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مضامین بیشتر آشنا شوند و در مورد بیماران بدحال آنها را مورد استفاده قرار دهند. اگر بیماران و اطرافیان آنها اطلاعات بیشتری در بارهٔ ادراکات بیماران در لحظات نزدیك به مرگ داشته باشند، خیلی راحت‌تر این جهان را ترك می‌کنند. این اطلاعات را در اختیار آنها بگذارید و این امکان را به آنها بدهید که کاملاً این مفاهیم را درك کنند.

یک لحظهٔ درخشان

جدیداً یك کشیش برایم گزارش می‌داد که چگونه با داشتن اطلاعاتی در بارهٔ ادراکات لحظات نزدیك به مرگ، به فردی که او می‌بایستی مراسم و مناسك لحظات مرگ او را انجام دهد ـ همین‌طور به اطرافیان او ـ خدمت کرده است. بیمار یك بانویی سالمند بود که بر اثر ابتلا به سرطان پیشرفته لحظات پایانی زندگی را می‌گذرانید. خواهران او هم در کنار بسترش گرد آمده بودند. در آخرین ساعات زندگی، این بیمار خطاب به یکی از خواهرانش گفت:

ـ «تام آمده. نگاه کن آنجا پایین بستر ایستاده. بالاخره تام آمد!»

کشیش آهسته از یکی از خواهران بیمار می‌پرسد: «تام کیست؟»

خواهرها ناراحت و شگفت‌زده شدند. آنها کوشش می‌کردند تا بیمار مشرف به مرگ را آرام کنند. ولی او مدام به یك نقطه در پایین بستر اشاره می‌کرد و اصرار داشت که به آنها بقبولاند که تام آمده و در آنجا ایستاده است.

یکی از خواهرها خطاب به من گفت: «او اصلاً نمی‌داند که چه چیزهایی دارد می‌گوید. تام شوهر او بود و در حدود ۲۰ سال است که فوت شده است.»

ولی عکس‌العمل کشیش آنها را شگفت‌زده کرد. بنابراین خطاب به بیمار گفت: «معلوم است که تام آمده، اگر او در این لحظه به اینجا نمی‌آمد، به کجا می‌بایست برود؟»

به این ترتیب نگرش اطرافیان پس از گفتار بیمار تغییر کرد. آنها به جای اینکه کوشش کنند تا حرفهای او را تکذیب کنند، با او به یکدلی و همنوایی می‌پرداختند. بنابراین در این شرایط فرد بیمار راحت‌تر لحظات پایانی عمر را می‌گذرانید. آنها بدون اینکه چیزی را مشاهده کنند، خود را در رؤیت او شریك می‌دیدند.

لحظات نهایی زندگی بیمار با معنویت و روحانیت بیشتری به پایان رسید. او خیلی راحت و آرام از این جهان به سرای دیگر شتافت.

مسلماً اگر این کشیش نبود، خواهرهای بیمار نمی‌توانستند به این ابتکار روی آورند.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قبول ادراکات قلبی دیگران

من معتقدم اگر ما ادراکات درونی دیگران را تأیید کنیم، از بسیاری از موارد ناراحتی و خشم پیشگیری می‌کنیم.

من مطالب بالا را در کنفرانسی بیان کردم که در سوئد برگزار می‌شد، ولی یکی از همکارانم که یك خانم متخصص در رشته بیماریهای قلبی در کودکان بود، این موضوع را نمی‌پذیرفت و یا لااقل آن را در مورد کودکان مؤثر و عملی نمی‌دانست. او می‌گفت: «چگونه انسان ممکن است چیزی را قبول کند که نمی‌تواند آن را احساس کند.»

من از بیانات او متعجب شدم. بنابراین خطاب به او گفتم: «در زمانی که کودکی می‌میرد، چهره کائنات و جهان برای پدر و مادر او دگرگون می‌شود. آنها اصلاً نمی‌توانند این حادثه را قبول کنند. آنها تصور می‌کنند روزگار در حق آنها جانب عدالت را رعایت نکرده است. به این ترتیب در یك خشم و اندوه شدید فرو می‌روند. در این شرایط براحتی نمی‌توان آنها را آرام کرد. در برخی از موارد با اشاره و استناد به رؤیتها و احساسات بیمار در لحظات پایانی زندگی، می‌توان شواهد و دلایلی را پیدا کرد که با استمداد از آنها خیلی راحت‌تر می‌شود اطرافیان او را آرام و آسوده کرد.

برای روشن شدن بهتر این موضوع به مثالی متوسل شدم.

من بیماری داشتم که با آسیب‌های گسترده مغزی متولد شده بود. این ضایعات باعث می‌شدند تا قسمت‌های مختلف مغز بتدریج از بین بروند. والدین او در مورد زمینه ابتلای کودك به این بیماری نظر کاملاً متفاوتی داشتند. هر چند علت اصلی این بیماری وحشتناك ناشناخته بود، هر یك از این دو به طرح نظریه‌ای پرداخته و با توجه به آن با احساس گناه خود را شکنجه می‌دادند. از آنجا که در ماههای نخستین بارداری مادر از داروهای اعصاب استفاده کرده بود، بنابراین خودش را مسئول تصور می‌کرد. از سوی دیگر پدر تصور می‌کرد یك ژن معیوب از سوی او به فرزند منتقل شده و موجبات پیدایش این فاجعه را فراهم آورده است.

در این زمان مادرِ کودك از حالت رؤیاگونه‌ای خبر می‌داد که در طی آن پیش از تولد کودك، بانوی سفیدپوشی را مشاهده کرده بود که نیمه‌شب به بالین او آمده و حتی او را از خواب بیدار کرده بود و به او گفته بود: «معنی ندارد که کودك تو باقی بماند. او بایستی هم‌اکنون همراه ما بیاید.»

من کوشش کردم تا از این رؤیت برای آرام کردن این پدر و مادر استفاده کنم و توجیه

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قابل قبولی را برای آنان بیابم. من تنها این مطلب را برای آنها بازگو کردم که: «معنی نداشته که این کودك باقی بماند.»

اگر من به این توجیه و تعبیر متوسل نمی‌شدم، این زوج رنجدیده به افسردگی و عصبانیت مستمری دچار می‌شدند. زمانی که به یاد این داستان می‌افتم، یك تمثیل از مکتب ذن به یاد من می‌آید که: «عارفی بود که شمعی به دست گرفته و به دنبال آتش می‌گشت. اگر او از ماهیت شعله شمع آگاهی داشت، مسلماً مسافت کمتری را طی می‌کرد.»

اگر این زوج مصیبت دیده به این رؤیت توجه می‌کردند، مسلماً مدت کمتری افسرده و اندوهگین می‌شدند.

کاربردهای پزشکی

به عنوان یك پزشك، مهمترین انگیزه من در بررسی ادراکات لحظات نزدیك به مرگ کاربرد پزشکی آن است. من همیشه فکر می‌کنم که این اطلاعات تا کجا می‌تواند در زمینه کمك به بیماران مورد استفاده قرار بگیرند؟ از آنجا که این تحقیقات عمدتاً با تأکید بر روی بیمار ـ نه بیماری ـ صورت گرفته، بنابراین من به دستاوردهایی نایل شده‌ام که همکاران من به آنها توجهی نداشته‌اند.

زمانی که من به پژوهش در زمینه ادراکات انسانها در لحظات نزدیك به مرگ پرداختم، به این مقوله به صورت یك پدیده عادی و فیزیولوژیك نگاه می‌کردم، ولی زمانی که با محصولات جانبی آن به صورت انواع پدیده‌های فوق طبیعی برخورد کردم، بشدت شگفت‌زده شدم.

پس از حدود یك دهه تحقیق در این زمینه به این نکته بسیار مهم برخورد کرده‌ام که رویارویی با این پدیده موضوع بسیار مهم و پرقدرتی است که در بسیاری از زمینه‌ها موجبات پیدایش تحول و دگرگونی را در افراد فراهم می‌آورد. آیا این تحقیقات دارای منافع وکاربردهای بالینی و پزشکی هست؟ آیا از این مطالب خانواده‌ها، پزشکان، پرستاران و سایر کسانی که نقشی در مراقبت از بیماران به عهده دارند، می‌توانند استفاده ببرند؟ آیا در این شرایط بیماران نزدیك به مرگ بهتر می‌توانند با مرگ روبرو شوند؟

من به جمع‌آوری و تنظیم اطلاعات و مطالبی پرداخته‌ام که می‌تواند مورد استفاده کسانی قرار بگیرد که به نوعی در این زمینه‌ها درگیر هستند. من به کادرهای پزشکی توصیه می‌کنم که هرگز در بالین بیماران درگیر بحثهای علمی و فلسفی دراین زمینه نشوند. من ازآنها انتظار دارم

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که به این مقوله به چشم جزئی طبیعی، واقعی و عادی از لحظات نزدیك به مرگ بنگرند.

برای اینکه هم بهتر بتوانند به اطلاعات جامع و درستی در این زمینه دسترسی داشته باشند، من کوشش کرده‌ام تا این مطالب را به صورت زیر طبقه‌بندی کنم:

کاربردهای این مضمون در بیماران محتضر

۱. ادراکات لحظات نزدیك به مرگ به تجربیات روحی بیماران اصالت و حقانیت می‌دهد. به این ترتیب آنان با وقار و آرامش بیشتری با مردن روبرو می‌شوند.

۲. بیمارانی که در حالت اغماء هستند، غالباً می‌توانند مراقب جریاناتی باشند که در اطراف آنان می‌گذرد.[1] بنابراین ممکن است از لحاظ جسمی نسبت به این مسائل عکس‌العمل نشان بدهند. در بسیاری از موارد آنها خود را در حال پرواز در فضای اتاق و یا نزدیك سقف احساس می‌کنند و با چشمانی به دقت عقاب، افراد و اشیاء را در پایین زیر نظر دارند.

۳. اگر بیماران آگاهی پیدا کنند که جریان مردن نه تنها بدون رنج و مشقت، بلکه با معنویت و روحانیت همراه است، بهتر و راحت‌تر به جهان دیگر می‌شتابند.

۴. اگر بیمار در لحظات نزدیك به مرگ به رؤیتی رسید و از آن سخن گفت، بایستی این جریان را به صورت مثبت و با حالتی روحانی و معنوی برای او تفسیر کرد. هرگز نباید اطرافیان بیمار ـ از جمله پزشکان ـ این رؤیتها را بی‌اهمیت تلقی کرده و یا آنها را به آثار جانبی داروها و انواعی از توهم و هذیان نسبت دهند.

۵. می‌توان این مناظر را برای بیمارانی که در شرایط عادی فاقد این رؤیتها هستند، از طریق تلقین و القای تصویر [یا هیپنوتیزم] مجسم کرد.

---

۱. بیمارانی که در حالت خواب طبیعی هستند، در سطوح ناخودآگاه حرفهایی را که بر بالین آنها گفته می‌شوند، می‌شنوند و به خاطر می‌سپارند. به کمك تکنیك‌های هیپنوتیزمی می‌توان به این اطلاعات دسترسی پیدا کرد. تلقین به بیمار در حال خواب طبیعی هم مؤثر واقع می‌شود.
بیمارانی که در اتاق عمل در حالت بیهوشی عمیق هستند، سخنان افرادی را که در اتاق عمل حضور دارند می‌شنوند و نسبت به آنها عکس‌العمل نشان می‌دهند. این شنیدن در سطح ناخودآگاه صورت گرفته و قابل دستیابی است. اگر در اتاق عمل در مورد عاقبت بد بیمار سخنی به میان آید و یا او به صورتی مورد مسخره قرار گیرد، در روزهای بعد از عمل به صورت عوارض جراحی عکس‌العمل نشان می‌دهد ـ مترجم.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۶. با توجه به دانشها و اطلاعات جدیدی که در بارهٔ لحظات نزدیك به مرگ کسب کرده‌ایم، باید ایزوله کردن و جدا کردن بیماران از دیگران کنار گذاشته شود. برعکس بهتر است که مانند گذشته بستگان و دوستان بر گرد بالین او جمع شوند و نسبت به ادراکات او با دید مثبت همنوایی کنند.

کاربردهای آن برای دوستان و بستگان فرد فوت شده

۱. تحقیقات اثبات شده علمی نشان می‌دهند که در نزدیك مرگ بیماران با طیف گسترده‌ای از رؤیتها روبرو می‌شوند. اگر ما این مضامین را «واقعی» تلقی کنیم، در این شرایط بهتر می‌توانیم معنای لبخندی را که این بیماران می‌زنند درك کرده و متوجه هدف آنها از خیره شدن به یك نقطه شویم. از جمله اگر جملات یا کلماتی را بر لب جاری سازند و مثلاً از «نور» صحبت کنند، درك آن بهتر صورت می‌گیرد.

۲. دوستان و نزدیکان بیماران مشرف به مرگ یا فوت شده مکرراً از رؤیتهای شگفت‌انگیزی سخن می‌گویند که در پرتو اطلاعات علمی کسب شده تفسیر و تعبیر آنها به‌صورت بهتری صورت می‌گیرد. دکتر ترز راندو معتقد است در ۷۵ درصد موارد والدین کودك فوت شده و با نسبت کمتری بستگان سایر بیماران موفق به رؤیت شبح، هاله و یا روحِ فردِ فوت شده می‌شوند. اگر از این مطلب سخنی به میان آید، شما خیلی ساده متذکر شوید که عده‌ای از بستگان افراد فوت شده در چند روز اولیه پس از مرگ عزیز از دست رفته ممکن است وجود او را در کنار خود احساس کنند. هرگز این نقل قول را با بحث‌های علمی و فلسفی درنیامیزید و از اصطلاحاتی مانند «توهم» سخن نگویید. بگذارید بستگان بیمار فوت شده به همان شکلی که مایلند، این پدیده را تفسیر کنند.[1]

۳. می‌توان از ادراکات لحظات نزدیك به مرگ برای توجیه بسیاری از موارد پیدایش مرگ ناگهانی کودکان و نوجوانان استفاده کرد. در این مورد تا حدود زیادی این فاجعه عظیم

---

۱. همان‌طور که در گزارشهای متعدد کتاب مرگ و اسرار آن تألیف پروفسور کامیل فلاماریون آمده است، بسیاری از بستگان و دوستان فردِ فوت شده در کشورهای اروپایی گزارش کرده‌اند که تا مدتی پس از مرگ، گاه فرد فوت شده را در محل زندگیِ سابق خود مشاهده کرده‌اند.
در یك تحقیق بین فرهنگی، دکتر ویلیام سارجنت هم در کتاب روحهای تسخیر شده گزارش کرده که در کشورهای آفریقایی هم درست همین باور حاکم است ـ مترجم.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به صورت قانع کننده‌ای برای بازماندگان فرد فوت شده توجیه می‌شود.

۴. اگر رؤیتها و ادراکات بیماران در لحظات نزدیك به مرگ به صورت سنجیده‌ای برای اطرافیان تعبیر و تفسیر شود، در بسیاری از موارد از پیدایش احساس گناه نامربوط پیشگیری به عمل آمده و بار اندوه بستگان هم کمتر می‌شود.

۵. ادراکات لحظات نزدیك به مرگ این احساس را در دوستان و نزدیکان بیمار فوت شده به وجود می‌آورد که این مرگ معنا و مفهوم خاصی داشته است. برای مثال اگر کودك یا نوجوانی که بر اثر تصادف در آستانه مرگ قرار گرفت، با این نوع ادراکات برخورد پیدا کرد، ما می‌توانیم مشیّت الهی و فلسفه خلقت را در پیدایش این حادثه مؤثر عنوان کنیم. به این ترتیب یك تراژدی بی‌هدف و خشن به صورت پدیده معنی‌دار وحساب‌شده‌ای مطرح می‌شود. به این ترتیب از پیدایش ضایعات عصبی پیشرفته‌ای جلوگیری می‌گردد.

۶. اگر مرگ بیمار در خانواده و در بین دوستان و نزدیکان او صورت بگیرد، در بسیاری از موارد ادراکات لحظات نزدیك به مرگ یك سیمای معنوی و روحانی به لحظات احتضار می‌دهد. در این شرایط بستگان نزدیك بیمار مشاهده می‌کنند که عزیز آنها خیلی راحت دنیا را ترك می‌کند. در مواردی که بیماران در بیمارستان می‌میرند، بستگان بیمار از شکنجه‌ها و آزارهایی سخن می‌گویند که در لحظات پایانی عمر این بیماران در بخشهای بیمارستانی با آن روبرو هستند. هرلحظه سوزنی به بدن آنها فرو می‌رود، در هر سوراخ طبیعی بدن آنها لوله‌ای قرار گرفته، دهها اتصال دستگاههای الکتریکی که به قسمت‌های مختلف بدن آنها مربوط شده، آنان را کاملاً بی‌حرکت کرده و بالاخره صفحات الکتروشوك سوختگی‌های وسیعی را در طرفین قفسه سینه آنها به وجود می‌آورد...

۷. برای اینکه برای اطرافیان فرد فوت شده هستی او از بین رفته و نابود شده تلقی نشود، صحبت از زندگی مجدد در جوار رحمت الهی بسیار مفید است. به اطرافیان بیمار امید و تسلی داده می‌شود که آنها دوباره در جهان دیگر به دور یکدیگر جمع می‌شوند. این مسأله تا حدود بسیار زیادی به دوستان و آشنایان آرامش می‌دهد.

۸. ادراکات لحظات نزدیك به مرگ ایمان و اعتقاد مذهبی بیشتری را به اطرافیان بیمار داده و آنها بیشتر به این موضوع ایمان می‌آورند که زندگی روحانی و جهان دیگر حقیقت و واقعیت دارد.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کاربردهای آن برای کادرهای پزشکی

۱. ادراکات لحظات نزدیك به مرگ در کادرهای مراقبت کننده از بیمار هم مفید واقع می‌شود. در این شرایط دیگر آنها احساس گناه نمی‌کنند که پس از زحمات زیاد بیمار و مخارج سنگینی که اطرافیان او کرده، آنها نتوانسته‌اند این بیماران را نجات دهند.

۲. این ادراکات به ما (کادرهای پزشکی) این احساس را می‌دهد که ما کار خود را بخوبی انجام داده‌ایم. تشخیص بیماری با دقت صورت گرفته، دستورات دارویی و مراقبت‌های پزشکی و پرستاری به بهترین وجهی انجام شده‌اند، ولی مشیت الهی چیز دیگری بوده است.

۳. در جریان فوت بیماران، همگام با توجه به نیازهای جسمی آنها، به نیازهای روحی و عاطفی آنها هم توجه کنیم. مخصوصاً به این نکته ایمان داشته باشیم که در بسیاری از موارد آنها ناظر آگاه کلیه کارهای ما هستند.

۴. بایستی همگان از تصویرهای ذهنی بیماران در لحظات نزدیك به مرگ آگاهی داشته و در زمان مرگ در راستای پیدایش و پردازش آنها کوشش به عمل آید. در مراقبت و مواظبت از بیماران بدحال، همین‌طور در صحبت‌هایی که در کنار بستر بیماران می‌شود، به این مضامین اشاره شود و در تأیید آنها بکوشند. به این ترتیب بایستی عقیده قدیمی در زمینه ایزوله کردن یا قرار دادن بیماران در تنهایی کنار گذاشته شود.

۵. برخی از مطالب لازم وجود دارند که بایستی به بیماران یا یکی ازنزدیکان او در زمینه تصاویر ذهنی بیماران در لحظات نزدیك به مرگ گفته شود:

* در بارهٔ عقاید و باورهای خودتان در باره ادراکات بیماران در لحظات مرگ با آنها صحبت کنید و به رؤیتهای آنها بها داده و هرگز آنها را توهم و هذیان تلقی نکنید. با توجه به اعتقادات مذهبی خودتان این مطالب را تفسیر و تأکید کنید.

* زمانی که در شك و تردید هستید حرفی نزنید.

* تمام ادراکات و دریافتهای بیماران در لحظات نزدیك به مرگ لزوماً در محدوده این نوع ادراکات قرار نمی‌گیرند.

در برخی از موارد آنها پیامهای تله پاتیکی و یا الهامات روحی هستند.

* اگر عده‌ای بر بالین بیماران در بارهٔ ادراکات دیگران و آنچه که در این زمینه شنیده‌اند صحبت کنند، در افزایش آگاهی بیمار مؤثر است. اگر بر روی اصالت و واقعیت

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این دریافتها تأکید شود، احتمال پیدایش یا وضوع بیشتر آنها برای بیمار زیادتر می‌شود.

* بیشتر افراد جامعه که در این زمینه مطالعاتی دارند، تصور می‌کنند که بیمارانی که در شرایط اغماء هستند، در دهلیز مرگ به حالت بلاتکلیف باقی مانده‌اند. اگر در این شرایط بستگان و عزیزان آنها در مورد برگشت به این جهان به آنان تلقین کنند، مؤثر واقع می‌شود.

* لزومی ندارد که به هر سؤالی که مطرح می‌شود، جوابی گفته شود.

۶. به این مطلب توجه داشته باشید افرادی که قصد خودکشی داشته‌اند، تحت تأثیر ادراکات لحظات نزدیك به مرگ علاقه آنها به زندگی بیشتر می‌شود. کسانی که به عللی خودکشی کرده و پس از این ادراکات بهبود یافته‌اند، هرگز بار دیگر خودکشی نمی‌کنند و این عمل را راه‌حل مناسبی تلقی نمی‌نمایند.

آگاهی می‌تواند موجب تحول شود

اگر ما به این موضوع ایمان پیدا کنیم که رؤیتهای افراد در لحظات نزدیك به مرگ واقعی هستند، در واقع ماهیت و خصلت روحانی انسان را تأیید کرده‌ایم. این مشاهدات باورهای متعددی را در ما به وجود می‌آورد که یکی از آنها اعتقاد به این مطلب است که همهٔ ما از یك چشمه واحد زندگی منشأ گرفته‌ایم. بسیاری از مشکلات و معضلات اجتماعی از قبیل خشونتهای اجتماعی، اعتیاد به مواد مخدر، افسردگیها، ناامیدیها و طغیانها به این علت هستند که ما از ماهیت الهی و معنوی خویش اطلاعی نداریم. باید به این موضوع ایمان بیاوریم که زندگی ما به هم مربوطند و حیات برای همه ما هدفدار است.

انسان این قدرت و قابلیت را دارد که بتواند با مشاهده فروغ تابنده متحول شود. ما مجبور نیستیم که بمیریم تا راه زندگی کردن درست و سالم را بیاموزیم. این کار را می‌توانیم براساس تجربیات دیگران انجام دهیم.

من هرگز این مضمون را از کسی بهتر از جمال لوویت نشنیده یا نخوانده‌ام. او یك دانشجوی فوق‌لیسانس است که این‌گونه به شرح رؤیت نور پرداخته است:

«من یك زمان نور را دیدم و صدای آن را شنیدم. صدای آن از دل یك سیاهچال قیرگون سرچشمه نمی‌گرفت، بلکه از میان دریایی از تابندگی و زندگی نشأت می‌گرفت. گویی تمام نورها و انرژیها جمع شده بودند تا این فروغ تابنده پدید آید. ما بایستی خوشحال

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

باشیم که در لحظات مرگ این نور را می‌بینیم و باید امیدوار باشیم که برای ابد در جوار این فروغ تابنده قرار می‌گیریم. در این شرایط است که دیگر از تاریکیهای گور وحشتی به دل راه نمی‌دهیم.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

انتشارات اطلاعات

شابک ۴ ـ ۳۴۸ ـ ۴۲۳ ـ ۹۶۴ ISBN 964 - 423 - 348 - 4

PDF.tarikhema.org